



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

۲۵

تفسیر و شرح  
صحیفہ مبارکہ

جلد چہارم

استاد حسین انصاریان

۱۳۸۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر و شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۹	تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۴
۱۹	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۶	ادامه دعای ۴: درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام
۲۶	اشاره
۲۷	۱- معانی اسما و صفات الهی
۲۷	اشاره
۲۷	۱- الله
۲۹	۲ و ۳- الواحد، الأحد
۳۱	۴- الصمد
۳۲	۵ و ۶- الأول، الآخر
۳۳	۷- السميع
۳۴	۸- البصير
۳۵	۹ و ۱۰- القدير، القاهر
۳۶	۱۱ و ۱۲- العلی، الأعلى
۳۶	۱۳- الباقي
۳۷	۱۴- البدیع
۳۸	۱۵- الباری
۳۹	۱۶- الأکرم
۳۹	۱۷ و ۱۸- الظاهر، الباطن
۴۲	۱۹- الحی
۴۳	۲۰- الحکیم
۴۳	۲۱- العلیم

٤٤	٢٢ - الحليم
٤٥	٢٣ - الحفيظ
٤٦	٢٤ - الحقّ
٤٧	٢٥ - الحسيب
٤٧	٢٦ - الحميد
٤٨	٢٧ - الحفيّ
٤٨	٢٨ - الربّ
٤٩	٢٩ و ٣٠ - الرحمن، الرحيم
٥١	٣١ - الذارى
٥١	٣٢ - الرزاق
٥٢	٣٣ - الرقيب
٥٤	٣٤ - الرؤوف
٥٤	٣٥ - الرائي
٥٤	٣٦ - السلام
٥٥	٣٧ - المؤمن
٥٦	٣٨ - المهيّين
٥٦	٣٩ - العزيز
٥٧	٤٠ - الجبار
٥٨	٤١ - المتكبر
٥٨	٤٢ - السيّد
٥٩	٤٣ - الشّبوح
٦٠	٤٤ - الشهيد
٦١	٤٥ - الصادق
٦٢	٤٦ - الصانع
٦٣	٤٧ - الطاهر
٦٣	٤٨ - العدل

٤٩	الغُفُو	٤٥
٥٠	الغفور	٤٥
٥١	الغنى	٤٦
٥٢	الغياث	٤٧
٥٣	الفاطر	٤٧
٥٤	الفرد	٤٧
٥٥	الفتاح	٤٨
٥٦	الفالق	٤٩
٥٧	القديم	٤٩
٥٨	الملك	٧٠
٥٩	القدوس	٧٠
٦٠	القوى	٧١
٦١	القريب	٧٢
٦٢	القيوم	٧٢
٦٣	القابض	٧٣
٦٤	الباسط	٧٣
٦٥	قاضي الحاجات	٧٤
٦٦	المجيد	٧٥
٦٧	المولى	٧٥
٦٨	المتان	٧٦
٦٩	المحيط	٧٦
٧٠	المبين	٧٧
٧١	المُقيت	٧٧
٧٢	المصوّر	٧٨
٧٣	الكريم	٧٨
٧٤	الكبير	٧٩

٧٩	٧٥ - الكافي
٧٩	٧٦ - الكاشف
٨٠	٧٧ - الوتر
٨٠	٧٨ - النور
٨٠	٧٩ - الوهاب
٨١	٨٠ - الناصر
٨١	٨١ - الواسع
٨٢	٨٢ - الودود
٨٣	٨٣ - الهدى
٨٤	٨٤ - الوفي
٨٥	٨٥ - الوكيل
٨٥	٨٦ - الوارث
٨٧	٨٧ - البز
٨٧	٨٨ - الباعث
٨٧	٨٩ - التواب
٨٨	٩٠ - الجليل
٨٨	٩١ - الجواد
٨٩	٩٢ - الخبير
٨٩	٩٣ - الخالق
٩٠	٩٤ - خير الناصرين
٩٠	٩٥ - الدّيان
٩٠	٩٦ - الشّكور
٩١	٩٧ - العظيم
٩١	٩٨ - اللطيف
٩٢	٩٩ - الشافي
٩٢	اشاره



۹۲	معرفت اسمای الهی
۹۵	۲ - ترس از عظمت حق
۹۶	۳ - زهد در دنیا
۹۶	اشاره
۹۷	زودگذر بودن دنیا در قرآن
۱۰۱	۴ - استعداد برای جهان آخرت
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	آمادگی برای مرگ در روایات
۱۰۵	ویژگی های صحابه و تابعان حقیقی
۱۰۷	تمامیت ایمان
۱۱۰	ایمان حقیقی در کلام عارف مجذوب علی شاه
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	شریعت و طریقت
۱۱۲	انواع خلاق
۱۱۴	حواس پنج گانه انسان در شریعت
۱۱۶	ایمان کامل در روایات
۱۱۶	اشاره
۱۱۹	شناخت امامت و ولایت
۱۲۰	صاحبان اخلاق حسنه
۱۲۴	۵ - آسان شدن بلای مرگ
۱۲۴	اشاره
۱۲۶	مرگ تدریجی
۱۲۹	بازگشت به سوی پروردگار در روایات
۱۳۲	حالات مرگ و حکمت آن
۱۳۳	مرگ در کلام امام سجاد علیه السلام
۱۳۳	مرگ در کلام امام کاظم علیه السلام

- مرگ در کلام امام حسین علیه السلام ..... ۱۳۴
- ۶ - به سلامت بیرون آمدن از آزمایش های سخت ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- ویژگی امتحان الهی ..... ۱۳۸
- امتحان در روایات ..... ۱۳۹
- ۷ - نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت ..... ۱۴۳
- دعای ۵: دعا درباره خود و دوستانش ..... ۱۴۹
- اشاره ..... ۱۴۹
- ۱ - عجایب عظمت حق ..... ۱۵۴
- اشاره ..... ۱۵۴
- عظمت حق از زبان قرآن مجید ..... ۱۵۵
- خلقت هفت آسمان و زمین ..... ۱۵۵
- علم محدود بشر ..... ۱۵۶
- کرات مشابه کره زمین ..... ۱۵۷
- عظمت حضرت رب از زبان نهج البلاغه ..... ۱۵۸
- عظمت حق از زبان حدیث ..... ۱۶۵
- اشاره ..... ۱۶۵
- عظمت حق در کلام امام صادق علیه السلام ..... ۱۶۶
- عظمت حق در کلام امام رضا علیه السلام ..... ۱۶۸
- عظمت حق در کلام امام علی علیه السلام ..... ۱۷۱
- عظمت حق در مناجات موسی علیه السلام ..... ۱۷۲
- عجایب آسمان ها و زمین ..... ۱۷۴
- اشاره ..... ۱۷۴
- عظمت حق در کلام دانشمندان ..... ۱۷۷
- نیوتن و جاذبه عمومی ..... ۱۷۹
- مسائل کیهانی در نظر دانشمندان ..... ۱۸۰

- ۱۸۱ ..... نور خورشید
- ۱۸۲ ..... قدمت زمین
- ۱۸۳ ..... خاک و موجودات زنده
- ۱۸۴ ..... اقیانوس ها و عناصر آب
- ۱۸۵ ..... زمین و عناصر آن
- ۱۸۸ ..... عجایب دنیای اتم
- ۱۹۰ ..... پیدایش اتم کربن در کره زمین
- ۱۹۴ ..... عجایب حیات
- ۱۹۴ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... نظم آفرینش در قرآن
- ۱۹۹ ..... عجایب حیات در کلام دانشمندان
- ۲۰۲ ..... حقیقت گسترش جهان
- ۲۰۵ ..... خلقت آسمان ها و زمین در قرآن
- ۲۰۶ ..... خلقت در کلام دانشمندان
- ۲۱۱ ..... شگفتی های جهان نباتات
- ۲۱۴ ..... عجایب گیاهان در قرآن
- ۲۱۴ ..... اشاره
- ۲۱۵ ..... چهار بخش از نعمت های بزرگ حق
- ۲۱۷ ..... عجایب گیاهان در کلام دانشمندان
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۸ ..... اسرار نباتات
- ۲۱۹ ..... رابطه گیاهان و حیوانات در کلام دکتر جان ویلیام کلاتس
- ۲۲۱ ..... روشنایی گیاهان، انگل ها، قارچ ها
- ۲۲۴ ..... شگفتی های جهان حیوانات
- ۲۲۷ ..... تحقیقات دانشمندان درباره حیوانات
- ۲۲۷ ..... اشاره

- ۲۲۷ ..... حیوانات در کلام مترلینگ
- ۲۲۹ ..... عجایبی دیگر از حیوانات
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۰ ..... کلام رابرت رافیل در عجایب زندگی حیوانات
- ۲۳۲ ..... مار زندگی در مطالعات جانورشناسی
- ۲۳۲ ..... ماهی در کلام امام صادق علیه السلام
- ۲۳۳ ..... عجایب زندگی موریانه
- ۲۳۳ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... ساختمان خانه موریانه ها
- ۲۳۵ ..... همکاری موریانه ها با همدیگر
- ۲۳۵ ..... عجایب زندگی ملخ ها
- ۲۳۶ ..... ذخیره آب زنبورها
- ۲۳۷ ..... عجایب زندگی گوزن ها
- ۲۳۸ ..... حیات حیوانات دریایی
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... سفر بمبارد و کشف مواد مفید دریاها
- ۲۳۹ ..... حیات پرندگان دریایی
- ۲۴۰ ..... اشک تمساح
- ۲۴۱ ..... لاک پشت های دریایی
- ۲۴۱ ..... بز موش های صحرائی
- ۲۴۲ ..... صدای حشرات
- ۲۴۴ ..... اقسام ماهی ها
- ۲۴۵ ..... نوزادان پستانداران
- ۲۴۶ ..... حیات عنکبوت
- ۲۴۸ ..... عجایب بال پرندگان
- ۲۴۹ ..... صدای پشه ها

- ۲۴۹ ..... عجایب کرگدن
- ۲۵۰ ..... صداهای مرغ و خروس
- ۲۵۱ ..... پرندهٔ پارس کننده
- ۲۵۱ ..... پرندهٔ آکسی کلوپ
- ۲۵۳ ..... شگفتی های عالم انسان
- ۲۵۳ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... جهل انسان به واقعیت خویش
- ۲۵۷ ..... مطالبی دربارهٔ خون بدن
- ۲۵۹ ..... خون و محیط داخلی آن در کلام کارل
- ۲۶۳ ..... اسکلت سر انسان
- ۲۶۴ ..... سازمان قلب
- ۲۶۵ ..... دستگاه اعصاب
- ۲۶۵ ..... ساختمان درونی بدن در کلام کارل
- ۲۶۹ ..... نژاد سلول ها
- ۲۶۹ ..... اشاره
- ۲۷۰ ..... اقسام سلول ها
- ۲۷۲ ..... سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان
- ۲۸۰ ..... خلقت انسان از گل
- ۲۸۱ ..... دنیای شگفت انگیز پوست
- ۲۸۴ ..... غدد شگفت انگیز فوق کلیوی
- ۲۸۷ ..... شگفتی های نواحی مختلف جسم
- ۲۸۹ ..... شگفتی های باطن انسان
- ۲۸۹ ..... اشاره
- ۲۹۱ ..... مقامات انسان در عبادت
- ۲۹۳ ..... نصیحت انسان در کلام نراقی
- ۲۹۵ ..... مبارزه با نفس در پیری

- ۲۹۶ ..... امانت دار الهی
- ۲۹۶ ..... اشاره
- ۲۹۶ ..... امانت در قرآن
- ۲۹۹ ..... معنای عام امانت
- ۳۰۲ ..... ۲ - انحراف در اعتقاد به عظمت
- ۳۰۲ ..... اشاره
- ۳۰۴ ..... الحد به آیات الهی
- ۳۰۵ ..... انحراف سالکان شهوات
- ۳۱۰ ..... ۳ - بی نهایت بودن قدرت حضرت حق
- ۳۱۰ ..... اشاره
- ۳۱۱ ..... صفات خداوند
- ۳۱۲ ..... معنای قدرت
- ۳۱۵ ..... دلایل قدرت بی پایان خداوند
- ۳۱۸ ..... حکومت خداوند در کلام علامه طباطبائی
- ۳۲۲ ..... قدرت حق در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۲۶ ..... ۴ - رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت
- ۳۲۶ ..... اشاره
- ۳۲۷ ..... نصیحتی مشفقانه
- ۳۲۹ ..... مهار شهوات با قدرت ایمان
- ۳۳۰ ..... تقوا در نهج البلاغه
- ۳۳۲ ..... طریق تحصیل سعادت
- ۳۳۶ ..... معامله با خدا برای رهایی از نعمت
- ۳۳۹ ..... اهل خوف و سلامت در قیامت
- ۳۴۰ ..... مصونیت از عذاب در نهج البلاغه
- ۳۴۲ ..... اعضا و جوارح، شاهدان اعمال در قیامت
- ۳۴۳ ..... نجات از نعمت و عذاب در روایات

- ۳۴۳ ..... اشاره
- ۳۴۳ ..... مصونیت از نقتم در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۳۴۵ ..... مصونیت از نقتم در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۴۶ ..... مصونیت از نقتم در کلام امام علی علیه السلام
- ۳۴۶ ..... توضیح حدیث تفکر در کلام مجلسی
- ۳۴۷ ..... مکارم اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۴۷ ..... اشاره
- ۳۴۸ ..... علل نقتم
- ۳۴۸ ..... گناهان تغییر دهنده نعمت
- ۳۴۹ ..... گناهان مورت پشیمانی
- ۳۴۹ ..... گناهان زایل کننده نعمت
- ۳۵۰ ..... گناهان دافع نعمت
- ۳۵۰ ..... گناهانی که باعث پرده دری است
- ۳۵۰ ..... گناهان نازل کننده بلا
- ۳۵۱ ..... گناه حمایت از دشمنان
- ۳۵۱ ..... گناه و مرگ زودرس
- ۳۵۱ ..... گناه و قطع امید از حق
- ۳۵۱ ..... گناه و تیره شدن فضا
- ۳۵۲ ..... شکسته شدن حرمت بین حق و عبد
- ۳۵۲ ..... گناه و عدم استجاب دعا
- ۳۵۳ ..... گناه و حبس باران
- ۳۵۶ ..... ۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت
- ۳۵۶ ..... اشاره
- ۳۵۶ ..... رحمت خداوند در قرآن مجید
- ۳۵۶ ..... رحمت واسعة خداوند
- ۳۵۷ ..... رحمت الهی و نجات از قهر و عذاب

- ۳۵۷ ..... رحمت الهی در برابر نفس اماره
- ۳۵۷ ..... رحمت الهی، فریادرس روز قیامت
- ۳۵۸ ..... رحمت الهی، مانع فروافتادن انسان در سیئات
- ۳۵۹ ..... رحمت الهی برای رفع خسران
- ۳۵۹ ..... رحمت الهی در اقامه واجبات
- ۳۶۰ ..... رسیدن به رحمت حق در پیروی از قرآن
- ۳۶۰ ..... رحمت الهی در استماع قرآن
- ۳۶۱ ..... رحمت الهی و اصلاح بین برادران دینی
- ۳۶۱ ..... رحمت الهی در صبر
- ۳۶۲ ..... رحمت الهی در اخلاق حسنه
- ۳۶۳ ..... خلاصه مطلب در باب رحمت الهی
- ۳۶۳ ..... رحمت خداوند در روایات
- ۳۶۳ ..... طمع ابلیس به رحمت خدا
- ۳۶۴ ..... تبدیل سیئات به حسنات
- ۳۶۴ ..... حسن ظن به پروردگار
- ۳۶۵ ..... تفسیر آیه «إِلَّامَن تَاب...» در کلام امام صادق علیه السلام
- ۳۶۶ ..... رحمت پروردگار در وسعت دادن بر بندگان
- ۳۶۸ ..... ۲ - مسأله با عظمت قرب
- ۳۶۸ ..... اشاره
- ۳۶۸ ..... مقام قرب در قرآن مجید
- ۳۶۹ ..... تفسیر آیه «فَمَنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ...» در کلام ائمه معصومین علیهم السلام
- ۳۷۱ ..... مقام قرب در روایات
- ۳۷۴ ..... سفارش لقمان حکیم در قرب به حق
- ۳۷۹ ..... ۳ - کرامت عالی انسانی
- ۳۷۹ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... کرامت در قرآن



- ۳۸۲ ..... کرامت سید الشهداء
- ۳۸۵ ..... راه به دست آوردن کرامت در سوره معارج
- ۳۸۶ ..... کرامت انسان در کلام فیض
- ۳۹۲ ..... راههای کسب کرامت
- ۳۹۸ ..... ۴ - رسوایی و افتضاح مجرمان
- ۴۰۰ ..... نیاز به خدا و بی نیازی از همه
- ۴۰۳ ..... خدا، پناهگاه انسان
- ۴۰۳ ..... اشاره
- ۴۰۴ ..... زیر بنای سعادت
- ۴۰۴ ..... سعادت و خودآگاهی
- ۴۰۴ ..... خودشناسی و ارزش آن
- ۴۰۷ ..... خود فراموشی
- ۴۰۸ ..... ارزش عمر
- ۴۱۳ ..... امنیت از شر حوادث ناگوار، دام شیطان، و شر حاکم ستمگر
- ۴۱۳ ..... اشاره
- ۴۱۵ ..... دام شیطان
- ۴۱۸ ..... شر حاکم ستمگر
- ۴۲۰ ..... کفایت خداوند در قناعت
- ۴۲۰ ..... اشاره
- ۴۲۲ ..... حیات طیبه
- ۴۲۵ ..... فضل و جود و بخشندگی خداوند
- ۴۲۵ ..... اشاره
- ۴۲۶ ..... جواد از نظر امام رضا علیه السلام
- ۴۲۶ ..... جود در کلام امام صادق علیه السلام
- ۴۲۸ ..... راه یافتگان به نور الهی
- ۴۲۸ ..... اشاره

- ۴۲۹ ..... تفسیر آیه در کلام علامه طباطبایی
- ۴۲۹ ..... هدایت و اراده خداوند
- ۴۳۴ ..... نور خدا خاموش نمی شود
- ۴۳۷ ..... سلامت دل در یاد خداوند
- ۴۴۱ ..... آسایش بدنی در پرتو سپاس نعمت ها
- ۴۴۴ ..... حرکت زبان در بیان عطایای الهی
- ۴۴۸ ..... دعوت به حق
- ۴۵۰ ..... عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین
- ۴۵۴ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاریان ، حسین ، ۱۳۲۳ -

عنوان قراردادی: صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۴ / حسین انصاریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان ، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

فروست: مجموعه آثار ؛ ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ .

شابک: ۹۰۰۰۰۰ ریال دوره ۲-۶۰-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱ ۹-۶۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۲ ۶-۶۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛  
ج. ۳ ۳-۶۳-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۴ ۰-۶۴-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۵ ۷-۶۵-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۶ ۶-۶۶-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛  
ج. ۷ ۱-۶۷-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۸ ۸-۶۸-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۹ ۵-۶۹-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱۰ ۱۰-۷۰-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛  
ج. ۱۱ ۸-۷۱-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱۲ ۵-۷۲-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱۳ ۱۳-۷۳-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱۴ ۱۴-۷۴-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛ ج. ۱۵ ۱۵-۷۵-۲۹۳۹-۹۷۸-۹۶۴: ؛

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق.

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق. . صحیفه سجادیه. شرح

رده بندی کنگره: BP۲۶۷/۱ / ۸ص ۳۰۴۲۲۲۵ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۸۱۷۱۷





تفسیر و شرح صحیفه سجادیه جلد ۴

حسین انصاریان

ص: ۳



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٥





استاد حسین انصاریان

ادامه دعای ۴ درود بر پیروان انبیای الهی علیهم السلام

«۱۶» لِتُرَدُّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ وَتُرْهَدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ وَتُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ وَالْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ  
«۱۷» وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَيْدَانِهَا «۱۸» وَتُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَخِذُورَاتِهَا وَكَبِّهِ النَّارَ  
وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا «۱۹» وَتُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ .

و به جانب شوق و رغبت به سویت، و بیم از حضرتت برگردانی و به فراخی دنیای زودگذر و فانی شدنی بی رغبتشان سازی،  
و عمل برای جهان آخرت، و آمادگی برای آنچه پس از مرگ است، محبوب آنان فرمایی و هر سختی و مشقت و اندوه و  
حزنی که روز بیرون رفتن جان ها از بدن ها بر آنان وارد می شود، آسان کنی، و آنان را از اموری که به سبب آنها، فتنه واقع  
می شود؛ فتنه هایی که از آن می پرهیزند، و از کانون و مرکز آتش و طول ماندگاری در آن، سلامت همه جانبه دهی، و به  
مقام امنی که جایگاه استراحت پرهیزکاران است، منتقل گردانی.

اشاره

عبد برای رسیدن به مقام عبودیت و به دست آوردن رشد و کمال و تأمین سعادت دنیا و آخرت و از همه مهم تر جلب رضا و خشنودی حق، راهی جز دریافت مفاهیم حقیقی این اسما و محظوظ نمودن نفس و قلبش از این واقعیت ها ندارد.

۱- الله

نام وجود مقدس حضرت اوست که جامع تمام صفات کمالیه است، و مالک و مربی تمام موجودات هستی.

نام جناب اوست که جز او، وجود حقیقی وجود ندارد و هر موجودی در وجودش فقیر و گدای وجود اوست، و موجودیتش را از وجود او که واجب الوجود است کسب می کند.

الله اخص و اعظم اسمای اوست و نشان دهنده تمام صفات آن محبوب واقعی و آن معشوق حقیقی. حظی که باید عبد از حقیقت این اسم ببرد این است که قلب و همت و اراده اش را متوجه آن وجود حقیقی کند، و غیر او را نبیند، و به ما سوای او التفات ننماید، و جز به او امید نبندد، و از غیر او نترسد.

حقیقت و مفهوم این اسم نشان دهنده این است که وجود حق و حقیقی فقط و فقط اوست، و ما سوا به تمام موجودیتش در برابر وجود او هالک و فانی است و به اوست که موجودات نمایش هستی و وجود دارد.

عبد باید موجودیت خود را در برابر حضرت او باطل و هالک بداند، و از زدن کوس وجود و این که هستم پرهیزد، و مواظبت کند که خیال غنا و استغنا وی را محاصره نکند، که در صورت دچار شدن به این خیال گرفتار روحیه استکباری

خواهد شد و به جای عیدِ «الله» شدن سر از فرعونیت و حالت طاغوتی در خواهد آورد.

اگر به وضع رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حالات و روحیات آن موجود بی نمونه دقت کنید، می بینید آن حضرت در طول شصت و سه سال عمرش برای یک لحظه در برابر جناب او خود را ندید، و کراً می فرمود:

بهترین و صادق ترین و زیباترین شعری که شاعر سروده قول کُنید است:

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ .

هان، که همه چیز جز خدا باطل و غیر حقیقی است.

گر خواهی ای محتشم کز جمع درویشان شوی ترک خود کن تا تو نیز از زمره ایشان شوی

رو به دست عشق زنجیر ادب بر پای نه وانگه این در زن که اندر حلقه مردان شوی

گر وصال دوست خواهی دوست گردی عاقبت هر چه اول همّت باشد به آخر آن شوی

مردم بی عشق مارند و جهان ویرانه ای دل به عشق آباد کن تا گنج این ویران شوی

عشق سلطان است و بی عدلی او شهری خراب ملک این سلطان شو ار خواهی که آبادان شوی

عشق سلطانی و دنیا داشتن نان جستن است ای گدای نان طلب می کوش تا سلطان شوی

خویشتن را حبس کن در خانه ترک مراد گر به تن رنجور باشی ور به دل نالان شوی

عاقبت چون یوسف اندر مُلک مصر و مصر مُلک عزتی یابی چو روزی چند در زندان شوی

گر ز خار هجر گریبی سیف فرغانی چو ابر از نسیم وصل روزی همچو گل خندان شوی

(سیف فرغانی)

## ۲ و ۳ - الواحد، الأحد

وجود مقدّسش در ذات یگانه است، ابعاض و اجزا و اعضا ندارد، برای عدد و اختلاف در پیشگاه حضرتش راهی نیست، یکی است که دو ندارد، واحدی است که برایش نظیر نیست، احدی است که شبیه و مثل و کفو و مانند در برابرش وجود ندارد، که هر چیزی را شبه و نظیر و کفو باشد واحد حقیقی نیست او واحد و احد است نه واحد و احد عددی ازلاً و ابداً واحد و احد، بی شبه و نظیر و منهای احد و واحد عددی است.

شیئی قبل از او نیست و هر چه بعد از اوست مخلوق و مصنوع حضرت اوست و در برابر عظمت و جلال و ربوبیتش شیئی نیست،

فَهُوَ الْمُتَوَحَّدُ بِالْأَزَلِ وَالْأَبَدِ، وَمُتَفَرِّدٌ بِالْوَحْدَةِ وَالْأَحْدِيَّةِ .

أحد و واحد و هر لفظی که چنین هیئتی دارد، همه و همه مشتقّ از وحدت است، که آن وجود مقدّس را وحدت حقیقیه است، و در دار وجود غیر از او وجودی نیست و کلّ موجودات پرتو وجود او بلکه هالک و فانی در وجود او هستند:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿١﴾

ص: ۱۰

همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.

كُلُّ شَيْءٍ ۤ إِلَّآ وَجْهَهُ ۖ ﴿١﴾

هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است، فرمانروایی [ بر همه جهان هستی ] ویژه اوست، و فقط به سوی او بازگردانده می شوید.

عبد در صورتی که بین امثال و اقرانش، در خصلت های پاک و عقاید حقّه و اعمال صالحه تک و منفرد افتد و در آدمیت و انسانیت و مروّت و فتوّت و صفا و وفا و درستی و فضیلت بی نمونه شود و انگشت نما گردد و آشنایان و دوستان و اقوام در حقّش بگویند: الحق که در خوبی نظیر ندارد، از اسم احد و صفت واحد حظ برده و در این مرحله به رنگ حضرت محبوب در آمده:

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً ۖ ﴿٢﴾

رنگ خدا را [ که اسلام است، انتخاب کنید ] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟

توحید و حقیقت و ایمان و فضیلت و کرامت، رنگ خداست، و چه رنگی احسن از رنگ اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای شریف کمیل همین حقیقت، یعنی منفرد افتادن در خوبی ها را در بین مردم از خداوند مهربان می خواهد:

وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ ، وَأَقْرَبِهِمْ مَنزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِيهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ . ﴿٣﴾

و مرا از بهترین بندگانت در نصیب در نزد خود، و نزدیکترین آنان به

ص: ۱۱

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۸۸.

۲- (۲) - بقره (۲) : ۱۳۸. [۱]

۳- (۳) - مصباح المتهدّج: ۸۴۹؛ [۲]المصباح، کفعمی: ۵۵۹، دعای کمیل. [۳]

خود، مخصوص ترین آنان در نزدیکی به خود قرار ده.

#### ۴ - الصمد

یعنی وجود مبارک و مقدّس که آقا و سرور است و تمام موجودات عرصه هستی در حوایج و نیازهای خود آهنگ او می کنند و به جانب وی برای رفع حوایج خود روی می آورند، در حالی که یقین دارند از پیشگاه با عظمتش دست خالی بر نمی گردند.

آری، انسانی که مردم در مهمّیات دین و دنیا، و امروز و فردا، و حوایج مادّی و معنوی و نیازهای ظاهری و باطنی به او رو می آورند و می دانند که وی در حدّ قدرت و طاقتش به نیازهای آنان جواب مثبت می دهد از اسم صمدیّت حق بهره دارد و خداوند عزیز وی را از باب لطف و عنایتش بدین صفت عالی آراسته است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ. (۱)

از امام صادق علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبوب ترین مردم در نزد حق سؤال شد، حضرت فرمودند: سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ النَّاسِ مَنْ أَنْفَعَ بِهِ النَّاسُ. (۲)

بهترین مردم کسی است که مردم از او بهره مند شوند.

تانگردی با خلاق یار، بی عزّ و وقاری چون الف بی اتّفاق نوع خود یک در شماری

ص: ۱۲

---

۱- (۱) - سفینه البحار: ۶۰۵/۲؛ [۱] الکافی: ۱۶۴/۲، حدیث ۷؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۹۰/۱۲، باب ۲۲، حدیث ۱۴۳۷۵. [۳]  
۲- (۲) - سفینه البحار: ۶۰۵/۲؛ مستدرک الوسائل: ۳۸۸/۱۲، باب ۲۲، حدیث ۱۴۳۷۱؛ [۴] بحار الأنوار: ۲۳/۷۲، باب ۳۴، حدیث ۱. [۵]

همنشین با زیر دستان شو مقام خود بیفزا کز سه صفر از یک ده و از ده صد و از صد هزاری

کن لباس خیر خواهی در برت تا خیر بینی گر گدای ژنده پوشی ورامیر تاجداری

(صغیر)

## ۵ و ۶ - الأُول، الآخر

وجود مقدّس او اوّل بدون ابتدا و آخر منهای انتهاست، یا نسبت به تمام موجودات اوّل وجود است، که تمام موجودات، وجود خود و هستی خویش را از وی گدایی می کنند. و باز نسبت به همه آخر است به این معنا که کلّ موجودات برگشت و رجوعشان به حضرت اوست.

و نسبت به منازل سلوک او اوّل است به این معنا که اوّل مایه اوّل منزل سالک عارف، معرفت و بصیرت نسبت به وجود مقدّس اوست و غیر توحید و توجه به آن محبوب هیچ چیز دیگر قادر به حرکت دادن انسان به سوی واقعیت ها و منازل سلوک نیست. و او آخر است به این معنا که رسیدن به وصال او و قرب حضرتش آخر درجه ای است که عارف به آن می رسد.

مقصد و مقصود نهایی و آخرین آرزوی عارف و عاشق و مرجع و مصیر مجذوبِ واله، حضرت اوست که در همه شئون و همه امور و همه حالات اوّل و آخر اوست.

غیر دلداری وفادار کسی دیگر نیست نیست اغیار و بجز یار کسی دیگر نیست

نیست در راسته بازار جهان غیر یکی خویش را اوست خریدار کسی دیگر نیست

ص: ۱۳



دیده دل بگشا تا که بینی به عیان که بجز واحد قهار کسی دیگر نیست

اهل عالم همه مستند ز صهبای فنا غیر آن ساقی هشیار کسی دیگر نیست

چشم بر هر چه گشودیم ندیدیم جز او شد یقین آن که در این دار کسی دیگر نیست

(فیض کاشانی)

## ۷- السميع

صدایی بر حضرتش پنهان نیست، سرّ و نجوا، آشکار و پنهان را می شنود، دقیق تر از سرّ و نجوا هم براو پوشیده و مخفی نمی باشد، صدای پای مورچه سیاه بر سنگ سخت، در شب تاریک برایش آشکار است، او شنونده حمد حامدان، دعای نیازمندان، ناله عاشقان است، او با همه و در کنار همه است، او به فرموده خودش در قرآن از رگ گردن به انسان نزدیک تر است، او شنوای صدای نیت و اراده قلب موجودات زنده است.

آنی تو که حال دل نالان دانی احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی

(بابا افضل کاشانی)

انسان اگر صدا و ندای حق را از قرآن بشنود، اگر صدای دعوت انبیا و ائمه را که صدای دعوت به سوی رشد و کمال و آبادی دنیا و آخرت است شنوا باشد، اگر به حرف حق و صدا و ندای هدایت گوش فرا دهد، و از این طریق در سلامت قلب و نفس و اخلاق و عمل بکوشد، از اسم سمیع حظ برده و بهره مند شده است.

شکر و سپاس نعمت گوش به این است که به سخن حق و قول صواب و گفتار آموزنده گوش دهی، چنانکه اولیای حق اینچنین بودند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه متقین در حق آنان فرموده است:

وَقَفُّوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ . (۱)

گوش های خود را وقف شنیدن علومی کردند که برای آنان در جهت سعادت دنیا و آخرتشان سودمند است.

عبد باید توجه داشته باشد که حضرت محبوب سمیع است، بنابراین لازم است در تمام مدت عمر و در کلیه آنات و لحظات از سخن لغو و حرف باطل و هر کلامی که مولایش رضایت ندارد، پرهیزد که او سمیع است و سرّ و نجوای عبد بر آن جناب معلوم و روشن.

ای آن که با وجود تو دیگر وجود نیست ذاتی به جز تو در خور حمد و سجود نیست

تحصیل حاصل است تمنای جود تو بر ما هر آنچه از تو رسد غیر جود نیست

تو در درون جانی و آنجا که وصل توست صحبت ز قرب و بُعد و نزول و صعود نیست

(صغیر)

## ۸ - البصیر

او تمام واقعیّت ها و حقایق غیب و شهود را می بیند، و ریز و درشتی از وی پنهان نیست، پنهان و آشکار برای او فرق نمی کند، خلوت و جلوت برای حضرتش

ص: ۱۵

---

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۴، خطبه همام. [۱]

یکسان است، خانه هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در محضر مقدّس او حاضر است.

عبد اگر از چشم خود برای دیدن آیات آفاقی و عجایب سما و ارض، برای راه یافتن به منطقه توحید استفاده کند و از دیده قلب برای تماشای ملکوت و آیات شرعیه حق بهره برد، از اسم بصیر حظ برده و به رنگ این حقیقت در آمده است.

عبد اگر به مفهوم بصیر توجه کند، از ارتکاب هر گناهی در هر کجا که باشد چشم می پوشد، چرا که گناه را در محضر مولای بصیر می بیند، و عبد باحیا حاضر نمی شود در برابر دید مولایش مرتکب کاری شود که محصول آن کار غضب و خشم محبوب او و جدایی از رحمت و عنایت و لطف و مرحمت و کرم آقای اوست، که آقای او به ظاهر و باطن عالم و به خلوت و جلوت هستی بصیر و بیناست.

## ۹ و ۱۰ - القدير، القاهر

آن ذات مستجمع جمیع صفات کمال، قدرت و غلبه اش بی نهایت در بی نهایت است، او قادر و قاهر بر کلّ شیء است.

قدرت به ایجاد و بر حفظ و بر هدایت موجودات و غلبه و قهر بر آنها در هر حیثیت و شرایطی که باشند وقف وجود مقدّس اوست.

به وجود می آورد، سر پا می کند، نظام می دهد، منظم می نماید، زمان عنایت می فرماید محصول فعلش جهان می شود، آنگاه بر جهان و جهانیان از هر حیث غلبه دارد، سپس به هم می زند، در هم می ریزد، خاموش می نماید و دوباره به صورت دیگر سر پا می کند، نظام می دهد، منظم می نماید، تمام اولین و آخرین را حاضر می کند محصول فعلش قیامت می شود، قیامتی که بر هر چیز آن غالب و قاهر است و احدی را از جنّ و انس و مَلَك از ظلّ حکومتش راه فرار نیست که او قادر و غالب و قدیر و قاهر است.

وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ. (۱)

و به نیرویت که با آن بر همه چیره گشتی.

چون بخواهد بیافریند می آفریند و موجود را از موجود شدن راه امتناع نیست، و چون بخواهد بگیرد می گیرد که موجود را برابر قهر و غلبه اش جز محکومیت و ذلت چیزی نیست، او بر همه و همه چیز قادر و بر همه و همه چیز غالب است و احدی از موجودات در برابر قدرت و قهرش هیچ قدرت و قهری ندارند.

عبد اگر قدرتش را در عبادت و خدمت به خلق به کار بگیرد و از نیروی خود جز در راه خیر و سلامت استفاده نکند و بر شهوات و غرایز و امیال غلط و هوای نفس غالب باشد و خواسته های شیطانی از هر کس و هر چه باشد مقهور قهرش گردد، از معنا و مفهوم دو اسم قدیر و قاهر بهره برده و استفاده کرده است.

### ۱۱ و ۱۲ - العلیّ، الأعلیّ

اوست آن وجود مقدسی که رتبه ای فوق رتبه او نیست. او مسبب اسباب، معلل علل و مکمل کاملین و فاعل هر قابل است.

علیّ و اعلای مطلق اوست، صاحب قدرت و قهر و اقتدار است، علیّ و اعلا بر کلّ شیء است، بزرگتر و برتر از این است که او را شبه و ندّ و کفو و مثل باشد.

چون عبد در علم و عمل و اخلاق و معرفت و فضیلت از همجنسان خود برتر شد، از مفهوم این دو حقیقت بهره جسته و از معنای این دو اسم استفاده کرده است.

### ۱۳ - الباقی

وجود مبارکی است که موجودیتش از خود اوست، و واجب بالذات است.

ص: ۱۷

حادث نشده تا فانی شود که فنا نتیجه حدوث است.

این وصف را چون در ذهن اضافه به گذشته کنند موصوفش را قدیم، چون اضافه به زمان آینده کنند، موصوفش را باقی نامند.

او باقی مطلق است به این معنا که وجودش ابدی است و برای حضرتش نهایت نیست، و قدیم مطلق است به این معنا که اول ندارد. این که می‌گوییم واجب الوجود، یعنی ازلی و ابدی.

عبد با تسلیم شدن به حضرت او و آراسته شدن به واقعیت‌های الهیه، بقای همراه با نعیم مقیم پیدا می‌کند و به ابدیت، پیوند مثبت می‌خورد.

آن کو به در تو سر نهادست پای از دو جهان به در نهادست

در دام غم تو طایر وهم با بال شکسته پر نهادست

سلطان که به سگه نقش نامش بر چهره سیم و زر نهادست

تا باشدش آب روی حاصل بر خاک در تو سر نهادست

عاشق چه کند چو اندرین ره از بهر تو پای در نهادست

(سیف فرغانی)

## ۱۴ - البدیع

او مُبدِعِ بدایع و به وجود آورنده اشیا بدون نسخه برداری از مثل و مانند است.

هر موجودی را ابداعاً به وجود می‌آورد. در به وجود آوردن موجودی، مماثل لازم ندارد، در پدید آوردن اشیا نیاز به ماکت ندارد، اراده می‌کند و به وجود می‌آورد و هر صورت و شکلی که بخواهد بدون توجه به مثل، به موجود می‌دهد.

او را قبل از خودش مثلی نیست، و هر چه بعد از اوست به قدرت حضرتش ایجاد شده، پس او بدیع مطلق است و او را این حقیقت ازلی و ابدی است.

اگر برای عبد در عبودیت و ایمان و اخلاق مثلی معهود نباشد از این صفت بهره

گرفته و از این حقیقت سود برده است، چنانکه برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله به خاطر حقایقی که در وجود خود او بود و برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر واقعیت هایی که در او تجلی داشت در گذشته از زمان مثلی معهود نبود و در آینده هم نخواهد بود، که نبوت آن جناب و ولایت آن حضرت دو امر بدیع از بدایع حضرت حق است.

## ۱۵ - الباری

او خالق خلایق، و باری برایا، و مُکُونِ اکوان، و به وجود آورنده سماوات و ارضین و موجودات مُلکی و ملکوتی و غیبی و شهودی است.

اگر عبد با تصفیة خود و تخلیه و تجلیه و تحلیه و آراسته شدن به حقایق معنویه و اعمال صالحه به مقام قرب حضرت او برسد به اذن او می تواند در امر خلق و در مسائل تکوینیته دخالت کند، چنانکه در سوره آل عمران به این معنا اشاره فرموده است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْمَكْمَةَ وَالْمَأْرُصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُتْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

و به رسالت و پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد که [ به آنان گوید: ] من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای [ بر صدق رسالتم ] آورده ام؛ من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خدا پرنده ای [ زنده و قادر به پرواز ] می شود؛ و کور مادرزاد و

ص: ۱۹

مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم؛ و شما را از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم؛ مسلماً اگر مؤمن باشید این [معجزات] برای شما نشانه ای [بر صدق رسالت من] است.

## ۱۶ - الأکرم

وجود مقدّس او بخشنده تر، بزرگوarter و بلندنظرتر از آن است که کسی بتواند به حساب بیاورد.

در این زمینه تمام عقول عاجزند، و حسابگران جهان از به حساب کشیدن این حقیقت ناتوانند.

کرم و کریمی و اکرمیت او را نهایت و حدی نیست. او اکرم الأکرمین است. جهان هستی با تمام موجودات مُلکی و ملکوتیش در کنار سفره کرامت و بزرگواری و بخشایشگری او نشسته اند و هر کس به اندازه طاقتش از سفره مادی و معنوی او بدون این که منعی به دنبالش باشد استفاده می کند.

عبد کریم، عبد بخشایشگر، عبد بزرگواری و بلندنظر، بنده سفره دار، بنده چشم پوش، انسان آقا و باکرامت، و آن که در جمع خصال ستوده و مایه های بزرگواری کوشیده است از کرم حق و اکرمیت حضرت رب نشانه گرفته و رنگ حضرت محبوب را به خود زده است.

## ۱۷ و ۱۸ - الظاهر، الباطن

به آیات آفاق و انفس که از شواهد قدرت حضرت اوست و به آثار حکمت و بینات و حججش که تمام ملائکه و جنّ و انس از آوردن مانند آنها چه کوچک و چه بزرگ، چه آسان و چه سخت، چه ظاهر و چه باطن عاجزند، برای همه ظاهر است.

وی را در آینه آیتش می توان دید، و او را از طریق دلایل عقلی می توان مشاهده کرد.

یار در این انجمن، یوسف سیمین بدن آینه خوان جهان او به همه روبروست

وجود مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای بی نظیر عرفه به پیشگاه حضرتش عرضه می دارد:

أَيُّكُونَ لِيغَيِّرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ. (۱)

آیا برای غیر تو ظهوری هست که برای تو نیست، تا آن غیر وسیله ظهور تو باشد؟! کی پنهان بوده ای، تا نیازمند به دلیلی باشی که بر تو دلالت کند و کی دور بوده ای، تا آثار واصل کننده به تو باشد؟

«بار پروردگارا! در آن هنگام که حالت زودگذر روانیم را کنار می گذارم و به خود آمده و با دقت می نگرم می بینم روشنائی جمال و جلالت در جهان هستی آشکارتر از هر چیز است، و برای آن وجود خفا و پوشیدگی نیست که تا چراغی سر راهم بگیرم و بارگاه ربوبی تو را جستجو نمایم؛ زیرا هر آن گاه که حقیقتی را دلیل راهم فرض می کنم با کمی تأمل درک می کنم که سازنده همین دلیل و فروزنده همین چراغ راه تویی.»

اگر به طور مستقیم و ناخودآگاه اعضای مادی کالبدم را مورد توجه قرار دهم، غیر از مشتی گوشت و استخوان و رگ و پی و خون نخواهم دید، ولی همین که اعضای بدن را با خودآگاهی درک برمی نهم در این موقع می بینم اول خود را درک نموده  
ام

ص: ۲۱



سپس اعضای کالبدم را که چراغ راه به سوی درک «من» می باشند.

خدایا! چگونه می توان تصوّر نمود که نقطه ای از نقاط جهان طبیعت بی اشراق فیض تو بتواند به وجود خود ادامه بدهد؟ مگر جهان طبیعت می تواند از ذات خود حرکتی و قانونی و سیستمی بسازد؟!

از بامدادان تا شبگیر ظلمانی، دیدگانم بر این صحنهٔ بیکران طبیعت باز است، اشکال و الوان را می بینم، کوچک و بزرگ و حرکات و سکنت و زشت و زیباها را نظاره می کنم، همه چیز را می بینم و این نظاره را با تمام جرأت بینایی می نامم.

خداوندا، آیا در حقیقت دیدگان من باز است و می بینم؟ اگر دیدگان من باز است چرا نظارت تو را از همین بود و نمودها که بر دیدگانم می تابد مشاهده نمی کنم؟

پس چرا آن گاه که احاطهٔ وجودی تو را بر تمام موجودات به یاد می آورم پلک های چشمان درونی و برونیم روی هم می افتند و شب پره وار خورشید فروزان را نادیده می گیرم؟

ای روشنایی بخش دیده ها، دست عنایتی فرود آر و با مهر خداوندیت نوری فرا راه این چشمان خیره بیفشان تا نظارت تو را بر تمام این کاینات و اشراق نور تو را بر دیدگانم درک کنم.» (۱)

عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيَّهَا رَقِيًّا. (۲)

کور است آن دیده ای که نظارت تو را بر خود درک نمی کند.

باطن، به این معناست که وجود مقدّسش پنهان از اوهام است، که دست عقول جزئیّه و اوهام و خیالات و افکار و اندیشه ها به ساحت مقدّس او نمی رسد. کنه ذات حضرتش بر احدی معلوم نیست، دیدگان دل نسبت به آن جناب در حیرت

ص: ۲۲

۱- (۱) - نیایش حسین در عرفات: ۷۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، دعای عرفه. [۱]

است و آن ذات یگانه را درک نمی کند. او باطن کلّ باطن و محتجب کلّ محتجب است، بالذات باطن است و ظهور حضرتش به آیات و نشانه های اوست. به افعال و آثار و عجایب و حکمت هایش او را می بینند و ظهورش را با قدرت قلب و عقل حس می کنند، ولی از علم و آگاهی و بصیرت به باطن ذاتش عاجزند.

عبد چون آثار اخلاقی و ایمانی و عملی را در میان مردم از خود ظهور داد، و برای هموعانش در تمام زمینه های کرامت و فضیلت اسوه شد، و برای انجام مناجات و عبادات و استغفار به خلوت شب پناه برد، و به دور از دیده بینندگان به بساط دعا و توبه و حال و ندبه و گریه و نماز شب نشست از دو حقیقت اسم ظاهر و باطن نیرو گرفته و بهره برده است.

## ۱۹ - الحی

وجود مبارکش فعال و مدبّر است و بالذات حیّ است. موت و فنا به پیشگاه مقدّس او راه ندارد و هیچ نیازی به علل و عوامل حیات برای او نمی باشد.

جمع مدرّکات در سایه ادراک حضرت اوست و جمیع موجودات در ظلّ فعل او هستند.

عبد چون به وسیله علوم و معارف، عقل خود را زنده کند و حیات علمی ببخشد، و قلب و باطن خویش را به حالات الهی و احساسات ملکوتی از مردگی نجات ببخشد، و بر اثر ایمان و عمل صالح به حیات طیّبه برسد، از اسم حیّ و نور مفهوم آن بهره ور شده و ظاهر و باطنش منور گشته است.

مردان خدا جز ز خدا دل ببریدند در آینه جز طلعت معشوق ندیدند

در راه طلب پای ارادت بفشردند تا شاهد مقصود در آغوش کشیدند

از سر بگذشتند و ز پیمان نگذشتند وز جان ببریدند و ز جانان نبریدند

از دور فلک جز ستم و رنج نبردند وز جام قضا جز غم و محنت نچشیدند

که پرده نشینان حریم ملکوتی که چون مه و خورشید در آفاق دمیدند

سر در قدم یار نهادند و ز بازار جز بار غم دوست متاعی نخریدند

(رسا)

## ۲۰ - الحکیم

او به ظاهر و باطن هستی آگاه است و افعال و فعل آن حضرت در کمال اتقان و محکمی است و فساد در عمل و فعل او به هیچ وجه راه ندارد.

عبدی که اعمالش بر اساس معرفت و نیت خالص باشد، و معلوم عقل و قلب او افضل علوم و اجل آن که حضرت «الله» است می باشد، و خداترسی او در آن حد است که وی را به اجرای دستورهای حکیم علی الاطلاق و ادار می کند و از محرمات و منہیاتش باز می دارد حکیم است و در حقیقت از نور حکمت حضرت مولا برخوردار می باشد.

## ۲۱ - العلیم

حضرتش علیم بنفسه است، عالم به سرایر، مطلع بر ضمائر و علم و آگاهی جنابش محیط به کل شیء است.

مثقال ذره ای از وجود مقدّسش مخفی نیست، به تمام اشیا قبل از به وجود آمدنش و بعد از حدوثش آگاه است.

سرّ و آشکار، ظاهر و باطن، اول و آخر، انجام و عاقبت، دقیق و جلیل، ریز و درشت، حاضر محضر اوست.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي

ص: ۲۴

و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی‌داند. و به آنچه در خشکی و دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آن که آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [ ثبت ] است.

عبد چون به جنگ جهل رود، و به عرصه گاه دانش و معرفت راه یابد، و از مبدأ و معاد مطلع گردد و انبیا و ائمه و قرآن و حلال و حرام و طریق زندگی صحیح را بشناسد از رنگ علیمی حق رنگ گرفته و متخلق به اخلاق حضرت محبوب شده است.

## ۲۲ - الحلیم

اوست آن وجود مهربانی که معصیت عباد را می‌بیند و مخالفت آنان را با انبیا و ائمه و قرآن مشاهده می‌کند، ولی بر آنان غضب نمی‌نماید و در عقوبت بدکاران عجله نمی‌کند بلکه به آنان مهلت توبه و بازگشت می‌دهد.

عبد باید در برابر آزار و اذیت و اشتباه زن و فرزند و اقوام و خویشان و برادران و خواهران مسلمان و سایر مردم دارای حلم و بردباری و حوصله باشد و به آنان مهلت دهد تا به اشتباه خود پی برند و به عرصه گاه حیا و خجالت در آیند.

عبد چون نسبت به مردم حلم ورزید و در برابر پیشامدها و ناگواری‌ها حوصله و بردباری به خرج داد، آراسته به مفهوم اسم حلیم شده و به مقام قرب دوست

ص: ۲۵

نزدیک شده است.

## ۲۳ - الحفیظ

او حافظ خانه هستی و ظاهر و باطن جهان و غیب و شهود و مُلک و ملکوت است.

حافظ تعادل نیروهای متضاد چون حرارت و برودت و تری و خشکی در وجود موجودات زنده است. حافظ تمام اشیا و عناصر و حیوان و انسان از انواع بلاها و مصایب و علل مرگ و فناست. حافظ تداوم و بقای موجودات بر صفحات کتاب هستی است.

حافظ دانه های نباتی در زیر خاک از فساد، و روئیده ها و گل ها و درختان و میوه ها و حیوانات بزی و بحری و جوئی از انواع خطر هاست.

حافظ سماوات و ارض و میلیاردها ستاره در فضای بیکران و حافظ هوای زمین و آب دریاها و تمام موجودات ریز و درشت و ذره بینی و غیر ذره بینی است، و قدرت حفظ جناب او محیط بر نهان و آشکار عالم و تمام موجودات خانه خلقت و آفرینش است.

عبد اگر ظاهر و باطن و افعال و اخلاق و عقاید خود را از هجوم خطرات با کمک و عنایت حضرت او حفظ کند، متحقق به این حقیقت شده و قابلیت سعادت دنیا و آخرت را پیدا کرده است.

تکیه دارم بر تو و از مکر دشمن ایمنم دامنم از دست نگذارم خدایا تا منم

بنده ای ناچیز اما چون خدای من تویی حیف باشد پیش گردون سر فرود آوردنم

خلق کردی روزیم دادی عزیزم داشتی شکر یک از صد هزاران نعمت را چون کنم

ص: ۲۶

بی نیازم کن به لطف خویشتن از این و آن تا خیال منت دونان نلرزانند تنم

## ۲۴ - الحق

حق به معنای مُحق، ثابت، یقین، قطع، عدل، موجود ثابت، مصدر، سلطنت، حزم، تدبیر، واقع شدن حتمی، واقع بودن قطعی و مقابل باطل آمده است.

آری، حضرت او بر تمام ظاهر و باطن هستی ذی حق است، وجودش ثابت و قطعی و یقینی است.

عدل محض است، مصدر هستی است، سلطان آفرینش است، حزم و تدبیرش بر تمام خلقت حاکم است و وجودش واجب بالذات می باشد.

ممتنع بالذات مطلقاً باطل است، واجب بالذات مطلقاً حق است، و ممکن بالذات که واجب بغیر است مثل تمام موجودات از جهتی حق و از جهتی باطل است.

از حیث ذات که وجودی برای او نیست باطل، و از جهت استفاده وجود از واجب الوجود حق است.

او ازلاً و ابداً حق می باشد و غیرش بالذات باطل و با تکیه اش به آن جناب حق است.

هر حقیقتی منشأش اوست و احقّ حقایق جناب حق است.

عبد باید ذات خود را هالک و باطل ببیند و غیر وجود مقدّس حضرت ربّ العزّه را حق نبیند.

چون خود را از جهت ذات باطل دید و هر چه را در خویش مشاهده کرد از آن جناب دانست، به راه خیر و کمال افتاده و دست از دامن رحمت محبوب نخواهد کشید.

آنان که به خودیّت و متیّت گرفتارند در حقیقت دچار مایهٔ تمام امراضند و برای آنان از خطرات و وساوس و حیلّه های شیطانی و هوای نفس و غرور و تکبر مصوئیتی نیست.

## ۲۵ - الحسب

این اسم مبارک به این معناست که حضرت او کفایت کننده هستی و به خصوص بندگان خود از همه چیز است.

عبد چون به این حقیقت واقف شود از قید تمام بت های جاندار و بی جان آزاد گردد و به حریت واقعی رسد، چرا که غیر حضرت او کفایت کننده نیست.

معنای دیگرش این است که آن جناب احصا کننده کلّ شیء است و حساب همهٔ مخلوقات به دست با کفایت اوست.

معنای دیگرش این است که در قیامت به حساب تمام اعمال بندگان می رسد و به تمام آنها جزا می دهد.

عبد با توجه به این معانی، در تمام امور به او تکیه می کند و حساب وجود و رزق و روزی و امور خود را از او می داند و به اعمال و اخلاق و عقاید خود که در فردای قیامت به حساب خواهد آمد توجه می کند که درست و صحیح انجام گیرد و از خطرات شیاطین ظاهری و باطنی محفوظ و مصون ماند.

عبد با نظر به این اسم باید توجه و همت و اراده اش را فقط و فقط متوجه حضرت رب کند و غیر او را اراده ننماید، حتی همت و توجهش را از بهشت و جهنم برگیرد و یکپارچه غرق در حضرت او شود و فانی آن ذات باقی گردد.

## ۲۶ - الحمید

وجود مبارکش ستودهٔ صفات، ستودهٔ اسما و ستودهٔ افعال است، که حمید به

معنای محمود آمده است.

حامد ذات خود است ازلاً و ابداً و عبادش او را بر نعمت و غیر نعمت ستایش می کنند.

عبد حمید آن عبدی است که عقاید و اخلاق و اعمالش کلاً قابل ستایش باشد، چنین عبدی محمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیا و ائمه و اولیا و عباد صالح حَقَّقند.

## ۲۷ - الحَفِي

این حقیقت صفت کسی است که اشیا را آن طور که شایسته است می شناسد و نوازش کننده و ارائه دهنده نیکی و برّ و احسان است. آن وجود مقدّس که ازلاً و ابداً چنین است حضرت ربّ العزّه است و بر عبد است که این امور را از جناب او درس گرفته و نسبت به خلق خداوند، اعمال نماید تا به اخلاق جناب حق آراسته شده باشد.

## ۲۸ - الرَّبِّ

این نام مقدّس در قرآن مجید و دعاها و روایات، بسیار زیاد آمده است و محققان از عرفا آن را اسم اعظم دانسته و کلید حلّ هر مشکلی قلمداد کرده اند.

البته حقیقت و مصداق این کلمه که جان هستی و مالک الملک خلقت و تکیه گاه آفرینش است اسم اعظم می باشد نه حرف «را» و «با».

ربّ در لغت به معنای مالک و مربّی است. وجود مقدّس حضرت محبوب مالک تمام هستی و مربّی جمیع موجودات آفرینش است.

عبد اگر توجّه به این دو معنی کند از قید بندگی ارباب باطل رها شده و سر به هیچ مکتبی جز مکتب اسلام که مربّی و معلّم آن خداست فرود نمی آورد.

مالک ذاتی و حقیقی عرصه هستی و مربّی واقعی تمام موجودات ظاهری و



باطنی «الله» است، بنابراین معنا ندارد انسان در برابر غیر او به عبادت و بندگی برخیزد و از مدرسه ای جز مکتب او درس بگیرد.

انسان وقتی از هوا و هوا پرستان ببرد و از تعالیم غلط و باطل شیاطین بگیرد به فرموده قرآن مجید در سوره آل عمران «ربانی» می شود و از فیوضات الهیه بهره مند شده به حقیقت جهان و روح هستی متصل می گردد.

دانی که چیست دولت؟ دیدار یار دیدن در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن

از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن از دوستان جانی مشکل توان بریدن

خواهم شدن به بستان چون غنچه با دل تنگ وانجا به نیکنامی پیراهنی دریدن

که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن که سر عشق بازی از بلبلان شنیدن

بوسیدن لب یار اول زدست مگذار کآخر ملول گردی از دست و لب گزیدن

فرصت شمار صحبت کز این دو راه منزل چون بگذریم دیگر نتوان به هم رسیدن

(حافظ شیرازی)

## ۲۹ و ۳۰ - الرحمن، الرحیم

این دو نام مبارک و پرمعنا مشتق از رحمت است و معنایش رحمت واسعه بر بندگان است از جهت رزق و انعام برایشان.

رحمت، افاضه خیر به محتاجان و عنایت به آنان است و این صفت از جانب حضرت رب نسبت به بندگان، تام و عام و کامل است.

تمامیت آن به این است که: آن جناب از باب عنایت به عباد، قضای حاجات آنان را اراده فرموده و نمی خواهد گدائی از پیشگاهش دست خالی برگردد.

عام بودن آن به این است که: رحمتش شامل مستحق و غیر مستحق و امور دنیایی و آخرتی و ضرورت و غیر ضرورت می شود.

کمالش به این است که: رحمتش از باب ترحمی نیست که وضع محتاج و

نیازمند، آن را در وجودش برانگیخته باشد، که تغییر و تحوّل در او نیست؛ و نیز از باب دفع الم و غرض شخصی از وجود مقدّسش نمی باشد، بلکه رحمت از باب آقایی و کرامت خود او به بندگان می رسد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده:

إِنَّ الرَّحْمَنَ هُوَ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ ، وَالرَّحِيمَ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً . (۱)

به حقیقت که رحمانیتش شامل تمام عالم، و رحیمیتش فقط متوجه مردم مؤمن است.

آراستگی عبد به مفهوم رحمانیت در این است که به بندگان غافل از حق و جاهل به قیامت و مسائل الهی ترحم کند، آنان را با وعظ و نصیحت آنهم از طریق لطف و مهربانی نه جبر و زور، از راه غفلت به راه حضرت حق آورد.

به عاصیان به چشم رحمت بنگرد، معصیت دیگران را همانند مصیبت بر خودش بدانند، به این معنا که همچون زحمتی که برای علاج خود می کشد برای رهایی آنان از معصیت و سخط خدا روا بدارد.

و آراستگی به رحیمیت در این است که: نیازِ نیازمند را برآورده کند، به همسایگان فقیر و محتاج برسد، با مال و آبرو و قدرت و توان و شفاعت و وساطت، دردِ دردمندان را دوا کند و اگر عاجز از همه این امور باشد با دعای در پیشگاه حق، به یاری آنان برخیزد.

در جهان لطف خداوند بود یار کسی که گشاید ز عنایت گره از کار کسی

خواهی ار پرده اسرار تو را کس ندرد پرده زنهار مکن پاره ز اسرار کسی

تا ستمگر نزند لطمه به بازار تو را ای ستم پیشه مزین لطمه به بازار کسی

نکشد هیچ کسش بار غم و محنت و رنج آن که در محنت و سختی نکشد بار کسی

ص: ۳۱

طاعتی نیست پسندیده تر از خدمت خلق دل بدست آر و مزن دست به آزار کسی

(رسا)

### ۳۱ - الذاری

ذاری به معنای خالق است.

در «توحید» شیخ صدوق است:

ذَرَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ وَبَرَأَهُمْ ، أَيْ خَلَقَهُمْ . (۱)

آراستگی عبد به حقیقت این اسم به این است که: حقیقتاً خود را مخلوق و بنده خالق بداند و در مقام عبودیت و بندگی نسبت به خالق خود به هیچ عنوان فرو گذاری نکند، که تنها و تنها حضرت او مستحقّ عبادت است و بس، که خالق هستی را بر عهده مخلوق حق ولایت، حق اطاعت، حق ربوبیت، حق مالکیت و حق عبودیت است.

### ۳۲ - الرزاق

رزق و روزی را او آفریده و او آن را به موجودات زنده می رساند، و آن وجود مقدّس است که وسایل بهره گیری از روزی را برای صاحبان حیات آماده می کند.

رزقی که حضرت حق برای بندگان آماده کرده است دو رزق است:

رزق ظاهری و مادی برای ابدان، و رزق باطنی و روحی برای قلوب.

رزق مادی، سبزیجات و میوه جات و حبوبات و گوشت حیوانات حلال گوشت است.

رزق معنوی و باطنی، علوم و اسرار است که در قرآن مجید و سخنان انبیا و ائمه

ص: ۳۲

منعکس است و آن را با رزق مادی هیچ نسبت نیست؛ زیرا حیات ابد و نامحدود به رزق باطنی است و حیات محدود و معلوم به رزق مادی می باشد.

متولی و بانی هر دو رزق خداست، چیزی که هست برای هر کس که قابلیت دارد بسط می دهد و برای آن که قابلیت نشان ندهد بسط نمی دهد.

عبد باید مظهر اسم رزاق باشد، به این معنا که خود را در رساندن رزق حق به عباد و بندگان واسطه نماید و این واسطه بودن را در هر دو نوع رزق رعایت کرده و غنیمت بداند.

در حدیث آمده:

أَيُّدِي الْعِبَادِ خَزَائِنُ الْمَلِكِ الْجَوَادِ. (۱)

دست های بندگان، خزائن خدای بخشنده است.

و کسی را نمی رسد که در خزاین حق را به روی نیازمندان و محتاجان ببندد. باید دست را خزینه روزی مادی و زبان را خزینه روزی معنوی قرار داد.

### ۳۳ - الرقیب

حضرت او حفیظ علیم است، از چیزی در جهان هستی چه در نهان و چه در آشکار غفلت ندارد، ملاحظه او ملاحظه ازل و ابدی است.

عبد باید به این معنی توجه داشته باشد که مولایش در هر حال و در هر لحظه مراقب ظاهر و باطن اوست.

وَكُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ. (۲)

و خود فراتر از آنها مراقب من بودی.

ص: ۳۳

۱- (۱) - فیض القدر: ۷۰۹/۳، حدیث ۴۲۲۱.

۲- (۲) - إقبال الأعمال: ۷۰۹؛ مصباح المتهجد: ۸۴۹، دعاء آخر و هو دعاء الخضر (علیه السلام)، دعای کمیل.

عبد باید متوجه باشد که نفس و شیطان دو دشمن خطرناک او هستند و منتظر فرصت که وی را به چاه غفلت و مخالفت با حضرت دوست در اندازند. توجه به مراقبت حضرت حق، انسان را از شرّ این دو دشمن در امان می برد. وقتی انسان رقیب بودن مولا را دائماً در لحاظ داشته باشد، از پیروی نفس و شیطان سر باز می زند و با آن دو به عشق حضرت محبوب مخالفت می کند و تمام منافذ و مجاری آنان را به سوی خویش با توجه به رقیب بودن حق سدّ می کند و از این که به وسیله این دو دشمن دچار معصیت و آلودگی شود می گریزد.

آخوند ملا حسینقلی همدانی می فرماید:

«آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده ام این است که اهمّ اشیا از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت، نه فکرت به حال قلبت فایده نخواهد داشت، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است بی فایده خواهد بود.

پس ای عزیز! چون این کریم رحیم، زبان تو را مخزن کوه نور، یعنی ذکر اسم شریف قرار داده، بی حیائی است مخزن سلطان را آلوده به نجاست و قاذورات غیبت و دروغ و فحش و اذیت و غیرها من المعاصی نمودن، مخزن سلطان باید محلّش پر عطر و گلاب باشد نه نجس مملوّ از قاذورات. و بی شک چون دقت در مراقبت نکرده ای نمی دانی که از جوارح سبعة یعنی گوش و زبان و چشم و دست و پا و بطن و فرج چه معصیت ها می کنی و چه آتش ها روشن می نمایی و چه فسادها در دین خودت بر پا می کنی و چه زخم های منکره به سیف و سنان زبانت به قلبت می زنی؛ اگر نکشته باشی بسیار خوب است.» (۱)

ص: ۳۴

## ۳۴ - الرؤوف

به معنای شدت رحمت است، که توضیح مفصل آن در رحمن و رحیم گذشت.

## ۳۵ - الرأئی

به معنای عالم است و همچنین به معنای مبصر (بیننده)، که شرح آن در علیم و بصیر رقم زده شد.

## ۳۶ - السلام

به این معناست که وجود مقدسش و ذات بی مانندش از عیب، و صفاتش از نقص، و افعالش از شر، سالم است.

سلامت در تمام امور و در همه جهات و برای همه کس از جانب او صادر می شود او را عیب و نقص و زوال و انتقال و فنا و موت نیست و آثاری که برای مخلوق است برای حضرت او نمی باشد.

معنای سلامت در لغت، صواب و سداد است. عبد اگر در تمام امور ظاهر و باطن، در طریق صواب و سداد باشد و از غش و حقد و حسد و ریا و نفاق و شرک و بد دلی و جبن و حيله و مکر و خدعه و غلّ و سایر اوصاف ناپسند سالم باشد، در حدّ قدرت و توان خودش مشابهت با محبوب پیدا کرده است و در قیامت جایگاهش چنانکه در قرآن مجید آمده دارالسلام است:

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ « (۱)

برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است.

ص: ۳۵

وجود مقدّسش مصدر امن و امان در ظاهر و باطن آفرینش است. اوست که تمام طرق منتهی به امن و امان را به روی موجودات عالم باز کرده و اسباب و علل به چنگ آوردن امتیت را در اختیار موجودات زنده قرار داده است.

امن و امان در دنیا از آفات و امراض و مهالک، و امن و امان در آخرت از عذاب و نقمات جز از طریق آن حضرت میسر نیست.

چنانکه در قرآن مجید به کرات اشاره فرموده: علّت امتیت انسان از عذاب و نقمت آخرت، ایمان به حق و عمل صالح است؛ ایمان و عمل صالحی که در دنیا هم برای خانواده ها و اجتماع ایجاد امن و امان می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ مَنْ اتَّيَمَّنَهُ النَّاسُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ . (۱)

مؤمن کسی است که مردم وی را در اموال و جانشان امین بدانند و از جانب وی احساس امتیت کنند.

آری، نصیب عبد از مفهوم این حقیقت باید آن چنان باشد که تمام مؤمنان و مسلمانان و مردم از وی در امان باشند و بلکه در هر خطر و خوفی برای نجات از بلا و ضرر به وی تکیه کنند و در دفع مهالک نفسی و دینی و دنیائی از همت و اراده و کمک او بهره جویند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

سُمِّيَ الْبَارِي عَزَّوَجَلَّ مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ مِنْ عَذَابِهِ مَنْ أَطَاعَهُ ، وَ سُمِّيَ الْعَبْدُ

ص: ۳۶

۱- (۱) - علم اليقين: ۱/۱۱۲؛ بحار الأنوار: ۵۱/۷۲، باب ۴۲، حدیث ۳؛ [۱] معانی الاخبار: ۲۳۹، حدیث ۱.

مُؤْمِنًا لِأَنَّهُ يُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَجِيزُ اللَّهُ أَمَانَهُ . (۱)

خالق دو جهان را مؤمن می نامند چون مطیع را از عذابش امان می دهد. و عبد را مؤمن می نامند چون بر خدا امان می بندد و خداوندش به خاطر ایمان و عمل صالح او جواز امان از عذاب قیامت می دهد.

### ۳۸ - الْمُهَيِّمِينَ

وجود مقدّسش با علم و استیلا و حفظش قائم بر اعمال و ارزاق و آجال عباد است.

وجودی که بر کُنه تمام امور مُشْرِف است و تمام ظاهر و باطن در استیلائی اوست و همه بر قدرت حفظ آن جناب تکیه دارند، او را مهیمن می خوانند.

عبدی که بر اسرار و پنهانی های دلش توجه دارد و بر احوال و اوصافش مستولی است و به طور دائم قیام به امور انسائیت و مقتضای وضع دنیا و آخرتش دارد، بالنسبه به موجودیّت خویش مهیمن است و از این وصف و اسمی که در رابطه با مولایش می باشد بهره ور است.

### ۳۹ - الْعَزِيزِ

او غالب غیر مغلوب است، نسبت به چیزی عجز ندارد، قاهر بر کلّ شیء است.

وجودی است که مانند ندارد، تمام موجودات با همه وجودشان محتاج اویند و وصول به کُنه ذاتش مشکل و یا محال است.

ص: ۳۷

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۴، باب ۳؛ [۱] التوحید: ۲۰۵، باب ۲۹؛ عده الداعی: ۳۲۵. [۲]



مؤمن باید اینچنین باشد، به این معنا که در خصوصیات ایمانی و عملی نظیرش کمتر یافت شود، در گاه لطفش در گاه عرض حاجات نیازمندان باشد و در برابر دشمنان ظاهری و باطنی شکستی برایش متصوّر نگردد، که قرآن مجید می فرماید:

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.

#### ۴۰- الجبار

وجود مبارکی که مشیت و اراده اش بر سبیل اجبار در ظاهر و باطن هستی نفوذ دارد و مشیت احدی از موجودات راه به اراده و خواست او ندارد.

قاهری است که فوق قهرش چیزی نیست، عظمت و بزرگی و تجبر و جبروتیت، فقط و فقط برازنده اوست و بس. احدی از قبضه قدرتش خارج نیست، و چیزی از میدان جبروتش بیرون نمی باشد، موجودات عرصه هستی بخوانند یا نخوانند تکویناً فرمانبر او هستند.

در میان عباد و بندگان هستند کسانی که از دایره تبعیت از دیگران فراتر رفته و به درجه عالی متبوعیت رسیده اند، به نحوی که دیگران به طور قهر و جبر به هیئت و صورت آنان در می آیند، چنانکه خواجه انبیا علیهم السلام فرمود:

لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا مَا وَسِعَهُ إِلَّا تَبَاعِي. (۲)

اگر موسی علیه السلام زنده بود، چاره ای جز پیروی از من در همه امور نداشت.

خیال روی تو در همه طریق همره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند جمال چهره تو حجت موجه ماست

بین که سبب زرخدان تو چه می گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست

(حافظ شیرازی)

ص: ۳۸

۱- (۱) - منافقون (۶۳): ۸. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۹۹/۲، باب ۱۴، حدیث ۵۴، الدعوات، راوندی: ۱۷۰، حدیث ۴۷۵.

وجود مقدسی که عظمت و بزرگی شأن اوست و کل موجودات در پیشگاه بزرگیش باطل و هیچند.

او در مقابل ذات یگانه اش همه چیز را حقیر و کوچک می بیند، کبریائی و عظمت را جز برای خود نمی داند. نظرش به عباد و موجودات نظر مالک به مملوک، سلطان به رعیت، زنده به مرده، بزرگ به کوچک است، و این گونه نظر وقف حریم کبریایی اوست و کسی را نسزد که به چیزی چون او نظر بیندازد.

کسی که همه چیز را در باطن و اعتقادش نسبت به حضرت او حقیر و کوچک شمارد و حتی به دنیا و آخرت نظر استقلالی نداشته باشد و از جز او نظر بپوشد از حقیقت این اسم نصیب و حظ برده است.

آقا و بزرگی که اطاعتش بر همگان واجب است، چنانکه از اطاعت و بندگیش سرپیچی کنند به راه هلاکت افتاده و به سعادت دنیا و آخرت خود لطمه زده اند.

در زمینه معنای سید روایتی به مضمون زیر در کتاب «توحید» صدوق آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ ؟ فَقَالَ :

أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! وَمَا السَّيِّدُ ؟ قَالَ : مَنْ افْتَرَضَتْ طَاعَتَهُ كَمَا افْتَرَضَتْ طَاعَتِي . (۱)

ص: ۳۹

۱- (۱) - التوحید: ۲۰۷، باب ۲۹؛ بحار الأنوار: ۱۹۸/۴، باب ۳؛ [۱] کنز العمال: ۶۱۹/۱۱، حدیث ۳۳۰۰۷.

علی سید و آقای عرب است. عایشه گفت: آیا شما سید عرب نیستی؟ فرمود:

من سید فرزندان آدمم. عرضه داشت: معنای سید چیست که در حقّ علی استعمال کردی؟ فرمود: کسی که اطاعتش واجب است چنانکه اطاعت از من واجب است.

هر کس از ایمان بالایی برخوردار شود و در ادای واجبات الهیه بکوشد و از تمام محرّمات بپرهیزد و به اخلاق حسنه آراسته گردد، به مقام سیادت به آن معنائی که رسول عزیر اسلام فرمود، رسیده است.

#### ۴۳- السَّبُوح

وجود مقدّسی که از آنچه لایق او نیست پاک و منزّه است و از آنچه جاهلان در حقّش می گویند برتر و بالاتر است، که وصفش در فهم ننگند و کُنه ذاتش به دست عقل نیفتد.

باطن و ظاهر تمام موجودات گویای منزّه بودن وی از هر عیب و نقص است و حقیقت اشیا و عناصر نشان دهنده پاکي آن وجود مبارک.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ « (۱)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [ به پاک بودن از هر عیب و نقصی ] می ستایند، خدایی که فرمانروای هستی و بی نهایت پاکیزه و توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آن نه رویست که من وصف جمالش دانم این حدیث از دگری پرس که من حیرانم

ص: ۴۰

همه بینند نه این صنع که من می بینم همه خوانند نه این نقش که من می دانم

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب دوست عجب این است که من واصل و سرگردانم

گفته بودی که بود در همه عالم سعدی من به خود هیچ نیستم هر چه تو گویی آنم

(سعدی شیرازی)

آنچه را خداوند سبوح در حالات قلب و امور نفس و مسائل اخلاقی و عملی و خانوادگی و اجتماعی عیب دانسته و به وسیله وحی و انبیا و ائمه علیهم السلام اعلام کرده است، عبد باید از آن دوری جسته و براساس خواسته حضرت محبوب به حقایق و پاکی ها آراسته شود، تا از مقام سبوحیت آن جناب بوئی به مشام جان او برسد و باغ وجود انسان از گل ها و لاله های معنوی و واقعیت های ملکوتی پر شود.

وقت است که یار ما به بستان آید سلطان جمال او به میدان آید

پیدا و نهان در دل و در جان آید کفر همه کافران به ایمان آید

#### ۴۴ - الشهید

او به غیب و نهان و ظاهر و آشکار هستی شاهد است و حرکت و عملی در باطن و ظاهر موجودات از او پوشیده نیست.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ « (۱) »

بی تردید خدا بر همه چیز گواه است.

ص: ۴۱

وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿١﴾

در حالی که خدا بر آنچه انجام می دهید، گواه است.

عبد چون به حقیقت این اسم واقف شود و جانش به نور مفهوم این صفت منور گردد، با کمال مواظبت و مراقبت زندگی خواهد کرد و تمام حرکات و سکانات و آنات و لحظاته را که در مرأی و منظر حضرت محبوب است به مواظبت خواهد کشید، مبادا که شیطان و هوای نفس به او حمله کند و وی را از نظر رحمت حضرت حق دور ساخته، به سعادت دنیا و آخرتش لطمه بزند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ فَاسْتَحْيَيْتُ . ﴿٢﴾

دانستم که خداوند بزرگ گواه و شاهد من و آگاه بر ظاهر و باطن انسان است، در برخورد به خلاف خواسته اش از او شرم کردم و بر عرصه گاه حیا نشستم.

#### ۴۵ - الصادق

در وعده و در گفتارش صادق است و آنچه را از ثواب و اجر و مزد در برابر عبادت و طاعت به بندگانش وعده داده است، بدون این که کم بگذارد وفا می کند.

عبد باید در تمام حرکاتش صداقت و درستی و راستی را از مولایش درس بگیرد، و مصداق حقیقی صدق گردد، تا حظ و نصیب و بهره و سودش از پیشگاه حضرت محبوب به جایی رسد که خیر دنیا و آخرت وی را تأمین نماید.

ص: ۴۲

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۹۸. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۱۷۲/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۸۰۶؛ [۲] بحار الأنوار: ۲۲۸/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۱۰۰. [۳]

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ « (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

قالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ « (۲)

خدا فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

## ۴۶ - المانع

او پدیده آورنده هر مصنوع و خالق هر مخلوق و مبدع جمیع بدایع عرصه هستی است.

آفریده هایش نشان دهنده این معنایند که او را در هیچ امری شبه و مانند نیست و فعلی از افعال خلق به فعل او نمی ماند.

صنعت او آسمان ها و زمین، ظلمت و نور، حجر و شجر، انسان و حیوان، برّ و بحر، گوشت و استخوان، پوست و خون، عصب و عروق، اعضا و جوارح، باطن و ظاهر، غیب و شهود و ذره بینی و غیر ذره بینی است، که شرح هر یک در جای خود، کتاب یا کتاب هاست.

اصولاً تمام کتاب هایی که در کتابخانه های بزرگ و کوچک جهان است، شرح صنعت و صنعت های اوست.

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع و پروردگار، حیّ توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

قسمت خود می خورند مُنعم و درویش روزی خود می برند پشه و عنقا

ص: ۴۳

۱- (۱) - توبه (۹) : ۱۱۹. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۱۹. [۲]

حاجت موری به علم غیب بدانند در بن چاهی به زیر صخره صَمًا

(سعدی شیرازی)

عبد در رابطه با این اسم باید صانع بهترین عبادت و بندگی و خُلق و خوی و رفتار و کردار براساس نقش های حضرت حق باشد.

عبد باید قدرت صنع خود را در ساختن رشد و کمال خود و آنچه برای بندگان حضرت محبوب مفید است به کار برد. خنداندن شیطان هنر نیست، هنر تجلّی دادن انواع منافع ظاهری و باطنی از ساختمان وجود خویش است.

#### ۴۷ - الطاهر

وجود مقدّس او از اشباه، انداد، اضداد، امثال، حدود، زوال، انتقال، طول، عرض، قطر، سنگینی، سبکی، رقت، غلظت، دخول، خروج، اتّصال، جدائی، بو، مزه، رنگ، لمس، زبری، نرمی، گرما، سرما، حرکت، سکون، اجتماع، افتراق، تمکّن در مکان و... پاک و منزّه است، چرا که جمیع این امور مخلوق و حادث و از اوصاف ممکنات و مخلوقات و از نشانه های عجز و ناتوانی است. اینها اموری است که نشان دهنده وجود صانع و محدث حادث است.

آری، اگر عبد بخواهد از این صفت در حدّ خودش بهره مند گردد، راهش پاک شدن از تمام ناپاکی های درون و برون است.

#### ۴۸ - العدل

او نسبت به همه چیز و همه کس عادل است و اصولاً فعل او عدل است، ظلم و جور از او نیست و هرگز از او صادر نمی شود. در تمام عرصه گاه هستی، هر چیزی را به جای خودش قرار داده، و به هر موجودی مطابق ظرف و شأنش عطا و عنایت فرموده است.

تماشای حقیقت عدل، منوط به تماشای ظاهر و باطن تمام آفرینش است و این از عهده انسان خارج است، مگر این که ملکوت سماوات و ارض به اراده خود آن

ص: ۴۴

حضرت به انسان ارائه شود تا مشاهده کند که به حقیقت در تمام هستی هر چیزی به جای اصلی خود قرار دارد.

آنچه ما از عدل می بینیم نمونه ای جزئی از حکومت عدل مطلق در پهنای خلقت و هستی است. شرح مسأله عدل به این آسانی میسر نیست، توفیقی عظیم از جانب او لازم دارد و علمی محیط به آسمان ها و زمین و موجوداتی که در این دو میدان در کار زندگی هستند.

عبد اگر بخواهد اتصال به مفهوم عدل پیدا کند بر او لازم است دو قوه غضب و شهوت و توابع آن دو را در سیطره حکومت عقل و دین قرار دهد؛ آنجا که عقل و جنودش خادم شهوت و غضب است ظلم محض است.

البته مقهوریت غضب و شهوت در دست عقل و دین، عدل فی الجمله است و تفصیل آن به این است که در تمام سکناات و حرکات قواعد شرع مطهر رعایت شود.

عدالت در حالات به این است که: حالات براساس قواعد الهی نظام گیرد.

عدالت در اعضا و جوارح به این است که: هر یک در آنجا که شرع فرموده به کار رود.

عدالت در خانه و اجتماع و اقوام و مردم به این است که: به حق هیچ یک تجاوز نشود و بلکه حق به خطر افتاده افراد را از خطر برهاند.

عدالت ایمانی هم به این است که: بر تدبیر و حکمت و فعل جناب حق اعتراض نشود و کار حضرت او را عین مصلحت به حساب آورد، چه این که موافق طبعش باشد یا مخالف.

نظام حضرت محبوب را نظام احسن و نظام متقن دانسته و کار او را در منتهای عدالت و لطف ببیند و با تمام وجود از حضرت حق بخواهد:

اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَاِرْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ ، وَاِرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَاِرْزُقْنَا



الهی حق را آن چنانکه هست به ما بنمایان و متابعت از آن را روزیمان گردان، و باطل را آن چنانکه هست به ما نشان بده و اجتناب از آن را توفیقمان ده.

آری، صفحه هستی آینه ای است که اگر انسان با چشم سر و دیده قلب در آن بنگرد به حق حق جز عدل و عدالت چیزی در آن نبیند.

#### ۴۹ - العَفْوُ

وجود مقدّسش از باب لطف و عنایت و آقایی، محو کننده سیئات از پرونده تائبان و غرق شدگان در ایمان و عمل صالح است. آیات فراوانی در قرآن مجید بر این حقیقت نشاط آور دلالت دارد.

عبد باید نسبت به آزار و اشتباه برادران و خواهران مسلمانش و حتی در مواردی نسبت به سایر مردم، مظهر این اسم باشد؛ به این معنا که از دیگران چشم پوشد و سیئات آنان را نسبت به خود نادیده بگیرد و چون محبوبش در مقابل ستم دیگران اقدام به احسان و خوبی کند.

#### ۵۰ - الغفور

اسمی است مشتقّ از مغفرت به معنای پرده پوشی، آن جناب بر گناهان عباد پرده پوشی کند و به آبروی کسی در بین مردم لطمه نزند.

ص: ۴۶

---

۱- (۱) - شرح گلشن راز: ۱۹۹؛ [۱] الانصاف فیما تضمنه الکشاف: ۸۴/۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۲۵۸/۱. [۲]

غفور نشان دهندهٔ مبالغه در پرده پوشی است، آنهم پرده پوشی در نهایت درجه اش.

عبد هم باید مفهوم این حقیقت را از مولا-یش ارث داشته باشد، به این معنا که از بازگو کردن گناه و عیب مردم خودداری کند و از پرده دری بپرهیزد، تا خدایش پردهٔ او ندرد و عیبش در برابر دیدگان مردم نمایان نسازد.

## ۵۱ - الغنی

آن جناب از تمام موجودات هستی بی نیاز است، چرا که ذات مقدّسش مستجمع جمیع صفات کمال می باشد. آن زمان که از هستی و موجوداتش خبری نبود چیزی کم نداشت و این زمان که هستی با تمام موجوداتش در تجلّی است چیزی به او اضافه نشده، او بوده و هست و خواهد بود، بدون این که به چیزی نیاز داشته باشد.

وجود مبارک او در ذات و صفات ذات از غیر بی نیاز است و از تعلق به اغیار منزّه و پاک؛ از کمک گیری از آلات و ادوات و کلّ اشیا مستغنی است. این موجودات هستند که به حضرتش محتاجند و برای جبران فقر خود به پیشگاه لطفش نیازمند.

عبد باید بداند که هیچ موجودی در کارگردانی حیات او جز ذات حق استقلال ندارد. عبد باید بر غیر حق تکیه نکند و نسبت به کلّ موجودات کوس غنا بزند و با زبان حال بگوید: تمام نیاز من متوجه ذات غنی اوست و مرا جز به لطف و رحمت و کرم او چشمداشتی نیست و شما ای موجودات هستی عواملی هستید که به اجازهٔ محبوبم در طریق حیات من و همهٔ عناصر آفرینش در کارید، نیاز من و احتیاج من بالاستقلال به شما نیست بلکه من با تمام هویت و وجودم گدای حضرت اویم.

مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

واله و شیدا است دائم همچو بلبل در قفس طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

زلف او دام است و خالش دانه آن دام، من بر امید دانه ای افتاده ام در دام دوست

سر ز مستی برنگیرد تا به صبح روز حشر هر که چون من در ازل یک جرعه خورد از جام دوست

(حافظ شیرازی)

## ۵۲ - الغیث

حضرتش فریادرس تمام فریاد خواهان و دادرس تمام دردمندان و نجات بخش تمام امیدواران و دستگیر همه گرفتاران و شفا بخش کل بیماران و آزاد کننده همه اسیران و دلگرم کننده ناامیدان است.

عبد در برخورد با یاد شدگان بالا، باید به همان صورت و سیرت باشد، که رجوع نیازمند و دردمند و بیچاره و حاجت دار به انسان، عین عنایت و لطف حضرت حق به آدمی است و به داد شکستگان رسیدن از اخلاق خداوندی است.

## ۵۳ - الفاطر

او آفریننده هر شیء و ابتدا کننده صنعت تمام اشیای هستی بدون سابقه وجود و نوآور است.

عبد باید در اعتقادات و یقینش، حضرت او را اینچنین بداند و برای چیزی از موجودات هستی هر چند همراه با قدرت باشد استقلالی فرض نکند، که خالق و صانع و مُبدِع و مُبدِئ و فاطر فقط و فقط حضرت اوست.

## ۵۴ - الفرد

وجود مبارک او در ربوبیت و خالقیت و ذات و صفات یگانه است و کسی با

ص: ۴۸

حضرتش در اسما و صفت و ذات معیت ندارد.

قلب عبد باید با مفهوم این اسم یکی باشد و در تمام امورش یکتابین، یکتاخواه و یکتاگو گردد تا از فیوضات الهیه و عنایات ربّانیه بهره مند گردد.

## ۵۵ - الفّاح

اوست آن وجود مقدّسی که به عنایتش هر گرهی را باز می کند و به هدایتش هر مشکلی را به نقطه حلّش می رساند.

اوست که حکومت را از دست دشمنانش خارج و به دست با کفایت صالحان قرار می دهد.

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾

به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.

اوست که از قلوب عاشقان و دل عارفان و والهان بر اثر ریاضت و عبادت و تقوایشان هر حجابی را بر می دارد و ابواب ملکوت رفعت و جمال کبریائیش را به روی آنان باز می نماید.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

چون خدا رحمتی برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آری، وجود مبارک و عزیزی که تمام کلیدهای غیب و رزق و مُلک و ملکوت به

ص: ۴۹

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۱.

۲- (۲) - فاطر (۳۵) : ۲. [۱]

دست اوست سزاوار است که فتّاح خوانده شود.

عبدی که مظهر این اسم است، با زبان و آبرویش و قدرت و مالش و با دانش و علمش، باز کننده راه مشکلات دنیایی و آخرتی به روی مردم است، و چه نیکو بود که تمام عباد و بندگان برای مظهر شدن نسبت به این حقیقت عالی می کوشیدند تا مشکلی در هیچ برنامه ای برای کسی باقی نمی ماند.

## ۵۶ - الفالق

اوست آن خدائی که هر چیزی را آفرید و آن را برای طی کردن راه رشد و کمال شکافت.

دانه و هسته را در زیر خاک شکافت و از آن درخت و گیاه بیرون آورد، رجم را شکافت و از آن موجود زنده خارج نمود، زمین را شکافت و از آن آنچه برای نظام حیات لازم بود بیرون آورد، دریا را شکافت و به دنبال آن موسی و قومش را از سرّ فرعونیان خلاص کرد و...

عبد باید از این مفهوم حظّ و نصیب بگیرد، به این معنا که هر سدّی را که در برابر عقل و قلب و نفس خود دارد بشکافت و هر سدّی که در برابر امور معنوی و مادی مردم است با قدرت درایت و کفایت و علم و بصیرتش از میان بردارد.

## ۵۷ - القدیم

او بدون اوّل و آخر داشتن قدیم است، دائم بوده و دائم خواهد بود. چیزی بر حضرتش پیشی نگرفته، بر تمام هستی مقدّم است، که هر چیزی در عرصه گاه خلقت به اراده و خواسته و عنایت او حادث شده. اگر بر غیر او وصف قدیم استعمال گردد از باب مجاز است، که حقیقت ذاتی هر وصف مثبت وقف حریم وجود مقدّس اوست.

ص: ۵۰

وجود مقدّس حضرتش در ذات و صفت از هر چیزی بی نیاز است و کلّ موجودات به درگاه خدائیش نیازمند.

هیچ چیز در هیچ برنامه ای نمی تواند از او بی نیاز باشد. ذات و صفات و وجود و بقای هر شیء به جناب او نیازمند است. وجود کلّ شیء از اوست یا از چیزی که از اوست. ما سوای او مملوک آن حضرت است چه در ذات و چه در صفات، تنها و تنها اوست که از هر کس و از هر چیزی بی نیاز است.

عبد ازلاً و ابداً فقیر و محتاج اوست و در صورتی از مفهوم این حقیقت می تواند بهره داشته باشد که قلب و نفس و غضب و شهوت و زبان و چشم و دست و پا و تمام وجودش را با کمک عقل و نبوّت و امامت مملوک خود کند و از تمام خطرات شیطانی و هوایی آزاد، زندگی نماید.

زمانی که مالک این واقعیت ها شد و از سیطره تملک آنان در آمد و آن همه وی را اطاعت کردند و او سر از اطاعت آنان باز زد، در حدّ خودش به درجه ملک رسیده، و چون در حدّی از مردم بی نیاز شد و مردم بدو نیازمند گشتند به مرحله اعلا از این حقیقت دست یافته است.

انبیا که در هدایت و رشد و کمال و به دست آوردن حیات اخرویّه از غیر حضرت او بی نیاز بودند و تمام مردم محتاج آنان، در عالی ترین درجه این واقعیت قرار داشتند و در صف بعد از آنان عالمان ربّانی هستند که عباد به هدایت آنان محتاج و آنان از ارشاد شدن به وسیله مردم بی نیازند.

حضرت ربّ العزّه از هر وصفی که حسّ و خیال و وهم و باطن و اندیشه تصوّر

کند پاک و منزّه است. اگر در توضیح قدّوس بگوییم منزّه از عیب و نقص است سخنی دور از ادب نسبت به آن جناب گفته ایم. منظور از منزّه بودن حضرتش از هر وصف، اوصاف کمالیه ای است که اکثر عباد براساس فهم و درک خود به او نسبت می دهند، که به حقیقت، از اوصاف کمالی که بندگان با عقل محدود خود نسبت به آن جناب فرض می کنند پاک و منزّه است.

عبد باید برای متّصف شدنش به این وصف، علم و ارادتش را به طور کامل پاک و منزّه کند و ظاهر و باطن خود را از آلودگی ها دور نماید.

علمش را از خیالات و اوهام و آنچه بهایم در فهم آنها با انسان مشترک است منزّه نماید، محور دانش و بینش خود را امور شریفه کلّیه الهیه و معلومات متعلّقی به حقایق ازلیّه و ابدیه قرار دهد، اراده و نیتش را از آنچه برگشت به شهوات و مَطعم و ملبس و مناظر عادی و امور جزئیّه و لذایذ حیوانی و مادی صرف می نماید پاک کند، اراده ای جز حضرت محبوب برایش نماند، غیر شوق و عشق به لقای دوست هوسی نداشته باشد، تمام ابتهاج و فرح و لذّتش خلاصه در رسیدن به قرب حق گردد و حتّی بهشت عنبر سرشت را از این که هدف نهایی و مقصد آخرش باشد از نیتش دور نماید، که در ذات قلب و حقیقت دل و عمق باطن جز حضرت محبوب چیزی نماند.

## ۶۰ - القوی

او بدون کمک گیری و استعانت از چیزی دارای قدرت است و قدرت حضرتش قدرت تامّه و قدرت بی نهایت در بی نهایت است.

عبد را باید از این مفهوم آن چنان نصیب باشد که در عبادت، تحصیل علم، به دست آوردن فضایل و کمالات و خدمت به عباد حضرت حق در کمال قوّت و قدرت دیده شود.

حضرتش اجابت کننده دعا و درخواست بندگان است، چنانکه در قرآن مجید آمده:

فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿١﴾

یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم.

بین او و مخلوقاتش حجاب راه و مسافت و مفارقت وجود ندارد، او ناظر به همه چیز و عالم به کلّ شیء و همراه کلّ شیء است، قریب به موجودات است بدون مماسیت، و جدای از آنهاست بدون راه و مسافت، تقرّب به حضرتش نه از جهت مکان و مسافت و طریق است، که عبد اگر بخواهد از این معنا حظّ و نصیب و قسمت داشته باشد باید از جهت طاعت و حسن عبادت و اخلاق حسنه به او تقرّب جوید.

آن جناب وجود مبارک و مقدّسی است که تمام موجودات هستی قائم به وجود او هستند، برای اشیا وجود و دوام وجودی جز به او متصوّر نیست، که قوام حضرت او به ذات خود و قوام کلّ شیء به جناب اوست.

عبد در تمام امورش به هر اندازه از غیر حق بی نیاز شود، از مفهوم این صفت بهره گرفته و مظهر این حقیقت شده است.



برای لغت قابض معانی متعددی است:

۱ - مالکیت، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ « (۱)

در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست.

۲ - فنا کردن شیء، چنانکه درباره میت می گویند: خداوندش قبض روح کرد، و در قرآن مجید آمده:

ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا \* ثُمَّ قَبْضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا « (۲)

آن گاه خورشید را برای [ شناختن ] آن سایه، راهنما [ ی انسان ها ] قرار دادیم. \* سپس آن را [ با بلند شدن آفتاب ] اندک اندک به سوی خود باز می گیریم.

۳ - انداختن حجاب بر قلبی که لیاقت گیرندگی فیوضات الهیه و معارف ملکوتیه را از دست داده، تا جایی که آن قلب به قلب ضیق حرج و قلب قاسیه و قلب مریض وصف شود.

بسط دهنده ارواح در اجساد، بسط دهنده رزق مادی به عباد، بسط دهنده روزی معنوی در قلوب و بسط دهنده معارف ملکوتیه و آلاء و نعم معنویه در دل عارفان و مشتاقان و والهان است.

ص: ۵۴

۱- (۱) - زمر (۳۹) : ۶۷. [۱]

۲- (۲) - فرقان (۲۵) : ۴۵ - ۴۶. [۲]

و خداست که [ روزی را ] تنگ می گیرد و وسعت می دهد؛ و [ همه شما برای دریافت پاداش ] به سوی او بازگردانده می شوید.

مفصل دو مسأله بسط و قبض، در معارف الهیه و به خصوص در عرفان و فلسفه مطرح است که مشتاقان و علاقمندان می توانند برای یافتن عمق این دو حقیقت به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

عبد اگر از پرداخت وقت و نیرو و حالات و حقایق وجودی خویش، به راهزنان راه حق امساک کرد و سفره قلب و جان و سر و باطن و روح و نفس خود را برای گرفتن معارف حقه باز کرد و در امور دنیایی و آخرتی برای بندگان حضرت محبوب ایجاد گشایش نمود، از اسم قابض و باسط حظ و نصیب برده است.

به بندگان نکنی لطف چون تو از یاری چگونه لطف خداوند را طمع داری

به بنده لطف کن و لطف حق طلب ورنه مجوی حاصل اگر دانه ای نمی کاری

طمع مدار که غیری تو را شود غمخوار اگر نکرده ای از غیر خویش غمخواری

بجز خضوع و خشوع و شکستگی نخرند به خویش غزه مشو از درست کرداری

نداده اند تو را قدرت و زبردستی که زبردست دل آزرده را بیازاری

(صغیر)

## ۶۵ - قاضی الحاجات

او به نحو کامل و تام و جامع برآورنده نیاز محتاجان و قضا کننده حاجت حاجتمندان است.

عبد باید در این زمینه به طور کامل متخلق به اخلاق حق باشد، که هر کس

ص: ۵۵

آراسته به چنین واقعیتی گردد تمام سعادت دنیا و آخرت را نصیب خود نموده است.

## ۶۶ - المجید

ذات مقدّسش شریف است، افعالش جمیل و زیباست، عطا و نوالش جزیل و بزرگ است. شرف ذات وقتی به حُسن عمل مقارن شود «مجد» است.

عبد می تواند از ذات محبوب کسب شرف و از حسن عمل معبود درس بگیرد و شرف نفس را با حسن عمل مقارن کند تا مظهر صفت مجید گردد.

## ۶۷ - المولی

حضرت او یاری کننده مؤمنان و سرپرست آنان در همه امور است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿١﴾

خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند؛ آنان را از تاریکی ها [ی جهل، شرک، فسق و فجور] به سوی نور [ایمان، اخلاق حسنه و تقوا] بیرون می برد.

اوست که متولّی نصرت مؤمنان بر کافران، و متولّی ثواب و کرامت عاشقان و عارفان، و ولّی طفل صغیر و شیخ کبیر، و متولّی اصلاح ظاهر و باطن تمام موجودات هستی است.

عبد باید نسبت به نفس و قلب خود برای یافتن خیر دنیا و آخرت، ولایت تربیتی پیدا کند و سرپرستی صحیح اهل بیت خود و بندگان حق را جهت آشنایی آنان با حضرت محبوب و وظایف و مسئولیتشان برای خدا به عهده بگیرد تا از نور

ص: ۵۶

ولایت بی نهایت در بی نهایت حضرت ربّ بهره مند شود و خود و موجودیّت و هویتش در ولایت دوست فانی گردد.

#### ۶۸ - المّان

وجود مقدّسی که به موجودات و به خصوص به بندگان، بسیار احسان می کند و در این دنیا به خاطر چیزی کسی را از عطایش منع نمی نماید. از او بخواهند یا نخواهند نعمتش را عطا می کند، و احسان و عطایش بغیر حساب است.

عبد باید به دنبال محبوب و مولایش به احسان بسیار به بندگان حق، به خصوص ضعیفان و فقیران و نیازمندان و محتاجان برخیزد و از این طریق اخلاق حضرت حق را از طریق حرکات صحیح خود به کار گیرد.

#### ۶۹ - المحيط

آن وجود مقدّس به قدرت و علمش و به اراده و رحمتش، به ظاهر و باطن هستی و جسم و جان موجودات و به حقیقت و ذات همه اشیا و عناصر احاطه دارد و چیزی از حیطة نظر و عنایت و قدرت و لطف او خارج نیست.

عبد باید در یک مرحله به تمام مضرّات و خطرات و فحشا و منکراتی که سعادت دارین او را تهدید می کند معرفت و احاطه داشته باشد تا خود را مصون و محفوظ بدارد، و در مرحله دیگر به واقعیت ها و حقایق و فضایل و درستی ها و معارف و فیوضات ربّانیّه احاطه به دست آورد تا وجودش را به زیبایی های معنوی بیاراید و به حقّ و حقیقت آراسته گردد، و از وجود خود منبعی گران و ظرفی پر ارزش به وجود آورد.

ص: ۵۷

آن وجود مبارکی که حکمت و آثار قدرتش را در عرصه گاه هستی می نمایاند و از این طریق راه رسیدن به نقطه معرفت را در اختیار بندگانش می گذارد.

وحی را به توسط صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و به وسیله کتب آسمانی بیان می کند و حقایق را جهت رشد بندگانش آشکار می سازد.

عبد باید ظهور دهنده حقایق و واقعیت ها و برنامه های مثبت و علم و معرفت از وجود خود باشد تا از این رهگذر مظهر اسلام مبین گردد و از محبوب و معشوقش نصیب وافر برد.

## ۷۱ - الْمُقِیت

او آفریننده انواع اطعمه و رساننده به اجسام و ابدان است. او طعام دهنده به قلوب و نفوس است، معرفت را برای قلب و حسنات را برای نفس قرار داده است.

در مرحله دیگر گفته اند: معنای مُقِیت استیلا و قدرت داشتن بر اشیا است که بازگشت این معنی به همان صفت علم و قدرت است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا ﴿١﴾

و خدا همواره نگهبان بر هر چیزی است.

عبد این قدرت را دارد که برای گرسنگان مادی و معنوی سفره نان و علم و دانش بگسترده و برای هوای نفس و غرایز و امیال غلط خود چیره و مسلط شود تا درونش از نور اسم مقیت منور گردد.

ص: ۵۸

وجود مقدّسش در ارحام و ظلمات ثلاث به هر صورتی که بخواهد بر نطفه موجود زنده نقش می زند و وجود هر کسی را شکل و قیافه می دهد.

او مصوّر تمام تصاویر و نقّاش همه نقش هاست، ولی خود او به صورت و اعضا و به حدود و ابعاض وصف نمی شود، او به آیات و آثارش شناخته می شود و به قدرت و عظمت و جلال و کبریایی توصیف می گردد.

عبد باید تمام حرکاتش و اعمال و افعالش نقش مثبت و تصویر صحیحی بر جریده عالم باشد و از افعال ضدّ عقل و شرع و اخلاق بهیمی و سبّعی و شیطانی، به شدّت پرهیزد.

وجود عزیزی که چون انسان در بارگاه قدرت و مقامش قرار گیرد چشم پوشی کند، چون وعده دهد به وعده خود به طور حتم وفا نماید، چون عطا فرماید بخشش را به منتهی درجه امید و آرزوی خواهنده برساند و برای او باکی نباشد که چه اندازه عطا کند و به که عطا نماید.

از این که نیاز و حاجت به در خانه غیر برسد خشنود نباشد، حقّ آن را که به او پناه برد و نیاز و التجا به پیشگاهش ببرد ضایع ننماید.

او تمام این حقایق و واقعیت ها و برنامه ها را به اختیار و اراده انجام دهد نه به تکلف و جبر، که جبری در آن حریم مقدّس نیست، و تکلفی در آن پیشگاه مبارک راه ندارد.

عبد به اندازه امکان و قدرت خودش بدون شک می تواند تجلّی گاه کرم آن کریم شود و بدانگونه که حضرت حق با عبادش معامله می کند با خلق خدا معامله کند.

وجود بی نیازی که کبریایی، یعنی کمال ذات وقف حریم مقدّس اوست و کمالش از باب لطف و عنایت و رحمت و محبت سرایت به غیر دارد.

کمال عبد در عقل و ورع و علم است و سریان آن حقایق به غیر خود.

کبیر به معنای عالم با تقوا و مرشد و معلّم مردم است که صلاحیت دارد تمام خلق خدا از انوار فضایل و معارف و علوم وی اقتباس کنند، به همین جهت حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

مَنْ عَلِمَ وَعَمِلَ وَعَلَّمَ عُدَّ فِي الْمَلَكُوتِ الْأَعْظَمِ عَظِيماً. (۱)

کسی که بیاموزد و عمل کند و تعلیم دهد، در ملکوت آسمان از او به عنوان بزرگ و عظیم یاد می شود.

آن آقا و بزرگواری که هر کس به او توکل کند او را کفایت نماید و نیازی برای رجوع به غیر برایش نگذارد.

بر عبد است که هر نیازمند خواهنده ای را به اندازه قدرت و وسعش کفایت کند، تا از نور اسم الکافی دلش منور گردد.

او به هر کس که به مشکل دچار شده و روی حاجت به درگاهش برد گشایش دهد. او برطرف کننده سوء و بدی از عبد، و اجابت کننده دعوت مضطر و گرفتار است.

ص: ۶۰

۱- (۱) - مجموعه ورام: ۸۲/۱؛ [۱] ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۴/۱. [۲]

او دوست دارد عبد و بنده اش نیز اینچنین باشد، از رحمت آوردن بر دیگران و اجابت دعوت مضطر و برطرف کردن هم و غم مهموم و مغموم روی نگرداند.

## ۷۷ - الوتر

او در ذات و در صفات تنها و فرد است، و احدی از موجودات عرصه گاه هستی به حضرتش در هیچ واقعیتی شباهت ندارد. عبد باید از نظر علم و معرفت و تقوا و بصیرت و کمال و فضیلت و عبادت و خدمت به خلق در میان اقران و امثالش بی نمونه گردد و تنها متفرد شود.

## ۷۸ - النور

آن آشکار و ظاهری که ظهور هر چیزی به حضرت اوست، او ظهور محض است، اظهر از حضرت او نیست، منزّه از هر نقص و عیبی است و پاک و بری از هر ظلمتی است. آری، آن وجود مبارکی که کلّ اشیا را از تاریکی عدم به ظهور وجود آورد سزاوار این است که نور خوانده شود.

او نور سماوات و ارض و نور قلب و دل عاشقان و روشنایی جان عارفان و خالق نور و نازل کننده نور و منور نور است.

او چنانکه در آیات قرآنش آمده، انبیا و کتب آسمانی را جهت اخراج عباد از ظلمت و سفر دادن به منطقه نور فرستاده است، و چه نیکوست که عبد با توسّل به وحی و نبوت انبیا و آیات قرآن مجید به نور ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه منور شود و به نورانی شدن دیگران کمک نماید.

## ۷۹ - الوهاب

وجود مقدّسش به تمام موجودات بدون غرض و عوض و توقع ثنا و حمد و



منهای شهرت و تخلص از مذمت و به غیر طلب کمال، کثیر الإعطا است.

او رادر عطایش هیچ منظور و مقصودی برای خود نیست، بلکه ذات مبارکش نسبت به تمام هستی، بخشنده فیض و عنایت کننده لطف و رحمت است، او از این طریق می خواهد نیازِ نیازمندان را برطرف و ناقصان جهان را به کمال برساند.

عبدی که موجودیت خود را بدون توقع بهشت و ترس از عذاب در راه خدا می دهد و حتی در زمینه گذشتن از جان در جبهه حق علیه باطل جز رضای محبوب را در نظر ندارد جواد و وهاب است و در این برنامه از مولایش رنگ گرفته است.

## ۸۰ - الناصر

آن ذات مبارکی که تمام موجودات جهان هستی را برای رسیدن به نقطه ای که باید برسند به خوبی یاری می دهد و به هنگام حوادث و گرفتاری ها در کمال لطف و محبت به انسان نصرت می رساند و درهای فتح و پیروزی را به روی یارانش می گشاید.

انسان نسبت به دیگران باید از چنین صفتی برخوردار باشد، به کمک محتاجان و یاری ناتوانان و نصرت مظلومان با تمام وجود برخیزد و در این زمینه از هیچ کوششی دریغ و مضایقه نکند که یاری دادن به مظلوم از پرارزش ترین اعمال و از پرثواب ترین عبادات است. علی علیه السلام در خطاب به حسنین علیهما السلام می فرماید:

كُونَا لِلظَّالِمِ حَضَمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا. (۱)

دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید.

## ۸۱ - الواسع

وجود مقدسش به تمام ظاهر و باطن هستی سعه علم و قدرت و احسان و

ص: ۶۲

رحمت و لطف و کرامت دارد، که برای دریای علم و قدرت و سایر اوصاف جمالش ساحلی نیست و نهایی نمی باشد، هر سعه و عظمتی منتهی به اوست و در برابر وسعیت آن جناب چیزی نیست.

عبد اگر در علم و عبادت و فهم و فکر و اخلاقی بر اساس معارف الهیه وسعت دهد و از تنگی حقد و حسد و کبر و نفاق و سایر رذایل پرهیزد و متخلّق به اخلاق حضرت ربّ العزّه شده و به وصف واسع متّصف گشته است.

او باید آن چنان شود که هوای نفس و شیطان و فساد و مفسد بر او غلبه ننماید، که غلبه رذایل او را به خفقان روحی و قلبی دچار کرده به عرصه فنا و نابودی و شقاوت و هلاکت می رساند.

## ۸۲ - الودود

اوست آن پروردگار عزیزی که برای جمیع مخلوقات خیر و خوبی می خواهد.

اوست آن خالق مهربانی که در ابتدا نعمت عنایت می کند و موجودات هستی را در احسان و لطف خود غرق می نماید.

وَدود از عباد کسی است که آنچه برای خود می خواهد برای دیگران هم بخواهد، و مرتبه بالاتر این که نسبت به عباد حق به ایثار برخیزد و کمال این ایثار در این است که خشم و کینه نسبت به طرف، وی را از احسان و محبت درباره او باز ندارد.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که پیشانی و دندان‌ش در جنگ احد شکسته بود دست به دعا برداشت و برای دشمنانش از حضرت رب طلب هدایت کرد:

اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ . (۱)

ص: ۶۳

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱/۲۰، باب ۱۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۹۲/۱، فصل فی غزواته. [۱]

خداوندا! قوم مرا هدایت نما، که ایشان نمی دانند.

بد کرداری دشمن و جنایت های آنان و آن همه رنج و مشقتی که برای حضرت فراهم آوردند، مانع خیرخواهی آن حضرت در حق آنان نشد، که قلب و روح مطهرش اوسع اشیا در پهنه گاه هستی بود و مهر و محبتش نسبت به مردم، دریای بی ساحل و بحر بیکران می نمود.

یاد یاران که کنند از دل و جان یاری هم پا ز سر کرده روند از پی غمخواری هم

غم زدایند ز دل‌های هم از خوشخویی بهره گیرند ز دانش به مددکاری هم

کم کنند از خود و افزونی یاران طلبند رنج راحت شمرند از پی دلداری هم

رنج بر جان خود از بهر تن آسایی یار حامل بار گران بهر سبکباری هم

همه چون غنچه به تنهایی و باهم چون گل تنگدل از خود و خندان به هواداری هم

خواب غفلت نگذارند که غالب گردد همه هم را بصرند و همه بیداری هم

راحت جان و طیبیان دل یکدگرند یار تیمار هم و صحت و بیماری هم

(فیض کاشانی)

## ۸۲ - الهادی

او هدایت کننده تمام موجودات آفرینش است. آسمان ها، ستاره ها، سحابی ها، کهکشان ها به عنایت او در مسیر لازم هدایت می شوند. طفل به هدایت او پستان مادر می گیرد. جوجه به هدایت او پس از بیرون آمدن از تخم دانه برمی چیند. زنبور به هدایت او آن خانه عجیب را در کندو بنا می کند. مورچه و موریانه به هدایت او لانه های عظیم در دل زمین می سازند و گیاه به هدایت او از زیر خاک سر برمی آورد.

او خواص عبادش را به معرفت ذاتش هدایت می کند، به طوری که بگویند:

يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ . (۱)

ای که خودت به سوی خودت رهنمایی.

و عرضه بدارند:

بِكَ عَرَفْتِكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ . (۲)

تو را به خودت شناختم، و تو مرا بر خودت ره نمودی.

تا جایی که وجود مقدّس او را شاهد بر وجود تمام اشیا و عناصر هستی بدانند.

و عوام عباد را به توجّه قلبی به مخلوقات هدایت می نماید، تا وجود اشیا را شاهد بر وجود او بدانند.

الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۳)

او را [ آن گونه که سزاوارش بود ] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

انبیا و ائمه علیهم السلام به طور کامل مظهر اسم هادی هستند، آنان از جانب حق نور هدایت تشریحی را جهت تأمین خیر دنیا و آخرت به عباد حق می رسانند و پس از آن بزرگواران، اولیا و علما و صلحا و ناصحان و دانشمندان تجلّی گاه اسم هادی اند.

## ۸۴ - الوفی

آنچه را به انبیا و عبادش وعده داد به آن وفا کرد و هر چه را در قرآن مجید وعده داد وفا می کند. خلف وعده در هیچ زمینه ای برای حضرتش متصوّر نیست، که:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ « (۴)

ص: ۶۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۹/۸۴، باب ۱۳، حدیث ۱۹؛ [۱] الأملی، شیخ مفید: ۲۵۴، پاورقی.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۸۲/۹۵، باب ۶، حدیث ۲؛ [۲] المصباح، کفعمی: ۵۸۸، دعاء السحر لعلی بن الحسین علیه السلام. [۳]

۳- (۳) - طه (۲۰) : ۵۰. [۴]

۴- (۴) - رعد (۱۳) : ۳۱. [۵]

بی تردید خدا وعدهٔ خلافتی نمی کند.

در قرآن مجید در آیات متعددی به بندگانش سفارش به وفای عهد کرده و آنان را در برابر تعهداتشان موظف و مسؤول شمرده، بر عبد لازم است در زمینهٔ وفای به عهد از مولایش متابعت کند و این اخلاق الهی را در همه جا به کار بندد، که وفای به عهد از علائم ایمان و از خصوصیات عاشقان حق و مردم مؤمن است.

## ۸۵ - الوکیل

آن ذات مبارکی که تمام امور هستی، موكول به اراده و قدرت و علم و عنایت و رحمت اوست.

عبد باید در امور ظاهر و باطنش بر آن حضرت تکیه کند و موجودیت و هویت و زندگی را به او واگذار نماید و کسی که وکیلش خدا است در همه جا و در همه چیز پیروز و فاتح است.

عبد باید در تمام برنامه های مثبت اعم از ظاهری و باطنی با کمال شور و نشاط قدم بردارد و بر ذات مقدس حضرت رب توکل کند تا به مقصود برسد.

عبد باید چون مولایش وکیل و تکیه گاه مردم به خصوص ضعیفان و دردمندان و مستمندان باشد، تا از این راه مردم به خیر و سعادت برسند و او هم به جلب خشنودی حضرت حق و رضایت جناب محبوب موفق شود.

## ۸۶ - الوارث

اوست آن وجود مقدسی که تمام مُلک ها پس از فنای مَلّاک به او برمی گردد، چرا که وجود باقی اوست و دیگران در مسیر فنا هستند، او مرجع و مصیر کلّ شیء

ص: ۶۶

است، اوست که وقتی بگوید:

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

امروز فرمانروایی ویژه کیست؟

پاسخ گویی جز خودش نباشد:

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ « (۱)

ویژه خدای یکتای قهار است.

آنان که در امور برای خود مالکیت و ملکیت قائلند از بینایی و بصیرت دورند.

آنان که ارباب فهم و بصیرتند در هر روز و در هر ساعت و در هر لحظه حقیقت لِمَنِ الْمُلْكُ را می بینند و یقین دارند که ازلاً و ابداً مالک حقیقی اوست، حقیقت وراثت و مالکیت ذاتی حق برای آنان چون آفتاب وسط روز است.

او وارث مردم مؤمن است و خیر الوارثینی، وقف حریم مبارک حضرت او می باشد.

عبد باید وارث صفات معبود باشد، عبد باید از انبیا، اخلاق و علم و معرفت و عمل به ارث ببرد، که در روایات آمده:

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. (۲)

عالمان وارثان پیامبرانند.

و در زیارت وارث آمده که:

حضرت سید الشهداء علیه السلام تمام حسنات را از گذشتگان و به خصوص انبیای اولوالعزم به ارث برده است. (۳)

ص: ۶۷

۱- (۱) - غافر (۴۰): ۱۶. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۳۲/۱، حدیث ۲؛ [۲] وسائل الشیعه: ۷۸/۲۷، باب ۸، حدیث ۳۳۲۴۷. [۳]

۳- (۳) - مستدرک الوسائل: ۳۰۰/۱۰، باب ۴۵، حدیث ۱۲۰۵۴؛ المصباح، کفعمی: ۵۰۰.

وجود حضرت او محسن و نیکوکار است، او از فعل قبیح بری و مبرّاست، کلّ برّ و احسان از اوست.

عبد چون به احسان و برّ به والدین و خوبی به مردم اقدام کند خود را تجلّی گاه آن صفت عالی نموده و به تأمین خیر دنیا و آخرت خود برخاسته است.

اوست که تمام خلق را در روز قیامت مبعوث می کند و برای جزا دادن در عرصه محشر حاضر می نماید. او باعث مَنْ فِي الْقُبُورِ وَمُحْصَلٌ مَا فِي الصُّدُورِ است، و کسی را در این زمینه راه فرار از حکومت او نیست.

او مبعوث کننده انبیا به رسالت برای هدایت مردم است.

کسی که باعث نجات دیگری از جهل و فساد گردد و حیات علمی و فکری و اخلاقی در مملکت وجود انسان ها برانگیزد و عباد را به سوی حضرت ربّ العزّه بخواند و در حقیقت آنان را از نشأه مادی به نشأه معنوی و از حیات حیوانی به حیات طیبه برساند، مظهر اسم باعث است.

اوست که اسباب توبه را از قبیل ارائه آیات و عرضه تنبیهات و توجه به آیات عذاب و حقایق تحذیریه برای بندگان فراهم می آورد و راه بازگشت به حضرتش را برای عباد آسان می نماید.

به فضل و رحمتش گناهکار را از گناه پشیمان می نماید و وی را به راه توبه و انابه هدایت می نماید و توبه عبد را با عنایت خاصش قبول می نماید.

بر عبد است که به دنبال مولایش عذرِ عذرخواه را بپذیرد، و معذرت دوستان و رفیقان و آشنایان را قبول نماید، تا تخلّش را به اخلاق حضرت محبوب نشان دهد و بهره و نصیبتش را از اسم توّاب بنمایاند.

## ۹۰ - الجلیل

وجود عزیزش موصوف به صفات جلال، چون مُلک و تقدّس و علم و قدرت و سایر کمالات است.

گویی وصف کبیر دلالت بر کمالات ذات، و جلیل نشانگر کمال صفات، و عظیم نشان دهنده کمال ذات و صفات باهم است.

جلیل به معنای سید و عظیم و صاحب جلال و اکرام آمده است، و روشن است که تمام آقایی و عظمت و جلال و کرم از آن حضرت اوست. آنچه سیادت و آقایی و عظمت و بزرگواری و کمال و حسن و بها است از او و راجع به اوست.

جلیل و جمیل از عباد آن کسی است که صفات باطنش نیکو و زیباست، که جمال ظاهر را قدری نیست و نهایتش در هم ریختگی و فناست.

## ۹۱ - الجواد

وجود مبارکش محسن و منعم و کثیرالانعام و الإحسان است، سخاوتش را حدّ و نهایتی نیست و دریای بخشش و کرمش را ساحل نمی باشد. جواد و کریم و به تعبیر دعاهاى وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام أجود الأجودین است.

عبد را باید از این صفت حظّ و نصیب باشد، که بخل امری مبعوض و منفور حضرت حق و پاکان عالم است و در شأن خلیفه الله نیست که آلوده به این صفت شیطانی و رذیلت ظلمانی باشد.



اوست آن ذات مقدّسی که اخبار باطنه از حضرتش پوشیده نیست، در مُلک و در ملکوت چیزی نمی گذرد و ذره ای حرکت نمی نماید و ساکن نمی شود و نفسی به اطمینان و اضطراب متّصف نمی گردد مگر این که خبرش نزد حضرت اوست.

خبیر به معنای علیم است، اما وقتی علم به امور نهائیه و خفایای باطنیه اضافه شود خبرگی، و صاحب آن علم خبیر است.

عبد باید خبیر به هویت و موجودیت و ماهیت جهان وجود و هستی خود باشد، به این معنا که بر خفایای قلبش آگاه بوده و بداند که در دنیای درونش چه می گذرد.

اگر آنچه می گذرد پسند مولاست بر حفظ و تداوم و ثبوت آن بکوشد، و اگر آنچه می گذرد منفور حضرت محبوب است در مقام زدودن و پاک کردن آن برآید، که قلب همراه با غشّ و خیانت و دغلی و حرص و کبر و حسد و ریا، پسند حضرت مولا نیست و جاهل به باطن از حریم رحمت حضرت دوست دور است.

تو به آموختن بلند شوی تا بدانی و ارجمند شوی

چون نهاد تو آسمانی شد صورتت سر بسر معانی شد

نه زمین راه بر تو داند بست نه فلک نیز بر تو یابد دست

چون شوی آن چنانکه می بایی چون تو با خویشتن نمی آیی

نظری کن در این معانی تو تا مگر خویش را بدانی تو

(اوحدی مراغه ای)

آنچه به اراده و عنایت حضرت او از عدم به دیار هستی می آید و خلق می گردد

نیازمند به تقدیر و اندازه است و اوست که اندازه و تقدیر اشیا به دست حضرتش می باشد.

عبد باید در تمام امورش به پیروی از مولای مهربانش دارای اندازه و تقدیر باشد تا درهای سعادت و فتح و پیروزی به رویش باز شود و از لطف حضرت محبوب بهره مند گردد.

#### ۹۴ - خیر الناصرین

او بهترین یاری دهندگان است، خواهنده یاری و نصرت از درگاهش محروم و ناامید نمی رود و چه بسا که بدون درخواست و دعا به یاری و نصرت بنده اش گرچه غرق در گناه و نسیان است عنایت فرماید.

بر عبد است که از جناب حق درس گرفته و به یاری نیازمندان با نصرت و کمک اقدام کند، که خوش کردن دل مؤمن باعث جلب خشنودی خداست.

#### ۹۵ - الدیان

اوست که مزد و جزای نیکوکاران و جریمه و عقاب بدکاران چه در دنیا و چه در آخرت به دست اوست.

قلب عبد باید مالا مال از مفهوم این حقیقت باشد تا در هر کاری و در هر برنامه ای تقوا را رعایت کند و از آنچه باعث جریمه دنیایی و آخرتی است بپرهیزد که دنیا و آخرت دار مکافات و عرصه گاه جزای تمام اعمال انسانی است.

#### ۹۶ - الشکور

اوست آن وجود مقدسی که طاعت اندک را جزای کثیر می دهد و عمل محدود و معدود نیک را در آخرت ثواب و اجر نامحدود می بخشد.

برای عمل انسان آخر هست، ولی جزا و مزدش را از جانب حق نهایت نیست.

شکر حق از عبد همان احسان و جزا و ثواب و انعام حضرت اوست.

تشکر عبد از خوبی و احسان عباد که گاهی به صورت ثنا و زمانی به شکل احسان است از خصال حمیده و از اخلاق الهی است و آن چنان از اهمیت برخوردار است که فرموده اند: «هر کس از مخلوق تشکر نکند از خالق تشکر نکرده است!» (۱) عبد باید با تمام وجود از احسان حق نسبت به خودش شکر کند و شکر او به این است که تمام نعمت های خداوند را در همان راهی که به او دستور داده اند خرج کند، که خرج نعمت در راه غیر او عین کفران و ناسپاسی است.

## ۹۷ - العظیم

اوست که متّصف به وصف عظمت و بزرگی است و غیر او حقیر و کوچک و فقیر و ناچیز است. عظمتش در ذات و صفات و افعال و غلبه اش بر اشیا و احاطه قدرتش بر تمام هستی آن چنان آشکار است که جای بحث و گفتگو و استدلال و برهان نیست.

عبد با آراسته شدن به عقاید حقّه و پیراسته شدن از رذایل و متّصف شدن به حسنات اخلاقیّه و اعمال صالحه می تواند کسب عظمت و سیادت و مجد و بزرگی کند.

## ۹۸ - اللطیف

وجود مقدّسش آگاه به دقائق مصالح، خالق و آفریننده موجودات غیر قابل رؤیت و نیکی کننده به عباد و نعمت بخش به موجودات و لطیف در تدابیر امور

ص: ۷۲

---

۱- (۱) - وسائل الشیعه: ۳۱۳/۱۶، باب ۸، حدیث ۲۱۶۳۸؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۴، باب ۳۱، حدیث ۲. [۱]

جهان هستی است.

چون عبد رفیق و نرمی به عباد پیشه کرد و در دعوت مردم به صراط مستقیم و شناخت حق و هدایت آنان به سعادت ابدی مهر و محبت به خرج داد و از عنف و زور و جبر نسبت به هر کسی در هر امری پرهیز داشت و خود نیز حق را در چهره ایمان و اخلاق به خوبی قبول کرد، مظهر اسم لطیف شده است.

توضیح لطف به این آسانی میسر نیست، که شرح مفهوم آن از گنجایش کتاب ها خارج است.

## ۹۹ - الشافی

### اشاره

حضرتش با علل و اسباب و وسایل لازم، شفابخش بیماران، و با عنایت و لطف نجات دهنده جسم از امراض، و با نبوت و امامت و قرآن مجید شفا دهنده آلام و امراض عقلی و روحی و قلبی است.

وَتُنزَلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ « (۱)

و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم.

چون عبد با علم طب به معالجه دردمندان برخیزد، یا با معارف و علوم الهی امراض روحیه و قلبیه را به علاج برساند، تجلی گاه اسم شافی شده و از اخلاق محبوب و معبودش رنگ گرفته است.

### معرفت اسمای الهی

در پایان توضیح محدود و مختصر این اسما این نکته را ناگفته نگذارم که در کتب مهم حدیث از قول حضرت صادق علیه السلام آمده است:

ص: ۷۳

نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. (۱)

به خدا قسم، ما اسمای حسناى اويم که عملی از بندگان جز از طریق معرفت به ما قبول نمی شود.

این روایت اشاره به این حقیقت است که شعاع نیرومند و پر قدرتی از مفاهیم آن اسما در وجود ماست که شناخت ما به شناخت حضرت او کمک می کند.

غرض و مقصد نهایی از معرفت اسمای الهی و احصای آن، این است که به این اسما و صفات ایمان داشته باشد پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها را منعکس سازد، در این صورت هم دعایش مستجاب می شود و هم اهل بهشت می گردد.

این نکته را نیز باید توجه کرد که شکی نیست صفات حضرت حق قابل احصا و شماره نمی باشد؛ زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد. ولی چنانکه از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد و شاید اسمای حسنی اشاره به همین گروه ممتازتر است. (۲) در این جا به توضیح نکات پرارزش جملات آخر دعای چهارم که هفت نکته بود بر می گردیم:

ص: ۷۴

- 
- ۱- (۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱۰۳/۲؛ [۱] الکافی: ۱۴۴/۱، حدیث ۴؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۲۳۰/۵، باب ۳۵، حدیث ۵۷۶۰. [۳]
  - ۲- (۲) - شیخ صدوق در کتاب التوحید: ۱۹۵ به بعد و فیض کاشانی در کتاب علم الیقین: ۱۰۶/۱ به بعد، هر اسمی از نود و نه اسم را توضیح مختصری داده و شرح آن را نیازمند به ده ها جلد کتاب دانسته اند. من از حضرت ربّ العزّه خواسته ام تا توفیق شرح مفصل این ۹۹ اسم را در کتابی جداگانه رفیق راهم کند، و امید به لطف و عنایت و رحمت و کرم او دارم که این برنامه پس از اتمام شرح «صحیفه سجادیه» صورت گیرد.

در نکتهٔ اوّل مسألهٔ رغبت به حق و شوق به جناب ربّ الأرباب مطرح بود، با ذکر حدیث بسیار مهم اسمای حسنی و توضیح هر اسم، این حقیقت را باید بازگو کنم که بدون معرفت به این اسما و شناخت مفاهیم ملکوتی این صفات، تحقق شوق و رغبت به حضرت او در قلب میسر نیست. هر کس طالب رغبت و شوق و عشق به محبوب هستی و معشوق عشاق و مولای موالی و ربّ ارباب و مالک وجود و محیط به کلّ شیء و خالق و رازق آفرینش است، باید به درک مفهوم این اسما نایل گردد و به تدریج مفاهیم این صفات را در خود تحقق دهد، تا عشق و رغبت انسان را فنای محبوب کند و به بقای او بقا پیدا نماید.

## ۲- ترس از عظمت حق

عبد چون از طریق آیات قرآن مجید و دعاها و روایات و مفاهیم اسمای حسنی به عرصه گاه معرفت راه پیدا کند و پس از آن به تقوا و عمل صالح آراسته شود، عظمت و مهابت حق به عنایت و لطف خود او در قلب تجلی می کند، در آن صورت غیر او را هیچ و پوچ و ذلیل و حقیر و فقیر و خاضع می بیند و خویش را با فقر و مسکنت و ذلت و حقارت در برابر عظمتی بی نهایت در بی نهایت مشاهده می نماید و قلبش را از شدت حقارت هستی و عظمت هستی بخش پر از خوف از مهابت و بزرگی حضرت محبوب احساس می نماید. خوفی که همکفۀ عشق و ترسی که همسنگ رغبت و محبت است و محصولش عبادت و اطاعت عاشقانه، سیرحرکت به سوی او، امید به وصال و لقای آن جناب و به دست آوردن خشنودی و رضایت آن حضرت است.

چون اینچنین خوف در قلب تحقق پیدا کند، ترس از مخلوق، هر که باشد و هر چه باشد، از حرم قلب رخت بر می بندد و آدمی را از هر نوع اسارت آزاد ساخته در تصرف مالک حقیقی و معبود حق می برد.

خوف از عذاب و ترس از تقصیر در عبادت نتیجه همین خوف است. این گونه خوف و ترس و رهبت از عظمت و مقام حق، مهار کننده هوا و هوس و مقهور کننده شیاطین ظاهری و باطنی به دست تقوا و عبادت و اخلاق و قدرت و قوت روحی انسان است.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ « (۱)

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛ \* پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

ص: ۷۶

دنیا یعنی محلی که بقایی برای آن نیست، چند روزی انسان در آن مهمان است و سپس به عالم آخرت کوچ می کند، آنچه را بنا کرده یا به دست آورده باید بگذارد و برود و آماده حساب آن در پیشگاه حضرت حق گردد.

دنیا به تعبیر قرآن و روایات محلّ مسؤولیت، جای رشد، مرکز به دست آوردن معرفت و جایگاه عبادت و طاعت و خدمت به خلق است، نه جای ماندن و استقرار و جمع ثروت و به دست آوردن قدرت برای زور و زورگویی.

باید در دنیا به قدر نیاز از مواهب و نعمت ها استفاده کرد، و از جمع ثروت و ستم و ظلم و غفلت پرهیز داشت.

زهد در دنیا به معنای بی رغبتی به معصیت و ناپاکی و امور آلوده و حرام و پرهیز از حرص و بخل و سایر رذایل اخلاقی است. زهد به معنای نخوردن و نپوشیدن و نداشتن و ازدواج نکردن و معاشرت نداشتن با خلق خدا نیست. زهد، یعنی دوری از حرام و از دست ندادن حلال و واجبات الهیه است.

دنیاداری بر خلاف قواعد وحی به قیمت قطع رابطه با حق و دور شدن از فرهنگ انبیا و ائمه علیهم السلام و از دست دادن آخرت است. عبد باید به چنین چهره خطرناکی از دنیا، زهد بورزد و با تمام وجود به چنین قیافه موحشی بی رغبتی نشان دهد.

دنیایی که انسان را از حقیقت و حق و رشد و کمال و درستی و فضیلت و اولیای الهی دور کند باید از نظر انداخت و دست ارادت از دامن آن برچید.

دنیایی که انسان را با همکیشان و هموعان و برادران و اقوام و مردم صالح به جنگ و دعوا و اختلاف و تفرقه بیندازد باید از دست انداخت و نسبت به آن کمال بی رغبتی نشان داد و برابر او به زهد نشست.



اگر به آیات زیر که نشان دهنده چهره دنیایی است که باید به آن بی رغبت بود به دقت بنگرید و به مفاهیم ملکوتی آیات با چشم دل نظر بیندازید، نور زهد در باطن شما جلوه خواهد کرد و از آن پس آن چنان با دنیا روبرو خواهید شد که مولای محبوب شما از شما خواسته است:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ \* وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ « (۱)

در حقیقت، داستان زندگی دنیا [در زود گذر بودن] مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم، پس گیاهان و رویدنی های زمین از آنچه مردم و چهارپایان از آن می خورند، با آن آب در آمیخت [و رشد و نمو یافت] تا آن گاه که زمین [سرسبزی و نهایت زیبایی و] زینتش را [از آن همه رویدنی های رنگارنگ هم چون عروس] بر خود گرفت، و اهل آن گمان کردند که قدرت [هر نوع بهره برداری را] از آن [چهره زیبا و آراسته] دارند، [که ناگهان] فرمان ما در شبی یا روزی [به صورت سرمای سخت یا صاعقه ای آتش زا یا توفانی بنیان کن] به زمین رسید، پس همه گیاهان را به صورت گیاهان خشک درو شده در آوردیم که گویی دیروز [چنین زراعتی] وجود نداشته. این گونه نشانه ها [ی قدرت خود] را برای گروهی که

ص: ۷۸

می اندیشند، بیان می کنیم. \* و خدا [ مردم را ] به سرای سلامت و امنیت [ که بهشتِ عنبر سرشت است ] دعوت می کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می نماید.

آنچه در آیه شریفه آمده، ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امیتت و سلامت به معنای واقعی می باشد.

در آیه بعد با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل این گونه زندگی کرده می فرماید:

خداوند به دارالسلام، خانه صلح و سلامت و امیتت دعوت می کند، در آنجا که نه از این کشمکش های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار.

هرگاه زندگی در این دنیا بر اساس فرهنگ حق بنا شود، و محصولی از عبادت رب و خدمت به خلق باشد، تبدیل به دارالسلام شده، از صورت آن مزرعه بلا دیده طوفان زده در می آید.

خدا هر کس را شایسته و لایق ببیند به سوی راه مستقیم، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، دعوت می کند.

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا \* الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا « (۱)

و زندگی دنیا را برای آنان وصف کن که [ در سرعت زوال و ناپایداری ]

ص: ۷۹

مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کنیم، پس گیاه زمین به وسیله آن [ به طور انبوه و در هم پیچیده ] برآید، [ و طراوت و سرسبزی شگفت انگیزی پدید آورد ] آن گاه [ در مدتی کوتاه ] خشک و ریز ریز شود که بادهای آن را به هر سو پراکنده کنند؛ و خدا بر هر کاری تواناست. \* مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است.

برای آنها زندگی دنیا را به قطره های آب باران که از آسمان نازل می کنیم تشبیه کن.

این قطره های حیات بخش بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند.

پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران نرم می شود و به جوانه گیاه اجازه عبور می دهد، سرانجام جوانه نارس از دل خاک سر بر می آورد، آفتاب می درخشد، نسیم می وزد، مواد غذایی زمین کمک می کند و این جوانه نارس با نیرو گرفتن از همه این عوامل حیات، به رشد و نمو خود ادامه می دهد، آن چنان که بعد از مدت کوتاهی گیاهان زمین سر بر سر هم می گذارند و در هم فرو می روند.

صفحه کوه و صحرا یک پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گل ها و میوه های یکی پس از دیگری زینت بخش شاخه ها می شوند، گویی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، به وجد و رقص درآمده اند، ولی این صحنه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مرگ بر سر آنها می پاشد، هوا به سردی می گراید، آنها کم می شود و چیزی نمی گذرد که آن گیاه خرم و سبز و خندان به شاخه ها و برگ های پژمرده و بی فروغ تبدیل می شود.

آن برگ هایی که در فصل بهار آن چنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ

طوفانی نمی توانست آنها را جدا کند، آن قدر سست و بی جان می شوند که هر باد و نسیمی آنها را جدا کرده و با خود به هر سو می برد. آری، خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست.

آیه بعد موقعیت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست در این میان مشخص می کند و می گوید:

اموال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند، شکوفه ها و گل هایی می باشند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند، زود گذرند، کم دوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر «الله» رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند.

به هر حال همان گونه که دیدیم پابرجاترین اموال که عبارت از باغ و زمین زراعتی و چشمه آب بود چگونه در چند لحظه نابود شد، در مورد فرزندان نیز گذشته از آن که حیات و سلامتشان همیشه آسیب پذیر است گاهی به صورت دشمنانی در می آیند که به جای کمک بودن، مزاحم سرسختی خواهند شد.

سپس اضافه می کند: باقیات صالحات، یعنی ارزش های پایدار و شایسته، نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش تر است.

این باقیات صالحات عبارت است از هر فکر و اندیشه صحیح که آثار و برکاتش به همه می رسد و نیز تمام عبادات و تقوا و خدمت به خلق و هر آنچه که برای دنیا و آخرت انسان سود دارد.

بنابراین به چنین دنیای پرزرق و برق و پرفریب که بسیار زودگذر و حاصلی برای انسان جز انواع گناهان و معاصی ندارد باید با تمام وجود بی رغبت بود و چیزی جز زهد نثارش نکرد.

اگر به آیات قرآن مجید دقت کنید، آن جا که سخن از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه و خدمت به نوع و جهاد فی سبیل الله و انفاق و صدقه و سایر شئون الهی و انسانی به میان آمده، در حقیقت سخن از بروز دادن استعداد برای سفر آخرت و توشه گیری از دنیا جهت سعادت در آن جهان و به دست آوردن رضوان حق به میان آمده است.

آبادی جهان آخرت در پرتو حیات طیبه در این جهان است، و حیات طیبه محصول ایمان و عمل صالح می باشد.

آمادگی برای قرار گرفتن در نعیم ابد و بهشت عنبر سرشت و جوار رحمت حضرت ربّ و قرب جناب الله، در سایه تقوا و عبادت و خدمت به خلق و رعایت حلال و حرام خدا میسر است.

### آمادگی برای مرگ در روایات

در معارف اسلامی بابی تحت عنوان آمادگی برای موت آمده که به چند روایت بسیار مهم از آن فصل اکتفا می کنم:

قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا الْأَسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ ؟ قَالَ : أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ، اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ ، وَالْإِسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ، ثُمَّ لَا يُبَالَى أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ ، وَاللَّهِ مَا يُبَالَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ . (۱)

به محضر مقدّس امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشتند. راه استعداد یافتن برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، ترک محرّمات، دارا بودن مکارم

ص: ۸۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۳/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۰۰/۲، باب ۱۷، حدیث ۱۵۳۴. [۲]

اخلاقی. چون این سه حقیقت پرونده آدمی را تشکیل دهد، باکی نیست که در کام مرگ افتد یا مرگ وی را بگیرد. به خدا قسم! پسر ابوطالب را از مرگ نگرانی نیست که در دهان مرگ قرار گیرد یا مرگ وی را دریابد.

علی علیه السلام در خطبه وسیله فرمود:

غائبی نزدیکتر از مرگ نیست، آن که بر پشت زمین می رود عاقبتش زیر زمین است، شب و روز از عمر می کاهد، هر صاحب حیاتی را در این جهان غذایی است و هر دانه ای را خورنده ای است، و تو غذای مرگی. آن کس که قدرشناس روزگار و ایام و شبانه روز و ساعات و لحظات عمر گرانمایه باشد از آماده شدن برای مرگ و به آغوش گرفتن همای سعادت ابدیه غفلت نکند. ثروتمند را با ثروتش از چنگ مرگ گریزی نیست و فقر فقیر مانع از انتقال او به عالم آخرت نمی باشد. (۱)

قَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ : حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا، وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا. (۲)

از بعضی از ائمه هدایت، نقل شده: قبل از آن که در درگاه عدل الهی به حسابتان برسند به حساب خود برسید و کارهای خود را به ترازوی حیای از حق بسنجید، پیش از آن که به میزان دقیق قیامت بسنجند.

سلمان فارسی می فرماید:

سه چیز مرا به خنده آورده و سه برنامه مرا گریانده است.

سه مسأله ای که مرا به گریه نشانده: فراق عزیزانی چون محمد صلی الله علیه و آله و حزب او، ترس از اوضاع قیامت و ایستادن در دادگاه الهی است.

ص: ۸۳

۱- (۱) - الأملی، شیخ صدوق: ۳۲۱، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۶۳/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۵/۶۸، باب ۷۶؛ [۲] مصباح الشریعه: ۸۵، باب ۳۸. [۳]

و سه برنامه ای که مرا به خنده آورده: دنبال رو دنیاست که مرگ به دنبال اوست، غافلگی که از وی غفلت ندارند، و آن که دهانش پر از خنده است و نمی داند خدا از او راضی است یا بر وی غضبناک می باشد. (۱)

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدَّثَنِي بِمَا أَنْتَفِعُ بِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عُبَيْدَةَ! أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذِكْرِ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا. (۲)

ابوعبیده به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشت: فدایت شوم، سخنی برآیم بگو که از آن بهره مند شوم. حضرت فرمود: زیاد یاد مرگ کن، که هر انسانی زیاد به یاد مرگ باشد نسبت به دنیا (جمع ثروت و خورد و خوراک و شهوات و غرایز و قدرت و سطوت) بی میل می شود.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَكْبَسُ؟ قَالَ أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا. (۳)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: زیرک ترین مؤمنان کیست؟ حضرت فرمود:

آن که بیشتر یاد موت کند و آمادگی فوق العاده تری پیدا نماید.

در «نهج البلاغه» آمده است.

مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْيَسِيرِ. (۴)

آن که زیاد یاد مرگ است، به کم دنیا خشنود است.

به حضرت سجّاد علیه السلام عرضه داشتند: بهترین مرگی که عبد با آن روبرو می شود

ص: ۸۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۵۳/۷۵، باب ۳۳، حدیث ۲۴؛ [۱] الاختصاص: ۲۳۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۶/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۲. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، ذیل حدیث ۱۳؛ [۳] الزهد: ۷۸، باب ۱۴، ذیل حدیث ۲۱۱. [۴]

۴- (۴) - نهج البلاغه: حکمت ۳۴۹، [۵] بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۶. [۶]

کدام است؟ فرمود:

آن است که از بناها و خانه‌ها و قصورش آسوده گشته باشد. گفتند: یعنی چه؟ فرمود: منظورم توبه از گناه و استقرار بر خیرات است، که با داشتن توبه مقبول و پرونده پر از نیکی، ورود انسان بر خدا ورود محبوبانه و کریمانه است. (۱) امام صادق علیه السلام فرمود:

چون به رختخواب رفتی، بنگر که چه خوردی و روز گذشته ات چه به دست آوردی و بدان که مرگت حتمی است و بازگشت تو به حق، غیرقابل تردید است. (۲)

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب سروش عالم غییم چه مژده‌ها داد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

ص: ۸۵

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۶۸/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۷؛ الدعوات، راوندی: ۱۲۲، حدیث ۳۰۰.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۶۷/۶۸، باب ۷۶، حدیث ۱۷؛ الدعوات، راوندی: ۱۲۳، حدیث ۳۰۲.



غم جهان مخور و پند من مبر از یاد که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است  
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاد است  
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است  
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل بیدل که جای فریاد است  
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

(حافظ شیرازی)

آن کس که با توجه به آیات قرآن و گفتار انبیا و امامان، برای مرگ استعداد پیدا کند به سه حقیقت دیگری که در پایان دعای چهارم اشاره شده یعنی آسانی مرگ و به سلامت بیرون آمدن از آزمایش ها و نجات از عذاب و ورود به بهشت الهی خواهد رسید.

### ویژگی های صحابه و تابعان حقیقی

در هر صورت صحابی و تابعی بودن کار آسانی نیست، صحابی و تابعی و پیرو واقعی کسی است که در حدّ قبول حضرت حق از ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه برخوردار باشد و در پیشگاه حق چه در دنیا و چه در آخرت، مصداق ظلم، فسق، فجور، خیانت، تعزّب بعد از هجرت، مارق، ناکث، قاسط، منافق، توبه شکن به حساب نیاید، که صحابی و تابعی مانند دیگران از این امور مصونیت نداشتند و

ص: ۸۶

تنها آنان که راه پر عظمت صراط مستقیم و تقوا را تا هنگام مرگ ادامه دادند از هجوم آن خطرات مصون ماندند و رضایت حق را برای خود نگاه داشتند و به عالم آخرت بردند، ولی گروهی که بیعت شکستند و از عنوان صحابی و تابعی و پیرو به در آمدند به حکم آیات قرآن به عذاب الهی دچار شدند.

معارف الهیه، علائم و صفات و خصوصیات برای مؤمن واقعی ذکر کرده اند که لازم است در پایان این جلد به قسمتی از آن ویژگی ها اشاره شود تا به قول قرآن مجید خبیث را از طیب تمیز دهید و بر خلاف حکم الهی حکم نکنید و چون فخر رازی نگویید که تمام صحابه پیامبر دارای مقام عصمت بودند و هر چه انجام دادند عین حقیقت بود، (۱) که دروغی چون این سخن در جهان علم و عقل و اندیشه و انصاف نظیر ندارد.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

الإيمانُ إقرارٌ باللسانِ ، و مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ ، و عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ . (۲)

ایمان اقرار به زبان، معرفت به قلب و عمل به اعضای جسم است.

آن که دلش منور به نور شناخت خداست و معبودی جز حضرت او ندارد و زبانش مترنم به امور ایمانی از قبیل شهادتین، نماز، امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و موعظه و پند، و چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوتش در تسخیر مسائل ایمانی والهی است به حق که مؤمن واقعی است. چنین انسانی با سیر و حرکتی که در صراط مستقیم حق دارد به تدریج به صفا و لطافت و فضیلت و حقیقت آراسته می گردد، تا جایی که جز محبوبش چیزی در عرصه گاه حیاتش نماند.

ص: ۸۷

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۲۱۷/۲۵، ذیل حدیث اصحابی کالنجوم.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۷/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۳؛ [۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۲۷/۱، باب ۲۲، حدیث ۵. [۲]

او با هیچ قیمتی حاضر نمی شود معشوقش را از دست بدهد، آزار و شکنجه و سختی و شهادت در راه دوست برایش از عسل شیرین تر شود، وجودش برای دیگران چراغ راه می گردد و هویت و هستیش برای عباد خدا منبع برکت می شود.

بیداران راه دوست در حق چنین مؤمنی گفته اند:

«چون الله بنده را شایسته مقام قرب گرداند و او را شراب لطف ابد بپشاند ظاهر و باطنش را از ریا و نفاق صاف می کند، محبت اغیار را در باطن وی گنجایی نماند، مشاهده لطف خفی گردد، به چشم عبرت در حقیقت کون نظاره می کند، از مصنوع با صانع می نگرد و از مقدور به قادر می رسد، آن گاه از مصنوعات ملول گردد و به محبت صانع مشغول شود، دنیا را خطر نماند، عقیبی را بر خاطر او گذر نماند، غذای او ذکر محبوب گردد، تنش در هیجان شوق معبود نازد، دل در محبت محبوب می گدازد، نه روی اعراض، نه سامان اعتراض.

چون بمیرد حواس ظاهرش از دور فلک بیرون آید، کل اعضایش از حرکت طبیعیش ممتنع گردد. این همه تغیر، ظاهر را بود ولیکن باطن از شوق و محبت پر بود.

أَمَوَاتٌ عِنْدَ الْخَلْقِ، أَحْيَاءٌ عِنْدَ الرَّبِّ . (۱)

زرد خلائق مردگانند و نزد پروردگار، زندگان.»

چیست تجرید، از علایق پاک شو در ره آزادگان چالاک شو

همچو مرغان بسته دانه مباش مبتلای خویش و بیگانه مباش

چون گل خندان برون شو تو ز پوست گر تو را معنی تجرید آرزوست

## تمامیت ایمان

در «اصول کافی»، باب

«فِي أَنَّ الْإِيمَانَ مَبْتُوتٌ لِجَوَارِحِ الْبَدَنِ كُلِّهَا» و «وسائل

ص: ۸۸

«بَابُ الْفُرُوضِ عَلَى الْجَوَارِحِ وَوُجُوبِ الْقِيَامِ بِهَا» روایتی بسیار مهم و روشنگر از امام صادق علیه السلام نقل شده، که لازم است تمام مرد و زن مؤمن از متن آن روایت اطلاع پیدا کنند.

فشرده و خلاصه ای از آن روایت چنین است:

ابوعمر و زبیری می گوید: «به حضرت صادق علیه السلام اظهار کردم: دانشورا، روشنم کن که برترین عمل در پیشگاه خداوند چیست؟ فرمود: آنچه خدا هیچ عملی را جز با تحقق آن نمی پذیرد.

عرضه داشتم: آن چیست؟

فرمود: پذیرش الله که جز او اله و معبودی نیست.

عرضه داشتم: روشنم نمی کنید که این پذیرش، قول با عمل است یا قول تنهاست؟

فرمود: این پذیرش سرتاسر عمل است و قول گوشه ای از آن عمل.

گفتم: توضیح دهید.

فرمود: این پذیرش هر سه حوزه قلب و زبان و اندام (عقیده، ابلاغ و عمل) را فرا می گیرد.

اما آنچه به عهده قلب و عقل است، پس دریافت و شناخت و شکل گیری و رضامندی و تسلیم به این است که جز الله، الهی نیست، شریکی ندارد و او را همشأن و همسر و فرزندی نیست (نفی ادعاهای تزویرگران تاریخ که به نام شریک و همشأن و همسر و فرزند برای خدا، توده های خلق محروم را افسون داشته، حقوق انسانی آنان را تصاحب کرده و ایشان را به هر راه که می خواستند می رانده اند) و این وظیفه ای است که خدا بر دوش اندیشه و بینش نهاده است.

و اما آنچه را زبان عهده دار شده است، پس اظهار و ابلاغ و اعلام دریافت عقل و دل است، چه خدای متعال فرمان داده است که:

«اعلام کنید که الله خدا پروردگار ما و شماست.» (۱) در آیه دیگر می گوید:

«آنان که اعلام کردند که نقشبند و نظام بخش زندگی ما خداست سپس در این راه پایمردی کردند...» (۲) و این تعهدی است که خدا به دوش زبان گذاشته است و این عمل آن است.

و اما آنچه تعهد دست ها و اندام است، پس یورش بر آنانی است که خدا فرمان داده است که چونان باز بر آنان تازند و همچون صاعقه بر جانشان زنند؛ چه این ذات باری است که فرمان می دهد:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا « (۳)

پس هنگامی که [ در میدان جنگ ] با کافران روبرو شدید، گردن هایشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای در آورید، در این هنگام [ از دشمن اسیر بگیرید و ] آنان را محکم ببندید، [ پس از اسیر گرفتن ] یا بر آنان منت نهید [ و آزادشان کنید ]، یا از آنان [ در برابر آزاد کردنشان ] فدیة و عوض بگیرید تا آنجا که جنگ بارهای سنگینش را بر زمین نهد.

یعنی حاکمیت مطلق و جهان شمول الهی مستقر گردد، و این تعهدی است که خدا بر جسم و اندام فرض کرده است، که سرکوبی دشمن کار بازو هاست.

تا آن که امام صادق علیه السلام فرماید:

وَبِتَمَامِ الْإِيمَانِ دَخَلَ الْمُؤْمِنُونَ الْجَنَّةَ، وَبِالنُّقْصَانِ دَخَلَ الْمُفْرَطُونَ

ص: ۹۰

---

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۱۵؛ « [۱] اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ».

۲- (۲) - فصّلت (۴۱) : ۳۰. « [۲] إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ».

۳- (۳) - محمّد (۴۷) : ۴. [۳]

با انجام تعهدات در هر سه مرحله دل و زبان و اندام (عقیده و ابلاغ و عمل) است که مؤمنان وارد بهشت می گردند، و با کوتاهی در هر یک از این سه زمینه است که ساده گزینان به آتش جهنم درافتند.

آیا می توان گفت، صحابی اگر کوتاهی در یکی از این سه زمینه داشته باشد از آیات عذاب مستثنی است؟

تاریخ نشان می دهد که عده ای از اصحاب بر اثر پیروی از هوا از جاده صواب منحرف شدند و بر اثر کوتاهی آنان ضربه های هولناکی به پیکر اسلام وارد آمد که هنوز جبران نشده است! روی این حساب چگونه می توان آنان را مجتهد و مصیب، دارای مقام عصمت و تقوا و از همه مهمتر مستثنای از آیات قرآن و معارف حقه الهیه دانست؟!

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردند:

لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحْلِ وَلَا بِالتَّمَنِّي وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خُلِصَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَّقَهُ الْأَعْمَالُ . (۲)

ایمان اموری ظاهر بدون ارتباط با قلب و آرزوی نجات در کنار اعتقاد منهای عمل نیست، ایمان حقیقی خالص در قلب است که اعمال انسان آن حقیقت را تصدیق کند.

### ایمان حقیقی در کلام عارف مجذوب علی شاه

#### اشاره

عرفای بزرگ شیعه در زمینه ایمان حقیقی یعنی باور داشتن حق و انبیا و ملائکه

ص: ۹۱

۱- (۱) - الکافی: ۳۳/۲ - ۳۷، حدیث ۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۴/۱۵ - ۱۶۷، باب ۲، حدیث ۲۰۲۱۸، [۲] با کمی تلخیص.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۶، باب ۳۰، حدیث ۲۶؛ [۳] تحف العقول: ۳۷۰؛ معانی الاخبار: ۱۸۷، حدیث ۳.

و کتب آسمانی و قیامت و عمل بر اساس ایمان و عقیده و نیز ضرر آلوده شدن به گناه می فرمایند:

«بدان که حق تعالی از ملکوت ارواح راهی به روح نهاده است، و از روح راهی به دل گشاده، و از دل راهی به نفس نهاده، و از نفس راهی به قالب صورت کرده، تا هر مدد و فیض که از عالم غیب به روح رسد، از روح بدان راه به دل رسد، و از دل راهی به نفس رسد، و از نفس اثری به قالب رسد، و از قالب عملی مناسب آن پدید آید.

و اگر بر صورت قالب عمل ظلمانی شیطانی پدید آید، اثر آن ظلمت به نفس رسد، و از نفس کدورتی بر دل رسد، و از دل غشاوتی به روح رسد، و نورانیت روح را در حجاب کند، چون هاله که گرد ماه در آید، به قدر آن حجاب، راه روح به عالم غیب بسته شود و از مطالعه آن عالم بازماند و مدد فیض به او کمتر رسد، و هر چند آن عمل ظلمانی بر قالب زیاده شود، اثر ظلمت به روح زیاده شود و حجاب او بیشتر گردد و به قدر حجاب، بینایی و گویایی و شنوایی و دانایی روح کمتر می شود.

اما اگر مطالعه بر قانون شریعت به او نرسد - العیاذ باللّه - خوف آن باشد که سوء الخاتمه به او پیوندد و به صفت:

صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱﴾

کر و لال و کورند، به همین سبب [ درباره حقایق ] اندیشه نمی کنند.

موصوف گردد، و این جمله چون طلسمی است که حق تعالی از جسمانی و روحانی به یکدیگر بسته اند و کلید طلسم گشایی آن «شریعت» کرده.

### شریعت و طریقت

و شریعت را ظاهری است و باطنی، و ظاهر آن اعمال بدنی است، که کلید

ص: ۹۲

طلسم گشایی صورت قالب آمده و آن کلید را پنج دندان است:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ ، عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ . (۱)

اسلام بر پنج پایه نهاده شده: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و نسبت به هیچکدام به اندازه ولایت تأکید نشده است.

زیرا که طلسم صورت قالب را به پنج حواس بسته اند، به کلید پنج دندان: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» توان گشود.

و باطن شریعت اعمال قلبی است و سرّی و روحی، و آن را «طریقت» خوانند، و طریقت کلید طلسم گشایی باطن انسان است تا به عالم حقیقت راه یابد.

### انواع خلائق

و خلائق بر دو نوعند: انبیا: و امت ایشان. و انبیا را از در عالم حقیقت درآوردند و به کلید مدد فیض فضل ربّانی و روحانیت، ایشان را به عالم غیب برسانند که قالب آن بوده اند در اصل فطرت، پس به کلید طریقت در طلسم دل ایشان را بگشایند تا مدد فیض به دل رسد، پس به کلید شریعت در طلسمات نفس بگشایند تا اثر فیض در رسد و صورت اعمال بدنی بر صورت ظاهر قالب پدید آید. و از روحانیت تا جسمانیت جمله بدان منور گردد چنانکه از حال جناب مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله بدین قانون خبر می دهد که:

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ

ص: ۹۳

۱- (۱) - الکافی: ۱۸/۲، حدیث ۳؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۸/۱، باب ۱، حدیث ۱۰. [۲]



و همان گونه [ که بر پیامبران پیشین وحی کردیم ] روحی را [ چون قرآن ] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [ پیش از این ] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [ کتاب ] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [ مردم را ] به راهی راست هدایت می نمایی.

اما امت را از در عالم صورت در آورند، اوّل به کلید صورت شرع، طلسم قالب ایشان را بگشایند؛ آنگه به کلید طریقت، طلسمات باطنی ایشان بگشایند، همچنین تا به عالم غیب راه یابند.

اما ابتدا تا داد تصرّف کلید شریعت بر قانون فرمان و متابعت ندهند از طلسم صورت خلاصی نیابند. و داد تصرّف کلید شریعت چنان توان داد که هر عضو را بدان مشغول کنی که امر فرموده اند و از آن عمل اجتناب نمایی که نهی کرده اند، تا دندانها را راست نشینند، و چون راست نشینند اثر راستی به زبان می رسد، و از زبان به دل می رسد، و از دل به غیب می رسد و نور ایمان از غیب به دل او پدید می آید که:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ « (۲) »

آنان که به غیب ایمان دارند.

و هر چند استقامت ایمان از غیب و اعمال بدنی بر قالب زیاده ظاهر می شود، نور ایمان از غیب در دل می افزاید که:

ص: ۹۴

۱- (۱) - شوری (۴۲) : ۵۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۳. [۲]

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزْذَوْا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ « (۱)

اوست که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید.

چون ترتیب صورت قالب بر قانون شریعت به کمال رسد، ایمان در دل به کمال رسیده باشد، چنانکه حدیث نبوی به بیان آن ناطق است:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ . (۲)

ایمان هیچ بنده ای راست نیاید تا دلش راست و استوار گردد.

### حواس پنج گانه انسان در شریعت

فاثما آن که پنج رکن شریعت، پنج دندانۀ کلید طلسم گشایی پنج حس است، از آن است که ایشان را به واسطه پنج حس، آفاتی و حجبی پدید آمده است که به مقام بهایم و انعام رسیده اند، بلکه فروتر رفته تا اگر در این مقام بماند و این طلسم نگشاید و از این صفت خلاص نیابد در حق او این فرماید که:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ « (۳)

آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.

و بهایم و انعام را نقصان از تمتع ایشان است در مراتع عالم حیوانی سفلی به واسطه پنج حس که:

ص: ۹۵

۱- (۱) - فتح (۴۸) : ۴.

۲- (۲) - عوالی اللالی: ۲۷۸/۱، حدیث ۱۱۱؛ [۱]مجموعه ورام: ۱۰۵/۱. [۲]

۳- (۳) - اعراف (۷) : ۱۷۹. [۳]

یک: حس بصر است، همه آن خواهند که صورت خوب بینند و صورت غیر خوب نبینند.

دوم: حس سمع است، همه آن خواهند که آواز خوش شنوند و از صورت های ناخوش و آوازهای مهیب بترسند و برمند.

سیم: حاسه شَم است، همه آن خواهند که بوی خوش بویند و از بوی های ناخوش متوحش شوند.

چهارم: حاسه ذوق است، همه آن خواهند که چیزی خوش خورند و از مأكولات ناخوش احتراز کنند.

پنجم: حاسه لمس است، و آن به جمله تن تعلق دارد، تمامی استیفای شهوات و لذات بهیمی و انعامی به جمله تن خواهند که کنند، و ایشان را از عالم دیگر خبری نیست و آلتی دیگر ندارند که بدان از عالم علوی و آخرت باقی برخوردار یابند.

پس این پنج حس است که آدمی را دادند، با مدرکاتی که ادراک عالم غیب کند و بهایم را از آن ندادند. پس اگر به کلی به تمتع مراتع بهیمی و حیوانی مشغول شود از تمتعات عالم غیب به کلی باز ماند، چون بهایم و انعام باشد و گمراه تر از ایشان، زیرا که هر قوت شهوانی و حیوانی و آلائت آن که جملگی بهایم و سیاع و وحوش و طیور و غیر ذلک دارند مجموع آنها انسان را هست، و او را شهوت دیگری است نفسانی که حیوانات دیگر را نیست.

پس چون انسان به کلی یک جهت تمتعات حیوانی شود، شهوات نفسانی را ضایع و معطل داشته است، و در حیوانات دیگر این امکان ندارد، و اگر آدمی به کلی ترک تمتعات بهیمی و حیوانی کند از تربیت قالب باز ماند و از فوائد آن محروم گردد.

و شریعت را فرستادند تا میل کردن آن به مراتع بهیمی و تمتعات حیوانی به فرمان باشد نه به طبع، زیرا که از طبع همه ظلمت و کدورت خیزد، و از فرمان همه نور و ایمان؛ زیرا که چون به طبع کند همه خود را بیند و حق را نبیند و این همه ظلمت است و حجاب، و چون همه به فرمان کند، آن همه حق بیند و خود را نبیند هیچ و این همه عین نور است و رفع حجب.

دیگر آن که هر ظلمت و حجاب که در قالب، به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد به واسطه اوامر شرعی که به خلاف مراد نفس می رود و بر می خیزد.

دیگر هر رکنی از ارکان شرع او را تذکری از قرارگاه اول و آمدن او از آن عالم ارشاد می کند او را به مراجعت به مقام خویش، و آن جوار رب العالمین است و او را در مراجعت معاونت کند، چنانکه کلمه لا-اله الا-الله او را خبر دهد از عالم وحدانیت و آن حالت که میان او و حضرت حق هیچ واسطه نبود؛ شوق آن عالم و ذوق آن حالت در دلش پدید آید، آرزوی مراجعت کند، دل از این عالم سفلی برگردد، لذات شهوات بهیمی بر کام جاننش تلخ شود، متوجه حضرت خداوندی گردد.»

(۱)

## ایمان کامل در روایات

### اشاره

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ایمان کامل می فرماید:

الْإِيمَانُ فِي عَشْرَةٍ: الْمَعْرِفَةُ، وَالطَّاعَةُ، وَالْعِلْمُ، وَالْعَمَلُ، وَالْوَرَعُ، وَالْإِجْتِهَادُ، وَالصَّبْرُ، وَالْيَقِينُ، وَالرِّضَا، وَالْتِسْلِيمُ، فَأَيُّهَا فَقَدْ صَاحِبُهُ بَطَلَ نِظَامُهُ. (۲)

ایمان در ده برنامه است: شناخت حقایق، اطاعت از خدا و رسول و امام، دانش، عمل، پرهیز و تقوا، کوشش در راه حق، صبر، یقین، رضا، تسلیم، که هر یک را صاحبش از دست دهد به همان اندازه نظام حیاتش از حق منحرف می گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: ۹۷

۱- (۱) - مراحل السالکین: ۴۳ - ۴۷.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۵/۶۶، باب ۳۲، حدیث ۲۸؛ [۱] کنز الفوائد: ۱۱/۲. [۲]

مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ ، وَأَعْطَى لِلَّهِ ، وَمَنَعَ لِلَّهِ ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَّلَ إِيْمَانَهُ . (۱)

هر کس برای خدا عشق ورزد، و محض خدا دشمنی کند و به خاطر خدا عطا کند، و برای خدا منع کند، ایمانش کامل است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مِنْ عِلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ: عِلْمُهُ بِاللَّهِ ، وَمَنْ يُحِبُّ ، وَمَنْ يُبْغِضُ . (۲)

سه حقیقت از نشانه های مؤمن است: معرفتش به ذات و صفات حق به اندازه وسعت و طاقت و ظرفیتی که دارد، عشق به انبیا و اوصیا و پیروان حقیقی آنان، دشمنی و نفرت نسبت به کفار و اهل ضلالت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الزُّمُومَا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ يُحِبُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَنْتَفِعُ عِنْدَ بَعْمَلِهِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا . (۳)

ملازم حریم عشق و اطاعت از ما اهل بیت باشید، که هر کس با محبت ما خدا را ملاقات کند بهره اش از برکت شفاعت ما بهشت است. به خدایی که جانم به دست اوست، عمل بدون معرفت و شناخت ما اهل بیت که دارای ولایت بر همه ایم، سود ندارد.

آری، قبول ولایت دیگران بنا به روایت بالا- و روایات مشابه و برتر از روایات بنابر آیات قرآن مجید، مانع قبولی عمل در پیشگاه حضرت حق است.

ولایت بر مردم نه در شأن هر کسی است، که حق ولایت را شرایطی است که آن شرایط در انبیا و امامان معصوم و اولیای خاص حق از تربیت شدگان مکتب قرآن و

ص: ۹۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۸/۶۶، باب ۳۶، حدیث ۱۰؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۹/۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۱۲۶۱. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۱۲۶/۲، حدیث ۹؛ [۳] وسائل الشیعه: ۱۶۸/۱۶، باب ۱۵، حدیث ۲۱۲۵۵. [۴]

۳- (۳) - الأمالی، شیخ مفید: ۱۳، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۷، باب ۴، حدیث ۶۳. [۵]

اهل بیت جمع است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتِيهِ السَّكِينَةُ ، وَاسْتَكَانَ فَتَوَاضَعَ ، وَقَنَعَ فَاسْتَغْنَى وَرَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ ، وَأَنْفَرَدَ فَكُفِيَ الْأَحْزَانُ ، وَرَفُضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا ، وَخَلَعَ الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ ، وَطَرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ ، وَلَمْ يُخَفِ النَّاسَ فَلَمْ يَحْفَهُمْ ، وَلَمْ يُدْنِبْ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ مِنْهُمْ ، وَسَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَازَ وَاسْتَكْمَلَ الْفَضْلَ ، وَأَبْصَرَ الْعَافِيَةَ فَأَمِنَ النَّدَامَةَ . (۱)

دارنده دین چون در وجود خودش فکر کند که ریشه اش خاک و اصل وجودش نطفه و پایانش جیفه شدن جسم و بدن در خاک است و در برابر حضرت حق قابل ذکر نیست، آرامش و اطمینان بر او دست دهد. از علو و فساد برکنار بماند پس به تواضع در برابر خالق و خلق برخیزد. به حلال حق قناعت کند پس استغنای از آنچه در دست مردم است برایش حاصل شود و به عنایت و داده خدا خوشنود گردد. دل از علایق غلط به دنیا و مردم دنیا بردارد پس به این جهت از حزن و غصه راحت گردد. ترک شهوات نماید پس به آزادی رسد. دل از دنیای فانی برکند پس از شرور امان یابد. حسد را بگذارد پس محبت در قلبش ظهور نماید. مردم را نترساند پس به این خاطر از آنان نترسد. نسبت به آنان گناهی ننماید پس از سوی آنان به سلامت ماند. نفس از هر چیزی راحت کند پس به فلاح و رستگاری رسد و بر فضلش بیفزاید.

مواضع عافیت و سلامت در دنیا و آخرت را بشناسد پس بدین لحاظ بر حریم امن راه پیدا کند.

آری، از ویژگی های مؤمن عدم خودبینی است، چه آن که خودبینی ریشه و مادر

ص: ۹۹

۱- (۱) - الأمالی، شیخ مفید: ۵۲، حدیث ۱۴؛ بحار الأنوار: ۲۷۷/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۱۲. [۱]

بسیاری از گناهان است، مؤمن چون خودبین نیست خدا بین است، و خدا بین آئینه صفات و اسمای حق است و باقی در رحمت حضرت محبوب.

خودبین چیزی ندارد و به جایی بند نیست، غرورش بیهوده و کبرش بی مورد و موجودی است که در برابر طوفان حادثه چون پر کاه از بین رفتنی است.

## شناخت امامت و ولایت

امام باقر علیه السلام درباره شناخت امامت و ولایت می فرماید:

ذُرْوَةُ الْأَمْرِ، وَسَيَانُمُهُ، وَمِفْتَاحُهُ، وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضِيَ الرَّحْمَنُ: طَاعَةُ الْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا « (۱). (۲)

مرحله اعلای ایمان و شریف ترین جایگاه آن و کلید سایر امورش و دری که آدمی را به همه چیز می رساند و خشنودی حق، شناخت رهبر تعیین شده از جانب حق و اطاعت از اوست.

سپس فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [ حسابش با ماست. ] ما تو را بر آنان نگهبان [ اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی ] نفرستادیم.

بر اساس مدارک بی شماری که در کتب اهل سنت و شیعه است، رهبر واجب الاطاعه پس از رسول خدا، علی علیه السلام است که پیامبر عزیز اسلام در روز هجدهم ذوالحجه در کنار غدیر به دستور حضرت حق وی را برای رهبری امت معرفی کرد،

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - نساء (۴): ۸۰. [۱]

۲- (۲) - مستدرک الوسائل: ۲۶۸/۱۷، باب ۷، حدیث ۲۱۳۰۵، [۲] الأمالی، شیخ مفید: ۶۸ - ۶۹، حدیث ۴.

و آن روز تمام مردم و به خصوص ابوبکر و عمر با وی به عنوان خلافت از پیامبر و ولی مؤمنان بیعت کردند. آنان که تا آخر عمر بر بیعتش ماندند صحابی و پیرو حقیقی پیامبرند و آنان که بر خلاف عقل و سنت و به خصوص بر خلاف آیات قرآن با آن حضرت به مخالفت برخاستند، چگونه می توانند مدعی پیروی از خدا و رسول باشند و خود را مشمول رضایت حضرت حق بدانند در صورتی که رضایت حق در پیروی کامل از قرآن و دستورهای رسول خداست.

### صاحبان اخلاق حسنه

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند:

إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُوا النَّهْيِ ، قِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَوْلُوا النَّهْيِ ؟ قَالَ : هُمْ أَوْلُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ ، وَالْأَخْلَامِ الرَّزِينَةِ ، وَصِلِهِ الْأَرْحَامِ ، وَالْبِرَّةِ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ ، وَالْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانَ وَالْيَتَامَى ، وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ ، وَيُقْسُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ ، وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامًا غَافِلُونَ . (۱)

بهترین شما آنان هستند که دارای عقل و خرد هستند، عرضه داشتند:

دارندگان عقل و خرد کیانند؟ فرمود: صاحبان اخلاق حسنه، دارندگان حلمی که آنان را از انتقام باز می دارد، آنان که به ارحام خود می رسند، و به پدران و مادران نیکی می کنند، به فقرا و همسایگان و ایتم رسیدگی می کنند، اطعام طعام می نمایند، در جهان افشای سلام می کنند و به وقتی که مردم در خواب و بی خبری اند به نماز شب برمی خیزند.

امام علی علیه السلام فرمود:

طُوبَى لِمَنْ ذَلَّ فِي نَفْسِهِ ، وَ طَابَ كَسْبُهُ ، وَ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَ حَسُنَتْ

ص: ۱۰۱

۱- (۱) - بحار الأنوار، ۳۰۵/۶۶، باب ۳۷، حدیث ۲۷؛ [۱] الکافی: ۲/۲۴۰، حدیث ۳۲. [۲]



خَلِيقَتُهُ ، وَأَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ ، وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ ، وَعَزَلَ عَنِ النَّاسِ شَرَّهُ ، وَوَسَعَتْهُ السُّنَّةُ ، وَلَمْ يُنْسَبْ إِلَى بَدْعِهِ . (۱)

خوشا کسی که نفسش به تواضع و فروتنی نشست، کسبش از مواضع حرمت و کراهت و شبهه پاک ماند، نیت و اعتقادش پسندیده شد، خلق و خویش نیکو گشت، اضافه ثروتش را به مستمندان داد، پرگویی زبانش را حفظ کرد، شرش را از مردم دور داشت و عمل به سیرت و روش پیامبر بر او ناگوار نیامد تا به بدعت و ضلالت کشیده شود.

جَاءَ رَجُلٌ إِلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَقَالَ : الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ ، وَصِلُهُ مَنْ قَطَعَكَ ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ ، وَقَوْلُ الْحَقِّ وَلَوْ عَلَى نَفْسِكَ . (۲)

مردی به محضر امام صادق علیه السلام آمد، عرضه داشت: ای پسر رسول خدا! مرا از مکارم اخلاق خبر ده، حضرت فرمود: گذشت از کسی که تو را آزرده، صله رحم نسبت به کسی که با تو جدایی نموده، پرداخت به کسی که تو را محروم کرده و گفتار حق گرچه به ضرر خودت باشد.

علی بن میمون می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ ، وَيُسَيِّكُنْهُ جَنَّتَهُ ، فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ ، وَلْيُعْطِ النَّصِيْفَةَ مِنْ نَفْسِهِ ، وَلْيُرْحَمْ الْيَتِيْمَ ، وَلْيُعِنِ الضَّعِيْفَ وَلْيَتَوَاضَعَ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ . (۳)

هر کس علاقه دارد خداوند عزوجل وی را در رحمتش وارد کند و در بهشتش ساکن نماید، باید اخلاقش را نیکو کند، از جانب خود به دیگران انصاف دهد،

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۲۳؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۷۷/۲، باب ۵۳، حدیث ۲۲۳۶. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۶۶، باب ۳۸، حدیث ۶؛ [۳] معانی الاخبار: ۱۹۱، حدیث ۱.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۷۰/۶۶؛ باب ۳۸، حدیث ۱۲؛ [۴] الأمالی، شیخ صدوق: ۳۸۹، حدیث ۱۵. [۵]

به یتیم رحمت آورد، ضعیف را یاری کند و برای خدایی که او را آفریده تواضع نماید.

عَنْ جَرَّاحِ الْمِدَائِنِيِّ قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَظِيمٍ اللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَلَا أَحَدَّثُكَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ؟ قُلْتُ : بَلَى ، قَالَ : الصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ ، وَمُؤَاسَاةُ الرَّجُلِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ ، وَذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا. (۱)

جَرَّاحِ مِدَائِنِيِّ مِي گويد: حضرت صادق عليه السلام به من فرمود: مي خواهي تو را از مكارم اخلاق خبر دهم ؟ گفتم: آري، فرمود: چشم پوشي و گذشت از مردم، برادر ديني را به هنگام شدت در مال خود شريك كردن، و زياد از خدا ياد نمودن.

رسول خدا صلي الله عليه و آله فرمود: هفت نفر در قيامت در سايه رحمت حَقْنَد، روزي كه سايه اي به جز سايه آن رحمت واسعه نيست:

پيشواي عادل، جواني كه در عبادت نشو و نما كرده، مردى كه دل به مسجد داده آن چنانكه وقتي از آن بيرون مي رود دوباره باز مي گردد، دو نفرى كه بر اساس طاعت حق جمع مي شوند و متفرق مي گردند، مردى كه در خلوت ياد خدا كند و از دو ديده ببارد، مردى كه از جانب زنى به شهوت دعوت گردد و پاسخ دهد من از خدا مي ترسم و مردى كه در كمال پنهاني در راه خدا صدقه دهد. (۲) امام صادق عليه السلام مي فرمايد:

در يكي از جنگ ها تني چند اسير شدند، رسول خدا صلي الله عليه و آله دستور داد جز مردى از آنها بقيه را به قتل برسانند. آن مرد به آن حضرت عرضه داشت: پدر و مادرم

ص: ۱۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۷۲/۶۶، باب ۳۸، حديث ۱۸؛ [۱] معانى الأخبار: ۱۹۱، حديث ۲.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷۷/۶۶، باب ۳۸، حديث ۲۹؛ الخصال: ۳۴۳/۲، حديث ۷. [۲]

فدایت، چه شد که از این همه مرا آزاد ساختی؟ فرمود: جبرئیل از جانب حق به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خداوند و رسولش به آن خصلت ها عشق می ورزند:

غیرت شدید بر ناموست، سخاوت، حُسن خُلق، راستی در زبان، شجاعت.

آن مرد چون این حقایق را شنید مسلمان شد و اسلامش نیکو گشت و در جبهه ای در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجاهدت با دشمن برخاست تا به فیض شهادت رسید. (۱)

ای قوی پنجه که بازوی تواناست تو را دست گیر از ضعفا پای چو برجاست تو را

کن مهیا ز وفا خواسته محرومان ای که ناخواسته هر چیز مهیاست تو را

جرعه ای هم به حریفان تهی کاسه ببخش ای که پر می قدح و ساغر و میناست تو را

ای به هر دایره پرگار صفت سرگردان بشنو این نکته که آن حلّ معماست تو را

حاجت خویش به محتاج دگر عرضه مکن از خداوند طلب هر چه تقاضاست تو را

(صغیر)

ص: ۱۰۴

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۰۸/۱۸، باب ۱۱، حدیث ۸؛ روضه الواعظین: ۳۷۷/۲. [۱]

انتقال روح از بدن و کوچ آن به سوی آخرت در سیر آیات شریفه، به لحظه های «سکره الموت یا غمرات الموت یا بلغت الحلقوم یا بلغت التراقی» (۱) تعبیر شده است.

این حالت از واژه سکر به معنی مسدود کردن راه آب است و چون انسان در این لحظه ها یک حال مستی و گیجی دارد پس این سدی میان انسان و عقل و احساس او می شود و گمراهی از جاده زندگی برای او پدید می آید.

در این لحظه ها انسان از چند سو در محاصره عوامل گوناگون قرار می گیرد. از یک سو فرشتگان مرگ برای قبض روح او آمده اند.

از یک سو ارواح مقدس معصومان و اولیای خدا برای بشارت به بهشت و نجات او از دوزخ بر بالین او حاضر می شوند.

از سوی دیگر شیطان و یارانش در دم آخر به وسوسه های نهایی می پردازند.

و از سویی دیگر علاقه به فرزند و مال و مقام دنیایی او را رها نمی کند.

و مهمتر این که ترسی از مرگ و امیدواری به خدا و معصومان: و اعتقادات و ارزش های دینی که یک عمر با آنها زیسته است او را مضطرب ساخته است.

قرآن بارها روی مسأله مرگ و مخصوصاً لحظه جان دادن تکیه می کند و به انسان ها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند:

وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ (۲)

و سكرات و بیهوشی مرگ، حق را [ که همه واقعیت های جهان پس از مرگ است ] می آورد [ و به محتضر می گویند: ] این همان چیزی است که از آن

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - سورة ق (۵۰) : ۱۹، انعام (۶) : ۹۳، واقعه (۵۶) : ۸۳ [۱] قیامت (۷۵) : ۲۶. [۲]

۲- (۲) - ق (۵۰) : ۱۹.

سکره مرگ حالتی شبیه به مستی است که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد، و گاه بر عقل او چیره می گردد و او را در اضطراب و ناآرامی شدیدی فرو می برد، چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرارآمیز است.

به خصوص این که در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. این جا است که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می دهد ولی مست نیست. حتی انبیا و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شداید این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند. چنانکه در حالات معصومین علیهم السلام نقل شده است:

وَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ عِنْدَ الْمَوْتِ : «اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ» فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهَا حَتَّى تُوفِّيَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَانَ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ قَدَحٌ فِيهِ مَاءٌ وَ هُوَ فِي الْمَوْتِ وَ يُدْخِلُ يَدَهُ فِي الْقَدَحِ وَ يَمْسُحُ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ وَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى سَكَرَاتِ الْمَوْتِ . (۱)

حضرت سجاد علیه السلام در هنگام یاد مرگ همیشه می فرمود: «خدایا! به من رحم کن چون تو بزرگواری، خدایا! به من رحم کن چون تو مهربانی!» پس پیوسته این را تکرار می نمود تا این که از دنیا رحلت فرمود. در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفی از آب در وقت رحلت و مرگ بود و ایشان دستش را در ظرف آب

ص: ۱۰۶

می کرد و به صورت می کشید و می فرمود: خدایا! مرا بر سختی های مرگ کمک بفرما.

این حالت چقدر سرنوشت ساز است که انسان همیشه در حال شک و امید به سر می برد و راهی برای فرار از آن آماده می کند. و قرآن در ادامه می فرماید: به کسی که در حال سکر است مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می گریختی.

آری، مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند به خاطر این که آن را فنا می دانند نه دریچه ای به عالم بقا؛ در حالی که جهان آخرت برای جاودانگی آفریده شده است.

و سکر موت هم مانند مرگ حق است و قابل انکار نیست یعنی آن حالت های سخت و جان گداز یک حقی به دنبال دارد که مرگ است و این به خاطر آن است که انسان هر باوری را درباره قیامت انکار کند نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه را می کوبد.

### مرگ تدریجی

در آیه دیگر می فرماید:

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ \* وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ \* وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ \* وَالتَّقَاتِ السَّاقُ بِالْسَّاقِ \* إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « (۱)

اینچنین نیست [ که می پندارد ]، هنگامی که جان به گلوگاه رسد، \* و [ کسان بیمار ] گویند: درمان کننده این بیمار کیست؟ \* و [ بیمار ] یقین می کند [ که با رسیدن جان به گلوگاه ] زمان جدایی [ از دنیا، ثروت، زن و فرزند ] فرا رسیده

ص: ۱۰۷

است! \* و [ از سختی جان کندن ] ساق به ساق به هم پیچد؛ \* آن روز، روز سوق و مسیر به سوی پروردگار توست.

آن روز که چشم برزخی او باز می شود و حجاب ها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند و به اعمال خود آگاه می شود و در آن لحظه ایمان می آورد ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

تراقی جمع ترقوه به معنی استخوان هایی است که دور گلو را گرفته است و رسیدن جان به گلوگاه کنایه از آخرین لحظات عمر است؛ زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود اعضایی که فاصله بیشتری از قلب دارند مانند دست و پاها زودتر از کار می افتند، گویی روح به تدریج از بدن بیرون رفته تا به گلوگاه برسد و این حالت ادامه دارد که هیچ کسی نمی تواند او را نجات دهد، ساق پاها به هم پیچیده می شود و اندک اندک اعضای بدن از روح خالی می شوند در این احتضار، یأس کامل در نزد انسان و بستگان او پدید می آید و فراق همیشگی اتفاق می افتد. و این آخرین وضعیتی است که شدت های دنیایی با شدت های آخرت پیچیده می شود.

در آیه دیگر می فرماید:

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ \* وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ « (۱) »

پس چرا هنگامی که روح به گلوگاه می رسد، \* و شما در آن وقت نظاره گر هستید [ و هیچ کاری از شما ساخته نیست! ]

ضعف و ناتوانی کامل انسان در این لحظات حساس آشکار می شود، نه تنها در زمان های گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و درمانی نمی تواند ضعف و زبونی به هنگام احتضار را سامان دهد.

اطرافیان او از یک سو حال او را نظاره می کنند و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی

ص: ۱۰۸

خود را مشاهده می نمایند و از سویی برتری قدرت خدا را بر همه چیز؛ حضور مرگ و پایان حیات در دست او را حس می کنند و خودشان نیز همچین سرنوشتی را در پیش دارند.

تعبیر جان به گلو رسیدن کنایه از واپسین لحظه های زندگی است که بیشتر اعضای بدن مانند دستان و پاها قبل از بقیه اعضا از کار می افتد و گلوگاه آخرین عضوی است که از کار می افتد. و پیکر به سوی متلاشی شدن به پیش می رود.

و در مراحل پایانی نفس انسان به جایگاه حقیقی خود باز می گردد که خداوند حال آن را چنین بازگو می فرماید:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿١﴾

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! \* به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.

پس از گذشت از وضعیت وحشت و عذاب روحی که در برزخ بین زندگی و مرگ رخ می دهد، ارواح دو دسته می شوند. یک گروه ارواح طیبه و مطمئن هستند که خداوند از آنها به نفس مطمئنه و روح آرامش یافته تعبیر می کند و می فرماید: «تو این روح آرام یافته به سوی پروردگارت باز گرد.» این بازگشت همان دعوت الهی به سوی خویش و رضایت محبوب و معبود حقیقی از روح مقدس است. سپس از او برای ورود و پذیرایی در بهشت برین، همه مقدمات وعده ها را آماده می سازد.

برخی از مفسران عقیده مندند که منظور از بازگشت به سوی پروردگار، بازگشت به ثواب و رحمت اوست. ولی بهتر آن است گفته شود: بازگشت به سوی خود اوست یعنی در جوار قرب او جای گیرد. ﴿٢﴾

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - فجر (۸۹): ۲۷ - ۲۸. [۱]

۲- (۲) - برگرفته از تفسیر نمونه: ۴۷۵/۲۶ - ۴۷۷، ذیل آیه ۲۷ - ۲۸ سوره فجر.



آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است و یا از لحظه جان دادن آغاز می شود؟ به روایات اهل بیت علیهم السلام نگاهی می اندازیم:

امام صادق علیه السلام به سدید می فرماید:

فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَمَا يُحِسُّ بِخُرُوجِهَا، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى :

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبْدِي \* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ﴿١﴾

ثُمَّ قَالَ : ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ وَرِعًا مُوَاسِيًا

لِإِخْوَانِهِ وَصَوْلًا لَهُمْ. ﴿٢﴾

مؤمن، بیرون رفتن از دنیا را حس نمی کند و این سخن خدای متعال است که فرمود: «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته!، به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. پس در میان بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو.» سپس فرمود: و این حالت برای کسی است که پارسا باشد و با برادرانش همدردی و به آنها رسیدگی کند.

حضرت علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل فرمود:

إِنَّ أَشَدَّ شَيْعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشْرَبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءِ الْبَارِدِ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِهِ الْقُلُوبُ وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُعْبِطُ أَحَدُكُمْ عَلَىٰ فِرَاشِهِ كَأَقْرَمَ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ . ﴿٣﴾

علاقه مندترین شیعیان به ما، جان کنندش مانند نوشیدن آب خنک روحبخشی است که یکی از شما در روز تابستان بنوشد و بقیه آنها در بستر خود به

ص: ۱۱۰

۱- (۱) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۶، باب ۷، حدیث ۲۱؛ [۲]المحاسن: ۱۷۷/۱، باب ۳۹، حدیث ۱۶۱. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۶، باب ۶، حدیث ۳۰؛ [۴] تأویل الآیات الظاهره: ۷۵۲.

خوشایندترین حالت می‌میرند، حالتی که هر یک از شما آرزوی چنان مردنی را کند.

راوی از امام صادق علیه السلام پرسید:

چرا هنگامی که روح از بدن خارج می‌شود احساس ناراحتی می‌کند ولی در هنگام وارد شدن روح به آن احساس نمی‌کند؟ فرمود: به خاطر آن که بدن با آن رشد کرده است. (۱) درست به این می‌ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، در لحظه جدایی دردناک است ولی بعد از آن احساس آرامش می‌کنیم.

در حدیث معراج آمده است:

هر گاه بنده در حال مرگ قرار گیرد فرشتگانی بالای سر او می‌ایستند و دست هر فرشته ای جامی از آب کوثر است و جامی از شراب بهشتی و به روح او می‌نوشانند تا سستی و تلخی مرگ از او برود و نوید بزرگ را به او می‌دهند و می‌گویند: خوش باش و جایگاهت نکو باد. تو نزد پروردگار عزیز حکیم حبیب قریب می‌روی. (۲) امام علی علیه السلام ترسیم زنده و توصیف دقیق تر گویایی از لحظه مرگ و سکرات غافلگیر کننده از آن لحظه‌ها برای ما ارائه می‌فرماید:

اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَيِّكْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ ، فَفَتَّرَتْ لَهَا اطْرَافُهُمْ وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا الْوَانُهُمْ ، ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُلُوجًا ، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ ، وَ أَنَّهُ لَبِئْنَ اَهْلِهِ يَنْظُرُ بَبْصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأَذْنِهِ عَلَى صِحْحِهِ مِنْ عَقْلِهِ

ص: ۱۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۸/۶، باب ۶، حدیث ۱۷؛ علل الشرایع: ۳۰۹/۱، باب ۲۶۱، حدیث ۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۷/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ مستدرک الوسائل: ۵۰۰/۷، باب ۱، حدیث ۸۷۴۳.

وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ ؟ وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرُهُ ؟ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا ، اِغْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا ، وَ اخَذَهَا مِنْ مُصَيَّرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا ، وَ اشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا ، تَبَقَى لِمَنْ وَرَائِهِ يَنْعَمُونَ فِيهَا ، وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا ، فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لِغَيْرِهِ وَ الْعَبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ ، وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونُهُ بِهَا ، فَهُوَ يَعْضُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَضَيَحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَزْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغِيظُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ!

فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ ، فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ ، يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ السِّتِّهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطَا بِه ، فَقَبِضَ بَصِيرَتَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ ، وَ خَرَجَتْ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ . (۱)

سکرات مرگ و اندوه بر آنچه از دستشان رفته یک جا آنان را در بر گرفت، اعضای بدنشان در برابر آن سختی ها به سستی گرایید، رنگشان تغییر کرد.

سپس مرگ بیشتر در وجودشان نفوذ نمود و بین آنان و سخن گفتنشان مانع شد و آن محتضر در میان اهل بیتش با دیده اش می بیند، و با گوشش می شنود در حالی که عقلش بجاست و فکرش باقی است، اندیشه می کند که عمرش را در چه راهی به باد داده و روزگارش را کجا برده، به یاد می آورد ثروتی را که جمع کرده و در به دست آوردنش توجه به حلال و حرام ننموده و از جایی که حلال و حرامش برخی روشن و برخی مشتبه بوده و به چنگ زده و فعلاً پایبند گناه جمع آوری آن ثروت است و مشرف بر جدا شدن از آن شده، ثروتی که برای وارثان می ماند و در آن خوش می گذرانند و از آن بهره مند

ص: ۱۱۲

می شوند، راحتی آن نعمت برای وارث و بار مسؤولیت آن بر دوش اوست و او در گرو این ثروت است. در پی آنچه وقت مردن برایش ظاهر می شود از حسرت دست به دندان می گزد، و به آنچه در ایام عمرش به آن رغبت داشته بی میل می شود و آرزو می کند ای کاش! آن کسی که قبل از این به ثروت او غبطه می خورد و به خاطر آن به او حسد می ورزید آن ثروت را به جای او گرد آورده بود. آن گاه مرگ در غلبه بر بدنش چندان پیش می رود که دیگر گوشش مانند زبانش از کار می ایستد در حالی که میان خانواده اش می ماند که قدرت سخن گفتن و قوت شنیدن ندارد، دیده به چهره اهل و عیالش می گرداند، حرکات زبانشان را می بیند ولی صدای کلام آنان را نمی شنود سپس پنجه مرگ با او گلاویز می شود، چشم او نیز، مانند گوشش از کار می افتد و روح از بدنش بیرون می رود، و لاشه ای شده بین خانواده اش می افتد....

### حالات مرگ و حکمت آن

یکی از حکمت های بروز این حالت ها، در واقع رسیدن به سرنوشتی است که در انتظار اوست و انسان پیوسته در حال شک و تردید به سر می برد و حقیقت مطلب بر او روشن نیست. و این واقعیت به ویژه در انتظار کفار و مشرکین است که دین اسلام را انکار می کنند و مرگ و قیامت را به مسخره می گیرند، پس لحظاتی چند بین آرزوها و افکارشان فاصله می افتد و شبهه ها به یقین تبدیل می شود. اما آنان به آن یقینی می رسند که پوچی و بی هویتی باطل را به همراه دارد.

اما گروه دوم: ارواح خبیثه و شیطانی مانند ارواح کافران و منافقان هستند که به دوزخ دعوت می شوند.

جان کندن کافر از بلاهای دنیایی ناگوارتر است، چون او از هر گونه آلودگی

روحي و جسمي انباشته شده است و راه پاكي را هم نگذرانده است پس در لحظه تسليم جان، وسيله نجات دهنده اى كه او را از منجلا ب ها بيرون بكشد وجود ندارد و علاوه بر اين شيطان هم او را به انكار حق و ارزش ها تشويق مى كند و سپس رها مى كند، در اين وضعيت جان كندن بر او بسيار سخت شده و به بدترين حال از دنيا مى رود.

برخلاف آنچه مادي ن مى گويند كه مردن انسان تمام شدن و نابودى است؛ اين لحظه ها مانند انتقال جنين به دنيا به همراه درد و رنج فراوان است و زندگى جديدي آغاز مى شود.

### مرگ در كلام امام سجاد عليه السلام

از على بن الحسين عليه السلام امام سجاد عليه السلام پرسيدند: مرگ چيست؟ فرمود:

براي مؤمن مانند كندن لباس چركين و پرحشره است، و گشودن غل و زنجيرهاي سنگين و تبديل آن به فاخرترين لباس ها و خوشبوترين عطرها و راهوارترين مركب ها و مناسب ترين منزل هاست. و براي كافر مانند كندن لباس فاخر است و انتقال از منزل هاي مورد علاقه و تبديل آن به چرك ترين و خشن ترين لباس ها و وحشتناك ترين منزل ها و بزرگ ترين عذاب هاست. (۱)

### مرگ در كلام امام كاظم عليه السلام

در روايت است كه، امام موسى بن جعفر عليه السلام وارد بر كسى شد در حالي كه غرق سكرات موت بود و به هيچكس پاسخ نمي گفت، جمعيت عرض كردند:

اى فرزند رسول خدا صلي الله عليه و آله! دوست داريم حقيقت مرگ را براي ما شرح دهى و

ص: ۱۱۴

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذيل حديث ۹؛ معانى الأخبار: ۲۸۹، حديث ۴.

بگویی بیمار ما اکنون در چه حالی است؟

فرمود:

مرگ وسیله تصفیه است که مؤمنان را از گناه پاک می کند و آخرین ناراحتی این عالم است و کفاره آخرین گناهان باقیمانده آنهاست. در حالی که کافران را از نعمت هایشان جدا می کند و آخرین لذت یا راحتی است که به آنها می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیاناً انجام داده اند. و اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آن چنان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود. و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید همنشین ما اهل بیت باشد. (۱)

### مرگ در کلام امام حسین علیه السلام

اکنون به تاریخ بنگریم آن سوی حقیقت را از دریچه نگاه اولیاء الله به مرگ مشاهده کنید.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به هنگام شدت گرفتن جنگ، تعبیر لطیفی درباره مرگ برای یارانش ارائه فرمود:

صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا فَنَطْرَةٌ يَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِطَةِ، وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ.

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءِ إِلَى جَحِيمِهِمْ. (۲)

ص: ۱۱۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۵۵/۶، باب ۶، ذیل حدیث ۹؛ معانی الأخبار: ۲۸۹، حدیث ۶. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۵۴/۶، باب ۶، حدیث ۹. [۲]

شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی ها و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاودان منتقل می کند. کدام یک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از کافی به زندان و عذاب منتقل کنند.

پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ تنها پل آنها به باغ های بهشت و پل اینها به جهنم است.

پس نیکوست به سفارش های عملی اهل بیت علیهم السلام گوش جان بسپاریم:

حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

هر که دوست دارد خدای عزوجل سكرات مرگ را بر او سبک گرداند باید به خویشانش رسیدگی کند و به پدر و مادرش نیکی کند. اگر چنین کند، خداوند عزوجل سختی های مرگ را بر او آسان گرداند و در زندگیش هرگز به نداری نیفتد. (۱)

ص: ۱۱۶

---

۱- (۱) - الأملی، شیخ طوسی: ۴۳۲، حدیث ۹۶۷؛ بحار الأنوار: ۸۱/۷۱، باب ۲، حدیث ۸۲.

فتنه در حقیقت به معنای وسیله آزمودن و آزمایش کردن است که در اصل به گداختن طلا- و زر در آتش برای امتحان ناخالصی آن گویند. این به جهت تجربه و آزمایش حسی است.

این واژه هنگامی که در آیات و روایات استفاده می شود، مقصود، گمراهی کفر و عذاب و خلاف و رسوایی است. و بیشتر در زمینه ای طرح می شود که امری سخت یا ناپسند مورد آزمایش قرار گیرد.

علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

«فتنه عبارت است از وسیله آزمایش و امتحان و مراد از قرار دادن مؤمنان به عنوان وسیله برای آزمایش کفار، مسلط کردن کافران بر ایشان است. تا بدین وسیله خداوند آنان را در بوتۀ آزمایش گذارد تا هر تباهی و فسادى که در خود دارند بیرون بریزند. آنان مؤمنان را به خاطر این که ایمان آورده بودند انواع آزارها می دادند.» (۱) در جای دیگر می فرماید:

«تفاوت میان امتحان الهی و امتحانی که ما بشر می کنیم این است که ما غالباً از باطن و درون اشیا بی خبریم و لذا آن را امتحان می کنیم تا بدین وسیله وضعیت ناشناخته آن بر ما معلوم شود، در حالی که جهل و نادانی نسبت به خدای سبحان معنا ندارد و کلیدهای غیب در اختیار اوست، بنابراین تربیت و هدایت عامۀ الهی نسبت به انسان که به منظور فراخواندن او به نیک فرجامی و سعادت صورت می گیرد، امتحان است؛ زیرا با این کار وضعیت موجود که آیا اهل سرای ثواب است یا سرای عقاب و کیفر به منصفۀ ظهور و تعین می رسد. به همین دلیل است که خداوند متعال این عملکرد خود یعنی تشریح و جهت بخشیدن به حوادث را به نام

ص: ۱۱۷



بلا و ابتلا و فتنه نامبرده است. و به طور کلی و عام می فرماید:

«ما آنچه را بر روی زمین است زیور آن قرار دادیم تا مردم را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کنند.» (۱) و چنانکه ملاحظه می شود آیات امتحان، بلا را به کلیه امور مربوط به انسان تعمیم می دهد چه آنهایی که به وجود او و اعضای وجود او مربوط می شود مانند گوش و چشم و زندگی و چه آنهایی که از حیطة وجود او خارج است اما به نحوی با او ارتباط دارد، مانند فرزند و همسر و ایل و تبار و دوست و مال و مقام و هر آنچه به نوعی از آن بهره مند می شود. نیز نقطه مقابل این امور مانند مرگ و دیگر مصیبت هایی که به انسان می رسد. خلاصه آن که این آیات هر جزئی از اجزای عالم و هر حالتی از حالات انسان را که با انسان ارتباط پیدا می کند، وسیله امتحان و آزمایش خداوند از انسان برمی شمارد. (۲) بر اساس آیات قرآن مجید، انسان در همه مراحل زندگی مورد آزمایش گوناگون قرار می گیرد. خداوند برای تربیت انسان همیشه او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد تا جاذبه های روحی و قلبی او را بیازماید.

مال و فرزند دو عامل مهم نزد خداوند است که می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ « (۳)

و بدانید که اموال و فرزندان فقط وسیله آزمایش شماست، و خداست که پاداشی بزرگ نزد اوست.

فتنه گاه آزمون خیر و گاه آزمایش شر است. تا جوهره باطن در دو وضعیت مشخص شود که می فرماید:

ص: ۱۱۸

۱- (۱) - کشف (۱۸) : ۷.

۲- (۲) - تفسیر المیزان: ۳۱/۴ - ۳۶، [۱] کلام فی الامتحان و حقیقه.

۳- (۳) - أنفال (۸) : ۲۸. [۲]

كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ « (۱)

هر کسی چشنده مرگ است و ما شما را [چنانکه سزاوار است] به نوعی خیر و شر [که تهیدستی، ثروت، سلامت، بیماری، امنیت و بلاست] آزمایش می کنیم، و به سوی ما بازگردانده می شوید.

امیاً مردم از این آزمایش ها خبر ندارند که تا سختی می بینند از جاده حقیقت بیرون می روند و خویشتن را گم می کنند. خداوند در این زمینه می فرماید:

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ « (۲)

پس چون انسان را آسیبی رسد، ما را [برای برطرف کردنش] بخواند، سپس هنگامی که [برای برطرف شدن آسیب] از سوی خود نعمتی به او می دهیم، می گوید: فقط آن را بر پایه دانش و کاردانی خود یافته ام! [چنین نیست که می پندارد] بلکه آن نعمت آزمایشی است [که آیا به خاطر آن سپاس گزاری می کند یا به طغیان برمی خیزد؟] ولی بیشتر آنان [به این واقعیت] معرفت و آگاهی ندارند.

### ویژگی امتحان الهی

دو نکته اساسی در امتحان های الهی است:

۱ - امتحان خداوند برای آزمایش قوی از ضعیف است و همچنین پرورش برتری های عملی و فکری انسان هاست تا پاداش و کیفر عمل نیک و بد مشخص شود.

۲ - خداوند با امتحان ها؛ حجت و دلیل را بر همه انسان ها تمام می کند تا امتیاز و

ص: ۱۱۹

۱- (۱) - انبیاء (۲۱) : ۳۵. [۱]

۲- (۲) - زمر (۳۹) : ۴۹. [۲]

ارزش های آدمیان معلوم گردد.

بنابراین انسان ها در برابر بلاها و حوادث چهار گروه می شوند:

الف - عده ای در برابر بلا فریاد کننده اند و همیشه از روزگار شکایت می کنند.

مانند: انسان های دنیا دوست و مال پرست که ترس از دست دادن مال، آنها را گله مند می کند.

ب - عده ای در بلاها صبور و شاکرند. مانند: حضرت ایوب علیه السلام که هر چه بیشتر بلا می دید شاکرتر بود.

ج - عده ای بلا را هدیه آسمانی می دانند. مانند: رزمندگان راه حق که شهادت را پاداش آسمانی می دانند.

د - عده ای هم به استقبال بلا می روند. مانند: جوانانی که عازم جبهه های جنگ حق علیه باطل می شوند و از حق دفاع می کنند.

پس در این گرداب و سراب دنیا، گروهی سرافراز از امتحان بیرون می آیند و گروهی سرافکنده در آزمایش ها مردود می شوند.

### امتحان در روایات

در روایات آمده است که: دین و ایمان انسان ها مورد سنجش قرار می گیرد، آیا در آسایش و امنیت دیندارند و در مشکلات هم پایبند به اصول اعتقادی هستند.

حضرت علی علیه السلام اصل آزمایش را از مسلمات امر خداوند می داند و می فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ .

أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يُعَذِّبْكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ ، وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ :

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَآيَاتٍ لِّمُتَّبِعِيهَا « (۱). (۲)

ای مردم! به همین زودی زمانی بر شما می رسد که اسلام واژگون شود همچون ظرفی که با محتویاتش واژگون گردد. ای مردم! خدا شما را پناه داده از این که بر شما ستم روا دارد، ولی به شما این تأمین را نداده که در معرض آزمایش قرارتان ندهد، آن بزرگ ترین گوینده در قرآن فرمود: «در این برنامه نشانه هایی است و ما آزمایش کننده ایم».

آری، امتحان الهی از برنامه های حتمی است که هیچ گذشت و جدا کردنی برای هیچ کسی وجود ندارد حتی پیامبران و اولیای خدا با درجات بالاتر آزمایش می شوند. و حتی شیطان هم در اطاعت از حق آزموده شد.

شخصی به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا امکان دارد خداوند ما را امتحان نکند؟!

حضرت فرمود:

لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَلَكِنْ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ. (۳)

کسی از شما نگوید: «الهی، از امتحان به تو پناه می برم» چه این که کسی نیست مگر این که مشمول امتحان است. اما اگر کسی خواست از خدا پناه جوید باید از فتنه های گمراه کننده پناه جوید.

مقصود حضرت این است که از خدا نخواهید که شما را امتحان نکند چرا که امتحان یقینی و همگانی است بلکه از او سرافرازی و موفقیت در امتحان را

ص: ۱۲۱

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۳۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: حکمت ۹۳. [۳]

بخواهید. محذورات فتنه در دعای امام سجاد علیه السلام همان مضلّات فتن است که به معنای سختی ها و ترس ها و امور گمراه کننده و فریبنده دنیا است.

حضرت صادق علیه السلام فرموده که حضرت علی علیه السلام به عبدالله بن یحیی فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِصَ ذُنُوبِ شِيَعِنَا فِي الدُّنْيَا بِمُخْتَنِهِمْ لِتَسَلَّمَ بِهَا طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا. (۱)

ستایش از برای خدایی است که زدودن گناهان پیروان ما را به سبب سختی ها و مشکلات در دنیا قرار داد. تا به این رنج ها و بلاها طاعات آنان؛ سلامت بماند و پاداشی سزاوار نصیب شان گردد.

به هر حال اهل حق و ایمان در فشار و شدت قرار می گیرند؛ که مدت آن اندک است و عافیت آن زیاد است. یعنی زمان بلا و صبر به مدت عمر انسان کوتاه و گذراست ولی زمان آسایش و راحتی آن بلند و همیشگی است که آن در آخرت است.

اگر در پی راهی اساسی می گردی پس به فرمایش مولا بنگر که راه چاره را چه پیشنهاد فرموده است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ وَ نُورًا مِنَ الظُّلْمِ وَ يُخَلِّدُهُ فِيهَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ. (۲)

بدانید آن که تقوای الهی را رعایت کند خداوند راه خروج از فتنه ها را برایش باز کند، و به او نوری بنمایاند که از تاریکی برهد، و او را در آنچه که میل و آرزوی اوست جاویدان کند.

بنابراین از درگاه حق تعالی طلب کنیم که در دوران آزمایش های سخت و آسان که همگان در خواب غفلت به سر می بریم به سلامت گذر کنیم و به سوی بهشت

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۲/۶۴، باب ۱۲، حدیث ۴۸؛ [۱] تفسیر الامام العسکری: ۲۳، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۸۲. [۳]

عنبر سرشت فرود آییم.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

در بهشت منزل هایی است که بندگان با اعمال و کردارشان به آنها نمی رسند، نه بر فراز آن منزل ها آویزه ای و نه در زیر آن ستونی وجود دارد بلکه در آسمان معلقند. عرض شد: ای رسول خدا! اهل این منازل کیانند؟ فرمود: بلا کشیدگان اندوه دیده.

(۱)

ص: ۱۲۳

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۴/۷۸، باب ۱؛ أعلام الدین: ۲۷۷.

## ۷- نجات از جهنم و قرار گرفتن در بهشت عنبر سرشت

عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت درآمده و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خداست پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می یابد.

و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه پروردگار شروع شده و نخستین جرعه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است، تعبیر رجوع و بازگشت شده است.

حضرت حق می فرماید:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿١﴾

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا شما را وعده داد] وعده ای حق و ثابت؛ بی تردید اوست که جهان آفرینش را می آفریند، سپس آن را [به قیامت] باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند به کیفر کفری که همواره می ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.

در آیه دیگر کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به یک مسابقه معنوی کرده که

ص: ۱۲۴

هدف نهایی آن آموزش الهی و نعمت های جاویدان بهشت است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١١﴾

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش [ به وسعت ] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

سارعوا از مسارعت به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن در رسیدن به یک هدف است. و در کارهای نیک، قابل ستایش و در کارهای بد نکوهیده است.

در حقیقت قرآن در این جا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولاً کار را بدون سرعت و عادی انجام می دهد ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد آنهم مسابقه ای که جایزه باارزشی دارد، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد، اگر هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به مقام معنوی بدون آموزش و شستشوی از گناه ممکن نیست، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد.

و مؤمنان چنین اند که در راه یابی به حقیقت آخرت در مسابقه اند.

خلود، یعنی ماندن همیشگی و جاودانگی ماندگار است. و مراد حضرت از این درخواست این است که؛ مسافران پرهیزگار، آخرت را از ورود در آتش دائمی و مطلق سالم نگه دارد و جایگاه آسایش را برای آنها فراهم کند.

مقیل، محل استراحت در نصف روز است. در روایات آمده است که خداوند در حسابرسی بر اهل بهشت به مقدار نصف روز دنیا در بهشت تخفیف می دهد و برای

ص: ۱۲۵



جهنمیان همچنین مقدار مقرر شده است. (۱) سپس به جایگاه ابدی منتقل می شوند.

و اما حضرت سجاد علیه السلام در دعای مورد شرح فرمود: «مَقِيلَ الْمُتَّقِينَ» که تنها متقیان به آن جایگاه عنبر سرشت، وعده همیشگی داده شده اند نه دیگران، همان طور که در سوره فرقان می فرماید:

قُلْ أَذْ لِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخَالِدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا \* لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿٢﴾

بگو: آیا این [ آتش سوزان ] بهتر است یا بهشت جاودانی که به پرهیزکاران وعده داده اند که پاداش و بازگشت گاه آنان است؟ \* در آنجا هر چه بخواهند در حالی که جاودانه اند برای آنان فراهم است، این بر عهده پروردگارت وعده ای است درخواست شده [ و مورد انتظار اهل ایمان از خدای بخشنده و کریم. ]

زیرا که خداوند بهشت را به مؤمنان متقی وعده داده است و هیچ گونه حق و استحقاقی در کار نیست ولی به خاطر تقوای فوق العاده و پذیرش سختی های دنیا و دوری از لذت های مباح و غیرمباح باید پاداشی شایسته داشته باشند.

پرسشی در این جا مطرح است که چرا خداوند درباره مژده جایگاه دوزخیان و بهشتیان کلمه «خُلد» را به کار برده است؛ با این که اهل گناه اگر هدایت می شدند و یا گروهی در آزمایش های دشواری قرار می گرفتند؛ اهل طاعت نمی شدند و امور دنیا همه محدود است پس این جاودانگی بر اساس عدالت نیست؟

پاسخ این سؤال از دقت در مطالب گذشته روشن می شود که با مطالعه آیات و

ص: ۱۲۶

---

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۷۲/۲۴ - ۷۳، ذیل آیه ۲۴ سوره فرقان.

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۱۵ - ۱۶. [۱]

روایت به دست می آید:

خداوند به مؤمنان پرهیزگار وعده بهشت ابدی با قید تقوا داده است و هرگز بنده ای حق یا استحقاقی نسبت به بهشت رفتن ندارد و حتی بسیاری از انسان ها با تخفیف در محاسبه و شفاعت و گذشت خداوند و اولیاء الله به بهشت می روند. و نکته دیگر این که همیشگی بودن پاداش و کیفر مؤمنان و کافران بر اساس نیت آنان است؛ زیرا قصد و علاقه و هدف اهل ایمان، انجام عمل صالح و طاعت الهی برای همیشه است پس اطاعت و پرهیزگاری دائمی حالتی سخت و کوبنده لذت است، پس عاقبت خوشی و راحتی است.

امّا اهل گناه نیت شان تا هنگامی که زندگی می کنند این است که به دنبال لذت ها و هوس ها و دوری از راه حق و انکار معاد باشند؛ پس سرانجام آنها درد و آتش است. با این حال هر کسی بر اساس نیت زندگی می کند و همان گونه جاودانه می ماند. بنابراین بر کسی یا گروهی ظلمی صورت نمی گیرد.

حضرت صادق علیه السلام این نکته را مستند به شاکله انسان می داند و می فرماید:

إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَيْدَاءً، وَأَمَّا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّتَهُمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَيْدَاءً فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ « (۱) »

قال: عَلَى نِيَّتِهِ . (۲)

دوزخیان از این رو در آتش جاویدانند که در دنیا نیتشان این بود که چنانچه تا ابد زنده بمانند، خدا را نافرمانی کنند و بهشتیان در بهشت جاویدانند که در دنیا بر این نیت بودند که همیشه خدا را فرمان برند. پس به نیت ها هر دو گروه جاودانه هستند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «بگو هر کس بر پایه

ص: ۱۲۷

۱- (۱) - اسراء (۱۷) : ۸۴ [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۸۵/۲، حدیث ۵؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۰/۱، باب ۶، حدیث ۹۶ [۳]

خلق و خوی و عادت های اکتسابی خود عمل می کند» و فرمود: یعنی با نیت خود.

مؤمنان با نیت های پاک و ضمیرهای مطمئن و امیدوار به دار امان وارد می شوند و در سرای امنیت و آسایش، تلخی های دنیا از بین می رود.

چقدر بهشت رفتن ارزان است؟! که با اطاعت و شکیبایی به دست می آید.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ بِالنَّارِ مُوَحَّدًا أَبَدًا. (۱)

سوگند به آن که مرا نوید دهنده برانگیخت، خداوند هرگز یکتاپرست را در آتش عذاب ندهد.

حضرت باقر صلی الله علیه و آله می فرماید:

بهشت در گرو گرفتاری ها و بردباری است. پس، هر که در دنیا بر ناملايمات صبر کند به بهشت رود و دوزخ در گرو لذت ها و خواهش های نفس است پس، هر که لذت و هوس ها را بر آورده کند به جهنم رود. (۲) پس راه بهشت را باید شناخت و از صاحبانش کلید راه یابی را درخواست نمود که امام علی علیه السلام فرمود:

هر کس شش خصلت در او گرد آید به بهشت در آید و از آتش برهد: کسی که خدا را بشناسد و فرمانش برد و شیطان را بشناسد و نافرمانیش کند و حق را بشناسد و پیرویش نماید و باطل را بشناسد و از آن پرهیزد و دنیا را بشناسد و دورش افکند و آخرت را بشناسد و آن را بجوید. (۳)

ص: ۱۲۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۳، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] التوحید ۳۱/۲۹.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۴؛ الکافی: ۸۹/۲، حدیث ۷. [۲]

۳- (۳) - مجموعه ورام: ۱۳۵/۱؛ [۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۲۶۴/۲۰.

و چون مؤمن به این خصلت ها دست یافت در منازلی سکونت خواهد گزید که مقدار آن به هیچ اندازه ای محاسبه نشود.

در این زمینه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

منازل شیعیان ما در دیده بهشتیان چنان به نظر می رسد که هر انسانی ستارگان را در آسمان می بیند. [\(۱\)](#)

ص: ۱۲۹

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۸/۸، باب ۲۳، حدیث ۷۸.

دعاى ۵: دعا دربارهٔ خود و دوستانش

اشاره

ص: ۱۳۰





«١» يَا مَنْ لَا تَنْقُصِي عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «٢» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّهُ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نِقَمَتِكَ «٣» وَيَا مَنْ لَا تَفْنِي خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيبًا فِي رَحْمَتِكَ «٤» وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَذِنَا إِلَى قُرْبِكَ «٥» وَيَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ «٦» وَيَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ «٧» اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ هَبِّهِ الْوَهَائِبِينَ بِهَيْبَتِكَ وَاكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَزْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدْلِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «٨» اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْنَا لَنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْ لَنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْ لَنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا «٩» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَقِنَا مِنْكَ وَاحْفَظْنَا بِعَيْكَ وَاهْدِنَا إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنْ مَنْ تَقِيهِ يَسْلَمُ وَمَنْ تَهْدِيهِ يَعْزُبُ وَمَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمُ «١٠» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا حَيْدَ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلِهِ السُّلْطَانِ «١١» اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنَا وَإِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْطِنَا وَإِنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا «١٢» اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذْلَانُ الْخَازِلِينَ



وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُضْهُ مَنَعَ الْمَانِعِينَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضْتَلِّينَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ «١٣» وَامْنَعْنَا بِعِزَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ  
وَأَغْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِزْفَادِكَ وَاسْتِئْذِنْنَا بِسَبِيلِ الْحَقِّ بِإِزْشَادِكَ «١٤» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَيِّئَاتِنَا قُلُوبَنَا فِي ذِكْرِ  
عَظَمَتِكَ وَفَرَاغِ أَسْمَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَانْطِلَاقِ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ «١٥» اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَايِكَ  
الدَّاعِينَ إِلَيْكَ وَهُدَايِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ .

«۱» يَا مَنْ لَا تَنْفِضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ «۲» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنْ نَقَمَتِكَ [

ای آن که، شگفتی های عظمتش به پایان نمی رسد! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از سرکشی و ستیزگی در برابر بزرگیت، حایل و مانع باش. و ای آن که دوران فرمان رواییش به نهایت نمی رسد! بر محمد و آل محمد درود فرست، و ما را از مجازات رهایی بخش.

در جملات زیبا و ملکوتی بالا به چند مسأله بسیار مهم اشاره شده است:

۱ - عجایب عظمت حق.

۲ - انحراف در اعتقاد به عظمت.

۳ - بی نهایت بودن قدرت حضرت حق.

۴ - رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت.

## ۱ - عجایب عظمت حق

### اشاره

اهل فن، عجایب عظمت حضرت محبوب را به دو گونه معنا کرده اند:

اول: کمال ذات، بلندی شأن، بزرگی قدرت، کمال شرف، شدت بی نیازی از خلق، نهایت احتیاج مخلوقات به او، دوام سلطنت و جریان ابدی حکومت بر

ص: ۱۳۵

ماسوا، که او مبدأ مقام هر صاحب مقام، و منتهای سلطنت هر صاحب سلطنت (۱)، و قدرت هر صاحب قدرت است. شأنی ارفع از شأن او و سلطنتی اعظم از سلطنت او و مقامی مافوق او ازلاً و ابداً وجود ندارد.

دوم: کیفیت و کمیت آفرینش موجودات و مخلوقات شگفت آور، که هر یک از آنها کمال عظمت خالق خود را می نمایانند.

### عظمت حق از زبان قرآن مجید

به ذکر تمام آیات کتاب حق و تفسیر و توضیح هر یک در زمینه عظمت حق که تصورش برای هیچ قدرتی ممکن نیست احتیاجی نمی بینم. به چند آیه به عنوان نمونه اکتفا می نمایم، باشد که نور این آیات دور نمایی از عظمت حضرت رب العزه را به ما بنمایاند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا « (۲)

خداست که هفت آسمان و نیز مثل آنها هفت زمین را آفرید. همواره فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید که خدا بر هر کاری تواناست و این که یقیناً علم خدا به همه چیز احاطه دارد.

### خلقت هفت آسمان و زمین

مفسران متخصص براساس ششمین آیه سوره مبارکه صافات که می فرماید:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ « (۳)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - ریاض السالکین: ۱۴۲/۲.

۲- (۲) - طلاق (۶۵): ۱۲. [۱]

۳- (۳) - صافات (۳۷): ۶. [۲]

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

می گویند:

آنچه ما می بینیم و دانش بشر تاکنون به آن رسیده تماماً در رابطه با آسمان اول است، و ماورای این همه ثوابت و سیارات که هنوز عددش بر کسی معلوم نیست، شش جهان دیگر وجود دارد که از دسترس دانش ما بیرون است. درباره هفت زمین هم نظر بسیاری از محققان همان نظر آنان در مسأله هفت آسمان است.

### علم محدود بشر

مسأله خلقت و آفرینش، مسأله بهت آوری است. دست دانش گر چه به اوج کمال برسد از احاطه به اوضاع هستی، کوتاه خواهد بود. در این زمینه به دو آیه از قرآن مجید توجه نمایید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۷﴾

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده:

دانش بیست و هفت حرف است و مجموع آنچه پیامبران آورده اند دو حرف است و مردم تا آن روز بیش از آن دو حرف را نمی دانند و چون قائم قیام کند بیست و پنج حرف بقیه را برون آورده و در میان مردم منتشر می سازد و

ص: ۱۳۷

بدین سان مجموع بیست و هفت جزء دانش را نشر می دهد! (۱) تازه بقیه علمی که امام عصر آشکار می کند، همه علم نیست، که همه علم نزد خداوند است و بس:

وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ « (۲)

اگر [ برای نوشتن و ثبت کردن کلمات خدا که در حقیقت مخلوقات او هستند ] آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا [ مرکب ] و هفت دریای دیگر آن را پس از پایان یافتنش مدد رسانند، کلمات خدا پایان نپذیرد؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### کرات مشابه کره زمین

دانشمندان فلکی می گویند:

کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این جهان بزرگ گردش می کند حداقل سیصد میلیون کره است. و نیز تأکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است، میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته. و این همه گوشه ای از قدرت و احاطه و علم حضرت اوست!

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَهْدِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ . (۳)

این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای روی زمین هستند.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۶/۵۲، باب ۲۷، حدیث ۷۳؛ الخرائج و الجرائح: ۸۴۱/۲.

۲- (۲) - لقمان (۳۱): ۲۷. [۱]

۳- (۳) - تفسیر القمی: ۲۱۸/۲، [۲] ذیل آیه ۱۸۲ سوره صافات.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا « (۱)

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست؛ و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ « (۲)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، هر چه را بخواهد می آفریند، و خدا بر هر کاری تواناست.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ « (۳)

و او در آسمان ها و در زمین، خداست که نهان و آشکار شما را می داند، و نیز به آنچه [از خیر و شر] به دست می آورید، آگاه است.

به قول عارف شوریده، شمس مغربی:

ای جمال تو در جهان مشهور لیکن از چشم انس و جان مستور

نور رویت به دیده ها نزدیک لیکن از دیدنش نظرها دور

غیر گرمی کجا کند ادراک ز آفتاب منیر تابان کور

گر چه باشد عیان چه شاید دید قرص خورشید را به دیده مور

هم به تو می توان تو را دیدن بل تویی ناظر و تویی منظور

(شمس مغربی)

**عظمت حضرت ربّ از زبان نهج البلاغه**

ص: ۱۳۹

۱- (۱) - نساء (۴): ۱۲۶. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵): ۱۷. [۲]

۳- (۳) - انعام (۶): ۳. [۳]

در خطبه ۴۹ «نهج البلاغه» حضرت مولی الموحّدين علیه السلام آمده:

ستایش خداوندی را، که به همهٔ امور پنهانی داناست، و نشانه های آشکار بر وجودش دلالت دارد، و به دیدهٔ بینا درنیاید. چشمی که او را ندیده انکارش نمی کند، و دل کسی که وجودش را باور کرده به گُنه ذاتش نمی رسد. در برتری از همه چیز پیش گرفته، و چیزی از او برتر نیست، به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک تر از او نیست. نه برتری مقامش او را از مخلوقات دور نموده، و نه نزدیکی او به موجودات موجب مساوی بودنش با آنها در مکان گشته. عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آنها را از معرفت لازم در بارهٔ وجودش باز نداشته. او خدایی است که آثار هستی اقرار قلبی منکرش را گواهی می دهد. خدا از آنچه تشبیه کنندگانش به موجودات می گویند و از او هام منکراتش بسی بالاتر است.

در خطبه ۶۴ می فرماید:

موجودات را نه برای تقویت سلطنت خود آفرید، و نه به خاطر ترس از حوادث روزگار، و نه برای کمک گرفتن در دفع همتای پرخاشگر، و نه برای به دست آوردن نیرو برای پیکار با شریک پر نخوت و مخالف گردنکش، بلکه همهٔ آفریده ها پرورده شده و بندگانی ذلیل و خوارند. در اشیا حلول ننموده تا گفته شود خدا در آنهاست. آفریدن موجودات و تدبیر وضع آنان او را خسته و درمانده نکرده، و نسبت به آنچه آفریده عجزی به او دست نداده، و در آنچه حکم داده و مقدر نموده اشتباهی بر او وارد نگشته، بلکه کارش کاری است استوار، و علمی است محکم، و امری است قطعی. بندگان با وجود خشمش به او امیدوار، و با وجود نعمت هایش از او هراسانند.

در خطبه ۸۲ می فرماید:

ستایش خدا را که به قدرتش از همه چیز برتر، و به احسانش به همه چیز

نزدیک است. بخشنده هر سود و فضل، و برطرف کننده هر بلائی عظیم و شدت است. او را بر کرمهای پی در پی، و نعمت های فراوان و کاملش سپاس می گویم، و به او ایمان می آورم که اول است و ابتدا کننده آفرینش، و از او هدایت می خواهم که نزدیک است و هدایت کننده، و از او کمک می طلبم که چیره است و توانا.

در خطبه ۸۹ می فرماید:

اوست خدایی که عذابش در عین وسعت رحمت، بر دشمنانش شدید است، و رحمتش در عین سختی عذابش بر عاشقانش گسترده است. به هر که بخواهد بر او غلبه کند مسلط است، و درهم کوبنده مخالف خود است، و خوارکننده کسی است که با او درگیری نمایند، و غالب بر هر که با او دشمنی ورزد.

در خطبه ۹۰ می فرماید:

ستایش خدا را که امساک و نپرداختن بر ثروتش اضافه نمی کند، و عطا و بخشش تهیدستش نمی نماید؛ زیرا هر بخشنده ای جز او ثروتش کم می شود، و هر منع کننده ای جز او شایسته مذمت است. اوست بخشنده انواع نعمت ها، و فراوانی بهره ها و نصیب ها. جمیع آفریده ها روزی خوار اویند، رزق همه را ضمانت کرده، و قوت و توشه آنان را مقدر نموده، و راه روشنش را به رغبت کنندگان و خواهندگان آنچه نزد اوست نشان داده، این طور نیست که جود و بخشش او در آنجا که از او بخواهند بیشتر از آنجا باشد که از او نخواهند.

همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد، و مردمک دیده ها را از دیدن و درکش باز داشت. نه زمان بر او می گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت

ص: ۱۴۱



بگیرد. اگر آنچه را که معادن کوهها نفس زنان بیرون می ریزند، و صدف های دریا خنده کنندگان ظاهر می سازند، از نقره خالص و طلای ناب، و درّ منثور و خوشهٔ مرجان، همه و همه را ببخشد در جود و سخایش اثر نگذارد، و وسعت نعمتش را پایان ندهد، و از ذخایر نعمت ها آن قدر نزد او هست که با خواسته های بندگان تمام نشود؛ زیرا او بخشنده ای است که درخواست خواهندگان از او نمی کاهد، و اصرار و دعای اصرار کنندگان او را بخیل ننماید.

ای پرستش کننده، به دقت بنگر، آنچه را قرآن از صفات خدا تو را به آن راهنمایی می کند پیروی کن، و از نور هدایت قرآن بهره مند شو. و آنچه را که شیطان تو را به یاد گرفتن آن واداشته از آنچه که در قرآن بر تو لازم نگشته، و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اثری نیامده، علمش را به خدای سبحان واگذار، که نهایت حق خداوند بر تو همین است. و آگاه باش که استواران در دانش آنانند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنها پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست، از ورود در ابواب و سراپرده های اسرار پنهانی بی نیاز فرموده، و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که داشتن آنها به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را امر نفرموده استواری در علم نامیده. پس به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن، و عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه مگیر، که دچار هلاکت خواهی شد.

او توانایی است که اگر همهٔ اوهام برای شناخت نهایت قدرتش پیشرفت کنند، و اندیشه های به دور از وساوس شیطانی بخواهند اعماق غیوب ملکوتش را دریابند، و دل ها برای به دست آوردن چگونگی صفاتش عاشقانه بکوشند، و عقل ها را در نهایت دقت در آنجا که به درک صفاتش نمی رسند به شناخت

ذاتش برخیزند، همه و همه را پس زده در حالی که آنها همه راهها و تاریکی های عوالم غیب را سیر کرده، برای خلاص خود روی به درگاه او آورده اند، عاقبت از این راه برگشته در حالی که اعتراف دارند به این که با پیمودن راه و بی راه، رسیدن به عمق معرفتش میسر نیست، و هیچ خاطره ای برای اندازه زدن جلال عزتش، بر قلب اندیشمندان خطور نمی کند. خدایی که آفریده ها را به وجود آورد بدون این که از نقشه دیگری اقتباس نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده ای پیش از خود الگو بردارد. و به اندازه ای از ملکوت قدرتش، و از شگفتی هایی که آثار حکمتش گویای آن است، و از اعتراف نیاز خلق به آنچه که با قدرتش آن را حفظ می کند به ما ارائه فرموده که ما را به قیام دلیل قطعی بر معرفت و شناختش راهنمایی نموده است. در ساخته های بدیعی آثار صنع، و نشانه های حکمتش آشکار است، از این رو آنچه آفریده حجت و دلیلی بر وجود اوست، و اگر موجودی بی زبان باشد تدبیر او در وجود آن موجود برهان گویایی بر وجود او، و دلیلی محکم بر آفرینندگی ذات پاک اوست.

خورشید رُخت چو گشت پیدا ذرات دو کون شد هویدا

مهر رخ تو چو سایه انداخت زان سایه پدید گشت اشیا

هم ذره ز نور مهر رویت خورشید صفت شد آشکارا

هم ذره به مهر گشت موجود هم مهر به ذره گشت پیدا

دریای وجود موج زن شد موجی بفکند سوی صحرا

آن موج فرو شد و بر آمد در کسوت و صورتی دل آرا

اجزا چو بود؟ مظاهر کل اشیا چه بود؟ ظلال اسما

اسما چه بود؟ ظهور خورشید خورشید جمال ذات والا

صحرا چه بود؟ زمین امکان کآن است کتاب حق تعالی

در خطبه ۱۰۸ می فرماید:

همه چیز فروتن برای او، و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند، و عزت هر ذلیل، و قدرت هر ناتوان، و پناهگاه هر ستم رسیده است. سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند، روزی هر زنده ای به عهده اوست، و بازگشت هر که بمیرد به جانب او.

دیده ها تو را ندیده تا از تو خبر دهند، بلکه پیش از وصف کنندگان از آفریده هایت بوده ای. موجودات را برای ترس از تنهایی نیافریدی، و برای دریافت منفعت به کار نگرفتی، به دنبال هر که باشی از تو پیش نیفتد، و آن را که بگیری از چنگ تو بیرون نرود، عاصی از سلطنت کم نمی کند، و مطیع به حکومت اضافه نخواهد کرد، آن که از حکم تو خشمناک است قدرت برگرداندن فرمانت را ندارد، و هر که از فرمانت روی گرداند از تو بی نیاز نمی شود. به نزدت هر نهانی آشکار است، و هر غیبی در پیشگاهت حاضر است. تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست، و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست، و تو میعادگاهی که نجاتی از تو جز به تو نیست. مهار هر جنبنده ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست.

منزّهی از هر عیب، چه بزرگ است شأن تو! منزّهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات می بینم، و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نمایم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود، در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست! نعمت هایت در این دنیا چه گسترده و فراوان است! و با این حال در برابر

نعمت آخرت چه کوچک است!

در خطبه ۱۳۳ می فرماید:

دنیا و آخرت با مهارهای خود فرمانبردار اویند، و آسمان ها و زمین ها کلید خود را تسلیم او کنند، درختان سرسبز در صبح و شام برای او سجده آرند، و از شاخه های خرّم خود برای او آتش روشن افروزند، و به فرمان او میوه های رسیده و قابل خوردن آورند.

در خطبه ۱۵۹ می فرماید:

خداوندا، تو را سپاس بر آنچه می گیری و بر آنچه می بخشی، و تو را سپاس بر عافیت و بر بیماری و بلا، سپاسی که پسندیده ترین و محبوب ترین و برترین سپاس به سویت و در پیشگاهت باشد. سپاسی که تمام فضای آفرینشت را پر کند، و تا جایی که اراده کنی برسد. سپاسی که از قبول رحمت محبوب نشود، و از رسیدن به محضرت قاصر نباشد. سپاسی که عددش به پایان نرسد، و پشتوانه اش فانی نگردد. ما کُنّه عظمت را نمی دانیم، جز این که می دانیم تو زنده و قائم به ذاتی، چرت و خواب تو را نمی گیرد. هیچ نظری به تو نمی رسد، و دیده ای تو را درک نمی کند. تو دیده ها را درک کرده و اعمال را شماره نموده، و مهار حیات همگان را به دست داری و آنچه از آفریده های تو می بینیم، و از آثار قدرتت به شگفتی می آییم، و آنچه از عظمت قدرت تو وصف می کنیم چه قدر و منزلتی دارند؟ حال آن که آنچه از ما پوشیده است، و دیده ما از دیدنش قاصر است، و عقول ما به درک آن نمی رسد، و پرده های غیب بین ما و آنها حایل شده بسی عظیم تر است! از این رو هر که دلش را از هر چیز فارغ کند، و اندیشه اش را به کار گیرد تا بداند چگونه عرشت را به پا داشته ای، و چگونه موجودات را آفریده ای، و چسان کرات را در هوا معلق

ص: ۱۴۵

نموده ای، و چگونه زمین را بر امواج آب گسترانده ای، دیده اش وامانده، عقلش قرین شکست، و گوشش حیران، و فکرش سرگردان می شود.

سنایی غزنوی گوید:

ملیکا ذکر تو گویم که تو پاکّی و خدایی نروم جز به همان ره که توام راهنمایی  
همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو بویم همه توحید تو گویم که به توحید سزایی  
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی تو نماینده فضلّی، تو سزاوار ثنایی  
بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایی  
بری از خوردن و خفتن، بری از شرک و شبیهی بری از صورت و رنگی، بری از عیب و خطایی  
نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی  
(سنایی غزنوی)

## عظمت حق از زبان حدیث

### اشاره

انسان وقتی در برابر احادیثی که از ائمه معصومین علیهم السلام در باب معرفت حضرت ربّ العالمین رسیده قرار می گیرد، خود را با دریایی بی ساحل و بحری بی پایان و اقیانوسی بی کرانه روبرو می بیند.

احادیثی که در «التوحید»، «تحت العقول»، «بحار الأنوار»، «علم الیقین» و...

ص: ۱۴۶

آمده آدمی را مبهوت و حیران و شگفت زده می کند، از عظمت حضرت محبوب و از معلومات و معارف ائمه شیعه علیهم السلام .

به ذکر چند حدیث در محور این حقیقت اکتفا کرده و عزیزان را به مطالعه کتب مربوطه ارجاع می دهیم، باشد که با رجوع به آن منابع، نور بیشتری کسب کنند.

### عظمت حق در کلام امام صادق علیه السلام

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ، وَتَعَالَى ذِكْرُهُ، وَجَلَّ ثَنَاؤُهُ، سُبْحَانَهُ وَتَقَدَّسَ وَتَفَرَّدَ وَتَوَحَّدَ، لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ، وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ، فَلَا أَوْلَ لِأَوْلِيَّتِهِ، رَفِيعًا فِي أَعْلَى عُلُوِّهِ، شَامِتُخَ الْأَرْكَانِ، رَفِيعَ الْبُنْيَانِ، عَظِيمَ السُّلْطَانِ، مُنِيفُ الْأَلَاءِ، سَيِّئِي الْعُلِيَاءِ، الَّذِي عَجَزَ الْوَاصِفُونَ عَنْ كُنْهِ صِفَتِهِ، وَلَا يُطِيقُونَ حَمْلَ مَعْرِفَةِ إِلَهِيَّتِهِ، وَلَا يَحُدُّونَ حُدُودَهُ لِأَنَّهُ بِالْكَفَيْتِ لَا يُتْنَاهِي إِلَيْهِ. (۱)

اسم جلاله «الله» تنها و تنها به او اختصاص دارد و به قول اهل ادب، علم برای ذات مقدس اوست. این اسم نشان دهنده وجودی است که مستجمع صفات ذاتی و کمالات وجودی و جامع توحید افعالی است و به منزله همه صفات وجودی ذاتی و فعلی است.

همه برکات و آثار خیر که بر عوالم امکانی افاضه شده و تا ابد ادامه خواهد داشت از تجلیات حقیقت این اسم است، که این اسم و رسمش و این لفظ و حقیقتش و این کلمه و مفهومش، به حریم مبارک و پیشگاه با عظمت او اختصاص داشته و بر دیگری اطلاق نمی گردد.

او مستحق الوهیت و معبودیت است که عرصه گاه امکان را به نورش منور

ص: ۱۴۷

نموده، و انواع نعمت ها را بر خوان جهان نهاده، و همه موجودات از خرد و کلان و غیب و نهان و ظاهر و باطن با زبان وجودی و استعداد امکانی، کمال او را ارائه می دهند و تنها حضرت وی را شایسته تسبیح و تنزیه و پاک از نقص و عیب و نظیر و شبه نشان می دهند.

او متفرد و یگانه و یکتا و بی همتاست و هرگز نعمت ها و فیوضات ساحت قدس او قابل شماره نیست، چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام بدان اشاره فرموده:

لا اِحصَى ثَنَاءً عَلَیْكَ ، اَنْتَ كَمَا اُثْنِیْتَ عَلَی نَفْسِكَ . (۱)

من هرگز ثنای بر تو را احصا نتوانم کرد، تو آن گونه ای که خود بر خود ثنا گفته ای.

در وحدت و یکتایی بی نظیر و بدون مانند است، او وجود لم یزل و لایزال می باشد، چرا که وجود او واجب و حقیقت وجود و ذات او عین بقا و ابدی و ازلی است و فنا در آن حریم پاک راه ندارد.

مبدأ و اصل پیدایش و اوّل هر چیزی، و نهایت هر موجودی است:

و هو الأوّل و الآخر، ظاهر و باطن است، ظهورش منشأ بطون می باشد، جهت ظهور کبریایی بعینه همان جهت بطون، و از همان جهت که ظاهر است از همان جهت باطن است. بر آغاز و اوّلیت او که اوّل هر چیزی است و ازلی، چیزی سابقه ندارد.

نهایت رفعت حقیقی را واجد است، که عقول از درک این رفعت و بلندی مقام عاجزند، چرا که عقول پای رفتن به عرصه بی نهایت در بی نهایت را ندارند.

حضرتش شامخ الأركان، و رفیع البیان است، آن چنانکه حتی عقول قدسیه و قدرت داران حریم ملکوت از فهم رفعت و شامخیت آن جناب عاجزند، و پر و بالی

ص: ۱۴۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۷۰/۸۲، باب ۳۰، حدیث ۷؛ [۱] عوالی اللالی: ۱۱۴/۴، حدیث ۱۷۶. [۲]

برای پرواز به آن ساحت قدس و بارگاه مقدّس ندارند.

صاحب سلطنت و قدرت عظیم است آن چنان عظمتی که تمام موجودات در برابرش پست و ناچیزند. نعمت هایش خارج از شماره و همیشگی است.

صفات کریمه اش چنان ارجمند و رفیع است که واصفان هر چند از علم وسیعی برخوردار باشند از درک جزئی از حقیقت یک صفتش ناتوانند. پای قلوب اولیا و عارفان و عاشقان در این وادی لنگ است، برای رسیدن به این مقام برای کسی راه نیست که آن جناب از حدود بیرون است و احدی طاقت تحمّل معرفت الهیت او را ندارد، که با بیان کیفیت و چگونگی نتوان به آستان حضرت او رسید.

ای دیدن تو حیات جانم نا دیدنت آفت روانم

دل سوخته ای به آتش عشق بفروز به نور وصل، جانم

بی عشق وصال تو نباشد جز نام ز عیش بر زبانم

اکنون که دلم ربودی از من بی روی تو بود چون توانم

دردی است مرا در این دل از عشق درمانش جز از تو می ندانم

(سنایی غزنوی)

### عظمت حق در کلام امام رضا علیه السلام

در قسمتی از یک روایت بسیار مهم از قول حضرت رضا علیه السلام نقل شده:

وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ ، وَ أَنِّي يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ ، وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ ، وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ ، وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ ، وَتَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ .

نَأَى فِي قُرْبِهِ ، وَقَرَّبَ فِي نَأْيِهِ ، فَهُوَ فِي نَأْيِهِ قَرِيبٌ ، وَفِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ . كَيْفَ الْكَيْفَ فَلَا يُقَالُ : كَيْفَ ؟ وَأَيُّنَ اللَّأَيْنَ فَلَا يُقَالُ : أَيُّنَ ؟ إِذْ هُوَ مُتَقَطِعُ الْكَيْفِ وَفَيْهِ



احدی نمی تواند وجود مقدّس آفریدگار را توصیف نماید جز از طریقی که حضرت او خودش را وصف کرده، و آن در آیات قرآن و فرمایش های ائمه معصومین علیهم السلام است.

دانش انسان آمیخته به جهل است، آن را استعداد و قابلیت نیست که بتواند وجود بی نهایت در بی نهایت را وصف کند. چگونه انسان قدرت توصیف آن جناب را دارد در حالی که اساس و پایه دانش بشر نیروی حسّ است و حسّ از درک عظمت و جلال کبریایی ناتوان، و آن را تناسبی با ادراک حقایق و اسرار نیست، نیروی واهمه نیز از رسیدن به آن حقیقت محضه پایش لنگ است، که واهمه به طور دائم در معرض خاطرات بی اساس است. عقل اکتسابی هم به آن ساحت مقدّس عرصه با عظمت راه ندارد، که آنجا را که میدانی نامتناهی است با مرکب عقل نمی توان رفت. وجود مبارک حضرت ربّ العزّه برتر از آن است که به وصف واصفان در آید، و با ارزش تر از آن است که نعت ثنا گویان بتواند به نعتش برخیزد.

او را نسبت به تمام موجودات قرب ذاتی است، ولی در عین قرب در جهت مقام و علوّشان بسیار دور دست است. در دوریش نزدیک است، و در نزدیکیش دور؛ چرا که او قائم به ذات و ماسوای او قائم به او هستند، و چه فاصله ای دورتر از این که او قائم به خود و موجودات نسبت به او ربط محضند، و او واجب و دیگران ممکن، و حضرتش خالق و غیر او مخلوق است. فاصله او از موجودات همچون فاصله قیومیت از قوّم و نور از سایه است، ولی در عین این فاصله به تمام موجودات نزدیک است، چرا که او به وجود آورنده و نگهبان همه آنهاست.

چگونگی ها و عوارض و معروض آنها را حضرت او آفرید، براین اساس

ص: ۱۵۰

نمی توان گفت او چگونه است که چگونگی مخلوق است و او خالقِ چگونگی، خالق محال است و دارای اوصاف مخلوق باشد. او علت تام است، معنا ندارد به دایره معلولیت در آید، که علت تام نیروی فاعلیت و ایجاد است، و معلول و عرض تنها و تنها قابلیت و امکان، و جمع این دو از محالات حتمیه است؛ زیرا که مخلوق و معلول اوصاف خالق و علت را ندارد، و خالق و علت تام و وجود واجب، صفات ممکن و مخلوق را دارا نیست.

علت تام و خالق هرگز در رتبه مخلوق نخواهد بود، بلکه میان خالق و مخلوق بینونت کامل وجود دارد و ربط میان این دو ربط، معیت قیومی است. آری، خالق و مخلوق در نوع و ماهیت به هیچ عنوان یکسان نیستند و رنه خالقیت و قیومیت بی مفهوم خواهد ماند.

وجود ممکن آمیخته به قید عدمی و ماهیت است، ولی وجود مقدس حضرت رب العالمین حقیقت وجود و بساطت وجود است، که حقیقت تفاوت میان حق و ماسوا به امور عدمیه است که مراتب نقصان و قصور وجود می باشد او از چگونگی و مکان که هر دو از اوصاف مخلوقات است به کلی جدا و میراست.

اکنون خود قضاوت کنید، ماسوا که فقر و ربط و احتیاج محضند و همه در تمام حیثیات خود قائم به حضرت اویند و وصفی از اوصاف او آن چنان که هست در هیچ موجودی یافت نمی شود، آیا می توانند به درک کُنهِ صاحب و مالک و خالق خود برسند؟!

بی پرتو رخسار تو پیدا نتوان شد بی مهر تو چون ذره هویدا نتوان شد

جز از لب تو جام لبالب نتوان خورد جز در رخ تو واله و شیدا نتوان شد

تا موج تو ما را نکشد جانب دریا از ساحل خود جانب دریا نتوان شد

در خلوت اگر دیده ز اغیار نشد پاک از خلوت خود جانب صحرا نتوان شد

بی دیده نشاید به تماشا شدن ای دوست تا دیده نباشد به تماشا نتوان شد

(شمس مغربی)

### عظمت حق در کلام امام علی علیه السلام

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ ؟ قَالَ : بِمَا عَرَفَنِي نَفْسُهُ . قِيلَ :

وَكَيفَ عَرَفَكَ نَفْسُهُ ؟ قَالَ : لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ بِالْحَوَاسِّ وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ، قَرِيبٌ فِي بُعْدِهِ ، بَعِيدٌ فِي قُرْبِهِ ، فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ  
ءٌ وَلَا يُقَالُ شَيْءٌ ءٌ فَوْقَهُ ، أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ ءٌ وَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامٌ ، دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ ءٌ دَاخِلٍ فِي شَيْءٍ ءٌ ، وَخَارِجٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا  
كَشَيْءٍ ءٌ خَارِجٍ مِنْ شَيْءٍ ءٌ ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ ، وَلِكُلِّ شَيْءٍ ءٌ مُبْتَدَأٌ. (۱)

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد به چه وسیله و چگونه حضرت ربّ العزّه پروردگار خود را شناختی؟ فرمود: به همان طوری که خودش وجود مبارک خود را به من شناساند. سائل عرضه داشت: آفریدگار بزرگ چگونه خودش را به حضرتت معرفی کرد؟ فرمود: به این که هیچ صورتی به حضرتش شباهت ندارد، و به حواس در نیاید، و با کسی مورد قیاس قرار نمی گیرد.

ساحت قدسش از نظر احاطه قیومیه ای که بر موجودات و مخلوقات دارد، و همچنین احاطه ای که فاعل بر فعل و اثر خود دارد بر هر موجود و آفریده ای احاطه دارد، و هر لحظه نور وجود بر آن می تابد و بدین وسیله هر موجودی پایدار بماند، و چنانچه لحظه ای از فیض وجود دریغ فرماید موجود نابود خواهد شد. و در اثر همین صفت قیومیت، ساحت کبریایش به موجود، نزدیک و به همان جهت نهایت فاصله ذاتی و مقامی از تمام مخلوقات دارد.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - الکافی: ۸۵/۱، حدیث ۲؛ [۱] التوحید، شیخ صدوق: ۲۸۵، باب ۴۱، حدیث ۲.

بر هر موجودی تَفُوق و برتری دارد، و هیچ موجودی فوق او نیست، چرا که حضرت او ذات واجب بی نهایت در بی نهایت است، و موجودات نسبت به آن حضرت معدومات و سایه و ربط و فقر محضند.

حضرت حق مبدأ و صانع و آفریدگار هر موجود و مخلوقی است، از این جهت بر کلّ مخلوقات تقدّم ذاتی و وجودی دارد و کسی را و چیزی را بر حضرتش تقدّم نیست.

از نظر قیومیت و صفت ربوبیت، در اعماق موجودات نور وجودش رسوخ دارد، و فیض هستی او همه ذرات و اعماق مخلوقات را فرا گرفته و هر لحظه فرا می گیرد نه مانند جزء خارجی و یا فرضی و ذهنی که جدا از اجزای دیگر باشد، بلکه به طور قیومیت که قوام هر ذره و اجزای هر مخلوقی وابسته به نور وجود و فیض هستی است که درون و اعماق هر پدیده ای را فرا بگیرد. و همچنین از نظر تَفُوق وجود و برتری ذاتی، از موجودات خارج و اجنبی نخواهد بود بلکه قوام هر ذره ای از اجزای بیکران موجودات وابسته به نور فیض اوست و هرگز انفصال پذیر نخواهد بود.

منزه است آن وجود مقدّسی که چنین است، و هیچ موجودی همانند او نیست، و او مبدأ تمام موجودات عالم هستی است.

### **عظمت حق در مناجات موسی علیه السلام**

موسی در مناجاتش عرضه داشت:

يَا رَبِّ أَقْرَبُ أَنْتَ فَأُنَاجِيكَ ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ ، فَإِنِّي أَحْسُ حُسْنَ صَوْتِكَ وَلَا أُرَاكَ ، فَأَيْنَ أَنْتَ ؟ فَقَالَ اللَّهُ : أَنَا خَلْفَكَ  
وَأَمَامَكَ وَعَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ ، يَا

ص: ۱۵۳

موسی! اَنَا جَلِيسُ عَبْدِي حِيْنَ يَذْكُرْنِي، وَ اَنَا مَعَهُ اِذَا دَعَانِي. (۱)

الهی! آیا به من نزدیکی، تا با تو نجوا کنم، یا آن چنان تفوق ذاتی و علو مقامی داری که فریاد برآورم، من صدای دل نوازت را می شنوم ولی از شهود عظمت و کبریاییت بی بهره ام، محبوب من کجایی؟

از ساحت حضرتش پاسخ آمد که: قیومیت من از پشت سر و پیش رو و راست و چپ تو احاطه بر تو دارد، ای موسی! من همنشین آن کسی هستم که یادم کند، و با آن کس معیت دارم که مرا بخواند.

نخست دیده طلب پس آنگهی دیدار از آن که یار کند جلوه بر اولوالأبصار

تو را که دیده نباشد کجا توانی دید به گاه عرض تجلی جمال چهره یار

اگر چه جمله پرتو فروغ حُسن وی است ولی چو دیده نباشد کجا شود نظار

تو را که دیده نباشد چه حاصل از شاهد تو را که گوش نباشد چه سود از گفتار

در مقدمه شرح جملات اول دعای پنجم خواندید که اهل دل عجایب عظمت حضرت ربّ را به دو گونه تفسیر کرده اند:

اول: کمال ذات، که در سطور گذشته با کمک آیات و «نهج البلاغه» و پاره ای از روایات، قطره ای از آن دریای بی نهایت در بی نهایت را مشاهده کردید.

دوم: کمیّت و کیفیت آفرینش موجودات، که هر یک دلیلی بر عظمت خالق و صانع و به وجود آورنده آنهاست، که سطور آینده اشاره ای به معنای دوم است.

ص: ۱۵۴

«نور ستارهٔ ماکیان یازده سال نوری طول می کشد تا به ما برسد، یعنی فاصله می شود:

۱۰۰۰ ۰۰۰ \* ۳۰۰،۰۰۰ \* ۶۰ \* ۶۰ \* ۲۴ \* ۳۶۵ \* ۱۱ متر

ستارهٔ ابط الجوزا سیصد سال نوری از ما دور است و چهل میلیون (۴۰،۰۰۰،۰۰۰) بار از خورشید بزرگتر است و ۳۶۰۰ بار با حرارت تر و فروزان تر از خورشید است:

۱۰۰۰ ۰۰۰ \* ۳۰۰،۰۰۰ \* ۶۰ \* ۶۰ \* ۲۴ \* ۳۶۵ \* ۳۰۰ متر

در صورت فلکی Dorado ستاره ای است که به حرف S نمایش داده می شود و ۴۰۰،۰۰۰ بار از خورشید روشن تر است، و قطر ستارهٔ میزا در صورت فلکی فیطس چهار صد بار بزرگتر از خورشید است.

بیشتر کهکشان هایی که با تلسکوپ رصد خانهٔ مونت ویلسن دیده شده اند در فاصلهٔ ۵۰۰ میلیون سال نوری هستند و ما تازه آنها را در حال حاضر در وضعی می بینیم که ۵۰۰ میلیون سال قبل داشته اند.

فاصلهٔ دو کهکشان متجاوز از دو میلیون سال نوری است و در افق جهان تا جایی که دیده می شود متجاوز از صد میلیون کهکشان مجزا وجود دارد!

پرلمن در کتاب «شناخت نجوم» می نویسد:

واحد‌های طول زمینی به درد فواصل سماوی نمی خورند. ستاره شناسان از واحدهای به مراتب بزرگتر مدد می جویند.

برای اندازه گیری فواصل در حدود منظومهٔ شمسی، آنها فاصلهٔ متوسط زمین از خورشید را که ۱۴۹،۵۰۰،۰۰۰ کیلومتر است واحد می گیرند، اما چون نوبت بخش فواصل بین خورشید ما و سایر خورشیدها فرا می رسد واحدی که بدان اشاره شد نیز بسیار کوچک است.

مثلاً فاصلهٔ ما تا نزدیکترین ستاره، ستارهٔ پروکسیما در صورت فلکی قنطورس را که ستاره ای سرخ رنگ و از قدر یازدهم است و تقریباً چسییده به ستارهٔ روشن آلفای قنطورس می باشد با ۲۶۰،۰۰۰ برابر چنین واحدی می توان بیان کرد یعنی واحد:

۱۴۹,۵۰۰,۰۰۰ \* ۲۶۰,۰۰۰

تازه این نزدیکترین ستاره است و دیگران دورترند و واحدهای بزرگتری لازم است، مانند سال نوری و پارسک که سال نوری مسافتی است که پرتو نور در طی یکسال در فضا می پیماید. موقعی که به یاد آوریم که برای رسیدن نور خورشید به زمین فقط هشت دقیقه وقت لازم است می توانیم به عظمت این واحد پی ببریم.

بنابراین یک سال نوری همان اندازه بزرگتر است از شعاع مدار زمین به دور خورشید که یکسال بزرگتر از هشت دقیقه است! این واحد بر حسب کیلومتر عبارت از ۹,۴۶۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر خواهد بود، یعنی یکسال نوری تقریباً برابر با ۹۵۰۰ میلیارد کیلومتر است.

پارسک واحد دیگری است یعنی، یک پارسک:

۳۰,۸۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سال نوری ۳/۲۶

فواصل برخی از روشن ترین ستارگان به حسب پارسک و سال نوری از این قرار است:

آلفای قنطورس ۴/۳ سال نوری ۱/۳۱ پارسک

شعرای یمانی ۸/۷ سال نوری ۲/۶۷ پارسک

شعرای شامی ۱۱ سال نوری ۳/۳۹ پارسک

الطیر ۱۵/۲ سال نوری ۴/۶۷ پارسک

اینها ستارگان نسبتاً نزدیک هستند، اما برای تصوّر بهتر این نزدیکی، باید در نظر داشت که برای بیان این فواصل به کیلومتر باید اعداد ستون آخر را در ۳۰ بلیون که هر بلیون یک میلیون میلیون است ضرب کرد. مثلاً:

۳۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ \* ۴/۶۷

ولی باید بدانید که سال نوری و پارسک هم در نجوم و فیزیک آسمان ها بزرگترین آحاد مسافات نیستند. هنگامی که ستاره شناسان شروع به اندازه گیری فواصل و

ص: ۱۵۶

ابعاد مجموعه های اختری یعنی کهکشان های داخل افلاک نمودند که از میلیونها ستاره ترکیب یافته اند به واحدهای بزرگتری نیازمند شدند، آنها این واحدها را از پارسک ساختند همان سان که ما کیلومتر را از متر می سازیم، و بدین سان کیلوپارسک که برابر هزار پارسک و ۳۰،۸۰۰ بیون کیلومتر است به دست آوردند و با این واحد مثلاً قطر کهکشان را می توان با عدد ۳۰ و فاصلهٔ سحابی امره المسلسله را با عددی در حدود ۳۰۰ بیان کرد.

اما طولی نکشید که کیلوپارسک هم غیر کافی در آمد و ستاره شناسان ناچار شدند که مگاپارسک که برابر یک میلیون پارسک است به کار برند.

تجسم مگاپارسک عملاً غیرممکن است. اگر بنا باشد یک کیلومتر را به ضخامت یک موی سر تقلیل دهیم حتی در آن صورت هم تصوّر مگاپارسک برای آدمی دشوار خواهد بود؛ زیرا برابر ۱،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلومتر یا ده برابر فاصلهٔ زمین تا خورشید خواهد بود.

اینک مقایسه ای انجام می دهیم تا به خواننده امکان دهد عظمت مگاپارسک را بیابد:

نازکترین تار عنکبوت اگر بین تهران و تبریز که در حدود ۶۴۰ کیلومتر است کشیده شود در حدود ۱۰ گرم وزن خواهد داشت. تار عنکبوتی که بین زمین تا ماه کشیده می شود ۶ کیلوگرم و بین زمین تا خورشید ۲/۳ تن وزن خواهد داشت. حالا اگر بتوانیم تار عنکبوتی به طول یک مگاپارسک داشته باشیم وزن آن ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تن خواهد بود.» (۱) آنچه در سطور بالا خواندید گوشه ای بسیار ناچیز از جهان آسمان هاست، که درک همین مرحلهٔ اندک هم بسیار دشوار است.

ص: ۱۵۷



«عظمت همین گوشه کوچک از خلقت، بزرگترین اساتید علوم مادی زمان ما را وادار کرده که در برابر عظمت صاحب جهان و مدبّر هستی و خالق خلقت سر تعظیم فرود بیاورند و در کتب علمی خود از حضرت ربّ العزّه سخن بگویند.

پرفسور دکتر اسکار استاد فیزیک و شیمی دانشگاه دولتی سن جوز کالیفرنیا می گوید:

علوم می توانند فقط ثابت کنند که دنیا مخلوق یک نیرو و حکمت عالیه است و بیش از این نمی توانند چیزی بگویند. علوم قادر نیستند که کیفیت عجیب و پیچیده اوضاع و قوانین طبیعی و علت آن را بیان کنند.

اولیور وندل طبیعی دان بزرگ آمریکایی می گوید:

فهم درست علوم، امکان ایمان به خدا را بیشتر می کند.

پرفسور دکتر والتر استاد علم وراثت در دانشگاه کالیفرنیا می گوید:

باید اقرار نمود که یک خالق حکیم موجودات زنده را طوری خلق نموده که می توانند در محیطهای مناسب به خوبی زندگی کنند، و در محیطهای نامناسب هم تا اندازه ای خود را با محیط سازش دهند.

ژان هانری فابر حشره شناس معروف فرانسوی می گوید:

در ایجاد و اداره دستگاه طبیعت اراده و مشیّت در کار است.

لرد کلونین که از بزرگترین علمای فیزیک است می گوید:

اگر نیکو بیندیشید، علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید.

پرفسور دکتر جان کلیولند استاد ریاضی و فیزیک شیمی دانشگاه مینسوتای آمریکا در نوشته ای بسیار جالب و مهم می نویسد:

ماده به عنوان مجموعه ای از اتم ها و ملکول ها، و خود این ملکول ها و اتم ها و سازندگان آنها یعنی پروتون ها و نوترون ها و الکترون ها و الکتریسیته و خود انرژی، همه از قوانین خاصی پیروی می کنند و دستخوش تصادف و اتفاق نیستند، و این مطلب به اندازه ای صحت دارد که ۱۷ اتم از عنصر شماره ۱۰۱ برای شناختن آن کفایت کرده است.

جهان مادی بدون شک جهان مرتب و صاحب نظم است و جهان پریشانی و نابسامانی نیست، جهانی است که از قوانین تبعیت می کند و تصادف را بر آن دستی نیست. آیا هیچ آدم عاقل و مطلعی می تواند باور کند که ماده بی حس و بی شعور بنا به تصادف، خود را آغاز کرده و به خود نظم بخشیده و این نظم برای وی باقی مانده باشد؟

شک نیست که جواب این سؤال کلمه «نه» است. هنگامی که انرژی به ماده «نو» تبدیل می شود، این تبدیل مطابق قانونی صورت می گیرد، و ماده ای که به دست می آید از همان قوانین پیروی می کند که ماده موجود پیش، از آن قوانین پیروی می کرد.

در شیمی این مطلب به دست آمده است که ماده روزی نابود می شود، منتهی نابودی پاره ای از مواد بی اندازه کند است، و نابودی پاره ای دیگر بی اندازه تند.

بنابراین، وجود ماده ازلی نیست و از این قرار آغازی داشته است.

شواهدی از شیمی و علوم دیگر نشان می دهد که این آغاز تند و تدریجی نبوده بلکه برعکس، پیدایش ماده ناگهانی صورت گرفته و حتی دلایلی زمان تقریبی پیدایش آن را نیز نشان می دهد.

از این قرار در زمان معینی جهان مادی آفریده شده، و از همان زمان پیرو قوانین بوده است نه دستخوش تصادف، چون ماده نمی تواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند. عمل آفرینش ناچار باید به وسیله عاملی غیر مادی صورت

گرفته باشد.

عجایب حیرت انگیزی که در آن عمل آفرینش به نظر می رسد، نشان می دهد که آن عامل غیرمادی باید صاحب شعوری خارج از حدّ تصوّر ما بوده باشد و این شعور چنانکه می دانیم از مختصّات عقل است، ولی برای آن که عقل در جهان مادی کار کند، به کار افتادن اراده ضرورت دارد و این کار تنها به وسیله یک شخص ممکن است صورت پذیرد. بدین ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که به آن رسیدیم این است که نه تنها آفرینش صورت گرفته، بلکه این آفرینش بنا به خواست و نقشه شخصی بسیار دانا و توانا انجام شده که توانسته است آنچه را خواسته به مرحله عمل در آورد و همه وقت، در همه جای این جهان حضور دارد. معنای این بیان آن می شود که ما بدون شک و تردید، وجود او، ذات اعلای روحانی، یعنی خدای آفریننده و مدبّر جهان را می پذیریم و به آن ایمان می آوریم.» (۱)

من و هزار گدا همچو من به نزد تو هیچ است گدا چه پادشهان زَمَن به نزد تو هیچ است

کجا رسند به حُسن تو دلبران ختایی بتان چین و ختا و ختن به نزد تو هیچ است

ندیده روی تو ورنه به بت کجا نگرستی نکوترین بتی از برهمن به نزد تو هیچ است

(فیض کاشانی)

### نیوتن و جاذبه عمومی

نیوتن عالم مشهور انگلیسی قانون جاذبه عمومی را کشف کرد، که به موجب آن

ص: ۱۶۰

تمام کرات آسمانی متقابلاً به سوی هم کشیده می شوند به طوری که هیچ جرمی از تحت این قاعده بیرون نیست.

معلق بودن کرات در فضای خالی بدون چیزی که آنها را نگه دارد او را مجبور به این فرض علمی کرده است، ولی به مجرد دقت در احوال موجودات آسمانی و حرکت آنها بر ما معلوم می شود که فرضیه جاذبه عمومی کامل نیست؛ زیرا اگر اجرام سماوی کشش متقابل در یکدیگر داشته باشند می بایست همه یک گروه تشکیل دهند، مگر این که فرض شود اجرام نامتناهی هستند. علاوه بر این مجرد فرض جاذبه عمومی حرکات سیارات را برای ما توجیه نمی کند، بلکه تصور آن را از ذهن به دور می کند و خود نیوتن نیز به این نکته توجه داشته و گفته است:

باید دانست که تمام حرکات کنونی سیارات را نمی توان به قوه جاذبه منسوب دانست، زیرا این قوه اجسام را تنها به طرف خورشید می کشاند، بنابراین باید یک دست غیبی، سیارات را در محور خودشان به دور خورشید بچرخاند.

### مسائل کیهانی در نظر دانشمندان

دانشمندان می گویند:

مسائل کیهانی با مسائل ذرات مادّی ابتدایی ارتباط نزدیک دارد. ذرات مادّی که کارمایه و انرژی بسیار دارند در گذر از میدان مغناطیسی کیهانی چگونه عمل می کنند؟

آیا در اشعه کیهانی ضدّ ذره وجود دارد و اگر وجود دارد به چه اندازه است؟

دانشمندان در این زمینه کارهایی انجام داده اند و نتایج متضادّ اما بسیار چشمگیر به دست آورده اند.

جرم نهایی ستارگان به کمّیت عددی جرم ذره مادّی ابتدایی یعنی پروتون بستگی دارد. اگر جرم پروتون کوچکتر از مقدار کنونی آن بود، حدّ نهایی جرم

ستارگان بیشتر می شد. نتایج دیگر نشان می دهد که جرم کهکشان های بزرگ نیز از حدّ معین تجاوز نمی کند، یعنی در حدود هزار میلیارد برابر جرم خورشید است.

راستی چه مسائل عجیبی است، مسائلی که عقول از درک کُنه آن عاجز است.

مسائلی که بار عظمتش به سنگینی آسمان ها و زمین است. مسائلی که وسیلهٔ عشق انسان به آن یگانه محبوب است.

جز عشق که اشرف بود از جمله کمالات دیگر به کمالی نتوان کرد مباحثات

جویم به دعا چندی و خوانم به مناجات من ذره تو خورشید، من و وصل تو هیئات

ما جمله به تو قائم و تو قائم بالذات تو شخصی و ما عکس تو، عالم همه مرآت

از طلعت یار است ظهور همه عالم خورشید بود آینهٔ جلوهٔ ذرات

بی خود همه کونین ز صهبای صفاتند تا چیست شرابی که بود در قدح ذات

گردد سرم آسوده ز سودای تو حاشا فارغ شوم دل ز تمنای تو هیئات

(میرسید علی حسینی اصفهانی، مشتاق)

### **نور خورشید**

«نور خورشید با آزادی از سقف شیشه وارد گلخانه می شود ولی تشعشع فوق قرمزی که به وسیلهٔ گیاهان و دیگر اجسام محتوی در گلخانه منتشر می شود نمی تواند از سقف بیرون رود، به همین سبب که نور خورشید می تواند به آزادی

ص: ۱۶۲

وارد شود، و تشعشع فوق قرمز نمی تواند به آسانی خارج گردد، درجه حرارت گلخانه بالا می رود.

جو زمین نیز همچون سقف گلخانه ای عمل می کند، بنابراین در حالی که به نور خورشیدی اجازه می دهد که کم یا بیش به آزادی در آن داخل شود، مستعد به چنگ آوردن تشعشعی نیز هست که پیوسته از مواد سطحی زمین منتشر می گردد، بدین جهت درجه حرارت به طرز محسوس عیناً همان طور که در گلخانه پیش می آید بالا می رود. بالا رفتن درجه حرارت در جو، بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا بدون آن زمین در یک حالت سرمای دائمی فرو می رود.» (۱)

### قدمت زمین

«زمینی را که ما کره می نامیم و عالم یا دنیای محیط ماست، روز اول عبارت از بخار مشتعلی بود که پس از مدت ها به حالت مایع و بعد به حالت جامد مبدل گردیده، پس جسمی شده که در نتیجه گردیدن به دور خود مدور و در جو لایتهای معلق مانده، و مطابق تحقیقات علمای زمین شناسی از سه قسمت مرکب شده:

۱- از یک محیط بخار که قسمتی از آن هوای مجاور زمین است، و قسمت دیگر فضای بی پایانی است که آن را جو می نامند، ولی هنوز علم انسانی به تفکیک اقطار این دو قسمت واقف نشده و به طور تقریب قسمت اول را تا صد کیلومتر حدس می زنند.

۲- از یک قشر جمادی که در اثر سرد شدن مواد آتشی، مثل فلزی که ذوب شده و به حال مایع بگذارند سرد بشود، تشکیل پست و بلندی هایی داده است.

۳- هسته درونی یا مرکز مشتعل.

آیا تاکنون در خصوص این که عمر زمین چقدر است فکر کرده اید؟ دانشمندان،

ص: ۱۶۳

سنّ زمین را دست کم دو میلیارد سال تخمین می زنند. ممکن است سؤال کنید که از کجا می فهمند سنّ زمین این قدر زیاد است؟

دانشمندان از راههای مختلف عمر زمین را حساب کرده اند، فقط در سال های اخیر روشی یافته اند که گمان می رود مورد اعتماد باشد. این روش بر اساس متلاشی شدن عناصر سنگین نظیر اورانیوم و رادیوم بنا شده است.

اورانیوم، سنگین ترین عنصری است که در روی زمین شناخته شده. رادیوم از اورانیوم و سرب از رادیوم سبک تر است. اورانیوم به کندی متلاشی و به رادیوم تبدیل می شود. رادیوم به نوبه خود به کندی متلاشی گشته به سرب تبدیل می شود.

مقدار زمانی که برای انجام این تبدلات لازم است به وسیله دانشمندان محاسبه شده است. در قدیمی ترین سنگ ها هر سه عنصر مذکور باهم یافته شده اند. با دانستن این که اورانیوم در چه مدّت به سرب تبدیل می شود توانسته اند عمر زمین را حساب کنند. بنابراین محاسبه سنّ قدیمی ترین سنگ های مورد مطالعه به دو میلیارد سال می رسد. (۱)

### خاک و موجودات زنده

«تمام موجودات زنده، به طور مستقیم یا غیر مستقیم به خاک بستگی دارند.

بیشتر عناصر موجود در غذاها از خاک حاصل می گردند. بیشتر گیاهان قسمتی از غذای خود را از خاک می گیرند. اگر زمین مانند شوره زار و سنگی بود، زندگی امکان پذیر نمی گشت. از آنجا که ضخامت خاک زراعتی زیاد نیست بایستی برای نگهداری آن ترتیب عاقلانه ای داد.

علاوه بر خاک برگ، خاک باید مواد کانی نیز داشته باشد. به تدریج که گیاهان نمو می کنند، از کانی های خاک جذب می نمایند. از مواد کانی که جذب گیاهان می گردد

ص: ۱۶۴

کلسیم، فسفر، گوگرد، منیزیم و آهن را می توان نام برد. خاک یکی از عوامل مهمی است که زندگی روی زمین را ممکن می سازد.

می دانید که تمام عناصر جهان از ذراتی به نام اتم تشکیل موجودیت داده اند.

دنیای اتم دنیای عجیب و شگفت انگیزی است. بیشتر اتم ها می توانند با یکدیگر ترکیب شده مولکول هایی تشکیل دهند. اتم یک عنصر ممکن است با اتم های همانند خود ترکیب شود. مثلاً از ترکیب دو اتم اکسیژن مولکول اکسیژن تشکیل می شود، و نیز ممکن است اتمی با یک یا چند اتم از عناصر دیگر ترکیب شود و مولکول ها یا ترکیب های شیمیایی تشکیل دهد.

یکی از شگفتی های شیمی این است که از ترکیب دو عنصر مختلف جسم کاملاً متفاوتی با خواص تازه پدید می آید. ئیدروژن که بسیار قابل اشتعال است با اکسیژن ترکیب می شود و از ترکیب آنها آب به وجود می آید! از ترکیب گاز سمی کلر با سدیم که فلز سمی نرم و نقره فامی است نمک طعام پدید می آید!

قند از عناصر کربن، ئیدروژن و اکسیژن ترکیب یافته است. هر مولکول قند دارای ۱۲ اتم کربن، ۲۲ اتم ئیدروژن و ۱۱ اتم اکسیژن است! (۱) راستی انسان در برابر عظمت قدرت حق که تجلی در آفرینش موجودات دارد غرق در شگفتی و حیرت می شود و نمی داند چگونه اعجاب خویش را باز گو کند.

### اقیانوس ها و عناصر آب

«نزدیک نیمی از عناصر طبیعی روی زمین را می توان در اقیانوس هایی یافت که هفت دهم روی این سیاره را پوشانده اند. میلیاردها تن از مواد معدنی را رودها همه سال شسته با خود به اقیانوس ها می ریزند.

سه متر مکعب آب دریا، که کافی است اتاق کوچکی را به ارتفاع ۳۰/۴ سانتی

ص: ۱۶۵



متر پر کند شامل مقادیر زیر از عناصر مختلف است:

۴۲/۵ گرم از ۴۰ عنصر گوناگون، از آن جمله طلا، مس، وانادیوم و ید.

۴۲/۵ گرم استرونیوم.

۲۰۷ گرم برم.

۳۱۲ گرم بیکربنات سدیم (سدیم، هیدروژن، کربن و اکسیژن).

۲/۷۲ کیلوگرم سولفات پتاسیم (پتاسیم، گوگرد و اکسیژن).

۴/۲۶ کیلوگرم سولفات کلسیم.

۱۶/۳۳ کیلوگرم نمک های منیزیوم که شامل تقریباً ۴/۰۸ کیلوگرم منیزیوم است.

۸۴/۳۷ کیلوگرم نمک طعام معمولی یعنی کلرور سدیم.

با این همه مواد معدنی موجود در اقیانوس جای شگفتی نیست که ۸۰۰۰ نوع گیاه و ۲۰۰،۰۰۰ نوع جانور در اقیانوس زیست می کنند!

از اقیانوس نه تنها سالی در حدود سی میلیون تن ماهی گرفته می شود، بلکه از آن عناصری مانند ید، برم، منیزیوم و به ویژه نمک به دست می آید.» (۱)

## زمین و عناصر آن

«زمین مانند هوا و اقیانوس خواص مشخصی دارد که معلول فراوانی و نوع و چگونگی ترکیب عناصر تشکیل دهنده آن است. ولی هرگاه زمین، هوا و دریا به نحوی از یکدیگر جدا شوند دیگر حیات بر روی سیاره ما وجود نخواهد داشت.

وجود حیات در سیاره ما وابسته به مبادله مداوم عناصر این سه جزء زمین است.

عناصر بسیاری را که آب از زمین شسته با خود به اقیانوس می ریزد، جو همراه باران به زمین باز می گرداند.

مبادله اکسیژن و انیدرید کربنیک و نیتروژن از آن پیچیده تر ولی مداوم تر است.

ص: ۱۶۶

کلید اصلی این مبادله فتوسنتز است که به وسیله گیاهان سبز با استفاده از نور خورشید انجام می گیرد. در این عمل انیدرید کربنیک و آب به اکسیژن خالص و هیدرات های کربن مبدل می شود. هیدرات های کربن که مرکب از کربن، نیتروژن و اکسیژن است، جزء عمده گیاه و منبع اصلی خوراک ما را تشکیل می دهند. اکسیژن که به این طریق آزاد می شود، ذخیره اکسیژن جو را ترمیم می کند.

گیاهان برای رشد به عناصر دیگری نیز احتیاج دارند. آنها عناصر مهمی مانند فسفر، پتاسیم، آهن و ید را از خاک یا از دریا می گیرند. نیتروژن به خصوص برای رشد گیاه ضروری است، ولی با وجود این که هوا شامل میلیاردها تن نیتروژن است، این عنصر از نظر شیمیایی چندان فعال نیست و معدودی از موجودات زنده می توانند مستقیماً از آن استفاده کنند.

گیاهانی مانند شبدرد و باقلا استثناء می توانند نیتروژن خود را به یاری باکتری های نیتروژن گیر که بر غده های روی ریشه آنها زندگی می کنند جذب کنند و تحلیل برند.

این دسته از گیاهان آن قدر نیتروژن می گیرند، یعنی آن را به ترکیبات قابل استفاده تبدیل می کنند، که هم برای مصرف خود آنها کافی است و هم برای ترمیم ذخیره نیتروژن خاک که گیاهان دیگر مصرف کرده اند!

جانوران از گیاهان تغذیه می کنند و ترکیبات نیتروژن دفع می کنند که زمین را حاصلخیز می سازد و قسمتی از آن نیز تجزیه شده و به صورت نیتروژن خالص به جو باز می گردد.» (۱) «این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود، از قدرتی بی نهایت، وجودی آگاه و منبعی کریم سرچشمه دارد، که انبیای عظامش در سایه وحی، انسان را به او هدایت نموده و از اسما و صفاتش قلوب را آگاه کرده تا در تمام شؤون حیات دست به دامان رحمتش زنند و آنچه هست از او دانند و هر حرکت و حالی را بر وفق خواسته او از

ص: ۱۶۷

خود بروز دهند، که راهی برای رسیدن به سعادت و کمال و بهشت عنبر سرشت و به دست آوردن رضایت دوست جز این نیست و به غیر این مسیر و ذوق و شوق باطنی نسبت به معشوق حقیقی دست نمی دهد، ذوق و شوقی که مایه حقیقی و سرمایه واقعی انسان در دنیا و آخرت است.

از وجود مقدس حضرت رسالت پناه، خاتم انبیا، گل سرسبد موجودات، مجلای اتم، سرور امم، نقل شده که:

الْإِيمَانُ كُلُّهُ ذَوْقٌ وَشَوْقٌ .

ذات ایمان همه مزه و خوشی است.

زاهدی را که ذوق و خوشی و مستی نباشد، او را مرده باید دانستن اگر چه زنده نماید؛ زیرا جان حقیقی ندارد. عکس جان است که بر وی زده است و او را زنده می دارد، چنانکه آفتاب در خانه ای تابد و خانه را روشن دارد، جاهلان پندارند که آن روشنی از خانه است، ندانند که مستعار است.» (۱)

مقبل آن قومی که با تو عشق دعوا کرده اند وز دو عالم قصد آن درگاه اعلا کرده اند

روضه مأوی نمی خواهند و نخلستان خلد بینویانی که در کوی تو مأوا کرده اند

زندگی تن چو جان را مانع است از روی تو عاشقان زنده دل مردن تمنا کرده اند

عاشقان از بهر جانان ترک عالم گفته اند زاهدان از بهر جنت ترک دنیا کرده اند

ص: ۱۶۸

عاشق عالی نظر را کآرزو دیدار توست کحل چشم جانش از نور تجلاً کرده اند

(سیف فرغانی)

## عجایب دنیای اتم

«اتم ذرّه بسیار ریزی است که با چشم دیده نمی شود. اتم هایی که تا کنون شناخته شده تعدادشان در حدود یکصد نوع است. بین آنها تنها اتم کربن است که موجب بقا و ادامه زندگی بشر می باشد.

این اتم در ترکیب سلول های زنده بدن وجود دارد و بنا بر معلومات اخیر دانشمندان دوام و بقای زندگی در جهان هستی بدون آن مقدور نیست.

از اتم های کربن که در عالم لایتناهی موجود است یکی را که در بدنمان وجود دارد مانند اتم «کروموزم» که نطفه آدمی است اختیار می کنیم. این اتم ریزترین ماده ای است که پس از باروری زن به جنین منتقل و سبب وراثت طفل خواهد شد و در یکی از سلول های بدن نوزاد مستقر می شود.

هیچ کس نمی داند شکل ظاهری اتم کربن چگونه است و معلوم نیست به چه چیز شباهت دارد؛ زیرا به طوری که ذکر شد به حدی ریز است که با چشم دیده نمی شود، ناچار باید آن را طور دیگر تحت مطالعه و دقت قرار دهیم.

ذرات متشکله اتم هر چه بوده باشند، خود آن کوچکترین جزء متشکله آن است.

طرز ساختمان کلیه اتم ها مانند اتم هیدروژن، اکسیژن، کربن، طلا، اورانیوم تقریباً یکسان است و تمامی آنها از ذرات خیلی ریزی که ساختمان اصلی آنها را تشکیل داده درست شده است.

هر اتم بر سه جزء بخش می گردد: پروتون که دارای قوه الکتریسیته مثبت، نوترون دارای الکتریسیته خنثی، الکترون دارای قوه منفی است.

ساختمان اصلی اتم ها با تفاوت کم همسانند. در مرکز هر اتم یک هسته وجود دارد که از «پروتون» و «نوترون» تشکیل گشته و این دو سخت به هم پیوسته اند. در قسمت برونی اتم الکترون ها می باشند که متحد الشکلند و مانند منظومه شمسی که به دور خورشید می گردد در حرکت و چرخشند!

وجه اختلاف و تمایز اتم ها از تعداد اجزایی که در ساختمان آنها به کار رفته معلوم و مشخص می گردد. مثلاً اتم ئیدروژن فقط یک پروتون دارد، و اتم هلیوم دارای دو پروتون است. همینطور که طبقه بندی یکصد نوع اتم ها، بالاتر می رود تعداد پروتون و نوترون هر کدام بیشتر خواهد بود.

اتم کربن که جزء طبقه ششم است دارای شش پروتون و شش نوترون است و به دور هسته آن شش الکترون در حرکتند.

هسته اتم و الکترون های آن چون دارای شارژ (بار) قوه مثبت و منفی می باشند یکدیگر را به سوی خود می کشانند. اتم کروموزم (نطفه انسانی) نیز دارای چنین خاصیتی است. هر اتم به خودی خود نمی تواند بخش و تفکیک گردد.

جریان عمل در هسته اتم به طور متفاوت صورت می گیرد و در آنجا پروتون ها که دارای شارژ مثبتند به هم فشار می آورند و از هم دور می شوند. متخصصین هنوز ندانسته اند چه علت و موجبی باعث فشردگی و دوری جستن پروتون ها از همدیگر می شود.

الهیون در جواب این مسأله عاجز نیستند، پاسخ این مسأله و هزاران نمونه آن در مسلک آنان یک کلمه است که همه چیز و همه حقایق در همین یک کلمه است و آن «الله» است.

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم پر است از تو و خالی است جای تو

هر چند کاینات گدای در تواند یک آفریده نیست که داند سوای تو

تاج و کمر چو موج حباب است ریخته در هر کناره ای ز محیط سخای تو

آینه خانه ای است پر از ماه و آفتاب دامان خاک تیره ز موج صفای تو  
هر غنچه را ز حمد تو جزوی است در بغل هر خار می کند به زبانی ثنای تو  
یک قطره اشک سوخته یک مهره گل است دریا و کان به پیش محیط سخای تو  
در مشت خاک من چه بود لایق نثار هم از تو جان ستانم و سازم فدای تو  
غیر از نیاز و عجز که در کشور من است این مشت خاک تیره چه سازد فدای تو  
عمر ابد که خضر بود سایه پرورش سروی است پست بر لب آب بقای تو  
صائب چه ذره است و چه دارد فدا کند ای صد هزار جان مقدس فدای تو  
(صائب تبریزی)

## پیدایش اتم کربن در کره زمین

وقتی که یک اتم را بشکافند و خرد کنند، به ذره های ریزی مبدل می شود که هر یک از آن ذرات از الکترون ها سنگین تر و از پروتون ها و نوترون ها سبک ترند. این ذره های عجیب را علمای فیزیک «مزون» می گویند و عمر آنها کمتر از یک میلیونیم ثانیه است. دانشمندان تصور می کنند سبب تحریک نیروی داخلی هسته اتم به واسطه همین مزون ها می باشد.

اتم کربن پیش از آن که در کره زمین پدیدار آید در یکی از کرات آسمانی به وجود آمده و داستان تکوین آن بس عجیب و حیرت آمیز است. این اتم از موقعی که سفر دور و دراز خود را در فضای نامحدود آسمان شروع کند تا زمانی که به زمین برسد و وارد نطفه آدمی گردد سه مرحله را طی خواهد نمود:

از ستاره جوانی شروع می شود که در آن توده های اتم نئیدروژن وجود داشته و دارای پروتون بوده اند. هسته های اتم های نئیدروژنی به علت حرارت فوق العاده آن ستاره با سرعت سرسام آوری به حرکت می افتند. گاه به گاه دو عدد از آن پروتون ها باهم پیکار نموده یکی بر دیگری غالب می شود. پروتون مغلوب مقدار الکتروسیته

خود را به هدر داده به نوترون تبدیل می گردد.

این نوترون تازه به دوران رسیده با پروتونی که غالب شده باهم جمع و متحد می شوند و هسته ای به نام دوتریوم (نیدروژن سنگین) متشکل می گردد و هنگام فرصت این هسته دوتریوم یک هسته پروتون و یک هسته نوترون را تحت اختیار خود در می آورد و مبدل به هسته اتم «هلیوم» می شود و به این نهج جریان احتراق، ذوب، اجتماع و اتحاد ذرات آن ستاره انجام و در نتیجه اتم های نیدروژن ستاره مزبور به ماده دیگری تبدیل می شود که اس و اساس آن ماده هلیوم خواهد بود.

ضمناً ناگفته نماند که اتم نیدروژن نخستین اتمی است که در عالم لایتناهی به وجود آمده است. در این جا مرحله پیدایش اتم های سنگین خاتمه می پذیرد.

پس از صدها میلیون سال که از عمر آن ستاره بگذرد، تقریباً تمام حجم ستاره مملو از ماده هلیوم می گردد و اتم های آن با یک روال منظم و موزونی باهم مصاف نموده، دو تا سه اتم در یک لحظه باهم شعله ور می شوند، و این جریان دومین مرحله پیدایش اتم کربن به حساب می آید.

اتم کربن میلیاردها سال است که بر اثر مصاف و تلاقی مذکور تکوین یافته و حال باید دانست این اتم چگونه به کره زمین رسیده است؟:

هر قدر عمر ستاره ای بیشتر شود، اتم های هلیوم، کربن و اتم های سنگین در آن ستاره فزون تر خواهد شد و تراکم اتم ها به تدریج به حدی می رسد که ستاره از مواد اتمی اشباع می گردد و سپس منفجر خواهد شد.

در نتیجه اتم های کربن و سایر اتم های موجوده آن، در کیهان و فضا پخش و با اتم های نیدروژن که در فضا پراکنده اند مخلوط و ممزوج می گردند. بعدها زمانی که ستاره جدیدی که با جذب اتم های نیدروژن تکوین و به وجود آمد اتم های موجود در فضا اتم کربن را نیز جذب می نمایند.

خورشید هم در چند میلیارد سال پیش به امر و اراده حضرت ربّ العزّه به همین

صورت پدید آمده، و ظاهراً بر اثر یک حادثه کیهانی، مواد مشتعل عظیمی از خورشید فوران و بیرون ریخته و همراه آن مواد، اتم کربن بوده و پس از سرد شدن، قشر و پوسته کره زمین از آن مواد تشکیل یافته است، و این جریان سومین مرحله پیدایش اتم کربن در کره زمین است که به تدریج در پیکره انسان، حیوان، جمادات نفوذ یافته و به حال ثابت و تغییرناپذیری باقی مانده است.

اتم کربن پس از جریان فوق با دو اتم نیدروژن ترکیب و متحد می گردد به «بی اکسید دو کربن» مبدل و به واسطه وزش باد به روی برگ نباتات و گیاهان می نشیند. چنانچه گاو یا گوسپندی آن گیاه را خورده و بعد گوشت یا شیر آنها را انسان های دوران گذشته خورده باشند، در این صورت آن افراد انسانی یا حیوانات، حامل اتم کربن گشته اند.

اتم کربن که در بدن انسان قرار یافت، ممکن است در نطفه او وارد و بعد در زهدان مادر داخل شود. در این حال موجودی پیدا می گردد که وارث صفات و اخلاق پدر و مادر خواهد شد و در تسلسل زنجیره بقای نسل بشری آن اتم از پدر به فرزند و به اعقاب او منتقل خواهد گشت!

زمانی که آدمی فوت شود اتم کربن به خاک برمی گردد، ممکن است گیاهی آن را جذب کند، آن وقت این اتم در جمع نباتات سپس در بدن حیوانات قرار گیرد، و نیز ممکن است که جزو ذرات متبلور ذغال سنگ یا دانه الماس گردد، و باز هم ممکن است اتم مذکور از ناحیه نبات یا حیوان مجدداً در بدن انسان وارد شود، در استخوان یا ناخن و یا تار از موی او جای گیرد.

به علاوه ممکن است «بی اکسید دو کربن» موجود در فضا را افرادی که در هزاران سال پیش تنفس نموده و از ریه های خود خارج کرده باشند، در زمان حاضر هوایی را که تنفس می کنیم آلوده و آمیخته به آن اتم باشد.

موقعی که دم می زنیم و نفس می کشیم، در هر لحظه که فرو می دهیم و خارج



می کنیم به طور تقریب شماره اتم های آن در حدود ده سنگتريون می باشد، یعنی عددی که سمت راست آن ۲۲ صفر قرار گرفته!

می توان گفت: اتم های کربن موجود در هوا، در ازمنه خیلی دور در ریه های افراد بشر و پیامبران و دانشمندان دوران های قدیم از راه تنفس آنها وارد و خارج شده، و این زمان هم ما آن هوا را می بلعیم، و ممکن است افرادی که بعد از ما خواهند آمد یا نایغه هایی که به ظهور خواهند رسید از آن نیز تنفس کنند.

در گذشت زمان هر قدر دوران جهان باقی باشد و به جلو رود ممکن است اتم کربن در خون حیوانات و جانوران و موجوداتی که امروزه انواع آنها بر ما نامعلوم است رسوخ یافته و بعدها مجدداً به خاک بازگشت نماید و سپس در ترکیبات معادن قرار گیرد و میلیون ها سال در جمادات باقیمانده تا دو مرتبه در موجودات زنده ظهور یابد.

به هر تقدیر با گذشت بیش از چهار میلیارد سال که از عمر زمین می گذرد، هنوز در وضع اتم کربن تغییری حاصل نشده و دلیلی هم در دست نیست که روزی اتم مذکور معدوم گشته و از میان برود.

اگر بنا شود روزی خورشید، کره زمین را مشتعل ساخته و بسوزاند ممکن است اتم کربن دو مرتبه به فضا و کیهان برگشته و نواختران و ستاره های جوان آن را جذب کنند.

قریب به یقین معدوم گشتن اتم کربن تحقق نتواند یافت مگر زمانی که بین کرات آسمانی تصادم های شدید و سهمگین روی دهد که یکی یا هر دوی آنها متلاشی و ذراتشان در فضا پخش و پراکنده شوند و اتم های موجود در فضا بتوانند اتم های کربن را جذب نموده تحت اختیار و سلطه خود در آورند.

آن زمان است که دوره بقا و دوام این اتم سر خواهد آمد، لکن مانند آدمیان که پس از سپری شدن عمر، از خود نسل های جدیدتری به جای می گذارند، اتم های

کربن نیز در پیکره موجودات زنده ای که از اتم های تازه و جدیدتری ترکیب یافته اند قرار گیرند.» (۱) راستی داستان عجیبی است! از وضع یک ذره که با چشم دیده نمی شود، سراپای انسان غرق در حیرت می گردد. این وضع یک ذره است، در سراسر عالم چه خبر است؟ آیا کسی غیر از حضرت عظیم از خلقت عظیم اطلاع و آگاهی دارد؟

من سخت در شگفتم، نمی دانم چه بنویسم و از کجا بنویسم و از که و از چه دم بزنم؟

## عجایب حیات

### اشاره

«زمین در هر ۲۴ ساعت یکبار به دور محور خود می گردد، و از این قرار سرعت حرکت آن ساعتی هزار میل است. حال فرض کنید در عوض این مقدار سرعت، هر ساعتی صد میل می چرخید، و در آن صورت شب ها و روزهای ما ده برابر مدت فعلی می بود. آفتاب سوزان تابستان کلیه نباتات و رستنی ها را در آن روزهای بلند می سوزانید و معدوم می ساخت، و سرمای شب های دراز جوانه ها را منجمد می کرد و از بین می برد.

سطح خورشید که منبع حیات در روی کره ارض است دارای دوازده هزار درجه فارنهایت حرارت است و دوری زمین ما از آن به همان اندازه ای است که بتواند از این منبع فیض و حرارت به قدر کافی گرمی برای ادامه حیات ما اقتباس نماید.

مقدار حرارتی که به ما می رسد پیوسته ثابت و غیر متغیر است و در طول میلیون ها سال به همین وضع باقی بوده و در نتیجه ادامه حیات در زمین میسر شده است.

اگر حرارت زمین تغییر می کرد و مثلاً در عرض یکسال فقط در حدود پنجاه

ص: ۱۷۵

درجه کم و زیاد شده بود همه نباتات معدوم می شدند و بشر هم یا از فرط گرما کباب شده بود و یا از شدت سرما منجمد می گردید و از میان می رفت.

زمین به سرعت ۱۸ میل در هر ثانیه به دور آفتاب می چرخد و هر گاه سرعت سیر آن در عوض این مقدار ۶ میل یا چهل میل در هر ثانیه می شد آن وقت دوری و نزدیکی ما به آفتاب به درجه ای می شد که زندگانی کنونی ما غیر مقدور می گردید.

حجم ستارگان آسمان به طوری که می دانیم، متفاوت است. بعضی از آنها به درجه ای بزرگند که اگر فی المثل خورشید منظومه ما بودند به مدار زمین میلیون ها کیلومتر در داخل سطح آن ستاره ها قرار می گرفت. همچنین نوع تشعشع ستاره ها با هم متفاوت است. اشعه بعضی از آنها برای هر گونه آثار حیاتی مضر است و زندگانی را نابود می سازد. نیرو و مقدار تشعشع این ستاره ها هم گاهی کمتر از خورشید و گاهی تا ده هزار مرتبه بیشتر از آن است.

هر گاه تشعشع خورشید ما، به نصف مقدار فعلی تقلیل می یافت همه جانداران زمین از فرط سرما هلاک می شدند، و اگر مقدار این تشعشع دو برابر بیشتر می شد، آن وقت نطفه حیاتی در همان مرحله اول تکوین معدوم می گردید. بنابراین در میان میلیونها ستاره که در فضای نامحدود پراکنده اند تنها خورشید ماست که برای به وجود آوردن حیات مناسب می باشد.

زمین در زاویه ۲۳ درجه قرار گرفته و همین تمایل محور زمین ایجاد فصول چهارگانه را می نماید. اگر محور زمین متمایل نبود قطب شمال و جنوب الی الأبد در روشنایی نیم رنگ شفق باقی می ماند. بخار آب اقیانوس ها دائم از شمال به جنوب در حرکت می بود و قاره هایی از یخ ایجاد می کرد و چه بسا که مسافت بین خط استوا و نواحی قطبی را تبدیل به بیابان ها و صحاری نامسکون می کرد.

با تبخیر آب اقیانوس ها بستر شوره زار آنها نمودار می شد و رودخانه های قطبی همه جا اراضی را شسته و از میان دره های عمیق می گذشت و مرداب های موقتی از

نمک مذاب در این بسترها به وجود می آورد.

فشار کوههای عظیم و سنگین یخ به قدری زیاد می شد که بر سطح هر دو قطب سنگینی کرده و آنها را فرو می برد و آن وقت خط استوا بر اثر همین فشار ترکیده و منطقه جدیدی احداث می کرد. اقیانوس ها خشک می شد و اراضی وسیعاً جدیدی به وجود می آمد و میزان بارندگی و رطوبت هم در اقطار جهان تقلیل می یافت و نتایج سهمگین آن دنیا را منقلب می نمود.

ما هرگز توجه نمی کنیم که حیات در روی کره ارض منحصر به قشری است که میان برف های قتل و جبال و گرمای مرکزی زمین قرار گرفته است. نسبت این قشر نازک با قطر زمین معادل نصف قطر یک ورق از کتاب هزار صفحه ای است. تاریخ حیات کلیه جانداران زمین فقط بر روی این ورقه نازک تدوین شده است.

اگر هوای محیط زمین به صورت مایع در می آمد همه سطح زمین را به عمق ۳۵ پا فرامی گرفت و این قشر آب گرفته، تازه یک ششصد هزارم فاصله تا مرکز زمین را تشکیل می دهد.

فاصله ماه تا زمین ۲۴۰،۰۰۰ میل است و هر روز دو مرتبه تولید جزر و مد می کند. جزر و مد دریاها در پاره ای نقاط تا ۶۰ پا می رسد و حتی قشر خاکی زمین هر روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه به قدر چند اینچ کشیده می شود.

همه این اتفاقات به طوری منظم و آرام رخ می دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهره و عظیمی که آب دریاها را این قدر بالا می برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می کند نمی شویم.

کره مریخ نیز دارای قمری است که بسیار کوچک است و فقط شش هزار میل با آن فاصله دارد.

اگر ماه به جای مسافت فعلی مثلاً پنجاه هزار میل با زمین فاصله داشت آن وقت ارتفاع جزر و مد به قدری زیاد می شد که همه دشت های پنج قاره زمین را روزی دو

بار آب فرا می گرفت و فشار آب در هر نوبت به قدری شدید می بود که کوهها به زودی از روی زمین شسته می شد و هیچ یک از قاره ها فرصتی نمی یافت که از زیر آب بیرون بیاید و وجود خارجی پیدا کند. سطح زمین در زیر فشار این انقلابات خرد می شد و جریان هوایی که بر اثر این جزر و مدهای عظیم پیدا می شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می آورد.

اگر قاره ها را آب فرا می گرفت عمق متوسط آبی که سطح زمین را احاطه می کرد به یک میل و نیم می رسید و در آن صورت هیچ گونه حیاتی در آن مقدور نبود جز به صورت حیواناتی در اعماق آب که آنها هم به تدریج از وجود یکدیگر تغذیه می کردند تا نسل آنها منقرض می شد.

آری، منظومه شمسی ما از مخلوط درهم درهم مواد و مصالحی که با حرارت دوازده هزار درجه از خورشید جدا شده و با سرعتی غیرقابل تصور در فضای بی پایان پراکنده شده به وجود آمده است. اما در همین آشفتگی و انقلاب جوئی، چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده است که امروزه حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آن را می توانیم پیش بینی کنیم. نتیجه این انتظام و ترتیب آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است به همین حال باقی مانده و تا آخر دنیا هم به همین وضع باقی خواهد ماند.

اینها همه مرهون قوانین و نظامات عمومی است و بر طبق همین قوانین، نظام عالم شمسی ما در جاهای دیگر افلاک نیز تکرار می شود.» (۱)

## نظم آفرینش در قرآن

قرآن مجید در زمینه این نظم و مقررات و قوانین و نظامات، در آیات شریفه اش می فرماید:

ص: ۱۷۸

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ \* فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ « (۱)»

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم. \* پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد، و آسمان دنیا را با چراغ هایی آرایش دادیم و [از استراق سمع شیطان ها] حفظ کردیم، این است اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و دانا.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ \* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ « (۲)»

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، به بازی نیافریده ایم؛ \* ما آن دو را جز به درستی و راستی به وجود نیاورده ایم، ولی بیشترشان [به حقایق] معرفت و آگاهی ندارند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ « (۳)»

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده ایم، این پندار کافران است، پس وای بر آنان که کافرند از آتش دوزخ.

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - فصلت (۴۱) : ۱۱ - ۱۲. [۱]

۲- (۲) - دخان (۴۴) : ۳۸ - ۳۹. [۲]

۳- (۳) - ص (۳۸) : ۲۷.

متجلی است ذاتش به صفات خودنمایی که کند از این تجلی همه دعوی خدایی  
کسی ار به چشم بینش نگرد در آفرینش ز هر آیتی خدا راست ظهور خودنمایی  
احد است و با جلالش احدی نبوده هرگز که شریک ذاتش آید به سریر پادشایی  
عجب است بنده ای را که خدا وجود باشد که نباشد از جهالت به وجودش آشنایی  
(فؤاد کرمانی)

### عجایب حیات در کلام دانشمندان

«دیوید هیوم می گوید:

سراسر دستگاہ طبیعت بر وجود پروردگاری هوشیار گواه است و هیچ پژوهنده خردمند نیست که پس از آن که به جدّ و جهد  
بیندیشد، دمی از گروش به اصول خداشناسی و دینداری راستین تن زند.

کانت می گوید:

وجود حسّ دینی بشر دلیل وجود خدا است.

دکارت می گوید:

خلقت، عمل مداوم است و اگر آنی خداوند از خلقت نظر بردارد عالم معدوم می شود.

روسو می گوید:

ما از حقیقت جهان و روح بی خبریم، جز این که به وجود ذاتی که دارای ادراک و اراده و حکمت است و در کارهای عالم  
مؤثر و متصرف می باشد نمی توان یقین

نکرد. در حرکات عالم و جریان امور، آثار تدبیر و حکمت هویدا است.

لایب نیتس می گوید:

خدا صناعی عاجز نیست که هر آن مجبور باشد در ماشینی که ساخته است دست ببرد تا راه بیفتد، خداوند از آغاز که جهان را آفریده این ماشین را چنان کامل ساخته که تا ابد چرخ ها و اجزای آن با اتفاق هم به کار مشغول اند.

پاسکال فیلسوف شهیر می گوید:

قانونی بالاتر و برتر از طبیعت هست که بر همه جهان تسلط دارد و نمی توان آن را نادیده گرفت و باید به او ایمان آورد، و آن قانون آفرینش است که ما را به وجود آورده و هستی ما از اوست و ما نمی توانیم از او جدا باشیم؛ زیرا اگر نور از منبع خود جدا شود نور نیست. و پیروی از این قانون ایمان به خداست و همین ایمان مقدس، سازش دین با دانش و تنها راهی است که هر دو را بر خلاف میل بی دینان و ملحدان و علی رغم دلایل پوچ و فریبنده آنان باید پیمود. این است یگانه راه رسیدن به کمال و پیروزی حق بر باطل.» (۱) «با اختراع و تکمیل تدریجی تلسکوپ توانستیم بیش و بیشتر، اعماق فضا را شناسایی کنیم. ستارگان که ابتدا گمان می رفت نقطه های نورانی کوچکی هستند که به یک اندازه از زمین ما فاصله دارند، آشکار شد که کرات عظیمی از نور و حرارتند که میلیون ها بار از زمین ما بزرگترند. آنگاه کشف شد که بسیاری از این نقاط روشن، تنها یک ستاره بزرگ نیستند بلکه در حقیقت مجموعه ای از میلیون ها ستاره یا کهکشاند و بعضی از آنها به قدری عظیمند که نور پس از ۲۰۰،۰۰۰ سال از یک سر آنها به سر دیگرشان می رسد!

دوربین های نجومی جدید می توانند از مجموعه اختراعی که از ما ۶،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ سال نوری دورند عکس بگیرند و بدین ترتیب حوادثی را

ص: ۱۸۱



می بینیم که شش میلیارد سال پیش، یعنی پیش از آن که حیات در زمین به وجود آید، رخ داده است.

تعداد ستارگانی که اینک با تلسکوپ های نوین می توانیم ببینیم به قدری زیادند که اگر صد سال تمام شب و روز به شمارش آنها پردازیم و در هر ثانیه یک ستاره بشماریم، پس از پایان این مدت هنوز همه آنها را نشمرده ایم.

کهکشان، قرص عظیمی است که قسمت مرکزی آن ضخیم تر است و لااقل شامل  $1,000,000,000$  ستاره است، درازای آن  $100,000$  سال نوری و ضخامت آن در مرکز کهکشان  $20,000$  سال نوری است.

وزن کهکشان یا درست تر بگوییم جرم آن  $100,000,000,000$  برابر جرم خورشید است و عقیده دارند که کهکشان همچون چرخ به دور محورش می چرخد.

خورشید با سیاراتش که جزئی از این چرخ غول پیکر است، در دایره ای عظیم با سرعتی در حدود  $1,000,000$  کیلومتر در ساعت در گردش است و احتمالاً هر دور گردش آن  $250,000,000$  سال به طول می انجامد.

کهکشان ما به هیچ وجه تنها کهکشان جهان نیست، تا آنجا که ما می توانیم با بزرگترین دوربین های نجومی امروزی ببینیم در جهان احتمالاً  $150,000,000$  کهکشان وجود دارد و فاصله متوسط بین دو کهکشان همسایه  $2,000,000$  سال نوری است.

جهان گسترش می یابد و میلیون ها میلیون کهکشان با سرعتی بیش از  $800$  کیلومتر در ثانیه از هم دور می شوند. این فقط سرعت احتمالی متوسط بین دو کهکشانی است که همسایه یکدیگرند. هر چه کهکشان ها از هم دورتر باشند سرعت بیشتر است.

با تلسکوپ آینه ای کوه پالومار کهکشان هایی دیده شده اند که با سرعت بیش از

## حقیقت گسترش جهان

مسأله گسترش جهان حقیقتی است که قرآن مجید بدان اشاره کرده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٢﴾

و آسمان را به قدرت و نیرو بنا کردیم و ما [همواره] وسعت دهنده ایم.

آری، حضرت حق آسمان ها را آفریده و دائماً گسترش می دهد. علم امروز می گوید:

نه تنها کره زمین بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین تر می شود، بلکه آسمان ها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.

در کتاب «مرزهای نجوم» نوشته فرد هویل، می خوانیم:

تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تا کنون اندازه گیری شده نزدیک به ۶۶ هزار کیلومتر در ثانیه است!

کهکشان های دورتر در نظر ما به اندازه ای کم نورند که اندازه گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است. تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می دهد که فاصله این کهکشان ها بسیار سریعتر از کهکشان های

ص: ۱۸۳

۱- (۱) - افق دانش: ۹۰.

۲- (۲) - ذاریات (۵۱): ۴۷. [۱]

نزدیک افزایش می یابد.

نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشان های ابرسنبله، واکلیل و شجاع و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه سرعت های عجیب و سرسام آوری را در این مسأله ارائه می دهد.

جان آلدِر می گوید:

جدیدترین و دقیق ترین اندازه گیری ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود، پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته، یعنی نشان داده است، مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می شوند و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد، بر سرعت سیر آنها افزوده می گردد. مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند و بعد از آن از هم پاشیده و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می شوند. دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است.

ژرژ گاموف در کتاب «آفرینش جهان» در این زمینه چنین می گوید:

فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در یک حالت انبساط سریع است. حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به این که جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان شناسی مهیا می کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است.

جالب توجه این که تعبیر به *إِنَّا لُمُوسِبُونَ* (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل، دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می دهد که این گسترش همواره وجود داشته و همچنان ادامه دارد و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند که تمام کرات آسمانی و کهکشان ها در آغاز در مرکز

ص: ۱۸۴

واحدی جمع بوده سپس انفجاری عظیم و بی نهایت وحشتناک در آن رخ داده و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده و به صورت کرات درآمده و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است.» (۱)

موخدان که به لیل و نهار ساخته اند به یاد زلف و رخ آن نگار ساخته اند

به هیچ حيله در آغوش در نمی آیی مگر تو را از نسیم بهار ساخته اند

زالله زار تجلی ستاره سوختگان چو لاله با جگر داغدار ساخته اند

گشاده اند جگر تشنگان دهان طمع ز بس عقیق تو را آبدار ساخته اند

به وصل زلف و رخ او رسیدن آسان نیست کلید گنج ز دندان مار ساخته اند

به رنگ شبنم و گل بر زمین نمی مانند کسان که آینه را بی غبار ساخته اند

کمند همّت ما نیست نارسا چون موج محیط عشق تو را بی کنار ساخته اند

چراغ زنده دلی را که چشم بد مرصاد نصیب صائب شب زنده دار ساخته اند

(صائب تبریزی)

ص: ۱۸۵

---

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۳۷۲/۲۲، [۱] ذیل آیه ۴۷ سوره ذاریات.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنبِئَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا « (۱)

و او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، در حالی که تخت فرمانروایی اش بر آب [ که زیربنای حیات است ] قرار داشت، تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟

كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ. « (۲)

در آغاز به جز خداوند یکتا هیچ کس و هیچ چیز نبود.

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا « (۳)

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [ و محکم و استوار ساخت ]، و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

این که ماده و مصالح ساختمان آسمان ها چگونه پدید آمد و آفرینش آنها به چه ترتیب صورت گرفت، جز آفریدگار بی همتا کسی را بر آن آگاهی نیست، چنانکه قرآن می فرماید:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ « (۴)

من ابلیس و نسلش را در آفرینش آسمان ها و [ در پدید آوردن ]، زمین و در آفرینش خودشان شاهد و گواه نگرفتم [ تا یاریم دهند ]؛ و من گمراه کنندگان را یار و مددکار خود نگرفته ام.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) - هود (۱۱) : ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۴/۵۴؛ مصباح الأنس: ۷۸، حدیث ۳.

۳- (۳) - فضلت (۴۱) : ۱۲. [۲]

۴- (۴) - كهف (۱۸) : ۵۱. [۳]

دانشمندان امروز نیز به این حقیقت اعتراف دارند، چنانکه جان ففر می گوید:

مسأله پیدایش ماده، اصولاً مسأله ای است که بیرون از قلمرو تحقیقات و تفکرات ثمر بخش است. بایستی ماده را مفروض و موجود پنداشت و از آنجا جریان آفرینش کاینات را تعقیب کرد.

آنچه از نظرات قرآن و دانشمندان محقق است، این مصالح عبارت بودند از ذرات دود و گاز که در فضا سرگردان، اما چنان پراکنده بودند که به ندرت به یکدیگر بر می خوردند.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ ﴿١﴾

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

سرجیمس جینز دانشمند فلک شناس می گوید:

ماده کون از گازهایی که در فضا انتشار دارد آغاز گشته و از تراکم این گازها، سدیم (مه رقیق) پدید آمده است.

دکتر گاموف استاد طبیعی دانشگاه واشنگتن می نویسد:

جهان در ابتدای پیدایش مملو از گازهایی بوده که در هوا پراکنده بوده است. این گازها از نظر تراکم و درجه حرارت به حدی است که تصور آن برای ما امکان پذیر نیست.

به هر جهت آفریدگار متعال طی دو دوره از این گازها آسمان های هفتگانه را بنا نهاد:

ص: ۱۸۷

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ « (۱)

پس آنها را در دو روز به صورت هفت آسمان به انجام رسانید [و محکم و استوار ساخت].

و نقشه بنای این هفت آسمان را به صورت هفت طبقه یکی بر فراز دیگری ترسیم فرمود:

أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا « (۲)

آیا ندانسته اید که خدا هفت آسمان را چگونه بر فراز یکدیگر آفرید؟

هفت آسمان محکم که هیچ گونه رخوت و سستی در آن راه ندارد:

وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا « (۳)

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

و به وسیله ستون های نامریی که امروزه از آنها به نیروی جاذبه عمومی تعبیر می شود کرات آسمانی را استوار گرداند:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا « (۴)

آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینند، آفریده.

و از آیات قیامت بر می آید که هیچ یک از این آسمان ها به دیگری راه ندارند، و تنها در روز رستاخیز گشوده و مفتوح می گردند:

وُفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا « (۵)

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - فَضَّلَتْ (۴۱) : ۱۲. [۱]

۲- (۲) - نوح (۷۱) : ۱۵. [۲]

۳- (۳) - نبأ (۷۸) : ۱۲. [۳]

۴- (۴) - لقمان (۳۱) : ۱۰. [۴]

۵- (۵) - نبأ (۷۸) : ۱۹. [۵]

و آسمان گشوده می شود، پس به صورت درهایی درمی آید.

آنگاه خداوند با آفرینش ستارگان به تزئین و چراغانی آسمان پایین که آسمان دنیای ما و نزدیکترین آسمان به ماست پرداخت:

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ﴿١﴾

همانا ما آسمان دنیا را با چراغ هایی آراستیم.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٢﴾

همانا ما آسمان دنیا را به زیور ستارگان آراستیم.

بدین ترتیب که میلیون ها ذره گاز و دود به شکل ابرهای عظیم به دور هم گرد آمدند... توده های ابر، ذرات را به سوی مرکز جذب می کرد، و بالأخره توده انبوه ابر جمع می گشت و ذرات آن به یکدیگر نزدیک می شد. این ذرات که به یکدیگر اصطکاک پیدا می نمود تولید گرما می کرد و گاهی در مرکز ابر، گرما چنان شدت می یافت که توده را به تابش می افکند و فضای تاریک را روشن می ساخت، سرانجام میلیونها توده ابر به صورت ستاره درآمدند و از آن پس در جهان تاریک، نور پدیدار گشت و آسمان پایین چراغانی گردید.

در بیابان بی پایان فضا ابری بی شکل و بی هیچ گونه تشخص در همه جا به طور یکنواخت پخش شده بود، ذرات ماده به هم برمی خوردند و با یکدیگر ترکیب می شدند. ابر به دریایی متلاطم و خروشان از گاز مبدل می گشت و شروع به چرخیدن می نمود.

این دریای دود و گاز همچنان می چرخید و می غزید و می خروشید و تلاطم

ص: ۱۸۹

۱- (۱) - ملك (۶۲) : ۵. [۱]

۲- (۲) - صافات (۳۷) : ۶. [۲]



نامرئی خیز آبها و شکستن امواج نامرئی که هر یک به بزرگی اقلیمی بود در دل این دریا طغیان برمی انگیخت... موجها به هم می خوردند و بر هم می لغزیدند و در دل هم فرو می رفتند و به هم می آمیختند.

در میان این دریای جوشان طرحی مارپیچی از اثر چرخش ماده دَوّاری پیدا گردید. این صفحه مدور و پهن با میانی برآمده و بازوانی که آهسته آهسته شکل می گرفت، در سپیده دم بزرگ گیتی به پیدایش گرایید. این شکل مارپیچی که آن را «کهکشان راه شیری» می نامند، ماده خورشید و منظومه شمسی و زمین ما در یکی از بازوان آن قرار داشت:

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١﴾

و ماه را در میان آنها روشنی بخش، و خورشید را چراغ فروزان قرار داد.

در یکی از بازوان کهکشان راه شیری، طوفانی پر آشوب پدید آمد و جریان تند گازها آنها را به چرخش درآورد و همچنان که می چرخید به شکل فرفره ای پهن و عظیم درآمد و پاره های نورانی بر گرد آن روان گشتند.

این فرفره بزرگ در این کهکشان عظیم، همچنان می چرخید تا این که کم کم گازها به مرکز آن کشیده شد و در آنجا به صورت گوی عظیم و فروزانی تراکم یافت و سرانجام این گوی فروزان خورشید گردید.

آنگاه پاره های گاز و غباری که گرداگرد خورشید را هاله وار فرا گرفته بود از هم پاشید، و هر پاره ای از آن به صورت گردابی درآمد. هر گرداب مسیری جداگانه داشت و در آن مسیر به دور خورشید می گردید. برخی نزدیک به خورشید و بعضی از خورشید دور بودند.

در گرداب های نزدیک خورشید، گرما و در گرداب های دوردست سرما حکومت می کرد. در هر گرداب ذرات گاز و غبار پیوسته در گردش بود. از برخی ذرات گاز

ص: ۱۹۰

بخار آب پدید می‌آید و مانند شبنم به روی ذرات غبار می‌نشست و چون ذرات غبار به هم می‌رسیدند، رطوبت شبنم آنها را به یکدیگر می‌چسبانید و گاهی نیز به شکل پاره‌های یخ زده آب و گل در می‌آمدند.

در هر گرداب میلیون‌ها از این پاره‌ها در گردش بودند. نیروی جاذبه آنها را به سوی یکدیگر می‌کشید. این پاره‌ها به هم می‌پیوستند و توده‌های بزرگتر می‌ساختند و گوی عظیم و چرخانی پدید می‌آوردند. این گوی عظیم با نیروی جاذبه‌ای که داشت پاره‌های پیرامون خود را به سوی خود می‌کشید و روز به روز بزرگتر می‌شد و سرانجام این گوی، زمین شد.

و بعد سایر سیارات نیز از گرداب‌ها پدید آمدند. هر سیاره در مسیر خود، بر گرد خورشید می‌گردید. عطارد از همه به خورشید نزدیکتر بود و پس از آن زهره، زمین و مریخ بودند.

در آن سوی مریخ سیاره‌های عظیم مشتری، زحل، اورانوس و نپتون به دور خورشید گردش داشتند و بسی دورتر از نپتون سیاره پلوتون بود. [\(۱\)](#) راستی، چه بساط شگفت‌انگیزی و چه جهان‌اعجاب آوری است! کسی را آن حد نیست که به عظمت مخلوقات پی برد، تا چه رسد به بزرگی و عظمت حضرت خالق!

هم‌گویی تو از جهان برون است هم وصف تو از بیان برون است

اندر ره تو کسی قدم زد کاو را قدم از جهان برون است

طاق در ساکنان کویت از قبه آسمان برون است

در کون و مکان می‌نجویم کان حضرت از این و آن برون است

خرگاه جلالت از دو عالم چون خیمه عاشقان برون است

ص: ۱۹۱

بی بهره ز عشق تو چو دشمن از زمرة دوستان برون است

دنیاطلب اندر این حرم نیست سگ از پی استخوان برون است

(سیف فرغانی)

### شگفتی های جهان نباتات

«مسأله نباتات و گیاهان و آنچه از زمین می روید، از اهمّ مسائل عرصه گاه خلقت و آفرینش است. انسان با همه وسعت علم و دانشش، هنوز نتوانسته به شمارش و احصای نباتات موفق شود، چه رسد به عظمت و اسرار و شگفتی های این جهان حیرت انگیز.

انواع و اقسام گیاه در سطح خاک و درون دریاهاى ژرف و بر دامنه و قله کوههای بلند، حتی بر روی صخره های عظیم و به صورت معلق در هوا موجود است.

قسمتی از این گیاهان به اندازه ای کوچک و ریزند که فقط با چشم مسلح دیده می شوند، و عده ای آن قدر بزرگند که عظیم ترین موجودات زنده روی زمین به شمار می آیند. شماره انواع گیاه که تاکنون شناخته شده از صدهزار متجاوز است و هر یک دارای آثار مخصوصی است.

چون شناختن فرد فرد گیاهان غیرمقدور است لذا علمای علم گیاه شناسی آنها را طبقه بندی نموده اند، و این طبقه بندی بر اساس اندام های گیاه مثل ریشه و ساقه و برگ و گل قرار گرفته است و طبق همین نظر در ابتدا آنها را به دو قسمت اصلی و سپس هر قسمت را به چند قسمت تقسیم نموده اند.

۱ - گیاهان گلدار: دارای ریشه و ساقه و برگ و گل بوده و عالی ترین گیاهان می باشند. این همه گل های رنگارنگ که سطح خاک را زینت بخشیده و در صحن بیابان و صفحه باغستان مناظر زیبا و جالبی به وجود آورده اند و انواع میوه ها و سبزیجات که قسمت مهمی از احتیاجات زندگی انسان را تأمین نموده و غلات و

حبوباتی که نیازمندی های غذایی را رفع می کنند و بالأخره قسمت مهمی از گیاهانی که مصرف طبی دارند، همه و همه جزء این دسته محسوب می گردند.

۲ - گیاهان بی گل: این دسته از گیاهان فاقد گل هستند، بنابراین تولید مثل در آنها بر خلاف گیاهان گلدار به طریق خاصی انجام می گیرد.

گیاهان بی گل نیز دارای اقسام مختلفی هستند به طوری که بعضی از آنها ریشه و ساقه و برگ داشته فقط گل ندارند، و برخی از آنها ساقه و برگ داشته ولی بدون ریشه و گل می باشند. این قسمت اغلب روی تنه درختان و نقاطی که آب و هوای معتدل دارند زیست می نمایند. و بالأخره قسمتی فاقد برگ و گل و ریشه و ساقه بوده و در پایین آنها رشته های تارمانندی وسیله جذب آب و سایر مواد غذایی بوده و باعث اتصال آنها به زمین می گردد، و ما نوعی از آنها را که «جُلبک» نامیده می شود در جویبارها و آبهای راکد و حوض ها، به مقدار زیاد می بینیم.

این را می دانیم که انواع حیواناتی که در عرصه گاه گیتی پراکنده شده و سطح زمین را میدان زندگی خود قرار داده اند شدیداً به غذا نیازمندند و برای ادامه حیات باید از عناصری که در روی زمین موجود است استفاده کنند و از طرف دیگر عناصری که در آب و خاک و هوا موجود است به همین صورت قابل استفاده و تغذیه حیوانات نیست؛ این جاست که گیاهان برای تأمین احتیاجات غذایی حیوانات، نقش مهمی را ایفا می کنند، زیرا آنها عناصر آب و خاک را به وسیله دستگانه های مخصوصی که در ساختمان آنها قرار دارد به صورت ساقه و برگ و میوه در می آورند و در نتیجه مواد غذایی حیوانات را در اختیار آنها می گذارند.

از این نظر طبقه انسان نیز با حیوانات دیگر یکسان است و انسان تا کنون نتوانسته است از عناصر زمین بدون واسطه گیاه استفاده کامل بنماید و احتیاجات غذایی خود را تأمین کند، بلکه همواره دست حاجت به سوی گیاه دراز کرده و از محصول کارگاه نبات بهره مند گردیده است.

در هوایی که تنفس می کنیم مقدار معینی «اکسیژن» موجود است و اکسیژن یک ماده حیاتی است که برای تولید حرارت غریزی حایز اهمیت فوق العاده ای است و زندگی بدون آن، پنج دقیقه هم ممکن نیست.

هنگام تنفس مقداری اکسیژن وارد ریه ها می شود و با خونی که در ریه ها موجود است ترکیب می گردد و دستگاه پخش خون آن را در تمام قسمت های بدن توزیع می کند و همین اکسیژن، غذا را در سلول های مختلف بدن آهسته و آرام با حرارتی ضعیف می سوزاند. در اثر احتراق غذا در سلول ها یک گاز سمی به نام «کربنیک» ایجاد و با خون داخل ریه می گردد و با تنفس های بعدی از بدن خارج شده به هوای محیط بر می گردد. به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و گاز کربنیک بیرون می دهند.

اگر این عمل به همین صورت ادامه پیدا می کرد، پس از مدت کوتاهی این ماده حیاتی یعنی اکسیژن که به اندازه معینی در هوا موجود است تمام می شد و گاز سنگین و غلیظ و سمی کربنیک جایگزین آن می گردید و آن وقت حیات کلیه حیوانات با خطر بسیار بزرگی مواجه می شد و رفته رفته می بایست همه جانوران مسموم شوند و از آنها در روی زمین اثری و خبری نماند و انسان هم از این پیشامد خطرناک البته مستثنی نمی گردید، زیرا هر فردی از انسان در ۲۴ ساعت در ضمن تنفس، معمولاً ۲۵۰ گرم کربن خالص از ریه خود بیرون می فرستد و روی این حساب در ظرف یکسال، دویست و هفتاد و سه میلیون و هفتصد و پنجاه هزار (۲۷۳،۷۵۰،۰۰۰) تن از این گاز سمی به وسیله سه میلیارد بشر تولید می شد، و چندین برابر این مقدار را حیوانات دیگر در ضمن تنفس تولید می نمایند.

این جاست که به اهمیت یکی از اعمال گیاهان پی می بریم و آن عمل کربن گیری است.

گیاهان در حرارت آفتاب گاز کربنیک را که از دو عنصر کربن و اکسیژن تشکیل

شده است تجزیه می کنند و اکسیژن را در هوا رها می سازند و کربن را در تنه خود نگه می دارند، و قسمت مهم وجود گیاهان از همین کربن تشکیل یافته است. این عمل یعنی عمل کربن گیری که به وسیله برگ های گیاهان انجام می گیرد درست به عکس تنفس جانوران است.

این تناسب عجیب و تعادل دقیقی که میان اکسیژن و گاز کربنیک برقرار گردیده تا نیازمندی حیات جانوران و گیاهان برای همیشه تأمین شود یکی از آیات بزرگ خداشناسی است.» (۱)

## عجایب گیاهان در قرآن

### اشاره

قرآن مجید به طور مکرر به مسأله گیاه و عجایب آن و خالق حکیم و عالمش اشاره کرده است:

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ « (۲)

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتیانی قرار ندهید در حالی که می دانید [برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد].

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَوَّلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى \* كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - شگفتی های آفرینش: ۱۰.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۲. [۱]

همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد، و برای شما در آن [ به خاطر آسان شدن رفت و آمدتان ] راههایی پدید آورد، و از آسمان آبی نازل کرد، پس به وسیله آن انواعی از رویدنی های گوناگون بیرون آوردیم.

[ خود از این نعمت های فراوان ] بخورید و دام هایتان را بچرانید، یقیناً در این امور نشانه هایی [ بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا ] برای صاحبان خرد است.

### چهار بخش از نعمت های بزرگ حق

«در مجموع این مسائل به چهار بخش از نعمت های بزرگ حق اشاره شده است.

۱ - زمین، که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته، انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

۲ - راهها و جاده هایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد. همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده غالباً درّه ها و راههایی وجود دارد که انسان می تواند از آنها عبور کرده و به مقصد خود برسد.

۳ - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات، از آسمان نازل کرده است.

۴ - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذایی انسان را تشکیل می دهند، و بخشی مواد دارویی، و

ص: ۱۹۶

قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد، و قسمت دیگری را برای وسایل زندگی همچون درها و حتی خانه هایی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسایل نقلیه دیگر. (۱) *أَمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ* (۲)

یا آن که آسمان ها و زمین را آفرید، و برای شما از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن باغ هایی خرم و باطراوت رویانندیم، که رویاندن درختانش در قدرت شما نیست؛ آیا با خدا معبودی دیگر هست [ که شریک در قدرت و ربوبیت او باشد؟ نه، نیست ]، بلکه آنان مردمی منحرف اند [ که برای او شریک می گیرند ] .

باز از سمن و گل چمن آراست جهان را جان تازه شد ز لطف هوا پیر و جوان را

صورتگر اشجار ز عکس گل و نسرین سیمای سمن داد شب غالیه سان را

آینه خور خاصیت کاهربا یافت کز روی گل زرد رباید یرقان را

ابر از اثر لطف هوا در دل خارا شاخ گل صد برگ کند چوب شبان را

آب از هوس جلوه گل های بهاری جوید چو حباب از دل دریا جریان را

در آب روان جلوه دهد باد به صد ناز صد سرو خرامنده و شمشاد چمان را

عالم گذران است همان به که در این باغ بی غم گذرانیم جهان گذران را

دل جمع کن امروز و بین از گل این باغ آن جلوه که فردا بود انوار جنان را

ص: ۱۹۷

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۲۲۲/۱۳، [۱] ذیل آیه ۵۳ سوره طه. [۲]

۲- (۲) - نمل (۲۷) : ۶۰. [۳]



دن هرتاک متخصص توارث نباتی و آمار حیاتی آن و برخی از علوم مربوط به نباتات در مقاله ای که در باب خداشناسی دارد می گوید:

مهم ترین کارخانه و ماشین مصنوع بشری با کوچک ترین کارخانه و ماشین پیچیده یک نبات، مثلاً دستگاه تصفیه، هضم، تبخیر، تولید مثل نباتات به هیچ وجه قابل مقایسه نیست.

همان عجایب و اسرار یا نظامات پیچیده ای که در ذرات این عالم به نام اتم ها و اسرار منظومه اتمی، و در فضای این عالم به نام منظومه ها و اختران، ما را به اعجاب و تحسین وادار می دارد، در لباس دیگر و با وضعی دیگر در عالم نباتات ما را در دنیایی از تحیر فرو می برد و در عظمت مشیت و حکمت پروردگار غرق می سازد.

حس و حیات نباتات که هنوز درک آن از چشم علوم بشری پنهان است، دقت در سلول نباتات، تجزیه عناصر تشکیل دهنده این سلول ها، توجه به خاصیت هر یک، ترکیب هسته، غشای سلول، اعمال فیزیکی آن، کیفیت تولید نیرو، چگونگی تغذیه، اسرار مرموز نمو متناسب، تولید و تکثیر، نسوج نباتی، جهازات داخلی هر یک، خواص طبیعی آنها، کیفیت ساختمان ریشه ها، طبقات ریشه ها، استواری آنها، کیفیت جذب آب و املاح، جریان شیره خام، دفع مواد زاید، کیفیت دفع مبارزه ریشه ها با هم، ساختمان کلاهک یا سپر بر سر آنها، عناصر ترکیب کننده آنها، عملیات فیزیکی هر یک، تأثیر خاص رطوبت و نور و حرارت در نباتات، دستگاههای گیرایی این قوا در گیاه، وسایل تنفس گیاه، ساختمان برگ، ترکیبات و طبقات و انواع آنها، برگ های خاردار، عمل لقاح، ابزار و وسایل لقاح، کیفیت های گوناگون آن در انواع نباتات، حشرات و مگس های مأمور لقاح، بادها و امواج مأمور، حساسیت خاص برخی از نباتات، گیاهان توانا و ناتوان، تعاون گیاهها با هم، درخت های گوشتخوار، نظام توارث در نباتات، اسرار میوه ها، اشکال گل ها، گلبرگ ها، شکوفه ها، گیاهان آبی و صحرايي، مقاومت گیاهان در برابر امراض گیاهی، امراض گیاهی، مرگ گیاه، هر یک از این امور و صدها امور نباتی دیگر

موضوع علم خاصی بوده و دارای میلیاردها قانون و نظام مستحکم می باشد و شرح آنها هرگز در چند دفتر ننگجد. به دو نمونه از اسرار و نظامات نباتات توجه نمایید:

## اسرار نباتات

۱ - در حالی که نیروی جاذبه زمین همه چیز را به سمت پایین می کشد، ماده حیاتی نباتات که هنوز بشر را بر درک حقیقت آن راهی نیست، به منظور تقویت و رشد نبات، آب و مواد غذایی و معدنی و انرژی های فضایی را با ابزار گوناگون جذب کرده علی رغم جاذبه زمین به سمت بالا رشد می کند. در جنگل های بزرگ هند و آمریکا و آفریقا درخت های بسیار تنومند و بلندی وجود دارد که چنارهای ما در مقابل آن نهالی بیش نیست.

ملاحظه کنید: راز مبارزه با نیروی جاذبه هنوز به خوبی بر بشر کشف نیست، اما درخت های دانشمند! صدها هزار قرن است چهل متر و کمتر و بیشتر مواد زمینی و آب و املاح را به بالا می برند! فکر نمی کنید قدرت و مشیت و اراده قاهری در این کار دخیل باشد؟

۲ - قارچ ها در اثر نداشتن ماده سبز رنگ «کلروفیل» (که در اکثر گیاهان برای کربن گیری موجود است و در ساختن قند و چربی و نشاسته مواد غذایی نباتات به کار می رود) همواره می کوشند تا با گیاه کلروفیل داری رفاقت کنند و بدین وسیله حیات نباتی خود را با تغذیه مناسب ادامه دهند، لذا با جلبک ها که آنها نیز به درد دیگری دچارند، یعنی دارای ریشه کافی که بتواند مواد معدنی و انرژی های زمینی را به خوبی جذب کنند نمی باشند، اما در عوض ماده کلروفیل فراوانی دارند رفیق و شریک می شوند.

با طرح این رفاقت یا سرمایه گذاری هر دو جانبه و تأسیس یک شرکت، قارچ از کلروفیل جلبک استفاده می کند و جلبک از ریشه های نیرومند قارچ. آیا این قارچ و

جلبک به طور مشترک می توانند با این تعاون عاقلانه خود ما را به مبدأ هشیار و بصیر و حکیمی هدایت کنند؟

هر گیاهی نظیر خود را تولید می کند و این تولید مثل، خود از عجیب ترین تشکیلات پیچیده نباتی است و روی مشیت و برنامه بسیار مفصلی انجام می گیرد.

گل ها و گروههای مختلف نباتی بر اثر دارا بودن کارخانه ها و غده های خاصّی، به تهیه انواع مختلف شیرها که هر یک از آنها مورد توجه نوع خاصّی از حشرات است پرداخته و حشرات خاصّه را به دور خود جمع می کنند تا در مقابل، حشرات نیز وسیله تلقیح آنها باشند، در نتیجه بذر لازم برای تولید نبات و گل های سال آینده و نسل آینده به وجود آید! این جا از آنجایی است که نباتات، حیوانات را استخدام می کنند! یا بهتر بگوییم نظامات الهی، حیوانات را در خدمت تولید نباتات گمارده است.

### رابطه گیاهان و حیوانات در کلام دکتر جان ویلیام کلاتس

بهتر است این بحث پیچیده و راز مهم را با دیده یک متخصص فن که استاد علم الحیات یا فیزیولوژی و علوم طبیعی و دکتر در فلسفه از «پیتسبورگ» و متخصص در وراثت چند نوع حشره می باشد یعنی دکتر جان ویلیام کلاتس ببینیم، می گوید:

«یکی از مسائل بغرنج عالم وجود یک نوع رابطه و علاقه اجباری است که در بین پاره ای از موجودات مثلاً یک گیاه خاص با یک حیوان خاص مشاهده می شود.

یکی از مصادیق آن ارتباط مرموز و عمیق، رابطه ای است که میان «گل یوکا» «مگس یوکا» وجود دارد.

گل یوکا سرش پایین است و مادگی یعنی قسمت ماده گل نیز از بساک یا قسمت نر گل پایین تر است. کلاله یا مادگی گل که باید گرده به آن وارد شود به شکلی است که ورود گرده به درون آن به خودی خود امکان ندارد. گرده یوکا توسط مگس ماده

یوگا کمی بعد از غروب آفتاب به مادگی حمل می شود، بدین ترتیب که مگس یوگا قسمتی از گرده را از بساک در دهانش گرفته به سوی کلاله پرواز نموده، تخمدان گل را می شکافد و چند دانه از تخم خود در آن می گذارد و سپس روی آن را با گرده ای که آورده می پوشاند. گل دانه های زیادی می دهد که قسمتی از آن را کرم های نوزاد مگس می خورند و قسمت دیگر گل های تازه تولید می کند. تولید مثل گل یوگا یا بهتر بگوییم بقای نسل این گل از آغاز پیدایش آن تا کنون تنها به وسیله این مگس انجام می گیرد! این گل نیز به نوبه خود محل مناسبی برای بقای نسل مگس یوگا است.

بین انجیرهای تجارتي و چند نوع از زنبور کوچک نیز همین رابطه برقرار است.

خوشه های درخت انجیر دو نوعند: عده ای هم گل های نر دارند و هم گل های ماده، و عده ای دیگر فقط گل های ماده دارند.

اما این همه گل ها به وسیله زنبورهای ماده تلقیح می شوند، بدین ترتیب که مدخل این گل ها در نتیجه وجود پوشش های مختلف به قدری صعب العبور است که حشره بینوا به زحمت می تواند به داخل آن راه یابد و غالباً بال هایش در سر این کار جدا می شود، اما عاملی مرموز او را با وجود این همه مشکلات تحریص می کند تا بالأخره به درون گل راه یابد. اگر گل از آنهایی است که هم قسمت نر دارد و هم قسمت ماده، زنبور ماده تخم گذاری می کند و خود می میرد.

تخم ها رشد کرده، زنبور می شوند، زنبورهای نر می میرند و زنبورهای ماده از گل بیرون شده به سوی گل های دیگر به پرواز می آیند ولی قبل از خروج از داخل گل با گرده درون گل آغشته می شوند تا آن را به گل های دیگر ببرند. اگر گل دیگر که زنبور بر آن می نشیند مثل اولی نر و ماده باشد که همان عمل گذشته تکرار می شود، و اگر گل جدید فقط ماده باشد به علت عمق زیاد این گل، زنبور بدون آن که بتواند تخم گذاری کند، پس از نشستن روی آن از آنجا می گذرد، ولی با همین مکث مختصر بر روی گل ماده، گل ماده را با گرده نر که به آن آغشته بود و به همراه داشت تلقیح کرده

است. در نتیجه این گل بزرگ شده و تبدیل به انجیر رسیده کاملی می شود.

نخستین درخت های انجیری که در آمریکا آورده شد میوه ندادند، بعدها متوجه شدند که موقع حمل این درخت ها آن زنبورها را با خود نیاوردند، وقتی زنبورهای مخصوص را نیز به آمریکا آوردند، درخت ها میوه دادند و انجیر از مال التجاره های مهم آن کشور شد.

دکتر جان ویلیام پس از آن که مثال های دیگر می آورد در آخر نتیجه می گیرد:

این زحمت کشان به فرمان چه کسی علی الدوام مأموریت خود را انجام می دهند؟ آیا این شواهد به وجود خداوند متعال دلالت نمی کند؟ خیلی مضحک و نامعقول و مشکل است که همه این کارهای منظم و منتج را از آغاز پیدایش این نوع گیاهان و درخت ها و این نوع حشرات به تصادف حمل کنیم! (۱)

### روشنایی گیاهان، انگل ها، قارچ ها

دو گروه از گیاهان، انگل ها، قارچ ها هستند که دارای پیکری درخشانده می باشند. روشنایی آنها به نحوی است که در تاریکی شب کاملاً خود را نشان می دهند. روشنایی آنها از چیست؟ آیا چه ماده محترقه ای تمام نشدنی در پیکر آنها موجود است که این روشنایی از آن پدید می آید آیا این نورها به چه وسیله پخش می شود؟ به وسیله لامپ، یا وسیله دیگر؟ آیا نورافکن آنها در کدام کارخانه به دست کدام مهندس ساخته شده است، و چه کسی آن را نصب کرده است؟ آیا ماده، دانشمند است و می تواند مواد محترقه را از غیر محترقه تمیز بدهد؟ هرگز؛ چون ماده فاقد علم می باشد.

آیا مهندسین عالی مقام بشری می توانند از آب و هوا و غذاهایی که نباتات از زمین می خورند، چراغی نورانی به این کوچکی و ریزی بسازند؟ آنهم چراغی که

ص: ۲۰۲

خودش پیوسته ماده احتراقی خود را درست کند و نیازی به کمک خارجی نداشته باشد؟

اگر پزشکی، بیماری بیماران را به خوبی تشخیص دهد و داروی صحیح هر بیماری را بداند، عقلا او را دانشور و خردمند می خوانند.

اگر داروشناسی داروهای بیماری ها را خوب بشناسد و یکایک آنها را برای بهره برداری بیماران آماده داشته باشد عقلا وی را دانا و عاقل می دانند.

اگر کسی هم پزشک باشد و هم داروشناس، هم پزشکی را بداند و هم داروپزشکی، عقلا وی را بسیار دانا دانسته و در برابر دانش او سر تعظیم فرود می آورند.

اگر موجودی هم پزشک باشد و هم داروشناس و هم سازنده دارو و پدید آورنده دارو و هم گذارنده دارو به طور رایگان در دسترس بیماران، چنین وجودی بسیار دانا و توانا و حکیم و کریم و مهربان خواهد بود.

آیا وجود گیاهان دارویی در این جهان، از آغاز تا کنون و آینده به ما نمی گوید که پدیدآورنده آنها دانا و تواناست، حکیم و کریم و مهربان است؟

اوست که بیماری های بشر را یکایک دانسته و داروهای آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته و از نیستی به هستی آورده و به طور رایگان تحت اختیار بشر قرار داده است، ولی بشر خود را به نادانی می زند! این دانش نامتناهی را نادیده می گیرد، این قدرت نامتناهی را نمی بیند، این حکمت نامتناهی را به هیچ می انگارد، این کرم نامتناهی را نمی فهمد، این مهر نامتناهی را درک نمی کند! برنای کاشف پنی سیلین و مانند آن بسیار احترام و ارزش قائل است ولی آفریننده پنی سیلین و مانند آن را منکر می شود؛ نمک را می خورد و نمکدان را می شکند!

بزرگواری و رحمت او اقتضا می کند که برای مدتی از این گناه بزرگ بشر چشم

پوشی کند. کریم و مهربان است، اوست که بیماری های بشر را یکایک دانسته و داروی آنها را یکایک شناخته و داروها را یکایک ساخته و پرداخته است.

در بخش های استوایی کره زمین گیاهی می روید که هم گل می دهد و هم بر می دهد. برهای این گیاه به اندازه دانه باقلا می باشد. این گیاه به وسیله برگ های گل خود تنفس می کند، در صورتی که گل آن تحمل گرد و غبار را ندارد. وقتی که مقداری گرد روی برگ آن گل جمع شود، برگ ها از گازی که خود آن گیاه تولید کرده پر می شود و ناگهان منفجر می گردد. گل باز می شود و گردها ریخته می شود، در اثر انفجار گاز بیرون می آید و صدایی می دهد که شبیه سرفه کودک می باشد.

آیا این نشانه آن نیست که این گیاه، سازنده ای دارد بسیار دانا و حکیم و توانا، به طوری که دقیق ترین چیزها از نظرش محو نمی شود و قدرت بر هر چیزی دارد؟!

تا دیده ام فتاده به زنجیر موی دوست دل می کشد ز راه جنونم به سوی دوست

غیر از طریق عشق مرا خط سیر نیست تا گشته نقطه نظرم خال روی دوست

با این که پای بر سر هستی نهاده ام دستم نمی رسد که نهم پا به کوی دوست

خوشر بود ز ناله جانسوز چنگ و تار تازی اگر به چنگ من افتد ز موی دوست

گر چون دهان یار نماند ز من نشان از لوح سینه ام نرود آرزوی دوست

کی سر فرو برم چو صراحی (۱) به جام جم دستم اگر رسید به جام سبوی دوست  
از آب دیده خاک وجودم دهد به باد این آتشی که در دلم افکنده خوی دوست  
چون نی که از نوازش نایی نوا کند از نای من به گوش رسد های و هوی دوست  
بر ما گمان عقل ز دیوانگی مبر ای بی خبر ز سلسله مشکبوی دوست

داستان گل ها و گیاهان و مواد خوراکی و آثار عجیب آنها در حیات جانداران، مسأله ای نیست که در این دفتر بگنجد. در این زمینه تاکنون هزاران کتاب ارزشمند نوشته شده و هزاران محقق بزرگ عمر خود را در تحقیق مسائل این عرصه گاه اعجاب انگیز سپری کرده اند.

این وجیزه به گوشه ای بسیار ناچیز از این جهان بزرگ برای پی بردن به عظمت حضرت محبوب اشاره کرد، باشد که نوری از آن منبع بی نهایت در بی نهایت به قلب بتابد و آثار آن نور، سعادت دنیا و آخرت تهیدستان از حقیقت را تأمین نماید.

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام :

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

**شگفتی های جهان حیوانات**

ص: ۲۰۵

---

۱- (۱) - صراحی: قسمی از ظروف شیشه یا بلور با شکمی نه بزرگ و نه کوچک و با گلوگاهی تنگ و دراز.



به حقیقت که انسان با تمام نیروی عقل و دانشش در برابر عناصر جهان، به خصوص عناصری که از حیات برخوردارند غرق در تعجب و حیرت است.

نمی‌داند چه رشته علمی را انتخاب کند، نمی‌داند قدرت و قوت تحقیقش را در چه حقیقتی متمرکز کند؟ نمی‌داند به چه وسیله آثاری که از عناصر بروز می‌کند به شماره آورد.

همان تحیر و اعجابی که در جهان فضا و کواکب و جهان نباتات بر آدمی چیره می‌شود، چندین برابر آن در جهان حیوانات به آدمی دست می‌دهد.

این که می‌گوییم چندین برابر آن، به خاطر آن است که خورشید با آن همه عظمت فاقد عنصر حیات و حس و اراده است، اما در جهان حیوان عنصر ناشناخته حیات با همه پیچیدگی و ابهامش و با تشکیلات وسیع و عظیمش بر سایر عجایب عالم ماده افزون گردیده است.

در جهان حیوان، تشکیلات وسیع موجودات ذره بینی چون: ویروس‌ها و باکتری‌ها و سایر موجودات ذره بینی یا میکرب‌ها، گروه‌های گوناگون آنها، آثار مختلف حیاتی آنها، نقش یکایک اصناف آنها در سازمان این عالم خاصه در وضع حالات بشری، میکرب‌های موجد امراض، میکرب‌های زحمتکش و خدمتگزار، حشرات ریز، سازمان حیاتی آنها، قدرت احساس آنها، کیفیت تولد و تناسل گوناگون سراسر جانداران، تخم‌گذاری، تلقیح یا ترکیب تخم نر و ماده، حمل، تقسیم، اسرار اسپرماتوزید یا تخم نر، اسرار اوول یا تخم ماده، تشکیلات کرموزون‌ها، ژن‌ها، اسرار سلول حیوانی یا حیوان تک سلولی، شگفتی‌های درون سلول، اصناف حیوانات، خزندگان، پرندگان، پستانداران، حیوانات آبی، چهارپایان، سازمان و ساختمان یکایک آنها، نظامات زندگی آنها، عواطف و احساسات آنها، و میلیارد میلیارد موضوع دیگر، که هر یک از اینها رشته‌ای است طولانی و بس پر پیچ و خم که علوم گوناگون با همه ضعف علمی بشر به بیان اسرار و نظامات این موجودات و سازمان‌های آنها پرداخته‌اند.

ویروس‌ها چندین میلیون بار از یک مور ضعیف کوچکترند. شگفت آن که با این

حقارت جسمی از تمام تشکیلات وسیع یک موجود زنده برخوردارند! یعنی دارای وسایل حسّ و حرکت، جهازات تغذیه، دستگاه کامل گوارش، سلسله اعصاب و حواس یا وسایل ارتباطی با جهان خارج و داخل، ابزار و تشکیلات تولید مثل، وسایل تأمین بدل ما یتحلّل، جهازات تنفسی، قدرت تطبیق با محیط، قابلیت تأثر و عکس العمل در مقابل عوامل خارجی، جهازات رشد و نما و... می باشند.

این همه جهازات و وسایل حیاتی و خواص و نیروهای گوناگون را در یک جاننداری که حتی زیر دستگاههای میکروسکوپ الکترونیک بدون استفاده از اشعه و رنگ کردن این موجودات مشاهده نمی شوند و حداکثر اندازه یک ویروس از یکصدم مو تجاوز نمی کند، کدام قدرت گنجانیده است!؟

ای آن که قاصر است عقول از ثنای تو اوهام را نه راه به خلوتسرای تو

ای آن که عرش با همه شأن و علو خویش سنگ آستان بارگه کبریای تو

ای آن که آسمان و زمین سنگ ریزه ای در عرصه جلالت بی منتهای تو

ای آن که آفتاب جهانتاب ذره ای محو فنای جلوه نور و ضیای تو

ما را چه حدّ وصف تو جایی که هر زمان بر عجز خویش معترفند انبیای تو

تا عقل و فکر و منطق ما را تو خالق مخلوق کیست کاو بتواند ثنای تو

(امینی)

ص: ۲۰۷

### اشاره

در میان حیوانات ملاحظه می شود بر اثر حکمت ها و اسراری، برخی از موجودات مثلاً فاقد چشمند و تمام حوایج خود را با وسایل مجهز دیگری که در اختیار دارند انجام می دهند. و برخی دیگر به جای دو چشم، چشم های گوناگون، و یا وسایل حسی دیگر بسیار قوی دارند.

طبق تحقیق برخی از دانشمندان حشره شناس، اکثر حشرات دارای سه چشم یک سطحی و دو چشم چندین سطحی که در حقیقت چندین چشم محسوبند می باشند.

حشره «لیپریا» دارای دوازده چشم و مورچه ها بر حسب اختلاف نوع مورچه دارای دویست چشم الی ۴۰۰ چشم می باشند! حشره ای که شبیه به خفاش است و آفت پنبه می باشد و به نام «اسفنکس کونفولی» موسوم است دارای ۲۷ هزار چشم می باشد.

### حیوانات در کلام مترلینگ

مترلینگ که تحقیقات و نوشته هایش درباب برخی از حشرات معروف است، دربارهٔ زنبور عسل می نویسد:

«زنبورهای عسل اضافه بر چشم هایی که هر یک دارای شش تا هفت هزار سطح می باشند سه چشم دیگر در پیشانی آنهاست که به شکل قبه ها و دایره های خوش ترکیبی است و ما از کیفیت انعکاس اشیا در آنها اطلاعی نداریم.

لانه ای که عنکبوت برای زندگی خود و دام صید حشرات درست می کند، از نخستین زمان تاکنون به یک منوال است و هر تار از تارهای لانهٔ عنکبوت که از قنات مخصوصی از زیر دل این حشره بیرون می شود اگر چهار میلیارد از آنها با هم

تابیده شوند ضخامت آن به مقدار موی سر ما خواهد بود. این حشره با یک حوصله و دقتی از چنین آجر و سنگ ظریفی، ساختمان بنا می کند.

تمایلات غریزی در حیوانات با تمرین و تکرار تقویت نمی شوند، اولین لانه عنکبوت با آخرین لانه او به یک شکل است. به تعلیمات مادر نیز ضرور نیست.

بچه مرغابی را دور از نوع او بزرگ کردند، چون اولین بار او را به نهری انداختند به شنا پرداخت و ناگهان از توله سگی که اولین بار آن را می دید به همان روش نوع خود ترسید و زیر آب رفت، مسافتی زیر آب طی کرد تا خود را از خطر توله سگ دور ساخت.

در باب فعالیت ها و زندگی پر اعجاب و اسرار حیوانات مختلف مطالعات گوناگونی انجام گرفت و کتاب ها درباره شگفتی های جهان حیوانات نگاشته شد.

مثلاً در باب اسرار حیات و زندگی مورچه، «مترلینگ» احتمال می دهد که: دو شاخک مورچه به منزله آنتن رادیو و هوا سنج در مورچه و نیز وسیله تفهم و تفهیم و ارتباطات با همنوعان باشد.

درباره شامه عجیب مورچه ها که در فاصله بسیار زیادی بوی اشایی که ما بوی آنها را درک نمی کنیم - مانند قند - و آنها درک می کنند داستان ها گفته اند، حتی گفته شده: مورها، خودی و بیگانه را از راه شامه تشخیص می دهند!

انبار زدن خواروبار مورها تماشایی است. دانه ها را در انبارهایی ذخیره می کنند که فاسد یا سبز نشود و غلات قابل فساد و مساعد سبز شدن را به خوبی شناخته آنها را دو نیم و سه نیم می کنند. برخی از غلات را در نقطه ای می گذارند تا سبز شود و مواد نشاسته ای آن به مواد قندی مبدل گردد، سپس جوانه ها را قطع و دانه ها را خشک می کنند.

بر روی دانه ها اعمال دیگری انجام می دهند که از فساد آنها جلوگیری می شود اما بر ما معلوم نیست، فقط از این جا به راز این کار واقف می شویم که اگر آنها را از

لانه بیرون کنیم پس از چندی دانه هاشان فاسد می شود.

مورچگان به اصول دامپروری نیز آشنا هستند! حشرات کوچکی را مانند «شته» که یک نوع ماده قندی از آنها ترشح می شود نگاهداری می کنند و حتی آنها را به چرا برده و باز می گردانند.» (۱)

## عجایبی دیگر از حیوانات

### اشاره

حیوانات دارای غریزه حبّ ذات هستند و به زندگی خود علاقمندند و حداکثر کوشش را برای حفظ حیات خود به کار می برند. در محلی که احساس خطر می کنند نمی روند و در صورتی که گرفتار خطری شدند با تمام قوا می کوشند که خود را نجات دهند. آنها دارای غریزه جنسی هستند، توالد و تناسل می کنند، در درون همان جثه کوچک خود دستگاه هاضمه و جاذبه و دافعه دارند.

در برخی حیوانات زندگی اجتماعی و تعاون همگانی عجیبی دیده می شود که حقاً قابل توجه و شایان تعمق است.

یکی از نویسندگان معروف می نویسد:

یکی از روزها که در فیلپین به سر می بردم، نزدیک سقف کج و کوتاهی ایستاده بودم. ناگاه چشمم به مور درشت سرخ رنگی افتاد که به لبه سقف نزدیک می شد.

برگ های درختی که نزدیک بنا روئیده بود در چند سانتی متری مور می جنبید. او می کوشید به یکی از این برگ ها بچسبد. برای این منظور به پاهای عقب تکیه کرد و بی ترس و بیم، جسمش را در فضا رها کرد و به تقللاً پرداخت.

طولی نکشید که نسیم ملایمی وزید و برگی از درخت را به طرف مور رانده به طوری که توانست پاهای جلو را به آن بند کند، اما برخلاف انتظار روی برگ نپرید، بلکه بی حرکت اندامش را چون پلی میان برگ و لبه سقف کشید. در یک چشم

بهم

ص: ۲۱۰

زدن دهها مورچه که روی سقف می پلکیدند به این پل روی آوردند و یکایک از روی جسم کشیده مور عبور کردند و از سقف به درخت رسیدند. وقتی که آخرین مور گذشت، پاهای عقب را از سقف جدا کرد و روی برگ پرید و قافله موران در میان برگ های سبز به راه افتادند.

### کلام رابرت رافیل در عجایب زندگی حیوانات

مجله «ریدرز دایجست» در مورد عجایب زندگی حیوانات می نویسد: رابرت رافیل ماکدونالد می گوید:

روزی در ارتفاعات سانتاکروز کالیفرنیا راه پیمایی می کردیم. به غلفزار وسیعی رسیدیم که گله ای آهو در آن می چریدند. ناگهان دیدم که گله پراکنده شد و سرها از بیم لرزید. به طرفی که آهوها نگاه می کردند چشم دوختم. دو گربه وحشی بزرگ را در گوشه ای دور دست مشاهده کردم، خیال کردم همین الآن گله از ترس پا به فرار می گذارد. مسلماً نرهای بزرگ می توانستند خود را نجات دهند اما این کار به قیمت نابودی بقیه گله به دست گربه های وحشی تمام می شد. برخلاف انتظار هیچ نری پا به فرار نگذاشت و گله به مانور دفاعی عجیبی دست زد که به راستی مایه شگفتی بود:

هفت آهوی نر بزرگ به شکل عدد هفت «۷» صف کشیدند و در همین اثنا نرهای کوچک به طرف آهوهای کوچکتر روی آوردند و آنها را به میان این شکل «۷» رم دادند و خودشان در بالا جا گرفتند. گله به توده ای قوی و متراکم تبدیل شد که دورش را نرهای بزرگ احاطه کرده بودند و این همه در برابر گربه های وحشی جبهه گرفتند و آنگاه بر فرمانی که از طرف بزرگترشان صادر شد به یکباره سوی گربه ها یورش بودند.

برخورد پاهایشان با زمین، سر و صدای وحشتناکی ایجاد کرد. گربه ها که از این

وضع دستخوش حیرت و خوف شده بودند ماندن را صلاح ندانستند و پا به فرار گذاشتند. آن توده سهمگین آهوان با  
ترکتازی عجیب خود گربه‌ها را تا نقطه دوری تعقیب کردند و پس از آن پراکنده شدند و با خیال جمع به چرا پرداختند.

این مسائل بهت‌انگیز که ما در جهان حیوانات مشاهده می‌کنیم و هزاران نمونه دیگر، ما را بی‌اختیار به تکرار سخن ابا  
عبدالله الحسین علیه السلام وا می‌دارد که می‌فرماید:

عَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ. (۱)

خداوندا، کور است چشمی که تو را نبیند.

جاندارانی که آنان را فاقد عقل و هوش می‌دانیم، حیواناتی که از دیدگاه ما موجوداتی حقیر و کوچکنند، هر یک عالمی  
دارند که بشر دانشمند بایستی سال‌ها بررسی و دقت کند تا به گوشه‌ای از عالم اسرارآمیز آنان واقف گردد و در پرتو آن به  
عظمت پروردگار خود پی برد.

جای آن است که شاهان ز تو شرمند شوند سلطنت را بگذارند و تو را بنده شوند

گر به خاک قدمت سجده میسر گردد سرفرازان جهان جمله سرافکننده شوند

بر سر خاک شهیدان اگر افتد گذرت کشته و مرده همه از قدمت زنده شوند

جمع خوبان همه چون کوب و خورشید تویی تو برون آی که این جمله پراکنده شوند

هیچ ذوقی به از این نیست که از غایت شوق چشم من گرید و لبهای تو در خنده شوند

ص: ۲۱۲

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۲۶/۹۵، باب ۲، دعای عرفه؛ إقبال الأعمال: ۳۴۹.

گر تو آن طلعت فرّخ بنمایی روزی تیره روزان همه با طالع فرخنده شوند

اگر این است هلالی شرف پایه عشق همه کس طالب این دولت پاینده شوند

(هلالی جغتایی)

### مار زنگی در مطالعات جانورشناسی

یکی از جانورشناسان، مار زنگی را مورد مطالعه قرار داد و با کمال تعجب دید که این جانور در تاریکی، موش را که بهترین طعمه اوست به آسانی شکار می کند. تصور کرد دیدگان مار زنگی خلقت خاصی دارد که در تاریکی به خوبی می بیند، لذا چشمهای مار را بست. این بار نیز به آسانی مار زنگی طعمه خود را شکار کرد. بار دوم شنوایی و مرتبه سوم حس بویایی حیوان را از کار انداخت و هر دفعه مار زنگی در تاریکی به شکار موش موفق شد. پس ثابت گردید که مار زنگی از حس بویایی و شنوایی و بینایی برای شکار خود استفاده نمی کند.

کنجکاوی پرفسور بولون ادامه یافت و بالأخره متوجه شد که در دو طرف سر مار زنگی بین چشمها و منخرینش دو فرورفتگی وجود دارد که سلول های اطراف آن گرماگیر است! و این سلول ها که در هر سانتی متر مربع ۱۵۰۰۰۰ عدد است قادرند گرمای طعمه را در هر نقطه ای باشد به مغز حیوان گزارش دهند. با توجه به این که در هر سانتی متر مربع دست انسان فقط سه عدد سلول گرماگیر وجود دارد، می توان به اهمیت عجیب دستگاه گرماگیری مار زنگی پی برد!

### ماهی در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به مفضل فرمود:

ص: ۲۱۳



«بین ماهی چگونه باید در آب زندگی کند، پا ندارد و چون مانند حیوانات خشکی نمی تواند نفس بکشد شش نیز ندارد. به جای دو پا دو بال های محکم در پهلوهای خود دارد که مانند پاروهای قایق رانان در موقع شنا کردن به آب می زنند.

بدنش را فلس های محکم مانند زره پوشانیده تا از آسیب محفوظ بماند. و چون بینایی چشمانش ضعیف است خداوند شامه قوی به آن عطا فرموده که بوی طعمه خود را از دور استشمام می کند. و از دهان آن به طرف گوش ها سوراخ هایی است که آبی را که می بلعد از آنها خارج می کند و این کار در ماهی به منزله نفس کشیدن است!» (۱)

## عجایب زندگی موریانه

### اشاره

لانه موریانه که نیمی از آن در زیر زمین و نیمی از زمین بالا آمده است به شکل مخروطی به ارتفاع شش الی هشت متر از دور دیده می شود. در هر یک از این لانه ها فقط یک ماده درشت یا ملکه قرار دارد و بقیه خواجه هستند.

ملکه در حدود ده تا ۱۵ سال عمر می کند و هر سال تعداد فرزندان وی زیاد می شود، زیرا ملکه در تمام مدت شبانه روز هر دو ثانیه یک تخم می گذارد. وی می تواند در مدت ۲۴ ساعت ۴۸۰۰۰ تخم بگذارد، چون ده تا پانزده سال زنده می ماند، در این مدت تخم هایش به صدها میلیون خواهد رسید.

اگر تعداد تخم هایی را که بچه های او خواهند گذاشت در نظر بگیریم خواهیم دید که ممکن است در مدت ده سال اولاد او نواحی گرمسیر را به قسمی اشغال کنند که هیچ انسانی یا موجود دیگری به روی زمین جا نداشته باشد. خوشبختانه چون موریانه ها پوست نازکی دارند، غذای مورد پسند حیوانات دیگر می باشند.

ص: ۲۱۴

ساختمان خانه موریا نه ها از چندین طبقه تشکیل گردیده که در ورودی آن در بالای عمارت قرار دارد. زندگی آنها داری تشکیلات انسانی است و طبقات ساختمانی موریا نه به شرح زیر است:

طبقه اول: از بالا: اطاق نگهبانی و مأمور کنترل ورود و خروج.

طبقه دوم: خوابگاه تابستانی کارگران.

طبقه سوم: اطاق ناهار خوری تابستانی.

طبقه چهارم: انبار آذوقه.

طبقه پنجم: سربازخانه.

طبقه ششم: مقر تابستانی ملکه.

طبقه هفتم: انبار تره بار.

طبقه هشتم: آغل حیوانات شیرده.

طبقه نهم: اطاق بچه ها.

طبقه دهم: اطاق بازی.

طبقه یازدهم: بیمارستان و تأسیسات پزشکی.

طبقه دوازدهم: خوابگاه زمستانی کارگران و گورستان.

طبقه سیزدهم: مقر زمستانی ملکه.

این کشور عجیب دو سه میلیونی را اگر خطری تهدید کند بلافاصله همه موریا نه ها به وسیله مأموران انتظامات یا فرد مطلع با خبر می شوند و برای دفاع در مقابل خطر آماده می گردند. هر گاه یکی از کارگران از کار کردن امتناع ورزد، مأمور انتظامات را خبر می کنند و تنبیه فرد خطا کار چندان وقتی نمی خواهد، مأمور مذکور فوری سر نافرمان را از تن جدا می کند!

موریانه ها مانند مورچه ها در تمام امور با هم همکاری می کنند و این همکاری همه جانبه دلالت دارد بر ارتباط مستقیم و دقیق همه آنها با یکدیگر. مثلاً در جامعه موریانه ها گرسنه وجود ندارد. پیداست بین ۲ تا ۳ میلیون موریانه که در یک لانه زندگی می کنند تا احتیاج خود را به همدیگر نهمانند رفع آن مقدور نمی شود. پس گرسنه با سیر تماس می گیرد و احتیاج خود را با او در میان می گذارد و عاقبت این گفتگو منجر به سیر شدن گرسنه می شود که نحوه آن را در زیر می خوانید:

خمیری که موریانه های مأمور تهیه غذا از چوب فراهم می سازند پیش از آن که کاملاً هضم شود از ده معده مختلف عبور می کند. تقسیم آن بنا بر قاعده بسیار صحیحی انجام می گیرد. هر قدر موریانه ای گرسنه تر باشد از محتوی معده اجتماعی خود کمتر به دیگران می دهد و در عوض از عابرین بیشتر خوراک هضم شده می گیرد!

اگر موریانه سائلی که بسیار گرسنه است با موریانه ای که گرسنه تر از خود باشد برخورد نماید بدون تأمل قسمتی از غذای بسیار کمی را که در معده دارد به او می دهد. بدین طریق شرایط تغذیه در تمام کشور موریانه ها یکسان است. در جوار موریانه های سیر موریانه های گرسنه وجود ندارد، در کشور آنها فقیر و ثروتمند معنا ندارد، با این روش بسیار هوشمندانه و ساده، آنها جامعه کاملی را بنا نهاده اند!

## عجایب زندگی ملخ ها

ملخ می تواند بیش از ۵۰۰ نوع صدای مختلف از خود بیرون آورد. برای تولید صدا این حشره ساق پای دنداندار خود را بر رگه های بال سخت خود می ساید.

صداهایی که ملخ ها ایجاد می کنند بنا به قواعد بسیار منظمی به جملات و کلمات و قسمت هایی منقسم می شوند. هر کدام از آنها با حرکت مخصوصی از ران دنداندار

حیوان پدید می آید. حیوان می تواند با تغییر نیرویی که پاهای خود را می مالد و یا با تغییر تعداد دندان‌ها که بر بالش می ساید صداهای مختلفی ایجاد کند.

در بسیاری از ملخ‌ها، ملخ نر و ماده در میان علفزارها آواز سر می دهند. هر نری آواز نوع خود را می خواند، اگر صدای او به گوش ماده ای برسد او از یک لحظه که صدای نر به گوش نرسد استفاده کرده و به او جواب می دهد. اگر آنها توافق کنند ملخ نر به سوی آوازه خوان نامرئی پرواز می کند.

گاهی ممکن است این ملخ با رقیب نری روبرو شود. به محض این که دو رقیب همدیگر را می بینند به شدت شاخک‌های خود را به حرکت در می آورند و پاهای عقب خود را نیز حرکت می دهند تا به هم بفهمانند که چقدر قوی هستند.

اگر رقیب از میدان در نرود با انبرک‌های برنده به جان هم می افتند تا عاقبت یکی پیروز شود. عجب این که در این کشمکش‌ها که دو دقیقه طول می کشد کمتر اتفاق می افتد که ملخ‌ها عضوی از یکدیگر را ناقص کنند!

### ذخیره آب زنبورها

موجودات برون آب به سختی می توانند کارکردهای خود را حتی در هوای سرد برای دو تا سه روز حفظ کنند. موجود زنده همیشه باید دارای اندوخته آب باشد.

اصیل‌ترین روش ذخیره آب را زنبورهای عسل اختراع کرده اند. ادامه زندگی برای خانواده زنبور که متشکل از هزار حشره بالغ و تعداد زیادی شفیره می باشد محال است. اگر هوا برای پرواز نوزادان مساعد نباشد چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

زنبورها این مسأله را به طریقی حل کرده اند. اگر کندوی زنبورها را باز کنید تعداد زیادی از زنبورهای کارگر را مشاهده خواهید کرد که بدون حرکت از شانه‌ها آویزان هستند. آنها خود منابع یا ذخایر آب زنده می باشند. زنبورهای حامل آب مقدار زیادی آب در شکم زنبورهای کارگر می ریزند، در نتیجه زنبورهای کارگر سنگین شده

و قدرت پرواز و خزیدن را موقتاً از دست می دهند. بعد از یکی دو روز هوای نامساعد، شکم زنبورها به حالت اول برگشته و منابع آب خالی می شوند!

### عجایب زندگی گوزن ها

امواج دریای گرم و آرام، با کاهلی به ساحل و صخره های پوشیده از درخت در کنار آب، جایی که گوزن ها تمام روز را به چرا می پردازند می خورند. گوزن ها به این جا می آیند تا از نسیم و سایه درختان بلوط و کاج لذت ببرند. دریا امواج خود را به پای این گوزن های کوچک و زیبا می ریزد ولی احتمالاً توجه آنها را به خود جلب نمی کند.

وقتی گوزن ها تشنه می شوند در جستجوی چاله های کوچک مملو از آب گل آلود سر به کوهها می گذارند. این چاله ها باقیمانده چشمه های سرشار از آب زلال و تازه ای هستند که در فصل تابستان خشک می گردند. هیچ گوزن و یا حیوان دیگری در هنگام تشنگی به سراغ دریا نمی رود. سواحل پر پیچ و خم قاره ها با هزاران کیلومتر طول توسط اقیانوس ها احاطه شده، ولی هیچ رد پای حیوانی در آنجا به چشم نمی خورد، زیرا نمی تواند تشنگی خود را با آب دریا فرو نشاند.

افرادی که دچار کشتی شکستگی می شوند، در وسط دریای بی حد و مرز و سرشار از آب شور از تشنگی می میرند. آب دریا به دلیل این که حاوی املاح زیادی می باشد برای نوشیدن مناسب نیست. در هر لیتر آب ۳۵ گرم املاح گوناگون که شامل ۲۷ گرم نمک معمولی می باشد وجود دارد. چرا آب دریا برای نوشیدن مناسب نیست؟

انسان، به بالغ بر سه لیتر آب در روز از جمله آبی که در غذا یافت می شود نیازمند است. اگر انسان مجبور به استفاده از آب دریا شود روزانه صد گرم از املاح وارد بدنش می شود، و اگر کلیه این املاح در آن واحد به خون نفوذ کند، عواقب و خیمی

به دنبال خواهد داشت.

خون در صورتی که همه شرایط جمع باشد، نمک اضافی را از بین می برد، کلیه خون را تصفیه می نماید. شخص بالغ روزانه حدود ۱/۵ لیتر ادرار و همچنین املاح سدیم، پتاسیم، کلسیم و سایر مواد مضر را دفع می نماید. متأسفانه غلظت املاح در آب دریا خیلی بیشتر از غلظت املاح ادرار می باشد، بنابراین به خاطر رهایی از املاح آب دریا باید مقادیر زیادی آب نوشیده شود.

## حیات حیوانات دریایی

### اشاره

چگونه حیوانات و ماهیان دریایی به زندگی ادامه می دهند؟ از کجا آب نوشیدنی پیدا می کنند؟ حقیقت این است که آنها به هر حال موفق به یافتن آب نوشیدنی می گردند.

مقدار کمی نمک در مایع بافتی خون ماهیان و سایر مهره داران وجود دارد، بدین ترتیب بسیاری از جانوران دریایی که از سایر جانوران دریا تغذیه می کنند مقدار آب مورد نیاز را از طریق غذای خود به دست می آورند. این مایعات برای انسان مفید می باشد.

### سفر بمبارد و کشف مواد مفید دریاها

یک دکتر فرانسوی به نام بمبارد برای اولین بار موفق به کشف این مسأله شد.

بمبارد دست به آزمایش متهورانه ای زد و بدین ترتیب می خواست ثابت کند که اقیانوس ها حاوی موادی هستند که انسان برای زندگی به آنها نیازمند است.

همچنین ثابت نمود افرادی که دچار کشتی شکستگی می گردند با استفاده از نعمت هایی که در اقیانوس ها نهفته است می توانند از مرگ حتمی نجات یابند.

به این منظور در قایقی لاستیکی عازم اقیانوس اطلس شد. وی از خوردن هر

چیزی به جز ماهی خودداری کرد. به جای نوشیدن آب از مایعاتی که از بدن ماهیان به دست می آورد استفاده نمود. ۶۵ روز طول کشید تا از اروپا به امریکا رسید. گرچه سلامت وی به شدت لطمه دید، موفق شد ثابت نماید که می توان فقط از مواد موجود در اقیانوس ها تغذیه نمود.

انسان مایل است بداند که ماهیان، آب شیرین را از کجا تأمین می کنند؟ می دانیم بدن ماهیان به دستگاه تقطیر عجیبی مجهز است که با کُلیه فرق می کند.

کلیه ماهیان آن قدر کوچک است که در مورد تخلیه نمک نقشی به عهده ندارد دستگاه تقطیر ماهیان در آبشش قرار دارد. سلول های مخصوصی املاح موجود در خون را به طور متراکم و همراه با مخاط از بدن موجود زنده بیرون می راند.

### حیات پرندگان دریایی

پرندگان دریایی نیز با مشکلاتی در مورد تهیه آب مواجه هستند. مرغ طوفان و مرغان دریایی که ساکنان اقیانوس می باشند دور از سواحل دریا سکونت دارند. آنها سالی یک بار برای تولید مثل به خشکی می آیند.

نوعی پنگوئن دریای شمال و قرن غار و بسیاری از مرغان نوروزی دریا با وجود این که نزدیک ساحل هستند هرگز از آب شیرین استفاده نمی کنند. بسیاری بر این عقیده بودند که آنها با استفاده از مایعی که از طریق شکار عایدشان می گردد خود را سیراب می سازند. ولی اخیراً ثابت شده است که آنها با شوق و علاقه از آب دریا استفاده کرده و حتی بعضی از آنها بدون آب دریا نمی توانند زندگی کنند.

سال ها قبل در باغ وحش های گوناگون مشاهده شد که بعضی از پرندگان نمی توانند در اسارت به سر برند. جانور شناسان از این موضوع که مرغان ظریف و کوچکی از قبیل مرغ مگس خوار، طوطی، شترمرغ، عقاب و جغد تحمل اسارت را داشتند، ولی مرغان بزرگی از قبیل مرغ نوروزی بعد از مدتی هلاک می شوند دچار

حیرت بودند. سرانجام چنین نتیجه گرفتند که این مرغان زیبای دریایی نمی توانند در قفس های تنگ زندگی کنند، زیرا دلتنگ عرصه پهناور اقیانوس ها می شوند. آنچه موجب مرگ آنان می شود اشتیاق به دریا یا اسارت در قفس های تنگ نیست، بلکه کمبود املاح مورد نیاز آنهاست که موجب مرگشان می شود. هنگامی که نمک به غذای آنها افزوده می گردد با شادکامی بسیاری به زندگی خود ادامه می دهند.

پرندگان و خزندگان دریایی دستگاه تقطیر عجیبی دارند. این دستگاه کلیه آنها نیست، بلکه دستگاهی است که درون بینی آنها قرار دارد و به زبان علمی جدید به نمود نمک معروف است. این غده در پرندگان در لبه بالایی کاسه چشم وجود دارد و ترشحات آن به داخل حفره بینی می ریزد. غلظت سدیم در مایعاتی که از این غده ترشح می شود پنج بار از خون و دو یا سه مرتبه از آب دریا بیشتر است.

مایعات مترشحه از سوراخ بینی روی نوک آنها به صورت شفاف ظاهر می شود که جانور هر چند وقت یکبار آنها را از خود دور می سازد. ده یا دوازده دقیقه بعد از این که غذای آمیخته به املاح به پرندگان می دهیم، قطراتی از دماغش شروع به چکیدن می کند و حالتی به آنها دست می دهد که گویی از سرما خوردگی شدید رنج می برند.

مجرای ترشحات غدد نمکی بر عکس پرندگان در خزندگان دریایی از قبیل لاک پشت آبی و مارمولک در گوشه چشمانشان قرار دارد و ترشحات از گوشه چشم آنها جاری می شود.

## اشک تمساح

مدت ها قبل انسان متوجه شد که اشک تمساح به صورت قطرات روشنی جاری می شود. چنین تصور می شد که تمساح بعد از دریدن و بلعیدن طعمه خود به سوگواری می پردازد، به همین دلیل اصطلاح «اشک تمساح» برای نشان دادن



بدترین ریاکاری‌ها به کار می‌رود. اخیراً دانشمندان به این مسأله پی برده‌اند که اشک تمساح در واقع به عنوان وسیله‌ای برای دفع املاح جذب شده از طریق آب و غذا می‌باشند.

### **لاک پشت های دریایی**

لاک پشت های دریایی تمام سال در اطراف دریا و اقیانوس های گرم به سر می‌برند. ماده این حیوان تنها سالی یک بار در تاریکی شب برای دفن تخم های خود به سواحل شنی روی می‌آورد، هنگام برگشت به شدت اشک می‌ریزد و قطرات اشک نمک آلود را به روی ساحل شزار خشک رها می‌سازد.

آیا به خاطر ترک محلی که مدت ها قبل در آنجا از تخم در آمده ناراحت است و یا به خاطر آن که نوزادان خود را به دست سرنوشت رها کرده گریه می‌کند؟ مسلماً چنین چیزی نیست، تنها موضوع آن است که غدد نمک جانور سرگرم کار همیشگی خود، یعنی دفع نمک اضافی می‌باشد و چنین چیزی اصلاً عجیب نیست. لاک پشت های آبی به خاطر اشک خود مشهورند، ولی مشاهده اشک آنها در آب غیر ممکن است و به همین دلیل مدت ها طول کشید تا انسان به این مسأله پی برد.

### **بز موش های صحرائی**

بز موش های صحرائی که در بیابان های خشک استرالیا زندگی می‌کنند قادر به استخراج آب از خاک هستند. این موجودات عجیب و کوچک از دانه های خشک گیاهان تقریباً بدون آب تغذیه می‌کنند.

بز موش ها دانه هایی را که جمع کرده اند فوراً مصرف نمی‌کنند، بلکه دانه ها را در کیسه های گونه خود قرار می‌دهند و به حفره زیرزمینی خود منتقل می‌سازند. نه تنها صورت این حیوان بلکه دهانش نیز از موی پوشیده شده و بدین وسیله موی موش

صحرائی نه تنها بر صورت بلکه بر دهانش نیز می روید و از نفوذ بزاق به کیسه های گونه جلوگیری به عمل می آورد. این موضوع موجب می شود تا سر حد امکان در استفاده از رطوبت صرفه جویی شود.

دانه های کاملاً خشک که از سطح زمین برداشته شده و در سوراخ های زیر زمینی ذخیره می گردند، کوچکترین ذره رطوبت در خاک را جذب می کنند. فشار اسمزی دانه های خشک ۴۰۰ تا ۵۰۰ آتمسفر بوده و با همان نیرو آب را به بیرون می کشند.

بز موش صحرائی تا زمانی که دانه ها آغشته به آب نباشند از آنها استفاده نمی کند.

## صدای حشرات

دانشمندان زنجره ها را به خاطر صدای بلند و منظمشان نوازنده جهان حشرات نامیده اند و بیش از دو هزار نوع زنجره تا به حال شناخته شده است.

دانشمند حشره شناس اس. د. فروست می گوید:

در جهان حشرات، جیرجیرک بغرنج ترین اندام های صوتی را داراست. این حشره نه تنها دارای پوستی شبیه پوسته طبل است و آن را به کمک عضلات نیرومند خود به نوسان و لرزش در می آورد، بلکه دارای یک سیستم بسیار کامل تشدید کننده صداست که در مقابل آن مکافون های ملخ های سبز مانند اسباب بازی های بیچه هاست.

آوازهای این حشرات هر کدام معنای خاص خود را دارد، برخی از آنها پیام های عاشقانه است و بعضی برای جلب توجه ماده و برخی دیگر وجود خطر را خبر می دهند، بعضی هم خبر دهنده گرمای هواست، و معانی دیگری در این صداها هست که هنوز بشر به آنها آگاهی نیافته است.

حشرات نوازنده و موسیقی دان، گرماسنج های خوبی نیز هستند. زنجره ها هر چه هوا گرم تر شود تندتر می خوانند، ولی چون گرمی هوا به یکصد درجه فارنهایت

رسید ناگهان از صدا می افتند، از این روست که برخی از مردم گرمی هوا را از روی نغمه زنجره حدس می زنند و می گویند: اگر تعداد دفعاتی را که یک زنجره برفی در ۱۵ ثانیه از خود صدا در می آورد با عدد چهل جمع کنیم درجه درست هوا را به دست آورده ایم!

تمام حشرات دارای اندام شنوایی می باشند، اما محلّ قرار گرفتن این اندام ها انسان را دچار شگفتی می نماید. ملخ مهاجر دارای یک جفت گوش بر روی پاهای عقبی و ملخ معمولی دارای یک جفت گوش روی پاهای جلو می باشد. جیرجیرک ها نیز چنین هستند.

نکته قابل توجه این است که: گوش برای شنیدن آفریده شده تا موجود زنده را از خیلی چیزها آگاه کند. مثلاً گوش انسان وزوز پشه، ریزش آب، صدای طوفان، آواز پرنده، صدای دوست، سخن دشمن و صداهای بسیار دیگری را به مغزها مخابره می کند و آدمی را از وجود چیزهای مختلف آگاه می سازد. مسلماً گوش در حشرات و حیوانات هم برای این منظور مهم آفریده شده تا چون موضوعات مختلف و مطالب گوناگون را که به صورت صدا منعکس شده درک کند!

راستی، چه جهان عجیبی است. انسان با همه قدرت فکری و علمی در برابر عظمت این واقعیت ها به دریایی از حیرت فرو می رود و با تمام وجود در برابر آفریننده این عرصه گاه پر از عجایب، به فریاد می آید که:

یکی هست و هیچ نیست جز او وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(هاتف اصفهانی)

آری، تدبّر در آفریده ها، آدمی را به آفریننده هدایت می کند و عقل و اندیشه را در برابر حریم با عظمت او به سجده دائمی وادار می نماید.

خراب یک نظر از چشم نیمخواب توایم به حال ما نظری کن که ما خراب توایم

سؤال ما به تو از حد گذشت لب بگشا که سال هاست که در حسرت جواب توایم

چه حد آن که توایم هم عنان تو شد همین سعادت ما بس که در رکاب توایم

عتاب تو کُشد و ناز تو هلاک کند هلاک ناز تو و کشته عتاب توایم

عجب نباشد اگر از لب ت به کام رسیم که مست باده نازی و ما کباب توایم

ز مهر روی تو داریم داغها بر دل ستاره سوخته از تاب آفتاب توایم

من و هلالی از این در به هیچ جا نرویم چرا که همچو سگان بسته طناب توایم

(هلالی جغتایی)

### اقسام ماهی ها

گودی اقیانوس ها به هزاران متر می رسد، ولی نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین نمی رود. پس دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می شود.

گیاهان دریایی به طور معمول در بخش روشن دریا می باشند. در این جا پریشی پیش می آید که ماهی هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می کنند و از نور خورشید محرومند و برای فعالیت های حیاتی به نور احتیاج دارند چه می کنند؟ آنهم ماهی های نیرومندی که می توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده، در ته دریا زندگی کنند.

ولی آفریدگار جهان این پرسش را پاسخ داده و این ماهی ها هر چه نور بخواهند در اختیارشان گذارده است. ماهی هایی را در آنجا آفریده که اشعه نورانی از خود پخش می کنند، مانند کرم شب تاب در زمین و پشه نوری در هوا! این ماهی ها قعر دریا را روشن می کنند. در برابر دستگاه نور پاش آنها صفحه شفاف قرار دارد تا نور بهتر منعکس شود.

این ماهی های نور افکن اقسامی دارند و دارای نورهای رنگارنگ می باشند؛ از گروهی نور قرمز، از گروهی نور سبز، از گروهی نور زرد می تابند؛ عجب این جاست

که برخی دارای چراغ های متعددی هستند.

در پشت ماهی قزل آلاهی کف دریا از سر تا دم دکه هایی است که مانند لامپ های کوچک نور می دهد. ماهی های سیاهرنگی هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز رنگ روشن دیده می شود. ستاره دریایی را از عمق ۹۰۰ متری بالا آوردند نوری سبز رنگ و تند و درخشان به صورت پنج پره از بدنش تراوش می کرد.

آیا این کارخانجات الکتریکی در پیکر این ماهی ها در ته دریا چگونه قرار داده شده؟ چگونه آب دریا این چراغ ها را خاموش نمی کند؟ آیا لامپ این چراغ ها از کدام شیشه ساخته شده که فشار آب چهار صد متری آن را نمی شکند، آیا حجم این کارخانجات الکتریکی چقدر است؟ آیا مواد سوختنی آنها چیست و از کجا می آید؟ آیا چه کسی آنها را به کار می اندازد و بر کار آنها نظارت می کند که از کار نیفتند. آیا ماده بی شعور می تواند تاریکی را از روشنایی تشخیص دهد تا برای تاریکی چراغی درست کند؟

### نوزادان پستانداران

نوزادان پستانداران همانکه دمی چند از ولادتشان گذشت به جنبش درآمده می خیزند، و بو می کشند، تا خود را در آغوش مادر جای دهند، آنها می کوشند پستان مادر را پیدا کرده تا با حرکت لب های خود شیر بمکند. تنها کمکی که از طرف مادر پس از زاییدن به آنها می شود همان لیسیدن آنهاست و گرنه هیچ گونه کمک دیگری از طرف مادر به نوزادان نمی شود.

این حرکت کردن را در آغاز ولادت چه کسی به این نوزادان تعلیم کرده است؟ بوی مادر را که به آنها شناسانیده؟ پستان مادر را که به آنها نشان داده تا بدانند آن است که شیر می دهد و اعضای دیگر مادر شیر ندارد؟ حرکت لب و مکیدن شیر و

بلعیدن آن را چه کسی به آنها تعلیم داده است؟ این تعلیمات قبل از ولادت شده و یا بعد از آن؟ اگر معلم این درس ها، پدر یا مادر باشند که خود آنها از درک این معنا عاجزند، و قابلیت تعلیم در نوزاد مفقود است، جنین در شکم مادر نمی خیزد و راه نمی رود و از دهان غذا نمی خورد، بلکه به وسیله ناف تغذی می کند.

البته نوزاد جانوران پستاندار این کارها را به وسیله غریزه انجام می دهد. این غریزه را که به این نوزاد داده است؟ چرا غریزه های دیگر را ندارد؛ چون غریزه خود به خود نمی تواند پیدا شود، پس به طور قطع پدید آورنده ای دارد.

پدیدآورنده ای که نیاز نوزاد را به این وظایف طبیعی دانسته و به وی عنایت کرده است؛ پدیدآورنده ای که می دانسته نوزاد به غریزه های دیگر نیاز ندارد؛ پدیدآورنده ای که داناست و توانا و کریم است و در ذات او بخل راه ندارد.

### حیات عنکبوت

کارتونک که در زبان عربی به آن عنکبوت گفته می شود کارهای عجیبی انجام می دهد، بدون آن که از کسی یاد گرفته باشد و یا آنها را تمرین کرده باشد.

کارتونک برای شکار، دام را اختراع کرده است، دام وی تار اوست. تار وی از نخ های ابریشم مانند درست شده است، نخ هایی را که خودش ایجاد کرده و خودش ریسیده است، و از آن نخ ها تار را بافته است. کارتونک تار را به شکل هندسی و محکم در می آورد و برای شکار مگس دام قرار می دهد.

کارتونک پل را اختراع کرده است که به وسیله آن از جوی ها عبور می کند و از گودال های ژرف می گذرد. پل کارتونک نخي است باریک که خودش آن را ریسیده است و به وسیله باد دو سوی جو و گودال را به هم وصل می کند، آنگاه خود را با سرعتی عجیب روی آن می لغزاند تا از آن عبور کند.

آیا مقدار طول پل را کارتونک از کجا به دست آورده است که طول نخ را به همان اندازه قرار داده است؟ آیا ایصال پل را به وسیله باد که به وی تعلیم داده است؟ مقدار مقاومت پل را برای حمل خودش چه کسی به وی یاد داده است؟ گذشتن از روی پل را به وسیله لیز خوردن از چه کسی آموخته است؟

کارتونک، کشتی اختراع کرده است. برگ های درخت را جمع می کند و بانخ های حریری خودش برگ ها را به هم وصل می کند و می بندد، سپس آن را در آب می اندازد و آب این کشتی را تا آنجا که دلخواه اوست می برد و باری را که خودش نمی تواند ببرد کشتیش می برد! کارتونک خندق های زمینی و پناهگاه های محکم می سازد. و برای آنها درهای محکمی قرار می دهد و وسایل گریز از خطر را در آنها آماده می کند.

آیا این کارها نشانه آن نیست که آفریننده کارتونک بسیار دانا و توانا می باشد؟

آری، به قول حضرت سجاد علیه السلام :

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

منم این بی تو که پروای تماشا دارم کافرم گر دل باغ و سر صحرا دارم

بر گلستان گذرم بی تو و شرمم ناید در ریاحین نگرم بی تو و یارا دارم

که نه بر ناله مرغان چمن شیفته ام که نه سودای رخ لاله حمرا دارم

بر گل روی تو چون بلبل مستم واله به رخ لاله و نسرين چه تمنّا دارم

گر چه لایق نبود دست من و دامن تو هر کجا پای نهی فرق سر آنجا دارم

با توأم یکنفس از هشت بهشت اولی تر من که امروز چنینم غم فردا دارم

سعدی خویشتم خوان، که به معنی ز توأم گر به صورت نسب از آدم و حوّا دارم

(سعدی شیرازی)

## عجایب بال پرندگان

آیا تاکنون در نیرویی که در بال پرندگان موجود است و آنها را به مسافت های دور و دراز می برد اندیشیده اید؟ این چه نیرویی است و حقیقت آن چیست و چگونه در بال آنها جای دارد و در چه جای بال های آنها می باشد و به چه وسیله در بال ها نهاده شده است؟ چگونه این نیروی عظیم در بال کوچک آنها گنجانیده شده است؟ نیروهای محرّکه اگر کمک خارجی به آنها نرسد، می مانند و مقداری که کار کردند فرسوده می شوند و نیاز به تعمیر دارند، ولی نیروی پرش پرندگان نیاز به کمک خارجی و احتیاج به تعمیر ندارد.

آیا غذای پرندگان که معمولاً حشرات و یا برگ های درختان است چگونه تبدیل به این نیروی عظیم می شود؟ چه ماشین شیمیایی دقیقی و عظیمی در این جثّه کوچک نهفته است که آن غذای ساده را تبدیل به این نیروی بزرگ می کند؟

آری، اینها نشانه قدرت عظیم و دانش نامحدود پدیدآورنده پرندگان و نگاهدارنده آنهاست.

غالب حشرات نر با آواز خود ماده ها را به سوی خویش می خوانند و آنها را به طرف خود جلب می کنند مانند سوسک، ملخ، پشه و جیرجیرک.

ص: ۲۲۹



حشره شناسان تاکنون برای پشه ها سه نوع صدا و سخن تشخیص داده اند:

صدای خشم، صدای کمک و صدای طلب معشوق.

دانشمندان برای از بین بردن پشه های موذی صدای جنس نر آن را به گاهی که ماده را به سوی خود می طلبد ضبط کرده و در نقاط معینی پخش می کنند. وقتی پشه های ماده در اطراف دستگاه پخش صدا که زبان پشه نامیده می شود جمع می شوند آنها را به وسیله د.د.ت یا سم های دیگر معدوم می نمایند.

تقلید از سخن پشه های نر و آواز آنها برای گرد آوردن پشه ها از سم پاشی مزارع و کشتزارها بهتر و به صرفه تر است، زیرا سم، تنها حشره موذی را از بین نمی برد بلکه میلیونها حشرات مفید مانند زنبور عسل را نیز نابود می سازد و از میزان میوه ها و حبوبات هم می کاهد، زیرا حشرات به لحاظ گرده افشانی و تلقیح گل ها، میوه ها را فراوان می کنند، از طرف دیگر هزینه سمپاشی مزارع خیلی بیشتر و سنگین تر از سمپاشی اطراف دستگاه پخش صدای پشه می باشد.

## عجایب کرگدن

کرگدن فقط یک دوست در دنیا دارد و آن پرنده کهنه خواری است که بر پشت او سوار است و کهنه های داخل چین های پوست پشتش را می گیرد. اگر در موقعی که کرگدن چرت می زند، چیزی به او نزدیک شود سر و صدای پرنده بلند می شود و او را آگاه می کند. این پرنده برای کرگدن مثل چشم است، زیرا اگر چه عضو بویابیش حساس و حس شنوایی آن قوی است، ولی قدرت دیدش به مانند هوشش بی اندازه کم است.

پرنده گان کهنه خوار کوچک علاوه بر کهنه، خار و علف هایی را که بر پشت و

لایه های پوست کرگدن فرو می روند بیرون می آورند و می خورند. مراقب جوانب نیز هستند و خطر را با صدای مخصوص خود به کرگدن گزارش می دهند و ارباب خود را برای دفاع آماده و مهیا می سازند!

پس کرگدن ها به صدای پرنده هایی که به منزلهٔ محافظین آنها هستند آشنا می باشند، زیرا آنچه مسلم است این پرندهٔ کوچک تنها یک صدا ندارد، بلکه احتیاجات خود را با نواهای مختلف اعلام می کند، ولی کرگدن وقتی آمادهٔ حمله می شود که صدای وحشت پرنده را بشنود، در غیر این صورت عکس العملی از خود نشان نداده با دوستان خود به گردش و چرا می پردازد، زیرا با خارج شدن خارها و کنه ها از چین و چروک پوست کرگدن، هم او احساس آرامش و راحتی می کند و هم پرنده ها از غذای آماده و مهیا شکمی از عزا درمی آورند.

### صداهای مرغ و خروس

جانورشناسان برای مرغ و خروس هر کدام ۹ نوع صدا تشخیص داده اند و شگفت این جاست که صدای خروس در دو مورد با صدای مرغ مشابه است و در سایر موارد اختلاف دارد.

صدای مرغ خانگی وقتی جوجه ها را از خطر آگاه می کند خیلی جالب است.

وقتی جوجه ها در اطراف پراکنده اند و مشغول جمع کردن دانه اند اگر پرنده ای که مادر، او را مخالف و خطرناک تشخیص دهد در هوا پرواز کند، مرغ با صدای مخصوص، جوجه ها را از خطر آگاه می سازد، ناگهان تمام جوجه ها در هر نقطه ای که هستند به زمین می چسبند و مانند سربازانی که به سنگر می روند تکان نخورده و استتار می نمایند. بعد از لحظه ای که خطر مرتفع شد، مرغ صدای دیگری کرده همهٔ جوجه ها از زمین برخاسته، سینه ها را راست نموده آمادهٔ حمله می شوند، ولی کاملاً در محل خود پا بر جا می ایستند، وقتی خطر به کلی رفع شد و مادر دانست که پرنده

از آن محیط دور شده است سومین صدا را از حلقوم خارج می کند که ناگهان جوجه ها به سرعت خود را به مادر رسانیده زیر بال های او پنهان می شوند. این منظره به قدری جالب است که تماشاچی انتظار می کشد بارها تکرار شود.

### پرنده پارس کننده

در آمریکای مرکزی یک نوع پرنده شبیه کلنگ وجود دارد که مانند سگ پارس می کند و روستاییان از آن استفاده می نمایند و این پرنده با صدای خود به مرغان خانگی فرمان می دهد و آنها را برای تغذیه هدایت می کند و مرغ ها را شب به لانه می آورد و به وسیله آواز آنها را می خواباند و یا از خواب بیدار می کند، و به مجردی که خطری متوجه می شود، مثلاً عقاب یا سگ و گریه وحشی نزدیک مرغ ها شوند یک نفیر شدید به عنوان اعلام خطر می کشد و با صدای مخصوص به دشمن حمله می کند و با وجودی که منقار خیلی کوتاه دارد و فاقد چنگال است همیشه طرف را مغلوب می سازد!

### پرنده آکسی کلوپ

عملی که پرنده آکسی کلوپ هنگام تخم گذاری انجام می دهد بسیار محیر العقول است. یکی از دانشمندان فرانسه به نام «وارد» درباره این حیوان می گوید:

من در حالات این پرنده مطالعاتی کرده ام، از خصایص او این است که وقتی تخم گذاری او تمام شد می میرد، یعنی هرگز روی نوزادان خود را نمی بیند، همچنین نوزادان هیچگاه روی پر مهر مادران خود را نخواهند دید.

هنگام بیرون آمدن از تخم، به صورت کرم هایی هستند بی بال و پر که قدرت تحصیل آذوقه و مایحتاج زندگانی را نداشته و حتی قدرت دفاع از خود را در مقابل حوادثی که با حیات آنها می جنگد ندارند، لذا باید تا یک سال به همین حالت در

یک مکان محفوظی بمانند و غذای آنها مرتب در کنار آنها باشد. به همین جهت وقتی مادر احساس می کند که موقع تخم گذاری او فرا رسیده است قطعه چوبی پیدا کرده و سوراخ عمیقی در آن احداث می کند، سپس مشغول جمع آوری آذوقه می شود و از برگ ها و شکوفه هایی که قابل استفاده برای تغذیه نوزادان او می باشد به اندازه آذوقه یکسال به جهت یکی از آنها تهیه کرده و در انتهای سوراخ می ریزد، سپس یک تخم روی آن می گذارد و سقف نسبتاً محکمی از خمیرهای چوب بر بالای آن بنا می کند، باز مشغول جمع آوری آذوقه می شود و پس از تأمین احتیاجات یک سال برای یک نوزاد دیگر و ریختن آن در روی اتاق اول، تخم دیگری در بالای آن گذارده و طاق دوم را روی آن می سازد، به همین ترتیب چندین طبقه را ساخته و پرداخته و بعد از اتمام عمل می میرد!

فکر کنید این پرندۀ ضعیف از کجا می داند که نوزادان او چنین احتیاجاتی را دارند، و این تعلیمات را از کجا آموخته؟ آیا از مادر خود آموخته در حالی که هرگز روی او را نمی بیند؟ یا این که به تجربه دریافته؟ با این که این عمل در طول زندگانی او یک مرتبه بیشتر رخ نخواهد داد، آیا نباید اعتراف کرد که این کار صرفاً مَتکی به یک الهام غیبی و غریزه ای است که دست قدرت و عظمت خداوند دانا در وجود او قرار داده است، خداوندی که عجایب عظمت او تمام شدنی نیست.

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

ای وجود تو اصل هر موجود هستی و بوده ای و خواهی بود

صانع هر بلند و پست تویی همه هیچند هر چه هست تویی

نقشبند صحیفه ازل یا وجود قدیم لم یزلی

نی ازل آگه از بدایت تو نی ابد واقف از نهایت تو

از ازل تا ابد سپید و سیاه همه بر سر وحدت تو گواه

ورق نانوشته می خوانی سخن ناشنیده می دانی

پیش تو طایران قدوسی بهر یک دانه در زمین بوسی

روی ما سوی توست از همه سو سوی ما روی توست از همه رو

در سجودیم رو به درگه تو پا ز سر کرده ایم در ره تو

(هلالی جغتایی)

من علاقه داشتم بیش از این در این زمینه توسن قلم را به جولان آورم، ولی فکر کردم مشت را نمونه خروار قرار دهم بهتر است تا از مسائل دیگر در حدی که لازم است باز نمانم.

شرح حیات اعجاب انگیز جانوران را در کتاب های «نشانه هایی از او»، «نطق و شعور جانوران»، «شگفتی های آفرینش»، نوشته های مترلینگ، «دنیای زیر آقیانوس ها»، «شگردهای طبیعت»، «راز آفرینش انسان»، «مجله شکار و طبیعت» و سایر کتب مربوط ملاحظه کنید، باشد که از این رهگذر به گوشه ای از عظمت قدرت حضرت ربّ العزّه واقف گردید.

خداوند بزرگ در بسیاری از آیات قرآن مجید، اوضاع عالم هستی، جهان نباتات و عالم حیوانات را از نشانه های قدرت و اراده و حکمت و عظمت خود دانسته و انسان را به مطالعه در آثار قدرتش فراخوانده و او را به درک حقایق هستی برای یافتن هستی آفرین تشویق کرده است. لازم است با قرآن مجید انس بگیرید و عقل تشنه خود را از این چشمه پرفیض الهی سیراب نمایید.

## شگفتی های عالم انسان

### اشاره

در مقدمه این فصل، لازم است به جملاتی از پروفیسور کارل که در این زمینه و مسائل دیگر عالی ترین تحقیقات را دارد اشاره کنم، سپس مطالب لازم را یادآوری

ص: ۲۳۴

«علمی که از موجودات زنده به طور عموم و از فرد آدمی به خصوص، بحث می کنند این قدر پیشرفت نکرده و هنوز در مرحله توصیفی باقی مانده اند. حقیقت این که انسان یک مجموعه پیچیده و مبهم و غیر قابل تفکیکی است که نمی توان او را به آسانی شناخت و هنوز روش هایی که بتوان او را در اجزا و در مجموعه و در عین روابطش با محیط خارج بشناسد، در دست نیست، چه برای چنین مطالعه ای دخالت تکنیک های فراوان و علوم مشخصی ضروری است، و هر یک از این علوم نیز که یک جنبه و یک جزء از این مجموعه پیچیده را مطالعه می کند نتیجه ای خاص به دست می آورد، و تا آن جا که تکامل تکنیکش اجازه می دهد در این راه به جلو می رود، ولی مجموعه این مفاهیم انتزاعی از درک واقعیت در مورد آدمی ناتوان است، زیرا هنوز نکات پرارزش و مهمی در تاریکی باقی می ماند و کالبدشناسی و شیمی و فیزیولوژی و روان شناسی و علم تربیت و تاریخ علم الاجتماع و اقتصاد و رشته های آنان به کنه وجود آدمی نمی رسند. بنابراین انسانی که متخصصین هر رشته از این علوم می شناسند نیز واقعی نیست و بلکه شبحی ساخته و پرداخته تکنیک های همان علم است.

از دریچه چشم علوم مختلف، انسان در عین حال بدنی است که کالبدشناسان آن را می شکافند، نفسی است که روانشناسان و روحانیون آن را توصیف می کنند، و شخصیتی است که هر یک از ما با درون بینی به آن بر می خوریم.

ذخیره سرشاری از مواد شیمیایی گوناگون است که بافت ها و مایعات بدن را می سازد. اجتماع شگفت انگیز سلول ها و مایعات تغذیه است که قوانین همبستگی آنها را فیزیولوژیست ها مطالعه می کنند. او ترکیبی از اعضا و نفس عاقله است که در بستر زمان کشانده می شود و متخصصین بهداشت و تعلیم و تربیت می کوشند آن را در این سیر به سوی تکامل غایی آن رهبری کنند.

انسان، ماشینی است که باید دائماً مصرف کند تا ماشین‌هایی که خود برده آنها گشته به کار خود ادامه دهند. او شاعر و قهرمان و مقدّس است و بالاخره نه تنها وجود بسیار پیچیده‌ای است که دانشمندان آن را با تکنیک‌های خاصی تجزیه می‌کنند بلکه در عین حال مجموعه‌ای از آرزوها و تصوّرات و امیال انسانیّت نیز هست.

اطلاعاتی که از او داریم آمیخته با عوامل ماورای طبیعی نیز هستند و در این باره ابهام به حدّی است که ما نه تنها به انتخاب آنچه خوشایند ماست تمایل نشان می‌دهیم، بلکه در ایده‌ای که نسبت به انسان داریم معتقدات و احساسات ما نیز بی‌اثر نیست. یک عالم مادی و یک دانشمند روحانی هر دو یک تعریف را درباره کریستال‌های نمک طعام می‌پذیرند ولی در مورد وجود آدمی هم عقیده نمی‌شوند.

محقّقاً بشریّت تلاش زیادی برای شناسایی خود کرده است، ولی با آن که ما امروز وارث گنجینه‌هایی از مطالعات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم، هنوز جز به اطلاعات ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زائیده روش‌های تحقیقی ماست و حقیقت وجود ما در میان جمع اشباحی که از خود ساخته ایم مجهول مانده است.

در حقیقت جهل ما از خود زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هایی که مطالعه کنندگان زندگی انسان مطرح می‌کنند بدون پاسخ می‌ماند.

چگونه مولکول‌های اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقّتی سلول‌ها سهم می‌گیرند و زندگی را در خود نگه می‌دارند؟ چگونه ژن‌های موجوده در هسته سلول‌های جنسی خصائص ارثی را مشخص و نمودار می‌کنند؟ سلول‌ها با اجتماعات خود چگونه اشکال بافتی و اندامی را به وجود می‌آورند؟ گویی اینها نیز مانند زنبور عسل و مورچه وظیفه‌ای را که در اجتماع به عهده دارند از پیش می‌دانند

ولی طرقي را كه آنها براي ايجاد يك بدن پيچيده و در عين حال ساده به كار مي برند نمي شناسيم.

ماهيت حقيقي عمر انساني يعني زمان رواني و زمان فيزيولوژيكي چيست؟ اگر چه مي دانيم كه تركيبي از بافت ها و اندام ها و هورمون ها و نفس عاقله هستيم ولي چگونگي روابط اعمال رواني با سلول هاي مغزي بر ما پوشيده است و ما حتي به فيزيولوژي سلول هاي مغزي آشنائي نداريم!

در چه حدودي اراده مي تواند در تغيير وضع موجود موثر باشد؟ چگونه حالت اعضا بر روحيه تأثير مي نمايد؟ خصائص عضوي و رواني كه هر كس از پدر و مادر خود به ارث مي برد چطور با شرايط خاص زندگي محيط و تحت تأثير مواد شيميايي اغذيه و آب و هوا و اصول فيزيولوژيكي و اخلاقي تغيير مي كند؟

ما هنوز براي شناسائي روابطي كه بين رشد استخوان ها و عضلات و اندام ها با فعاليت رواني و معنوي ما در كار است ناتوانيم، و همچنين عامل تأمين كننده تعادل دستگاه عصبي و مقاومت در برابر بيماري ها و خستگي را نمي شناسيم!

اهميت نسبي فعاليت هاي فكري و اخلاقي و جمالي و عرفاني تا چه اندازه است! شكل خاصي از انرژی كه موجد تليپاتي (۱) مي گردد کدام است؟ بلاشك بعضي عوامل بدني و رواني وجود دارند كه بدبختي و نيكبختي هر كس وابسته به آنهاست ولي اينها بر ما مجهولند، ما نمي توانيم با وسايل تصنعی خود را قرين خوشبختي سازيم. به خوبي واضح است كه مساعي تمام علمي كه انسان را مورد مطالعه قرار داده اند به جايي نرسيده است و شناسائي ما از خود هنوز نواقص زيادي دربردارد. (۲)

ص: ۲۳۷

---

۱- (۱) - تليپاتي: ارتباط فكري بين دو تن از مسافت دور، انتقال فكر.

۲- (۲) - انسان موجود ناشناخته: ۱۴.



قرآن مجید در زمینه جهل انسان به یک رشته از واقعیت خودش می فرماید:

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١﴾

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند.

این جهل شامل رشته های دیگری از نواحی وجود او نیز می گردد به صورتی که کارل در مقاله بالا اشاره کرده است. انسان در عین جهلی که به بسیاری از نواحی وجود خود دارد، به کشف واقعیت هایی از دستگاه آفرینش خود موفق شده که مطالعه آن کشفیات، اولاً: انسان را در دریایی از حیرت و تعجب فرو می برد، و ثانیاً، به گوشه ای از عظمت آفریدگار جهان واقف می سازد.

### مطالبی درباره خون بدن

درباره خون بدن آورده اند:

خون مایه زندگی است و آن در انسان و مهره داران سرخ رنگ، و مرکب از دو قسمت است: سلول های خون و پلاسما. سلول های خون از سه گروه تشکیل یافته اند: گلبول های قرمز و گلبول های سفید و پلاکت ها.

گلبول های قرمز مأمور رسانیدن اکسیژن به بافت ها هستند؛ گلبول های سفید مدافع تن در برابر هجوم میکرب ها و ذرات خارجی اند و پلاکت ها مانع خونریزی می شوند. پلاسما غذای بافت ها را تأمین می نماید و مواد اضافی را از بافت ها گرفته

ص: ۲۳۸

از راه کلیه به نام ادرار خارج می سازد.

خون در ضمن گردش از غده های مترشح داخلی موادی می گیرد و برای انتظام تن، آنها را به همه جا می برد. مسلّم است در این گیرودار دسته ای از گلبول های خون پیر و فرسوده شده از دایره فعالیت خارج می شوند و گلبول های تازه نفس جانشین آنها می گردند.

عمر گلبول های قرمز در حدود چهار ماه، امّا عمر گلبول های سفید و پلاکت ها کوتاه تر است. پس کمبود خون از کجا تأمین می شود؟ در بدن دستگاه هایی وجود دارد به نام دستگاه های خون ساز و آنها شامل مغز استخوان های گرد و پهن و طحال و عقده های لنفاوی اند.

مغز استخوان ها مأمور ساختن گلبول های سفید هسته ای و پلاکت ها می باشند، طحال و عقده های لنفاوی سازنده گلبول های سفید یک هسته ای اند و این دو دستگاه در دوران زندگی دائم در کارند. در بدن هم قرنطینه ای وجود دارد و آن مأمور است عناصر فرسوده خونی را بازداشته و متلاشی سازد، در عوض دستگاه های خون ساز سلول های تازه نفس را وارد گردش خون می نماید. در مدّت زندگی انسان سالم این روش برقرار است. این است سرّ زندگی که آثار آن در هر جا به شکلی نمودار است!

اگر بقا طلبی روفنای جانان باش چو قطره راه به دریا بجوی و عمّان باش

اگر که از لب دلدار کام دل خواهی چو جام با دل پر خون مدام خندان باش

دهند جای تو را تا به چشم خود مردم بر آرزوی بهایم، به طبع انسان باش

به رغم غیر چو در بزم قرب جستی یار به روی یار چو آینه مات و حیران باش

(شکیب)

## خون و محیط داخلی آن در کلام کارل

کارل که از اساتید بزرگ قرن معاصر است، دربارهٔ خون و محیط داخلی آن می گوید:

محیط داخلی، جزئی از بافت ها و از آن غیر قابل تفکیک است و ادامهٔ زندگی برای اندام های بدن بدون آن ممکن نیست. تمام تظاهرات حیات عضوی و حالت سلسلهٔ عصبی و افکار و امیال و محبت ها و خشونت های ما و زشتی و زیبایی جهان در دیدهٔ ما با حالت فیزیولوژیکی شیمیایی این محیط بستگی دارد.

این محیط از خون که در شریان ها و وریدها گردش می کند، و مایعی که از جدار مویرگ ها می گذرد و در ما بین اندام ها و بافت ها نفوذ می کند تشکیل شده است و به این ترتیب می توان یک محیط عمومی شامل خون و محیطهای موضعی که به وسیلهٔ لنف بین بافتی ایجاد می شود تمیز داد.

هر عضوی به استخری مملو از نباتات آبی شبیه است که به وسیلهٔ نهر کوچکی سیراب می شود. آب را کد استخر نظیر با لنفی است که سلول ها در آن شناورند و مازاد تغذیهٔ گیاهان و مواد شیمیایی دیگری که آزاد می کنند در آن ریخته می شود.

میزان رکود یا آلودگی این به سرعت حجم جویباری که در آن می ریزد بستگی دارد، همچنین ترکیب لنف بین بافتی نیز به وسیلهٔ مقدار خون شریان مغذی عضو تنظیم می شود. در هر حال خون است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم ترکیب محیطی را که در آن تمام سلول های بدن زندگی می کنند می سازد.

خون نیز بافتی مانند همهٔ بافت های دیگر بدن است و تقریباً شامل ۳۰۰۰۰

ص: ۲۴۰

میلیارد گلبول قرمز و ۵۰ میلیارد گلبول سفید است.

این گلبول‌ها مانند سایر سلول‌های بدن در میان تار و پودی ثابت نشده‌اند، بلکه در مایعی به نام پلاسما شناورند و به این ترتیب خون، بافت سیالی است که تمام قسمت‌های بدن را فرا می‌گیرد و به هر سلول غذایی را که نیازمند است می‌رساند، در عین حال محصولات زاید زندگی بافتی را نیز جمع‌آوری می‌کند، به علاوه مواد شیمیایی لازم و سلول‌هایی که بتوانند نواحی آسیب‌دیده بدن را از نو ترمیم کنند نیز با خود دارد و با این عمل شگفت‌انگیزش بمانند سیلابی است که به کمک گل و لای و تنه‌های درختی که با خود کنده و آورده است خانه‌های خراب شده مسیرش را از نو ترمیم می‌کند.

ساختمان پلاسمای خون در حقیقت آن چیزی نیست که شیمیست‌ها تصور می‌کنند و علاوه بر موادی که آزمایش‌های ایشان نشان داده است عناصر فراوان دیگر نیز در خود دارد. از یک طرف محققاً محلولی از بازها و اسیدها و املاح و پروتئین‌هایی است که وان اسلیک و هندرسون قوانین تعادل فیزیکی شیمیایی آنها را کشف کرده‌اند و به علت این ترکیب خاص، خون می‌تواند با وجود ترشحات دائمی مواد اسیدی بافت‌ها، حالت یونی خود را که خیلی نزدیک به خنثی است حفظ کند و برای تمام سلول‌های بدن محیط تغییرناپذیری که نه زیاد قلیایی و نه اسید است بسازد، ولی از طرف دیگر شامل پروتئین‌ها و پلی‌پتیدها و اسیدهای آمینه و قندها و چربی‌ها و مایه‌ها و مقادیر ناچیزی از فلزات مختلف و محصول ترشحات غدد داخلی و بافت‌ها نیز هست و ما هنوز به خوبی ماهیت بسیاری از این مواد را نمی‌شناسیم و به زحمت می‌توانیم اعمال پیچیده و متعدد آنها را توجیه کنیم.

در پلاسمای خون برای هر بافتی غذای مخصوص همان بافت و موادی که اعمال آن را تند یا برعکس آهسته می‌کند وجود دارد و به این جهت مثلاً بعضی چربی‌ها توام با پروتئین‌های سرم می‌توانند از قدرت تقسیم سلولی بکاهند و حتی

آن را یکباره متوقف سازند. همچنین در سرم خون عناصری یافت می شود که می توانند مانع از رشد باکتری ها گردند. این مواد در نسوجی که مورد حمله میکرب ها قرار گرفته است تهیه می شود و برای دفاع به کار می رود، به علاوه در پلاسما ماده ای به نام فیبرینوژن موجود است که به شکل فیبرین در می آید و با چسبندگی خاص خود به زودی روی عروق زخمی شده را می پوشاند و از خونروی جلوگیری می کند.

سلول های خونی یعنی گلبول های سفید و قرمز وظیفه بزرگی را در تشکیلات محیط داخلی دارند. در حقیقت پلاسما نمی تواند جز مقدار کمی از اکسیژن هوا را در خود حل و ذخیره کند و اگر گلبول های قرمز مقدار کافی اکسیژن با خود حمل نمی کردند، تهیه این ماده حیاتی برای توده عجیب سلول های بدن که دائماً طلب اکسیژن می کنند به وسیله پلاسما غیر ممکن بود. گلبول قرمز سلول زنده ای نیست، بلکه کیسه کوچکی پر از هموگلوبین است که هنگام عبور از ریه، اکسیژن هوا را در خود می گیرد و چند لحظه بعد آن را به سلول های گرسنه بافت ها پس می دهد. در همین حال سلول ها اسید کربونیک و دیگر مواد زاید را نیز در خون می ریزند.

گلبول های سفید برعکس، سلول های زنده ای هستند که گاهی در میان پلاسمای خون شناورند و گاهی نیز از جدار مویرگ ها می گذرند و تا سطح سلول های مخاط روده و اندام های دیگر می خزند.

به وسیله این عوامل است که خون از عهده انجام وظایف خود مانند یک نسج سیال و عامل ترمیم نسوج فرسوده و در عین حال محیطی مایع و جامد بر می آید و به هر جا که وجودش لازم باشد خود را می رساند.

به وسیله خون در پیرامون میکرب هایی که به یک ناحیه بدن هجوم آورده اند به زودی توده بزرگی از گلبول های سفید حاضر می شوند و به مبارزه می پردازند.

همچنین خون برای ترمیم زخم های پوستی و اندام ها مواد ضروری را با خود همراه

می آورد. گلبول‌ها در این جا به شکل سلول‌های ثابت در می آیند و به دور خود رشته‌های هم‌بندی ایجاد و نسوج مجروح را مرمت می‌کنند.

مایعات و سلول‌هایی که از مویرگ‌ها خارج می‌شود، محیط موضعی بافت‌ها و اندام‌ها را می‌سازد. مطالعه این محیط تقریباً غیر ممکن است، چنانکه «رو» آزمایش کرده است اگر در بدن موجود مواد خاصی که رنگ آنها بر حسب حالت اسیدی بافت‌ها تغییر می‌کند تزریق نمایند اندام‌ها به رنگ‌های گوناگونی در می‌آیند و به این ترتیب مشاهده اختلاف محیط‌های داخلی موضعی ممکن می‌گردد. در حقیقت این تغییرات عمیق‌تر از آن است که به نظر می‌آید ولی ما قادر به شناسایی تمام خصایص آن نیستیم.

در دنیای وسیع بدن آدمی، کشورهای مختلفی می‌توان یافت و با این که کشورها همه از انشعابات یک رودخانه سیراب می‌شود معیناً خواص آب دریاچه‌ها و استخرهای آنها با ساختمان زمین و نوع نباتات هر کشوری فرق می‌کند. هر بافتی و هر اندامی به کمک پلاسمای خون، محیط خاص خود را می‌سازد و سلامت یا بیماری و قدرت یا ضعف و سعادت و تیره‌روزی هر یک از ما با همکاری متقابل سلول‌ها و این محیط بستگی دارد.»

آری، به قول حضرت زین العابدین علیه السلام:

«يَا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظْمَتِهِ»

ای یار ناگزیر که دل در هوای توست جان نیز اگر قبول کنی هم فدای توست

غوای عارفان و تمنای عاشقان حرص بهشت نیست که شوق لقای توست

گر تاج می دهی غرض ما قبول تو و تیغ می زنی طلب ما رضای توست  
گر بنده می نوازی و گر بند می کشی زجر و نواخت هر چه کنی رای توست  
قومی هوای نعمت دنیا همی زند قومی هوای عقبی و ما را هوای توست  
هر جا که پادشاهی و صدری و سروری است موقوف آستان در کبریای توست  
سعدی ثنای تو نتواند به شرح گفت خاموشی از ثنای تو حدّ ثنای توست  
(سعدی شیرازی)

### اسکلت سر انسان

«اسکلت سر شامل سر، جمجمه و استخوان بندی صورت می باشد. کاسه سر جعبه ای است که در داخل آن مغز قرار گرفته، دارای یک سقف و یک قاعده غیر منظم است. کاسه سر هشت استخوان دارد که چهار عدد آن فرد، مرسوم به استخوان پیشانی و چهار عدد زوج.

در استخوان بندی صورت چهارده استخوان وجود دارد که به قسمت قدام و قاعده کاسه سر آویزان است و آرواره های فوقانی و تحتانی را تشکیل می دهد.

آرواره های فوقانی از سیزده استخوان تشکیل شده، آرواره تحتانی فقط از یک استخوان موسوم به استخوان فک اسفل تشکیل می یابد، بین استخوان صورت و کاسه سر حفره هایی وجود دارد که اعضای حواس باصره و شامه و ذائقه در آنها قرار می گیرند.

حنجره از قسمت های زیر ساخته شده است:

۱ - غضروف ها

۲ - مفاصل

۳ - عضلات

۴ - مخاط .

غضروف های ثابت یازده عددند که سه تا فرد و میانی و چهار تا زوج می باشند.

غضروف های غیر ثابت یکی فرد و میانی و دیگری زوج و طرفی است. حنجره زن کوچکتر از حنجره مرد است و هر قدر حنجره کوچکتر باشد صدا نازکتر است!

### سازمان قلب

خون که در بدن یک انسان متوسط پنج تا شش لیتر حجم دارد، هر دفعه یک بار در مدار بسته ای به گردش در می آید. در هر ۲۴ ساعت قلب در حدود ده هزار لیتر خون دریافت داشته و از خود می راند. در دوران یک عمر متوسط که آن را هفتاد سال حساب کنیم قلب پانصد میلیون بار بدون حتی یک استراحت کوتاه و یک فرصت ترمیمی با نظم ثابت و لایتغیری ضربان دارد. معهذاً باید بدانیم که بدون استراحت، هیچ عضله ای تاب مقاومت ندارد و قلب هم یک عضو است. فاصله کوتاهی که بین هر دوره انقباض قلب یعنی مابین هر دو ضربان قلب وجود دارد با تمام ناچیز بودنش برای استراحت قلب کافی است و قلب در همین لحظه کوتاه استراحت کرده برای ضربه بعدی نیرو ذخیره می کند.

قلب طبیعی مانند خود انسان، نیم بیشتری از عمرش را در استراحت و بی خبری می گذارند، به علاوه خود عضله قلب جیره غذایی اضافی دارد و از آنجا که مأمور پخش و توزیع غذا به بافته های بدن است درباره خود نوعی خاصه، خرجی اعمال می کند. گر چه وزن قلب برابر یک دویستم وزن بدن است، یک بیستم خون

ص: ۲۴۵



در بدن را صرف تغذیه خودش می کند.

## دستگاه اعصاب

در میان شگفتی های حیات و وجود اسرارآمیز انسان، هیچ پدیده ای عجیب تر از چگونگی انتقال امواج عصبی از مغز در طول رشته های عصبی و رسیدن به عضلات یعنی در حقیقت مکانیسم تبدیل اندیشه به عمل نیست.

سال هاست که دو گروه از دانشمندان و محققان که هر یک طرفدار یک نظریه به خصوص هستند برای پی بردن به چگونگی این انتقال عصبی به تحقیق و تتبع مشغولند یک دسته از این محققان تصور می کنند که انتقال اندیشه و فکر از مغز و تبدیل آن به عمل و حرکت منشأ شیمیایی دارد و فرآورده های به خصوص شیمیایی عامل سیر امواج عصبی از مغز به اندام ها هستند.

دسته دیگر بیشتر طرفدار نظریه انتقال الکتریکی هستند و کیفیت عبور موج عصبی را در نتیجه ایجاد جریان های خفیف الکتریکی می دانند. تا این لحظه هیچ یک از این دو گروه نتوانسته اند چگونگی سیر امواج عصبی را کاملاً توجیه کنند، در حالی که تحقیقات آنها نشان می دهد که هر یک تا حدی به حقیقت و نتیجه نزدیک گردیده اند.»

## ساختمان درونی بدن در کلام کارل

کارل در مقاله ای بسیار مهم در باب ساختمان درونی بدن، سلول ها و اجتماعات و ساختمان آنها، نژادهای مختلف سلولی می گوید:

«دنیای درونی ما هرگز به آن چیزی شبیه نیست که کالبدشناسی کلاسیک به ما می آموزد، زیرا این علم از وجود آدمی جز شبیحی که مطلقاً ساختمانی و مجازی است توصیف نمی کند.

ص: ۲۴۶

تنها کافی نیست که جسد انسان را برای شناسایی ساختمان وی بشکافند، البته از این راه می توان عضلات انسان و استخوان بندی را که چون تار و پودی برای نگهداری وضع بدن به کار می رود دید و در میان قفسه ای که در پشت با ستون مهره ها و از اطراف با دنده ها و در جلو به وسیله عظم قَص (۱) محدود می شود قلب و ریتین را معلق یافت، و کبد و طحال و کلیه ها و معده و روده ها و غدد تناسلی را ملاحظه کرد که به وسیله چین های صفاق (۲) به سطح داخلی حفره بزرگ شکم چسبیده اند. همچنین ظریف ترین اندام های بدن یعنی مغز و نخاع را مشاهده نمود که در جعبه های استخوانی محکمی محفوظ گشته اند و بر علیه دیواره سخت آنها با واسطه پرده هایی چند و مایع میانی آنها نگهداری می شوند.

ولی روی جسد بی جان، فهم ساختمان حقیقی موجود زنده غیر ممکن است، زیرا در این حال او را فاقد اعمال و محروم از محیط طبیعی یعنی خون و هورمون ها می بینیم. در حقیقت یک عضو دور از محیط داخلی خود نمی تواند زیست. هنگام حیات خون با جریان مرتب خود همه جا گردش می کند، در شرابین می تپد، در وریدهای آبی رنگ می لغزد و مویرگ ها را پر می کند و تمام بافت ها را از لنف شفافی مشروب می سازد.

برای درک حقیقت دنیای درونی ما، تکنیک های دقیق تری از کالبدشناسی و بافت شناسی ضروری است. بایستی اندام ها را بر روی جانوران و انسان های زنده همان طوری که در جریان یک عمل جراحی می بینیم مطالعه کرد و فقط به جسد های بی جانی که برای کالبد شکافی آماده شده اند اکتفا نمود. همچنین باید ساختمان آنها را در عین حال روی برشهای میکروسکوپی بافت های مرده و روی بافت های زنده در حین عمل و فیلم های سینما که حرکاتشان رسم شده باشد

ص: ۲۴۷

---

۱- (۱) - قص: سینه یا سر سینه و یا استخوان او یا میانه او.

۲- (۲) - صفاق: پوست نازک که روی موی روید یا پوستی که روده ها را گرد گرفته یا تمام پوست شکم.

تحقیق نمود، زیرا ما نباید مصنوعاً بین سلول و محیطش، و میان شکل و عمل جدایی بیندازیم.

در داخل بدن سلول ها شبیه به جانوران کوچک دریایی هستند که در محیطی تاریک و نیم گرم شناورند. ترکیب این محیط نیز نظیر با آب دریاست ولی با نمک کمتر و عناصر متنوع تر و فراوان تر.

گلبول های سفید خون و سلول هایی که جدار عروق خونی و لنفاوی را مفروش می سازند به ماهی هایی شباهت دارند که برخی به آزادی در میان آب شناورند و بعضی در شن های کف دریا می خزند، ولی سلول های بافت ها و اندام ها در مایع آزاد نیستند و آنها را می توان به ذو حیاتین شبیه دانست که هم در باتلاق ها و هم در شن های مرطوب ساحلی زندگی می کنند.

سلول ها مطلقاً تابع شرایط محیط خود هستند و دائماً موجد تغییراتی در این محیط می شوند و یا خود تحت تأثیر محیط تغییر می کنند. در حقیقت سلول ها از محیط خود جدایی ناپذیرند و چگونگی ساختمان و اعمال آنها به وسیله وضع فیزیکی و فیزیکو شیمیایی مایعی که آنها را احاطه کرده است تعیین می گردد. این مایع لنف بینابینی آنهاست که خود از خون حاصل می شود، و در عین حال نیز موجد خون است.

سلول و محیط ساختمان و عمل یک چیز است، معهداً برای فهم موضوع، ما مجبوریم این مجموعه غیر قابل تفکیک را به سلول ها و بافت ها از طرفی، و محیط و بین اندام ها یعنی خون و مایعات از طرف دیگر تقسیم کنیم. اجتماع سلول ها، بافت ها و اندام ها را می سازد، ولی مشابه دانستن آن با زندگی اجتماعی حشرات یا انسان خیلی سطحی است، زیرا فردیت سلول ها خیلی از انسان ها و حتی حشرات مشخص تر است. در هر کدام از این اجتماعات مقرراتی که افراد را به هم پیوند می دهد و نزدیک می کند معرف خصایص حیاتی آنهاست. شناسایی خصایص

افراد آدمی از اجتماعات انسانی آسان تر است، ولی در مورد اجتماعات سلولی بر عکس این است.

کالبد شناسان و فیزیولوژیست ها از مدت ها پیش خصایص عمومی بافت ها و اندام ها را می شناسند ولی جز اخیراً به مطالعه خواص سلولی یعنی واحد ساختمانی اعضا موفق نشده اند. به کمک طریقه هایی که کشت بافت های زنده را در آزمایشگاه ممکن می سازد، اطلاعات بیشتر و عمیق تری از زندگی سلولی به دست آمده است. در این موقع سلول ها از خود خصایص شگفت انگیز و قدرت مسلّمی نشان می دهند که گرچه در شرایط عادی زندگی نهان است، با تأثیر برخی حالات فیزیکی شیمیایی محیط ظاهر می شود. نه تنها خصایص آناتومیکی، بلکه این خصایص عملی است که آنها را به ساختن بدن موجود زنده قادر می کند.

هر سلول با وجود خردی خود وجود بسیار پیچیده و غامضی است و به هیچ وجه با انتزاعات شیمیدان ها، یعنی یک قطره ژلاتین که دورادورش را پرده نیمه تراوایی فرا گرفته باشد، شبیه نیست. همچنین در هسته یا بدن سلول جسمی را که بیولوژیست ها به آن پرتوپلازما نام داده اند نمی توان دید. امروز می توان تصویر سلول ها را به روی پرده های سینمایی از اندازه قد آدمی نیز بزرگتر کرد و مطالعه نمود، در این حال تمام نکات ساختمانی سلول قابل رؤیت خواهد بود.

هسته که مانند بالون بیضی شکلی با جدار قابل ارتجاع خود در آن غوطه ور است، و گویی به وسیله ژله کاملاً شفافی پر شده دو نوکلئول دارد که به آهستگی تغییر شکل می دهند. در اطراف هسته جنب و جوش زیادی حکمفرماست که مخصوصاً در مجاورت حباب هایی که کالبدشناسان به آن دستگاه گولژی یا رنو نام می دهند، بیشتر مشهود است.

دانه هایی غیر مشخص به مقدار زیاد در این ناحیه دائماً حرکت می کنند و حتی به پرده های سلول نیز می رسند. قسمت های جالب تر رشته های دراز میتوکندری

است که اغلب به مار و در برخی سلول ها به باکتری های کوتاهی شباهت دارد.

حباب ها و دانه ها و رشته ها نیز به شدت و دائماً در مایع بین سلولی جنبش و حرکت دارند.

هر چند ساختمان ظاهری سلول های زنده خیلی زیاد پیچیده به نظر می آید، ولی پیچیدگی حقیقی آن بیشتر از این است. هسته که گویی به جز نوکلئول ها چیزی در بر ندارد، معهداً مواد دیگری را شامل است که ماهیت شگفت انگیزی دارند و ساختمان ساده ای که شیمیست ها برای نوکلئول پروتیین های سازنده آن قائلند تصوری واهی است.

در حقیقت هسته سلول، ژن ها را شامل است. از این عوامل چیزی نمی دانیم جز این که خصایص ارثی را با خود نقل می کنند. ژن ها غیر قابل رؤیتند ولی به تحقیق در کروموزون ها جای دارند. کروموزون ها قطعات کوچکی هستند که هنگام تقسیم سلول در هسته پدیدار می شوند، چنانکه روی فیلم سینما دیده می شود. در این هنگام کروموزون ها مراحل مختلف تقسیم غیر مستقیم سلولی را طی می کنند و به شکل دو توده کوچک از یکدیگر جدا می شوند و بالأخره تکان های شدیدی در تمام جهات در بدن سلول دیده می شود و سرانجام سلول اولیه به دو سلول جدید تقسیم می گردد و به این ترتیب دو عنصر تازه جاندار به وجود می آید!»

## نژاد سلول ها

### اشاره

«سلول ها نیز مانند جانوران نژادهای گوناگونی دارند. نژادهای سلولی در عین حال به وسیله خواص ساختمانی و خصایص عملی خود مشخص می گردند.

سلول های نواحی و اعضای مختلف بدن مانند غده تیروئید و طحال و پوست طبیعاً از یکدیگر متفاوتند، ولی عجب در این است که در مراحل مختلف زندگی سلول های یک ناحیه عضوی نیز، از یک نژاد نیست و می توان گفت که موجود زنده

در مکان نیز همچون زمان نامتجانس است.

## اقسام سلول ها

دسته های سلولی را می توان تقریباً به دو طبقه تقسیم کرد:

یکی سلول های ثابت که برای ساختمان اندام ها به یکدیگر متصل می شوند، و سلول های متحرک که در تمام بدن گردش می کنند.

دسته اول نژاد سلول های هم بند و پوششی و سلول های شریف مغز و پوست و غدد مترشحه را شامل می گردد. سلول های هم بند تار و پود اندام ها را می سازد و در همه جا وجود دارد و اطراف آنها را مواد گوناگون غضروفی و استخوانی و بافت لیفی و رشته های قابل ارتجاع فرا می گیرد که به استخوان بندی و عروق خونی و دیگر اندام ها استحکام و سختی یا نرمی و قابلیت ارتجاع آنها را می بخشد، گاهی نیز به صورت عوامل قابل انقباضی مانند عضلات قلب و عروق و دستگاه گوارشی و ماهیچه های دستگاه حرکتی در می آیند.

گرچه این سلول ها بی حرکت به نظر می آیند و هنوز نام قدیمی سلول های ثابت روی آنها مانده است، ولی در حقیقت به طوری که تصاویر سینمایی نشان می دهد دارای حرکت اند ولی حرکتشان خیلی آهسته است و در محیط خود مانند روغنی که روی آب پخش می شود می لغزند و هسته خود را که در میان مایع درونی آنها شناور است با خود می کشانند. سلول های متحرک که شامل اقسام مختلف گلبول های سفید خون و بافت ها می گردد حرکتشان سریع است. گلبول های سفید چند هسته ای به آمیب ها شباهت دارند.

لمفوسیت ها خیلی آهسته تر و شبیه به کرم های کوچکی می خزند.

مونوسیت ها که بزرگترند شبیه به ستاره دریایی و علاوه بر بازوهای متعدد دورادور خود پرده مؤاجی نیز دارند که در چین های این پرده سلول ها و میکرب ها را

جای می دهند و سپس با ولع زیاد آنها را می خورند.

وقتی که انواع مختلف سلول ها را در آزمایشگاه رشد دهند، خصایص آنها نیز مانند نژادهای مختلف میکربی آشکار می گردد. هر دسته سلول یک رشته صفات مخصوص به خود دارد که حتی اگر سالیان دراز از بدن موجود جدا باشد باز آنها را نگه می دارد. نژادهای مختلف سلولی به واسطه طرز حرکت و چگونگی اجتماع و منظره کولونی های خود و میزان رشد و موادی که ترشح می کنند و غذای خاصی که بدان نیازمندند و همچنین شکل ظاهری خود مشخص می گردند.

قوانین اختصاصی هر مجموعه سلولی یعنی هر عضوی با خواص فردی سلول ها بستگی دارد. اگر سلول ها منحصرأً خواصی را که کالبدشناسان شناخته اند دارا بودند، نمی توانستند بدن را بسازند. سلول ها به کمک خصایص عادی و خواص بی شمار پوشیده ای که تنها در برابر تغییرات فیزیکی شیمیایی محیط آشکار می شود، با موقعیت های تازه ای که در جریان زندگی عادی و موارد بیماری پیش می آید مواجه می گردند و به صورت اجتماعات متراکمی در می آیند که ترتیب آن برحسب مصالح و احتیاجات ساختمانی و عملی بدن تنظیم می شود.

بدن انسان، واحد متراکم و متحرکی است و هماهنگی آن در عین حال به وسیله خون و رشته های عصبی بی شماری که به تمام بافت های بدن می رسد تأمین شده است. ادامه زندگی برای بافت ها بدون وجود یک محیط مایع ممکن نیست. شکل اندام ها را روابط بین سلول ها و عروق مغذی آنها و همچنین وضع مجاری دفع ترشحات غددی تعیین می کند.

تمام تشکیلات درونی بدن با احتیاجات غذایی عوامل تشریحی بستگی دارد و ساختمان هر عضوی بر حسب ضرورت به قسمی است که هر جا سلول ها هستند همیشه محیطی شامل مواد غذایی کافی در دسترس آنها باشد تا هیچ گاه به وسیله

باقی مانده و مازاد تغذیه خود در زحمت نیفتند و مسموم نشوند». (۱) راستی، مسأله خلقت بدن و ظاهر انسان و این واحدی که از اجتماع سلول ها به وجود آمده و چیزی جز محصول اراده حضرت حق نیست، بهت آور است، و تعجب در این است که علوم انسانی هنوز نتوانسته به تمام زوایای وضع یک سلول آگاه شود، تا چه رسد به تمام بدن و تا چه رسد به دنیای روان و روح و جهان عقل و نفس که از نظر گستردگی و اوضاع و احوال قابل مقایسه با ظاهر آدمی نیست. بیایید پس از توجه به قادر متعال، قلب خود را با گفتار حضرت سجاد علیه السلام آرام کنیم:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را پروردگار خلق و خداوند کبریا

دادار غیب دان و نگهدار آسمان رزاق بنده پرور و خلاق رهنما

اقرار می کند دو جهان بر یگانگیش یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا

گوهر ز سنگ خاره کند لؤلؤ از صدف فرزند آدم از گل و برگ گل از گیا

باری ز سنگ، چشمه آب آورد برون باری ز آب چشمه کند سنگ در شنا

گاهی به صنع ماشطه بر روی خوب روز گلگونه شفق کند و سرمه دُجی

دریای لطف اوست و گرنه سحاب کیست تا بر زمین مشرق و مغرب کند سخا

ارباب شوق در طلبت بیدلند و هوش اصحاب فهم در صفت بی سرنند و پا

گر خلق تکیه بر عمل خویش کرده اند ما را بس است رحمت و فضل تو متکا

یا رب به لطف خویش گناهان ما بپوش روزی که رازها فتد از پرده بر ملا

(سعدی شیرازی)

### سخنان امام صادق علیه السلام با طبیب هندی در شگفتی های خلقت انسان

ربیع حاجب می گوید:

«روزی مردی هندی در مجلس منصور، در حالی که حضرت صادق علیه السلام حضور داشت کتاب طب می خواند. چون از

قرائت مسائل طب فراغت یافت به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

دوست داری از دانش خود به تو بیاموزم؟ حضرت فرمود: نه، زیرا آنچه من می دانم از دانش تو بهتر است. طبیب پرسید: تو



از طب چه می دانی؟ فرمود: من حرارت را با سردی، و سردی را با گرمی، و رطوبت را با خشکی، و خشکی را با رطوبت درمان می کنم، و مسأله تندرستی را به خدا وامی گذارم و برای تندرستی دستور پیامبر را به کار می برم که فرموده: «شکم خانه درد است، و پرهیز درمان هر دردی است، و تن را به آنچه خوی گرفته باید عادت داد.» اطیب گفت: طب جز این چیزی نیست.

امام فرمود: می پنداری که من این دستورها را از کتاب های بهداشتی یاد گرفته ام؟ گفت: آری، امام فرمود: من اینها را از خدا فرا گرفته ام. تو بگو من از جهت بهداشت دانایترم یا تو؟ طیب گفت: بلکه من.

ص: ۲۵۳

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۵/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۹؛ الخصال: ۵۱۱/۲، حدیث ۳.



امام علیه السلام فرمود: اگر اینچنین است من از تو سؤالاتی می کنم تو پاسخ بده، گفت:

پرس.

امام فرمود: چرا در جمجمه سر چند قطعه است؟ طیب گفت: نمی دانم.

امام فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمی دانم. فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا در پیشانی خطوط و چین است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا ابرو بالای دیده است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دو چشم مانند بادام است؟ گفت: نمی دانم.

پرسید: چرا بینی میان آنهاست؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا سوراخ بینی در زیر آن است؟ گفت: ندانم.

پرسید چرا لب و سیل بالای دهان است؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا مردان ریش دارند؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دندان پیشین تیزتر است و دندان آسیا پهن است و دندان بادام شکن بلند است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کف دست ها موی ندارد؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: چرا ناخن و موی جان ندارد؟ گفت: ندانم.

فرمود: چرا دل مانند صنوبر است؟ جواب داد: نمی دانم.

فرمود: چرا شش دو پاره است و در جای خود حرکت کند؟ گفت: ندانم.

پرسید: کبد چرا خمیده است؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا کلیه چون دانه لویاست؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا دو زانو به طرف پشت خم و تا می گردد؟ گفت: ندانم.

پرسید: چرا گام های پا میان تهی است؟ گفت: ندانم.



امام فرمود: من عِلّت اینها را می دانم. طیب گفت: بیان کن.

امام فرمود: جمجمه چون میان تهی است از چند پارچه آفریده شده، هر گاه پاره پاره نبود ویران می شد، چون از چند پاره فراهم شده از این رو دیرتر می شکند. و موی بر فراز آن است چون از ریشه آن روغن به مغز می رسد و از سر موها که سوراخ است بخارات بیرون می رود و سرما و گرمایی که به مغز وارد می شود دفع شود.

پیشانی موی ندارد برای آن که روشنی به چشم برساند، و خط و چین آن محض آن است که عرق و رطوبتی که از سر فرو ریزد نگاه دارد و دیده را از آن نگاه داشته، به اندازه ای که انسان بتواند آن را پاک کند، مانند رودخانه ها که روی زمین آب های آن را نگاهداری می کنند. دو ابرو را بالای دو دیده نهاد تا روشنی را به اندازه بدانها برسانند. ای طیب، نمی بینی آن که نور زیادی بر وی افتد، دست خود را بالای دیدگان خود سپر می کند تا روشنی به اندازه به دیده اش برسد و از زیادی آن پیشگیری کند؟!

بینی را میان دو چشم نهاد تا روشنایی را برابر میان آنها پر کند. چشم را چون بادام ساخت تا میل دوا در آن فرو برود و بیرون آید، هرگاه دیده چهار گوش یا گرد بود، میل در آن درست وارد نمی شد و دوا را به همه آن نمی رسانید و درد آن درمان نمی گشت. سوراخ بینی را در زیر آن آفرید تا فضولات مغز از آن فرو ریزد و بوی از آن بالا-رود، هر گاه در بالا-بود نه فضولات از آن فرود می آمد و نه بوی را در می یافت.

سیبیل و لب را بالای دهان آفرید تا فضولی که از مغز فرود آید نگاه دارد و خوراک و آشامیدنی به آن آلوده نگردد و آدمی بتواند آنها را از خویشتن دور گرداند. برای مردان محاسن آفرید تا از کشف عورت در امان باشند و مرد و زن از یکدیگر جدا شوند.

دندانهای پیشین را تیز آفرید تا خاییدن و گزیدن آسان گردد، و دندان های کرسی

را پهن آفرید برای خرد کردن و خاییدن، و دندان نیش را بلند آفرید تا دندان های کرسی را استوار کند چون ستونی که در بنا به کار می رود. دو کف دست را بی مو آفرید تا سودن بد آنها واقع گردد؛ هر گاه موی داشت آدمی آنچه را دست می کشید در نمی یافت. موی و ناخن را بی جان آفرید، چون بلندی آنها بد نما و بریدن آنها نیکوست؛ هر گاه جان داشتند بریدن آنها همراه با درد سخت بود.

دل را مانند تخم صنوبر ساخت چون وارونه است، سر آن را باریک قرار داد تا در ریه ها در آید و از باد زدن ریه خنک شود. کبد را خمیده آفرید تا شکم را سنگین کند و همه آن به دور شکم بیفتد و آن را فشار دهد تا بخارهای آن بیرون رود. کلیه را مانند دانه لوبیا ساخت زیرا منی قطره قطره در آن می ریزد و از آن بیرون می رود؛ هر گاه چهار گوش یا گرد ساخته می شد قطره اولین می ماند تا قطره دومین در آن می ریخت و آدمی از انزال لذت نمی برد؛ چون منی از محل خود که در فقرات پشت است به کلیه فرو ریخته شود و کلیه چون کرم بسته و باز می شود و به اندک اندک چون گلوله ای که از کمان پرت کنند، آن را به مثانه می رساند.

تا شدن زانو را به جهت پشت سر قرار داد، تا انسان به جهت پیش روی خود راه رود، و به همین علت حرکات وی میانه است، و اگر چنین نبود در راه رفتن می افتاد.

پا را از سمت زیر و دو سوی، میان باریک ساخت برای آن که هر گاه همه پا بر زمین می ماند مانند آسیا سنگ گران می شد. سنگ آسیا چون بر سر گردی خود باشد، کودکی آن را بر می گرداند و هر گاه بر روی زمین افتد، مرد بزرگی به سختی می تواند آن را مرتب کند.

آن طیب هندی گفت: اینها را از کجا آموخته ای؟ فرمود: از پدرانم و ایشان از پیامبر و او از جبرئیل امین وحی و او از پروردگار که مصالح همه اجسام را داند.

طیب در آن وقت مسلمان شد و گفت: تو داناترین مردم روزگاری. [\(۱\)](#) راستی، چه شگفت انگیز است که حضرت صادق علیه السلام بدون در دست داشتن ابزار امروزی که وسیله شناخت درون و برون انسانند، در گوشه شهر مدینه برای یک طیب هندی به شگفتی های خلقت انسان اشاره می فرماید!

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ»

ای حسن تو برتر از چه و چون سبحان الله ز حُسن بیچون

لعل تو فریب اهل ادراک قد تو بلای طبع موزون

شمشاد قدان فتنه انگیز بر فتنه قامت تو مفتون

سرو از قد تو فتاده برخاک گل از رخ تو نشسته در خون

آشفتۀ تو هزار فرهاد دیوانۀ تو هزار مجنون

آواره عشق توست خورشید سر گشته مهر توست گردون

شد غرق به خون دیده لاله زان چشم سیاه و لعل می گون

زلف تو شب دراز یلدا رخسار تو مهر روز افزون

از زلف تو کار ما پریشان وز خال تو حال ما دگوگون

جانم به لب آمد و نیامد از دل هوس لب تو بیرون

ص: ۲۵۸

---

۱- (۱) - الخصال: ۵۱۱/۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۲۰۵/۱۰، باب ۱۳، حدیث ۹؛ علل الشرایع: ۹۹/۱، باب ۸۷، حدیث ۱؛ لازم به تذکر است که این گونه بیانات، همه حکمت های این اعضاست نه علت آنها. و نیز هر کدام تنها یک حکمت ندارد بلکه دارای حکم و مصالح بسیاری است که امام علیه السلام به یکی از آنها اشاره فرموده است و مرحوم علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در شرح فقرات این روایت توضیحات مفیدی دارد که شایسته مراجعه می باشد.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١﴾

انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید.

«صد سال قبل اگر کسی می گفت که من می توانم یک میخ کوچک را فقط برای دو ساعت در فضا نگاهدارم همه او را دیوانه می خواندند و این عمل را غیر قابل اجرا می دانستند، ولی امروزه که هواپیماهای سنگین وزن با تعداد زیادی مسافر، آسمان ها را با سرعت زیاد سیر می کنند و به نقاط مختلف جهان می روند هیچ کس آن را با دیدهٔ اعجاب نمی نگرد و تصور می کند که عمل عادی و پیش پا افتاده است.

آری، معما چو حل گشت، آسان شود.

در چهارده قرن که نه صحبتی از میکروسکوب در میان بود و نه افراد، جهان را به این کمال و وضع شناخته بودند، نه کسی از ترکیب کامل بدن انسان اطلاع داشت و نه سلول های مختلف بدن و اعمال آن را می شناخت، اگر کسی ادعا می کرد که بشر از گل آفریده شده است آیا خنده آور نمی بود؟ آن وقت که بشر هنوز نمی دانست استخوان آدمی از مقدار زیادی املاح آهکی و منیزیم و فسفر تشکیل یافته است، آن وقت که بشر اطلاع نداشت در خون آدمی آهن، یعنی این عنصر سنگین به صورت ترکیب جریان دارد؛ آن وقت که بشر نمی توانست تصور کند در ساختمان عضلات آدمی منیزیم و آهک به کار رفته است که از جنس خاک و گل است، اگر کسی به این وضوح و شایستگی که قرآن در آیهٔ بالا فرموده، شرح داده باشد که آدمی از گل آفریده شده است تصور می کنم اول بار مورد تمسخر و خندهٔ شنوندگان قرار می گرفت و همین طور هم بود. ولی امروز که این معما حل شده و علم به خوبی ثابت کرده است که اجزای ترکیب کنندهٔ بدن آدمی همان اجسامی را شامل است که

ص: ۲۵۹



در خاک و گل موجود است، همه به عظمت این پیشگویی علمی قرآن سر تعظیم فرود می آورند.» (۱)

## دنیای شگفت انگیز پوست

پوست، سطح خارجی بدن را می پوشاند و از نفوذ آب و گازها در آن جلوگیری می کند، همچنین مانع از ورود میکروب ها می گردد، به علاوه با موادی که ترشح می کند می تواند این عوامل زیانبخش را از بین ببرد. ولی موجودات خیلی ریز و خطرناکی که ویروس نام گرفته اند، می توانند به آسانی از آن بگذرند.

سطح خارج پوست در معرض نور و باد و رطوبت و خشکی و گرما و سرماست و سطح داخلی اش با دنیای مایعی تماس دارد که گرم و تاریک است و در آن سلول های بدن مانند جانوران آبی زندگی می کنند. پوست با وجود نازکی خود به خوبی محیط داخلی را از دستبرد تغییرات همیشگی دنیای خارج حفظ می کند و مرطوب و نرم و قابل کشش و فرسوده نشدنی است. فرسوده نمی شود، زیرا از چندین طبقه سلول هایی تشکیل شده است که دائماً زیاد می شوند. هر چه از عمق به سطح می آییم سلول ها پیرتر می شوند و در سطح خارجی این سلول های مرده، مانند قطعات منظمی ورقه ورقه قرار می گیرند، ورقه های رویی می افتند و ورقه های زیرین جای آنها را می گیرند، معهذاً پوست همیشه به علت ترشح آب و چربی و غدد کوچکی که در خود دارد مرطوب می ماند.

در حدود بینی و دهان و مخرج و اورتر و مهبل، پوست به صورت مخاط که پرده پوششی سطوح داخلی بدن است ادامه می یابد، ولی این راهها به جز بینی، به وسیله حلقه های عضلانی همیشه بسته اند، بنابراین پوست، مرز دنیای سر بسته ای است که به تمام وسایل دفاعی مجهز گردیده است.

با واسطه پوست بدن، آدمی با تمام اشیای محیطش مربوط می گردد؛ چه، در

ص: ۲۶۰

حقیقت تعدادی از اندام های حسی ما چون گیرنده هایی در آن جا گرفته است که بر حسب ساختمان طبیعی و خاص خود تغییرات و تحریکات دنیای خارجی را درک می کند. دانه های حس لمس که در تمام سطح پوست پراکنده اند نسبت به فشار و درد و گرما و سرما حساسند. آنها که در روی مخاط زبان قرار دارند، طعم و مزه اغذیه و حرارت آن را درک می کنند. ارتعاشات صوتی روی دستگاه پیچیده گوش داخلی با واسطه پرده صماخ و استخوان های گوش متوسط تأثیر می نماید. شبکه ای از اعصاب شامه که در مخاط بینی پراکنده است نسبت به بو حساسیت دارد؛ بالأخره مغز قسمتی از خود را به صورت عصب باصره و شبکه تا نزدیکی پوست می فرستد که از تموجات نورانی بین قرمز تا بنفش متأثر می گردد.

پوست در این جا تغییر عجیب و شگفت انگیزی می کند، شفاف می شود و به صورت قرنيه و عدسی در می آید که به بافت های مجاور می پیوندد و در مجموعه خود دستگاه معجزه آسایی که آن را چشم می نامیم به وجود می آورد! از تمام این اعضا رشته های عصبی جدا می گردد که به مغز یا نخاع می رود و با واسطه این رشته ها دستگاه عصبی مرکزی مانند پرده ای در تمام سطح خارجی بدن یعنی جایی که با محیط خارجی در تماس است گسترده می شود.

منظره ای را که از دنیای خارجی درک می کنیم وابسته به ساختمان اندام های حسی و درجه حساسیت آنهاست. مثلاً اگر چشم ما از تموجات اشعه تحت قرمز نیز متأثر می شد آن وقت دنیای خارج در دیده ما نمای دیگری داشت و تحت تأثیر حرارت رنگ آب و سنگ ها و درخت ها در فصول مختلفه، تغییر می یافت، و مثلاً روزهای درخشان تابستان که طبیعه مناظر و اشیا به وضوح دیده می شوند، به وسیله مه قرمزی کدر و تیره می گردید، زیرا امواج حرارتی نیز قابل رؤیت می شد و همه چیز را می پوشانید. بر عکس هنگام سرمای زمستان آسمان روشن تر و درخشنده تر می نمود و حدود اشیا به وضوح دیده می شد، در حالی که قیافه

انسان‌ها کاملاً عوض و نیم‌رخ ایشان نامشخص و مبهم می‌گردید و ابر سرخ‌رنگی که از بینی و دهان منتشر می‌شد، صورتها را می‌پوشانید، و بعد از یک تمرین شدید عضلانی حجم بدن افزایش می‌یافت، زیرا حرارت مشعشعه دورادور آن را مانند هاله‌ی سرخ‌رنگی فرا می‌گرفت. همچنین اگر چشم از امواج فوق‌بنفش و پوست از امواج نورانی متأثر می‌گردید، یا فقط حساسیت هر یک از اندام‌های حسی بی‌تناسب افزایش می‌یافت باز دنیای خارج برای ما جلوه‌ی تازه‌ای داشت.

ما از وجود چیزهایی که روی انتهای اعصاب حسی سطح بدن ما اثر نمی‌کند بی‌خبر می‌مانیم، به این جهت اشعه‌ی کسمیک را با این که از هر طرف ما را احاطه کرده است و از ما می‌گذرد اصلاً درک نمی‌کنیم، گویی هر چیز برای آن که به مغز ما برسد و درک شود باید خود را در راه یکی از حواس ما بگذارد، یعنی در یکجا شبکه‌ی عصبی بزرگی که پیرامون ما را فرا گرفته است متأثر سازد. فقط عامل مجهول تلپاتی از این قاعده مستثنی است، و گویی در روشن بینی انسان بدون استفاده از راههای عصبی معمولی حقایق دنیای خارجی را درک می‌کند، ولی چنین کیفیاتی نادر است. اعضای حسی چون درهایی است که از آنجا دنیای فیزیکی در ما وارد می‌شود. بنابراین حالت یک فرد از جهاتی وابسته به سطح بدن او نیز هست، زیرا مغز بر حسب پیغام‌ها و تحریکات دائمی که از محیط خارجی به او می‌رسد شکل می‌پذیرد. به این ترتیب نباید وضع پوشش بدن خود را با عادات زندگی به سرسری تغییر داد.

به طور مثال: ما هنوز دقیقاً نمی‌دانیم که اثرات مستقیم تابش نور روی پوست ما چیست، و تا روزی که این مسأله روشن نشود، نودیسیم و تیره‌رنگ کردن پوست بدن خواه به وسیله‌ی آفتاب و خواه با اشعه‌ی مافوق‌بنفش، نباید کورکورانه از طرف مردم پذیرفته شود. پوست و ضمائمش وظیفه‌ی نگهبان و مستحفظ دقیقی را برای ما دارد و به بعضی از عوامل دنیای فیزیکی اجازه‌ی ورود می‌دهد و از بقیه جلوگیری می‌کند،

زیرا این درها با آن که همیشه بازند معهدا تحت مراقبت دقیق دستگاه عصبی مرکزی می باشند. بنابراین بایستی آنها را مانند یکی از مظاهر مهم وجود آدمی تلقی کرد.» (۱)

### غدد شگفت انگیز فوق کلیوی

«غدد فوق کلیوی در بالای کلیه ها قرار گرفته اند. هر غده از دو بخش تشکیل شده، یکی قسمت خارجی و دیگری قسمت مغزی داخلی. قشر فوق کلیوی قسمت اصلی غده را تشکیل می دهد و در ناحیه خارجی به رنگ زرد درخشان و در ناحیه داخلی به رنگ قهوه ای متمایل به قرمز است. قسمت مغز فوق کلیوی نازک و خاکستری رنگ است. قسمت قشری شامل طناب های سلولی است که توسط رگ های خونی مجزا می شوند. این قسمت در زیر کپسول ضخیمی از بافت همبندی فیبری قرار دارد.

سه منطقه در قسمت قشری مشاهده می شوند: منطقه نازک خارجی، منطقه گلوبولاری نامیده می شود و از گروه های فشرده ای از سلول های ستونی تشکیل شده و دارای هسته های کروی شکل که هر کدام دو یا چند هسته دارند هستند.

سیتوپلاسم محتوی میتوکندری های رشته ای شکل و یک دستگاه گلژی در نزدیکی هسته و شبکه ای از وزیکول های هموار و رتیکولوم آندوپلاسمیک می باشد. این شبکه به صورت لوله هایی ظاهر می شود که در سراسر تنه سلول گسترش می یابند.

وزیکول های آندوپلاسمیک دانه دار با پولی ریبوزوم های آزاد و سانتروپول ها و پرزهای ریزینی که به داخل فضاهای دور رگی گسترش می یابند نیز وجود دارد.

منطقه ضخیم مرکزی، منطقه فاسیکوله نامیده می شود و از سلول های چند

ص: ۲۶۳

وجهی که به صورت طناب هایی قرار گرفته اند تشکیل می شود. این طناب ها که از یک ردیف سلول تشکیل شده اند، توسط سینوزوئیدها از یکدیگر مجزا می گردند.

سلول ها یک یا دو هسته همراه با توده های کوچکی از کروماتین در اطراف دارند.

سیتوپلاسم محتوی قطرات ریز چربی است، و زیکول های با سطح هموار رتیکولوم آندوپلاسمیک بسیار وسیع هستند. کیسه های رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار به صورت اشعه موازی دیده می شوند. میتوکنندری ها کمتر از سلول های ناحیه گلمرولی هستند، و بعضی از آنها محتوی تیغه هایی هستند که به جای این که قفسه های مسطحی باشند به شکل پرزهای لوله ای درآمده اند.

دستگاه گلژی بزرگ است، لیزوزوم ها وجود دارند، سلول ها محتوی غلظت زیادی کلاسترول و اسید اسکوریک هستند که در تولید هورمون های قشری مصرف می شوند. ناحیه داخلی قشر فوق کلیوی نسبتاً ضخیم است و ناحیه مشبک نامیده می شود، و در دنباله قسمت مغزی قرار می گیرد. این ناحیه از تورینه ای متشکل از طناب های سلولی پیوند شونده تشکیل می شود. در این قسمت هم سلول های روشن و هم سلول های تیره آشکار هستند. و زیکول های رتیکولوم آندوپلاسمیک بدون دانه و گرانول های پیگمان لیپوفوشین فراوان هستند.

مغز فوق کلیه از گروهها یا طناب هایی کوتاه و سلول های شبه اپی تلیال نامنظم که توسط مویرگ ها خونی احاطه می شوند، تشکیل شده است. این سلول ها محتوی تعداد زیادی گرانول های متراکم که توسط غشا احاطه شده اند هستند. سلول ها از نظر نوع گرانولی که دارند به دو دسته تقسیم می شوند، هر دو نوع محتوی میتوکنندری ها و رتیکولوم آندوپلاسمیک دانه دار است. گرانول ها در کیسه های دستگاه گلژی بسته بندی می شوند، مکانیسم دقیق آزاد شدن گرانول ها هنوز روشن نیست.

سه شریان به غدد فوق کلیوی خون می ریزند، شریان های فوق کلیوی فوقانی

شاخه های شریان های فرنیك تحتانی هستند. شریان های فوق کلیوی میانی از آئورت، و شریان های فوق کلیوی تحتانی از شریان های کلیوی منشعب می شوند.

این رگ ها شبکه ای را در کپسول تشکیل می دهند، شریان های قشری از شبکه کپسولی منشعب شده و به سینوزوئیدها و طناب های سلولی قشر فوق کلیوی خون می رسانند. در قسمت قشری هیچ نوع دستگاه وریدی وجود ندارد، زیرا وریدهای جمع کننده در محل اتصال بین قسمت قشری و قسمت مغزی تشکیل می شوند.

بعضی از شاخه های شریانی بزرگ که از شبکه کپسولی شروع می شوند، بدون دادن شاخه های جانبی از قسمت قشری گذشته و به مغز فوق کلیه می رسند. به مجردی که این شریان ها به مغز رسیدند، به طور مکرر منشعب شده و تورینه های مویرگی فراوانی را در اطراف توده ها و طناب های سلول های کرومافین تشکیل می دهند.

مغز فوق کلیه دارای یک جریان خون مضاعف است، یعنی علاوه بر جریان خونی که در بالا توصیف شد، مغز کلیه، خون را از سینوزوئیدهای قسمت قشری نیز دریافت می کند، این رگ ها با بسترهای مویرگی شریان های مغزی که مستقیماً از کپسول می آیند، پیوند می شوند. بسترهای مویرگی مغز فوق کلیه به داخل همان مجاری وریدی که خون قسمت قشری و کپسول را خارج می کنند تخلیه می شوند.

این وریدها شاخه های وریدهای فوق کلیوی هستند. مویرگ های مغز فوق کلیوی دارای سوراخ هایی در سلول های آندوتلیال هستند که توسط پرده های بسیار نازکی پوشیده می شوند. غشاهای پایه توسط دستجات کوچک رشته های کلاژنی نگاهداری می شوند!

انسان وقتی این حقایق کشف شده را در کتب علمی می خواند و به این مسائل شگفت انگیز آگاه می گردد، بی اختیار در پیشگاه مقدس خالق علیم و ربّ کریم فریاد بر می آورد:

«یا مَنْ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُ عَظَمَتِهِ»

خواهم فکندن خویش را پیش قد رعناى او تا بر سر من پا نهد یا سر نهم بر پای او  
سرو قدش نوخاسته ماه رخس ناکاسته خوش صورتی آراسته حُسن جهان آرای او  
گر در رهش افتد کسی کمتر نماید از خسی از احتیاج ما بسی بیش است استغناى او  
تا دل به جان ناید مرا از دیده گو در دل درآ مردم نشین است آن سرا آنجا نخواهم جای او  
غم نیست جان من اگر داغم نهادی بر جگر ای کاش صد داغ دگر می بود بر بالای او  
گفتم هلالی دم بدم جان می دهد گفتا چه غم گفتم به سویش نه قدم گفتا کرا پروای او  
(هلالی جغتایی)

### شگفتی های نواحی مختلف جسم

«اسمیت و کپنهاور، بافت شناسان بزرگ معاصر در کتاب خود می نویسند که:

ضخامت قشر خاکستری مخ از ۱/۵ تا ۳/۵ میلی متر است و سطح آن به ۲۰۰،۰۰۰ میلی متر مربع می رسد و از ۱۴ میلیون نرون  
«بافت عصبی» تشکیل شده که وظیفه آنها احساس درد است، و این مرکزیت احساس درد با ۳،۵۰۰،۰۰۰ نقطه گیرنده درد که  
در سراسر بدن انسان قرار دارند مربوط است. به علاوه در سطح بدن ۲۵،۰۰۰ نقطه گیرنده سرما و ۳۰،۰۰۰ نقطه گیرنده گرما  
و ۵۰،۰۰۰ نقطه درک تحریکات مکانیکی وجود دارد!

ص: ۲۶۶

با توجه به این که تعداد گلبول های قرمز در هر میلی متر مکعب خون ۵،۰۰۰،۰۰۰ است و سطحی که یک گلبول اشغال می کند، ۱۲۸ میکرون مربع است، بنابراین سطح مجموعی را که قادرند برای عمل تنفس در هر لیتر خون بسازند به ۳۸۴۰ متر مربع بالغ می شود. بدن انسان تقریباً دارای ۳۰ تریلیون گلبول قرمز و قطر هر گلبول هفت میکرون است، بنابراین اگر فرضاً گلبول های خون را پشت سر هم ردیف کنیم صفی به طول ۲۱۰،۰۰۰ کیلومتر ایجاد خواهد شد، و چون شعاع متوسط زمین ۶۳۶۶ کیلومتر است، بنابراین صف گلبول های بدن انسان به ۳۳ برابر شعاع کره زمین بالغ می گردد، و فاصله کره زمین تا ماه ۱/۸ برابر این صف عجیب طولانی است.

عجیب تر آن که هر گلبول قرمز خون از ۲۶۵،۰۰۰،۰۰۰ مولکول هموگلوبین تشکیل یافته و هموگلوبین، رنگ دانه قرمز است که مسئول حمل اکسیژن می باشد، بنابراین تعداد کل هموگلوبین حیاتبخش بدن انسان عدد ۷۹۵ را تشکیل می دهد که در برابر آن ۱۹ صفر گذاریم.

عمل بینایی ما به وسیله هفتاد میلیون سلول مخروطی شکل و قریب یکصد و هفتاد میلیون سلول میله ای انجام می گیرد که در شبکه چشم قرار دارند و بر طبق عقیده هلمهتر در گوش انسان ۶،۰۰۰ تار صوتی وجود دارد که هر تار با صوت و ارتعاشی خاص به لرزه می آید!

تنها لوله های کلیه ها تا ۴ میلیون عدد می رسد که طول مجموع آنها ۲۲ کیلومتر است و در هر شبانه روز ۱۷۰۰ لیتر خون از این کلیه ها عبور می کند، ولی خونی که شبانه روز از شش ها می گذرد به ۱۰،۰۰۰ لیتر بالغ می گردد. [\(۱\)](#) این که از قول انبیا و امامان و عشاقان و عارفان و والهان نقل شده:

خدا را همه جا و در همه چیز می توان مشاهده کرد، حقیقتی است که از

ص: ۲۶۷



خورشید روشن تر و از نور پرفروغ تر است.

به قول فیض آن شوریده شیدا و عاشق حضرت یکتا - جلّ جلاله :-

ای خفته رسید یار برخیز از خود بفشان غبار، برخیز

هین بر سر لطف و مهر آمد ای عاشق یار زار، برخیز

آمد بر تو طیب غمخوار ای خسته دل نزار، برخیز

ای آن که خمار یار داری آمد مه میگسار، برخیز

ای آن که به هجر مبتلایی هان مژده وصل یار، برخیز

ای آن که خزان فسرده کردت اینک آمد بهار، برخیز

فرصت تنگ است و کار بسیار بر خویش تو رحم آر، برخیز

کاری بکن ار تنت درست است و نیست شکسته وار، برخیز

رو چند به سوی پستی آری سر راست نگاه دار، برخیز

ترسم که نگون به چاه افتی برخیز از این کنار، برخیز

(فیض کاشانی)

### شگفتی های باطن انسان

#### اشاره

از آیاتی که در قرآن مجید، مقام خلافت، کرامت، معرفت، هدایت و فضیلت انسان را بازگو کرده و این همه را مستند به حقیقت انسان و باطن وی نموده، عجایب عظمت عقل و روح و نفس انسان دیده می شود.

از روایات مهمی که در کتب روایی نقل شده، جامعیت انسان و برتری بر سایر موجودات و مقام والای باطنش فهمیده می شود.

فیض عظیم القدر در کتاب پرارزش و کم نظیر «صافی» حدیث بسیار مهم زیر را روایت می کند:

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَهِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ بِيَدِهِ، وَهِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بَنَاهُ بِحِكْمَتِهِ، وَهِيَ مَجْمُوعُ صُورِ الْعَالَمِينَ، وَهِيَ الْمُخْتَصِرُ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَهِيَ الشَّاهِدَةُ عَلَى كُلِّ غَائِبٍ، وَهِيَ الْحُجَّةُ عَلَى كُلِّ جَا حِدٍ، وَهِيَ الطَّرِيقُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ، وَهِيَ الْجِسْرُ الْمَمْدُودُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ. (١)

انسان با تمام وجود و ماهیتش بزرگترین دلیل و حجت خدا بر سایر مخلوقات است، و هم او کتابی است که حضرت حق آن را به دست علم و قدرت و حکمتش نوشته، و هیکل و ساختمانی است که آن را بر اساس محکم کاری بنا نهاده، او موجودی است که مجموع خلقت در آن خلاصه شده، و اجمالی از لوح محفوظ، و شاهدهی بر حقایق غیبیه، و حجت و دلیلی بر هر منکر، و راه مستقیم به سوی هر خوبی، و پلی بین بهشت و جهنم است.

در حدیث قدسی آمده:

خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي. (٢)

اشیا را محض تو آفریدم، و تو را به خاطر خودم خلق کردم.

این حدیثی است که مفهوم بلند و آسمانیش در آیات قرآن مجید دیده می شود:

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا « (٣)

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ « (٤)

و جن و انس را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

ص: ۲۶۹

۱- (۱) - شرح الاسماء الحسنی: ۱۲/۱، به نقل از ابن ابی جمهور؛ تفسیر الصافی: ۹۲/۱، [۱] ذیل آیه ۲ سوره بقره.

۲- (۲) - الجواهر السنیه: ۳۶۱؛ ریاض السالکین: ۳۶۳/۱؛ شرح الاسماء الحسنی: ۱۳۹/۱.

۳- (۳) - بقره (۲): ۲۹. [۲]

۴- (۴) - ذاریات (۵۱): ۵۶. [۳]

و در عبادت و تحقق حقیقت آن آمده است که:

انسان باید به سه مقام محو و طمس و محق برسد، ورنه عبادتش عبادت نخواهد بود.

مقام محو یعنی آن چنان شود که افعالش در فعل حق فنا گردد، و به عبارت دیگر اراده فعلش اراده حق شود.

مقام طمس یعنی آن چنان شود که صفاتش در صفات حق فانی گردد، و صفتی جز صفت حق برای وی نماند.

مقام محق یعنی ذاتش در ذات حق فانی گشته تا جایی که از خود و غیر بی خبر شود و خبری جز ذات حضرت احدیت در میان نماند.

باز در حدیث قدسی آمده:

الْإِنْسَانُ سِرِّي وَأَنَا سِرُّهُ. (۱)

انسان سر من و من سر او هستم.

این حدیث نیز مانند حدیث قبل با آیات قرآن و معارف الهیه هماهنگ است، چنانکه در قرآن مجید در باب آفرینش انسان تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ «(۲) فرمود: و او را به عنوان أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ «(۳) یاد کرد. این نمونه آیات معلوم می دارد که انسان سر خداست، و خداوند سر او، و انسان عالم کبیر، و جهان عالم صغیر است، و این همه مربوط به باطن اوست که تجلی گاه روح خدایی است: وَنَفَخْتُ

ص: ۲۷۰

۱- (۱) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: ۹۱/۲.

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳): ۱۴. [۱] خدا که نیکوترین آفرینندگان است.

۳- (۳) - تین (۹۵): ۴. [۲] که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

ملا- مهدی نراقی که از اعظام فقها و دانشمندان و فیلسوفی بزرگ و عارفی کم نظیر و عاشقی واله و محبی صادق است، در مقدمه کتاب «جامع السعادات» در عظمت معنوی انسان می فرماید:

«سپاس و ستایش خدای را که انسان را بیافرید، و وی را در زمره کاینات در مرتبه برین قرار داد، و او را رونوشتی ساخت از عوالم امکان که پدید آورده است.

شگفتی های قدرت فراگیر و بی پایان، و عجایب عظمت آشکار و نمایان خود را در او ظاهر ساخت. در وجود او ناسوت را به لاهوت پیوند داد، و در هستی او حقایق عوالم مُلک و ملکوت را به ودیعت نهاد. طینت وی را از نور و ظلمت بسرشت، و در ذاتش انگیزه های خیرات و شرور بهم آمیخت. خمیره هستیش را از مواد ناهمگون عجین کرد، و نیروها و صفت های متضاد را در او گرد آورد، آنگاه وی را به تربیت و تهذیب این قوا و صفات به نحو قوام و تعادل فرا خواند، و بعد از آن که راه تهذیب آنها را برایش هموار ساخت وی را به نیکوداشت آنها برانگیخت.» (۲) آنچه را از واقعیت های باطنی و حقایق ملکوتی نسبت به انسان دانستی، به صورت قوه و استعداد در آدمی جای دارد، که به هدایت وحی و اتصال به نبوت انبیا و امامت امامان باید به فعلیت برسد، تا انسان از مقامات بسیار بلندی که برایش مقرر شده بهره مند گردد. در این نقطه است که جایگاه تربیت و تزکیه و نقش انبیا و امامان، معلوم می شود.

در معارف الهیه آمده:

ص: ۲۷۱

---

۱- (۱) - حجر (۱۵) : ۲۹. [۱] پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم.

۲- (۲) - علم اخلاق اسلامی: ۲۵/۱؛ جامع السعادات: ۳۰/۱. [۲]

اگر قوای ظاهر و باطن را هماهنگ با مسائل الهی نمودی از فرشته برتر می شوی و چنانکه از صراط المستقیم حق روی گرداندی از حیوانات و درندگان پست تر می شوی.

جایگاه خود و حالات و نفسانیات خویش را در بین موجودات توجه کن و مواظب باش که دزدان راه انسانیت سرمایه های الهیه را که مجانی به تو عنایت شده و وسیله اعتلای تو به مقام قرب و وصل است از تو نربایند، و مایه های سعادت را به غارت و دزدی نبرند.

### نصیحت انسان در کلام نراقی

مرحوم نراقی به عنوان موعظه و نصیحت در کتاب گران قدرش «جامع السعادات» می گوید:

«اکنون که دانستی که انسان در لذت عقلی با فرشتگان انباز است و در دیگر لذایذ حسی و متعلق به سه قوه دیگر، یعنی قوای سبعی و بهیمی و شیطانی، مشارک درندگان و چارپایان و شیاطین است، این را نیز بدان که هر کس یکی از این لذات چهارگانه بر او غلبه کند، مشارکت او با آن قوه ای که بدان منسوب است بیشتر خواهد بود تا آنجا که وقتی این غلبه تام و کامل شد او عین همان قوه خواهد بود.

پس ای دوست من، بنگر که نفس خود را در کدام جهت قرار می دهی، اگر غلبه با قوه شهوت تو باشد تا آنجا که بیشتر هم و اندیشه تو متوجه شهوات حیوانی، مانند خوردن و آشامیدن و آمیزش و دیگر شهوات بهیمی باشد یکی از چهارپایان خواهی بود. و اگر غلبه و چیره گی با قوه غضب تو باشد و میل تو بیشتر به مناصب و ریاست طلبی و آزار مردم و ضرب و شتم و دیگر حرکات درنده خویی باشد به منزله درندگان خواهی بود. و اگر غلبه با قوه شیطانی «قوه وهم» باشد تا آنجا که غالب سعی و کوشش تو صرف یافتن مکر و حيله برای رسیدن به مقتضیات دو قوه شهوت و غضب باشد و به انواع نیرنگ ها و تزویرهای وهمی دست یازی، در حزب شیطان داخل شده ای. و اگر غلبه با قوه عقل تو باشد تا آنجا که جد و جهد تو

مقصود بر فرا گرفتن معارف الهی و پیروی از فضایل اخلاقی باشد به مرتبه و افق فرشتگان راه یافته ای.

پس هر که عاقل باشد، و با خود دشمنی نکند بر او واجب است که بیشتر همت و کوشش خود را در تحصیل سعادت علمی و عملی و در زایل ساختن نقایص و کمبودهای نفس خویش صرف کند، و از امور شهوانی و لذات جسمانی به اندازه ضرورت اکتفا کند.

از غذا به آنچه مایه اعتدال مزاج و حفظ حیات است بس کند و قصدش از آن لذت جویی نباشد، بلکه رفع نیاز ضروری و دفع الم باشد، و وقت و عمر خویش را در به دست آوردن زیاده تباہ نکند، و اگر از این مقدار بیشتر خواهد، باری به قدری باشد که مقام و رتبه انسانیش حفظ شود و موجب پستی و ذلت نگردد. و از لباس به مقدار ضروری و دفع گرما و سرما بهره گیرد و اگر از این بیشتر خواهد به قدری باشد که به حقارت و خواری نکشاند و موجب اتهام سقوط از طرف اقران و همکاران نشود. و از آمیزش به اندازه ای که نوع حفظ شود و نسل باقی بماند بس کند و اگر بیش از این خواهد از حد سنت خارج نشود و از این که در مقتضیات شهوت و غضب فرو رود پرهیزد، زیرا چنین سقوطی مایه شقاوت همیشگی و هلاک ابدی است.

خدا را خدا را، ای برادران! مواظب و مراقب جان ها و نفوس خود باشید و پیش از آن که در دریای تباہی و مهلکه غرق شوید آنها را دریابید، و قبل از آن که راهها بر شما بسته شود از خواب غفلت بیدار شوید و پیش از آن که خوی ها و ملکات مهلک و عادات تباہ کننده جایگیر و استوار گردد به تحصیل سعادت پردازید، زیرا زایل کردن رذایل بعد از محکم و استوار شدن آنها در نهایت دشواری است، و مبارزه با حزب شیطان بعد از بزرگسالی کمتر مؤثر است، و غلبه بر نفس اماره پس از سستی و ضعف پیری بی اندازه مشکل است لکن به هر حال یأس و ناامیدی از لطف و

رحمت خداوند روا نیست و باید به قدر توانایی کوشید، که این کار البته از به سر بردن در باطل بهتر است، شاید خداوند با رحمت عظیم خود شما را دریابد.

]

## مبارزه با نفس در پیری

[

شیخ فاضل ابن مسکویه، استاد علم اخلاق و نخستین کسی که در عالم اسلام به تدوین این علم پرداخت، گفته است:

«من در سنّ پیری و بعد از آن که عادت در من استوار و ریشه دار شده بود از خواب غفلت بیدار گشتم و بر آن شدم که عنان جان و نفس خویش را از ملکات رذیله بازگیرم و مجاهده ای بزرگ آغاز کردم تا این که خداوند مرا موفق گردانید که نفس خود را از آنچه مایهٔ هلاک او بود رهایی بخشم».

پس هیچ کس نباید از رحمت خدا مأیوس شود که امید نجات برای هر کسی که خواهان باشد هست و درهای فیض الهی همواره گشوده است.

پس ای برادران، به تهذیب نفوس پردازید پیش از آن که رئیس «عقل» زبردست و مرؤوس و مقهور شود و جوهر انسانی شما تباه و حقیقت شما مسخ گردد و واژگونی و نگونسازی در اخلاق شما پدید آید، که این حالت، خروج از مرتبهٔ انسانی و دخول در زمرهٔ بهایم و درندگان و شیاطین است.

از این حال به خدا پناه می بریم و می خواهیم که ما را از خسران و زیانی که نهایت ندارد حفظ فرماید.

حکما کسی را که از سیاست و تدبیر نفسِ غافل خویش بازمانده و آن را رها کرده است، همانند کسی دانسته اند که یاقوت سرخ گران بهایی دارد و آن را در آتش شعله ور بیفکند تا بسوزد و سنگی بی ارزش شود.» (۱)

ص: ۲۷۴

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

سفرهای علوی کند مرغ جانت گر از چنبر آز بازش پرانی

ولیکن تو را صبر عنقا نباشد که در دام شهوت به گنجشک مانی

ز صورت پرستیدنت می هراسم که تا زنده ای ره به معنی نداری

گر از باغ انست گیاهی برآید گیاهت نماید گل بوستانی

دریغ آیدت هر دو عالم خریدن اگر قدر نقدی که داری بدانی

همین حاصلت باشد از عمر باقی اگر همچینش به آخر رسانی

(سعدی شیرازی)

## امانت دار الهی

### اشاره

هویّت و عظمت باطن انسان که ظرف اسرار ملکوت، حرم حضرت محبوب، حریم واقعیت ها و مرکز کشف و انکشاف است برای هیچ موجود سمایی و ارضی نیست، از این جهت است که خدای تبارک و تعالی از میان تمام موجودات مُلکی و ملکوتی، انسان را جهت حمل امانت برگزید.

انسان اگر به امانت حضرت ربّ العزّه توجه علمی و عملی بنماید و همّت خود را برای رساندن بار امانت به منزل اصلی به کار گیرد از ملک برتر شود، و اگر نسبت به امانت حضرت دوست بی تفاوت بماند و همّت و اراده خویش را در راه شکم و شهوت و به دست آوردن مظاهر مادی مصرف کند از هر حیوانی پست تر گردد.

## امانت در قرآن

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ص: ۲۷۵



وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا « (۱)

یقیناً ما امانت را [ که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است ] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [ به سبب این که استعدادش را نداشتند ] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [ به علت ادا نکردن امانت ] بسیار ستمکار، و [ نسبت به سرانجام خیانت در امانت ] بسیار نادان است.

لفظ امانت و امانات در پنج جای قرآن آمده و در همه جا معنای پیمان و مطالبه و مسؤولیت را در بر گرفته است. در یکی از آیات سوره بقره که در سیاق محکم کاری در امر دیون نازل شده، می بینیم لفظ امانت در سپرده های مالی به کار رفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِعَدِّينَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ « (۲)

ای اهل ایمان! چنانچه وامی به یکدیگر تا سر آمد معینی، دادید، لازم است آن را بنویسید. و باید نویسنده ای [ سَنَدش را ] در میان خودتان به عدالت بنویسد. و نباید هیچ نویسنده ای از نوشتن سند همان گونه که خدا [ بر اساس قوانین شرعی ] به او آموخته است دریغ ورزد.

در آخر آیه امانت، فقط به معنایی آمده که به کار سپرده ها و دیون مالی می خورد، ولی ما از این آیه به طور کلی در می یابیم که امانت به هر شکلی که باشد حقی است و رعایت آن واجب است، چنانکه تعلیم دانش نیز حقی است که یاد گیرنده نباید آن

ص: ۲۷۶

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۷۲. [۱]

۲- (۲) - بقره (۲) : ۲۸۲. [۲]

حق را فراموش کند.

اما در مواردی که امانت در سیاق سپرده ها و دیون مالی نیامده، دیگر مسلم است که معنای کلیش مراد بوده، گرچه به علت ویژه ای نازل گشته باشد، چون مناسبات نزول، مانع جریان حکم آیات به تمام موارد اطلاق آن، یا نسبت به هر کسی که در حال نزول آیه حاضر نبوده و بعد آن را شنیده، نمی باشد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ « (۱)

خدا قاطعانه به شما فرمان می دهد که: امانت ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.

اکثر مفسران فریقین می گویند:

مخاطب این آیه عموم مردمند و هر امانتی را شامل می گردد.

نویسنده تفسیر «الجواهر» می گوید:

آنچه نعمت در اختیار انسان قرار می گیرد، امانت است.

لفظ امانت و پیمانی که در سوره مؤمنون آمده:

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ « (۲)

و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند.

شامل تمام گونه های آن است. همچنین اماناتی که در سوره انفال آمده نیز بر این منوال عمومیت پیدا می کند.

به طور کلی می توان گفت: هر دستوری که در قرآن آمده، گرچه گاهی نظر به موارد خاصی بوده، ولی تمام مردم مخاطب آنند.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) - نساء (۴) : ۵۸. [۱]

۲- (۲) - مؤمنون (۲۳) : ۸. [۲]

امانتی که بر تمام کاینات عرضه شده و در آن میان تنها انسان بوده که آن را عهده دار گردیده، اعم از جهات خصوصی و عمومی ای است که مردم در برابر احکام الهی دارند. اما موضوع عرضه یک امر تکوینی و فطری است که عاقل و غیرعاقل، جاندار و بی جان، مخاطب به تبلیغ و غیر آن همه در برابر آن قرار گرفتند.

در این جا که قرآن سخن از این گونه فطرت به میان می آورد، تمام موجودات را در برابر فطرت انسانی مقایسه می کند، آنگاه می فهمیم چه امتیازی بشر با پذیرفتن این امانت پیدا کرده و تمام عواقب آن را نیز بر ذمه گرفته است. کشیدن بار چنین امانتی یعنی تحمّل عواقب آن نیز.

پس انسان، بسیار تجاوزکار و نادان است. انسان گاهی با علم به حدود تکالیف قدم به خطا بر می دارد که در این صورت بسیار تجاوزکار است، و گاهی هم ندانسته اشتباهی می کند، در این صورت به عنوان نادان بودن مذمت می گردد چه او می توانست برای رفع جهل خود از فروغ عقل مدد بگیرد ولی نگرفت. جز موجود صاحب عقل، کدام موجودی به تعدی و جهل موصوف می تواند گشت؟ غیر عاقل که حدودی نمی شناسد. تنها کسی را ظالم و جاهل می نامیم که دادگر و دانا نیز درباره اش اطلاق کنیم.

این فطرت که ویژه انسان هاست در جای دیگر قرآن به زبان تکریم یاد شده و انسان را برتر از بسیاری از مخلوقات و دارنده زمام کاینات معرفی کرده است:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿١﴾

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [ بر

ص: ۲۷۸

مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم [سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

جمله «بسیاری از آفریده ها» که در آیه فوق مشاهده می کنید، شامل تمام موجوداتی است که ودیعه خیر و شر یا تکلیف را بر عهده نگرفته اند، یعنی این کار در صلاحیت فطرتشان نبوده است.

در این حکم عام، معنای «امانت» به طور کامل واضح شد و فهمیدیم که مراد از آن تنها یک چیز است: تکلیف. آن دسته از مفسران که به این صراحت مقصود را بیان نداشته اند، چندان از لوازم و متعلقات آن سخن رانده اند که جز بر معنای تکلیف بر چیز دیگری تطبیق نمی گردد.

فخر رازی می گوید:

این معنی نیز برای شما روشن باشد که خودداری کردن موجودات از پذیرفتن امانت مانند سرباز زدن ابلیس از سجده نبود، که قرآن درباره اش فرموده: «ابلیس از سجده خودداری کرد» (۱) زیرا به دو دلیل اینها باهم فرق دارند:

اول: در داستان ابلیس سجده واجب شده بود، اما در این جا امانت پیشنهاد گردید.

دوم: خودداری ابلیس ناشی از غرور و خودخواهیش بود، اما در موجودات از خود کم بینی سرچشمه گرفته؛ تمام موجودات خود را به چشم حقارت نگریستند و بار امانت را قبول نکردند، زیرا عبارت، وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا حال دردناک و شکست خورده آنها را بازگو می کند. (۲) در هر صورت این گونه آیات دلالت بر عظمت روحی و معنوی انسان دارد و

ص: ۲۷۹

---

۱- (۱) - بقره (۲) : ۳۴.

۲- (۲) - نخستین انسان: ۲۸.

باید گفت:

خوشا به حال کسی که به حضرت حق و تکالیفی که خالق بر عهده اش گذاشته، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود، با تمام وجود توجه کند.

دلا دیگر به فکر کار خود باش چو خود یاری نداری یار خود باش

تو سلطانی و تخت عرش والاست به پستی جا مکن جای تو بالاست

برو جایی که ما را جا نباشد چه جای ما که جا را جا نباشد

رفیقان اندکی بودند و رفتند در این منزل نیاسودند و رفتند

تو هم برخیز و بنشین با رفیقان منه پا در طریق بی طریقان

ز عالم روی خود را بر یکی کن غم بسیار خود را اندکی کن

(هلالی جغتایی)

ص: ۲۸۰

الهی! ما را که در برابر عجایب عظمت تو و آفریده هایت چشم باز، فطرت آزاد، عقل فعال و قلب گیرنده داریم، از ستم و الحاد در برابر عظمت بازدار.

## ۲- انحراف در اعتقاد به عظمت

### اشاره

الهی! کدام ستم بالاتر از این است که حق روشن و عظمت معلوم را که چون خورشید وسط روز از افق اسما و صفات طلوع دارد منکر شویم، و از شگفتی ها و عجایب مخلوقات که هر یک در جای خود نشانگر عظمت و بزرگی تو هستند، غفلت ورزیم!

الهی! کدام ظلم بالاتر از این که به جای فرمان بردن از احکام و دستورهایت که دل را مستعد پذیرش انوارت می نماید، به گردونه معاصی و ناپاکی ها و آلودگی ها درافتیم و به دریای پرطوفان شهوات غرق گشته و از صعود به مقام قرب و وصل بازمانیم!

الهی! آنان که محجوب از عظمت تو هستند، بالاترین جرم و گناهشان این است که عقل عنایت شده تو را تعطیل کرده و به دامن جهل و جهالت تو سَل جسته اند.

محبوباً! آنان که محجوب از تماشای تو هستند، به مرض کبر و خودخواهی و غرور و عُجب دچارند.

الهی! ملحدان نسبت به عظمت تو، در کمال بی شرمی و بی حیایی، خود را میزان سنجش واقعیت ها گرفته و آنچه را با خودشان مطابق و همگون نمی بینند

انکار می کنند.

ای معشوق عاشقان! چه پست اند آن بدبخت های تیره روزی که به جای فرستادگان و سفیران پاک و آگاه تو، بی خبران مغرور را به معلمی انتخاب کرده و تمام مایه های سعادت خویش را فدای آنان می کنند، در صورتی که تاریخ نشان داده در برابر این فداکاری احمقانه چیزی نصیب آنان نشده است.

پروردگارا! ای اول و آخر، و ای ظاهر و باطن، و ای علیم و خبیر، الحاد ملحدان داغ ننگی است که شیاطین جنّی و انسی بر پیشانی هویت آنان زده اند، تا از انسانیت و حقیقت و کرامت و فضیلت دور بمانند و تبدیل به جرثومه فساد گشته و منبع پستی و رذالت گردند.

وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِيْنَ يُلْحِدُوْنَ فِيْ اَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿١﴾

و نیکوترین نام ها [ به لحاظ معانی ] ویژه خداست، پس او را با آن نام ها بخوانید؛ و آنان که در نام های خدا به انحراف می گرایند [ و او را با نام هایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می خوانند ] رها کنید؛ آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می دادند، جزا داده می شوند.

توجه به اسمای حسنی علماً و عملاً، آدمی را از دچار شدن به مکتب های انحرافی و شیاطین خطرناک حفظ نموده و ضامن تحقق سعادت دنیا و آخرت است.

در روایات بسیار مهمّ از امامان معصوم آمده که:

«به خدا قسم، اسمای حسنی خدا ماییم.» ﴿٢﴾

ص: ۲۸۲

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۱۸۰. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۷/۲۷، باب ۱۴؛ شرح الاسماء الحسنی : ۲۱۵/۱.

آری، توسل به علوم و معارف اهل بیت و بهره گیری از قواعد تربیتی آن بزرگواران انسان را از الحاد و انحراف و میل به باطل و باطل شدن بازداشته و راه خوشبختی و تحقق خیر دنیا و آخرت را به روی انسان باز می کند.

بدبختی ملحدان در این است که گوش از شنیدن صدای ملکوتی انبیا و ائمه بسته، و گوش انسانیت را فروخته و گوش خر، خریده اند، که با آن گوش حیوانی جز صدای باطل و ندای شیطانی نمی شنوند. اینان به مایه های عالی ملکوتی وجود خود، بر اثر الحاد و انحراف لطمه زده و دنیای فانی را بر آخرت باقی ترجیح داده اند.

زنده نبود آن دلی کز عشق جانان بازماند مرده دان چون دل ز عشق و جسم از جان بازماند

جای نفس و طبع شد کز عشق خالی گشت دل ملک دیوان شد ولایت کز سلیمان بازماند

جان چون کار عشق نکند بار تن خواهد کشید گاو آخور شد چو رخس از پور دستان باز ماند

این عجب نبود که اندر دست خصمان اوفتد ملک سلطانی که از پیکار خصمان بازماند

عاشقان را نفرت است از لقمه دنیا طلب خوان سلطان را نشاید چون ز سگ نان بازماند

(سیف فرغانی)

### الحاد به آیات الهی

آیات الهی اعم از آفاقی و انفسی و تربیتی که به ترتیب عبارت است از جهان خلقت و انسان و قرآن، همچون روز روشن در برابر دیدگان عقل و دو چشم قلب

ص: ۲۸۳



جهت تأمین ایمان به حق و قیامت و نبوت انبیا و امامت امامان و سعادت دنیا و آخرت می درخشد. آنان که به این آیات که کتاب زندگی و راهنمای انسان به سوی کمال است الحاد بورزند طرّفی نبسته و از علم حق پنهان نیستند و در پایان کار مایه ای جز خزی دنیا و عذاب آخرت برای آنان نخواهد ماند!

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَمَّا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ « (۱)

مسلماً کسانی که معانی و مفاهیم آیات ما را از جایگاه واقعی اش تغییر می دهند [ و به تفسیر و تأویلی نادرست متوسل می شوند ] بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی را که در آتش می افکنند، بهتر است یا کسی که روز قیامت در حال ایمنی می آید؟ هر چه می خواهید انجام دهید، بی تردید او به آنچه انجام می دهید، بیناست.

### انحراف سالکان شهوات

عارف ناشناخته بزرگ، سالک سبیل حق، عاشق واله مرحوم آیت الله حاج شیخ ابراهیم امام زاده زیدی که دارای دم عیسوی بوده و در تربیت سالکان راه، جدی وافر داشته، در رساله پرقیمت «حکمت متعالیه و سیر و سلوک» خود می فرماید:

«ای برادر! احوال آنان که سالک سبیل اهل الله نیستند و افعال و حرکات و حالاتشان بر اساس خواسته و میل و مقتضای شهوات آنهاست و در منجلاب آلودگی و قذارت روحی و معاصی ظاهری و باطنی آن چنان غرقند که خداوند متعال در حق آنان فرموده:

ص: ۲۸۴

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ « (۱)

و اگر حق از هواهای نفس آنان پیروی می کرد، بی تردید آسمان ها و زمین و هر که در آنهاست از هم می پاشید.

آن قدر بیچاره و بدبخت اند، و به اندازه ای از سعادت و سلامت محرومند که حتی از رسیدن به خواسته های مادی و محدود خود ممنوع و از آنچه طبع حیوانی و میل شیطانی و اشتهای سَبْعِيّی آنان اقتضا دارد محجوبند، چنانچه قرآن در حق آنان فرموده:

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ « (۲)

و [ در نتیجه ] میان آنان و همه خواسته هایشان [ به وسیله مرگ ] جدایی انداخته شد.

این بی خبران بی خرد و ملحدان پست و افتادگان در چاه شهوت و منغمران در آرزوهای بی ارزش و غرق شدگان در هوای نفس، سرنگون در سخط حق و آتش غضب حضرت جبارند!

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ « (۳)

پس آیا کسی که [ با طاعت و عبادت ] از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که [ بر اثر گناه ] به خشمی از سوی خدا سزاوار شده ؟ و جایگاه او دوزخ است و آن بد بازگشت گاهی است.

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - مؤمنون (۲۳) : ۷۱. [۱]

۲- (۲) - سبأ (۳۴) : ۵۴. [۲]

۳- (۳) - آل عمران (۳) : ۱۶۲. [۳]

اینان را متابعت هوای نفس به هاویه درانداخت و از آنچه در حال و هوای الهی باید لذت ببرند محروم ساخت. و به سرگردانی و اضطراب درونی دچار کرد؛ به سلاسل و اغلالی که صورت باطنی الحاد و گناهان و معاصی است مقید نمود، چنانچه عیب و ممالیک گریزها را به ذلت زندان و غل و زنجیر دچار کنند.

اینان را مالک نفسشان که هوای لعنتی است تسلیم مهالک کرد، از پی این مالک و متصرف خائن است که خازن آتش را در قیامت، معارف الهیه «مالک» نامیده اند.

برای این سرگردانان در بیابان ضلالت و گم شدگان وادی هلاکت در برابر هر درجه ای از درجات اهل حق در که ای در جحیم و عذاب مقیم و آتش عظیم و نار الیم است. برای آنان در برابر درجه توکل در که خذلان است، چنانکه در قرآن مجید آمده است:

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ « (۱)

اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره و غالب نخواهد شد، و اگر شما را واگذارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد داد؟

و در برابر درجه تسلیم، در که پستی و هوان و خواری است چنانکه در قرآن کریم فرموده:

وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ « (۲)

و کسی را که خدا خوار کند، گرامی دارنده ای برای او نیست؛ به یقین خدا هر چه را بخواهد انجام می دهد.

برای آنان در برابر درجه قرب و وصل در که طرد و لعنت است. چنانکه در قرآن مجید بدان اشارت رفته است:

ص: ۲۸۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۶۰. [۱]

۲- (۲) - حج (۲۲) : ۱۸. [۲]

خدا لعنتشان می کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می کنند.

چنانکه عارفان آگاه و عشاقان بینا در برابر حضرت محبوب از خویش با تمام وجود و به راستی و حقیقت، نفی قدرت و علم و وجود می کنند و از پی این تواضع و فنای فی الله به قدرت بی انتها و علم ذاتی و لدنی و وجود مخلد ابدی که عنایت خاص حضرت دوست به آنان است می رسند، ملحدان بدبخت، و منکران پست فطرت به خاطر الحاد و انکارشان به ناتوانی بی نهایت و جهل کلی و هلاکت سرمدی دچار می شوند و این همان خیزی عظیم است که نتیجه الحاد و محصول انکار و میوه تلخ میل به باطل می باشد، به راستی که خداوند بزرگ همه ما را از درافتادن به چنین ورطه هلاکتی حفظ فرماید. ﴿٢﴾ بیاید مرد میدان ایمان و عمل و طهارت و پاکی و سلامت و تقوا شویم. بیاید دنیای فانی را در برابر آخرت باقی انتخاب نکنیم و از این راه خود را به خسارت ابدی مبتلا نسازیم. بیاید در برابر پیشگاه باعظمت حضرت حق سر تسلیم فرود آریم و از تمام دستورهای او که محض تأمین سعادت ما تنظیم شده پیروی کنیم.

بیاید همچون حضرت زین العابدین علیه السلام دست دعا به درگاه حضرت ربّ العزّه برداشته و در کمال عجز و نیاز به جناب بی انباز عرضه بداریم:

یا الهی و سیدی و مولای، یا أرحم الراحمین و یا أکرم الأکرمین:

«وَاحْجُبْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ»

به قول فیض آن سالک مسلک صدق:

چو مرد او شدی مردانه می باش چو مست او شدی مستانه می باش

ص: ۲۸۷

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۹. [۱]

۲- (۲) - حکمت متعالیه و سیر و سلوک، امام زاده زیدی: ۱۶۲.

اگر در سر هوای دوست داری ز خویش و آشنا بیگانه می باش  
چو خواهی لذت مستی بیابی شراب عشق را پیمانہ می باش  
چو درهای سعادت باز خواهی کلید عشق را دندانہ می باش  
چو زلف او پریشان شد به صد دل در او آویز خود را شانہ می باش

(فیض کاشانی)

ص: ۲۸۸

[«۲» وَيَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ]

و ای آن که دوران فرمانرواییش به نهایت نمی رسد، بر محمد و آل محمد درود فرست.

### ۳- بی نهایت بودن قدرت حضرت حق

#### اشاره

امام سجاد علیه السلام در این فراز از دعا، قدرت نمایی و توانمندی خداوند و اقتدار حقانی او را در پی بردن به اسرار و رازهای آفرینش که مایه قرب و صفا و روشنی دل است؛ ستایش می فرماید.

این فراز از دعا اشاره به آیاتی از قرآن مجید در محور مالکیت محض و قدرت یکتای خداوند دارد:

تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

همیشه سودمند و با برکت است آن که فرمانروایی [ همه هستی ] به دست اوست و او بر هر کاری تواناست.

لِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۲)

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره خداست، و او بر هر کاری تواناست.

ص: ۲۸۹

---

۱- (۱) - ملك (۶۷) : ۱. [۱]

۲- (۲) - مائده (۵) : ۱۲۰. [۲]

مقصود از مالکیت خداوند، قدرت برتر و توانایی تام در تصرف همه امور به امر و نهی است و از ویژگی های این برتری این است که پایان زمانی ندارد.

ملک، نامی برگرفته از ملک الناس است یعنی حاکم مطلق بر مردم خداوند است. و او متولی سلطنت بر آدمیان و همه موجودات انسی بنده فرمان اویند.

## صفات خداوند

دانشمندان صفات خداوند را به دو رشته تقسیم کرده اند:

۱ - صفات ثبوتی یا صفات جمال.

۲ - صفات سلبی یا صفات جلال.

مقصود از صفات ثبوتی آن رشته از صفاتی است که جنبه وجودی دارند و اتصاف شخص به یکی و یا همه آنها موجب کمال می باشد و نبودن آن برای شخص یک نوع نقص شمرده می شود. مانند: علم و قدرت، از سوی دیگر صفات ثبوتی بازگشت به صفات ذاتی است. صفات ذات، صفاتی هستند که ذات خداوند را تشکیل داده و پیوسته ذات اقدس وی با آنها همراه می باشد. مانند علم و قدرت، این رشته از اوصاف را صفات ذات گویند. زیرا او دانا و تواناست و اگر او را تنها در نظر بگیریم و از همه موجودات و تمام افعال او چشم بپوشیم او را دانا و توانا و زنده خواهیم یافت.

یکی از صفات ثبوتی خداوند قدرت و یکی از نام های او قادر است و حقیقت قدرت دو معنا دارد:

۱ - کار از روی اختیار و اراده و با کمال حریت و آزادی انجام می دهد مثلاً می گوئیم: فلانی قادر به خواندن و نوشتن است یعنی با کمال آزادی می تواند بخواند و بنویسد.

۲ - مبدأ اثر بودن در برابر موجودی که مبدأ اثر نبوده و کاری از وجود او ساخته

نیست و مقصود از قدرت، این معنی دوّم است.

بنابراین «قدرت» از صفات ثبوتی الهی است یعنی که خداوند بر هر چیز قادر است. و «قادر» به کسی گویند که توانایی بر انجام و ترک کاری را با اراده و اختیار داشته باشد.

## معنای قدرت

راغب اصفهانی درباره ریشه این واژگان می نویسد:

الْقُدْرَةُ إِذَا وُصِفَ بِهَا الْإِنْسَانُ فَاسْمٌ لِهَيْئِهِ لَهَا بِهَا يَتِمَّ كُنْ مِنْ فِعْلِ شَيْءٍ مَا، وَإِذَا وُصِفَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فَهِيَ نَفْيُ الْعَجْزِ عَنْهُ وَ مُحَالٌ أَنْ يُوصَفَ غَيْرُ اللَّهِ بِالْقُدْرَةِ الْمُطْلَقَةِ مَعْنَى وَ أَنْ أُطْلِقَ عَلَيْهِ لَفْظًا بَلَّ حَقُّهُ أَنْ يُقَالَ قَادِرٌ عَلَى كَذَا،...

وَالْقَدِيرُ هُوَ الْفَاعِلُ لِمَا يَشَاءُ عَلَى قَدْرِ مَا تَقْتَضِي الْحِكْمَةُ ، لِأَزَائِدًا عَلَيْهِ وَ لَانِقِصًا عَنْهُ وَ لِذَلِكَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُوصَفَ بِهِ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى.

(۱)

قدرت از صفاتی است که اگر انسان به آن متصف شود یعنی حالتی است که انسان توانایی بر انجام چیزی را دارد. و هر گاه خداوند به آن متصف شود یعنی ناتوانی و ضعف از او دور است. و از محالات است که از جهت معنی غیر خداوند به قدرت فراگیر متصف شود هر چند از جهت لفظ گفته می شود، بلکه حق آن این است که گفته شود توانایی بر چنین کاری دارد.

قدیر، به معنای کسی است که هر چه اراده کند به مقتضای حکمت انجام می دهد، نه کمتر و نه بیشتر و به همین جهت این وصف درباره غیر خداوند به کار نمی رود.

ص: ۲۹۱



اصل واژگان فوق از قدر گرفته شده که به معنای اندازه چیزی و نهایت آن است.

صاحب لسان العرب در این باره می نویسد:

الْقَدِيرُ وَالْقَادِرُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَكُونَانِ مِنَ الْقُدْرَةِ وَيَكُونَانِ مِنَ التَّقْدِيرِ... فَالْقَادِرُ إِسْمٌ فَاعِلٍ مِنْ قَدَرَ يَقْدِرُ وَالْقَدِيرُ فَعِيلٌ مِنْهُ وَهُوَ لِلْمُبَالَغَةِ وَالْمُقْتَدِرُ مُفْتَعِلٌ مِنْ إِقْتَدَرَ وَهُوَ أَبْلَغُ. (۱)

قدیر و قادر از صفات خداوند بزرگ است که از ریشه قدرت و تقدیر گرفته شده است... قادر اسم فاعل و قدیر صفت مبالغه است ولی مقتدر از آن بلیغ تر است.

تبارک، از ماده بَرَك به معنای سینه شتر است که او در هنگام نشستن سینه را بر روی زمین می گذارد ولی این واژه به معنی دوام و بقا و زوال ناپذیری به کار رفته است. وقتی می گویند نعمت با برکت است یعنی نعمت، دوام و بقا داشته باشد و به کارگیری این واژه بر ذات پاک خداوند به خاطر ازلیت و ابدیت اوست.

بیده الملک، نشانه انحصار است یعنی حکومت عالم هستی فقط به دست توانای اوست و مالک و متصرف در همه جهان تنها به قدرت اوست.

جمله و هو علی کل شی قدیر، مفهوم بسیار گسترده ای دارد که قدرت او را بر همه چیز بدون تغییر شامل می شود و واژه شیء از وسیع ترین مفاهیم است که تمام آنچه را در عالم امکان بگنجد فرا می گیرد.

در قرآن ۴۵ بار واژه قدیر و ۷ بار کلمه قادر و صفات دیگر مانند مقتدر، مقدور، قادرون و قادرین، واسع، غنی، غیرمعجزی الله به کار رفته است.

و اما آیاتی که در آنها واژه مقتدر به همراه پیشوند حاکمیت آمده است، مانند:

عزیز مقتدر، ملیک مقتدر، علی کل شیء مقتدر، علیهم مقتدرون، مفهومی فراتر از

ص: ۲۹۲

معنی قادر در آنها دیده می شود که قرآن مجید در هنگام قدرت شدید و یا خشم نهایی الهی از آنها استفاده کرده است.

توجه به این نکته لازم است که مَلِك (کسر میم) سلطه فردی بر چیزی است و مُلْك (ضم میم) حاکمیت را بر نظام کلی و اجتماعی بازگو می کند.

برخی مفسران واسع علیم را وسعت در کمال قدرت می دانند.

فخر رازی در ذیل آیه:

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾

و [ نیز گفتند : در توضیح حقایق ] جز به کسی که از دینتان پیروی می کند ، اطمینان نوزید [ تا دیگران هدایت نیابند ] . بگو : یقیناً هدایت ، هدایت خداست . سپس گفتند : گمان نکنید آنچه به شما اهل کتاب [ از نبوت ، معجزه ، قبله مستقل و آیات آسمانی ] داده شده به کسی [ از عرب و غیر عرب ] داده شود ، یا اینکه مؤمنان می توانند نزد پروردگارشان با شما محاجه و گفتگو کنند . [ در پاسخ یاوه های آنان ] بگو : فضل و رحمت [ که از جلوه هایش نبوت ، کتاب ، معجزه و قبله است ، ] به دست خداست ، به هر کس بخواهد می دهد ؛ و خدا بسیار عطا کننده و دانا است .

می نویسد:

«وسعت وجودی خداوند دلیل بر کمال قدرت او و علیم بودنش دلیل بر کمال علم اوست، پس چنین کسی به جهت جایگاه قدرت، هر فضل و لطفی را نسبت به هر که شایسته بداند؛ عطا می کند چرا که هم از نیازهای بندگان خود با خبر است و

ص: ۲۹۳

هم برای اعطای فضل و دانش و حکمت توانایی دارد.» (۱) پس قدرت خداوند هیچ گونه حد و مرز ندارد و آفرینش آسمان ها و پهناوری زمین و انواع موجودات و مرگ حیات از نشانه های این قدرت بی منتها است.

در آیات دیگر طرح مسأله قدرت و حاکمیت بی نهایت از طرف خداوند در نگاه اول اشاره به عمومیت قدرت خداوند است. که حق در مقام رد هر گونه عجز و ناتوانی از وجود اوست، چرا که ناتوانی یا ناشی از جهل و بی خبری یا ضعف در بدن است و قادر عالم نه در حوادث غافلگیر می شود و نه در مقابله ناتوان است.

و از نگاه دیگر گاهی تهدید و سرکوبی انسان های مغرور و لجوج است که با گردن کشی راه حق را سدّ می کنند و گاهی برای اطمینان دادن به بندگان صالح و مؤمن است تا حل همه مشکلات خود را از او بخواهند و تنها به او پناه ببرند.

### دلایل قدرت بی پایان خداوند

اما دلایل قدرت بی پایان پروردگار چیست؟

۱- دلیل علمی:

در علوم تجربی، دیدن مناظر گوناگون طبیعت و عجایب آسمان ها و همچنین ساختمان منظم سلول ها و اتم ها و گسترش روز افزون علوم و اکتشافات، جهان تازه ای را در برابر چشم ما مجسم می کند. این تنوع پیچیده آفرینش همانند تدوین کتاب خداست که آن همه محتوا و معارف عظیم الهی را در قالب الفاظ ساده ریخته است. از مطالعه مجموع این مسائل به این حقیقت می رسیم که مبدأ عالم هستی قدرت بی پایان دارد.

۲- برهان وجوب و امکان:

در بحث توحید و یگانگی ذات خداوند ثابت شد که واجب الوجود در عالم

ص: ۲۹۴

---

۱- (۱) - التفسیر الکبیر، فخر رازی: ۹۹/۸، ذیل آیه ۷۳ سوره آل عمران.

یکی بیش نیست و هر چه غیر از اوست ممکن الوجود است و تمام ممکنات نه تنها در آغاز که در بقای خود نیز متکی به او و مخلوق او هستند و این معنی قدرت مطلقه خداوند بر همه چیز است.

۳- برهان فلسفی:

ما اگر توانایی بر کاری نداشته باشیم به خاطر کمبود است و هر مشکلی که پیش می آید در واقع به محدودیت وجود ما منتهی می شود. پس وجودی که از هر نظر نامحدود است چگونه ممکن است چیزی خارج از حوزه قدرت او باشد. به تعبیر دیگر، او همه جا حاضر است و همه شرایط در اختیار اوست بنابراین هر گونه موانعی را برمی چیند و این دلیل قدرت او بر همه چیز است.

۴- قدرت اختیاری:

قدرت خدا آمیخته با اختیار است و ذات او ازلی و فعلش حادث است پس هر گاه چیزی را اراده کند در همان زمانی که اراده کرده موجود می باشد. و این نشانه احاطه اراده او بر همه موجودات است.

البته در میان فلاسفه و متکلمان مذاهب مختلف در عین این که قدرت خداوند را بدون گفتگو قبول دارند در ابدیت یا عمومیت قدرت به خاطر برخی اشکالات که از حل آن عاجز بوده اند تردید کرده اند و به همگی آنها در محل خودش پاسخ داده شده است. (۱) و اما آیات دیگری قدرت خداوند را از زاویه های مختلف بررسی می کند.

در سوره زمر می فرماید:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ

ص: ۲۹۵

---

۱- (۱) - برگرفته از: راه خداشناسی و شناخت صفات او، جعفر سبحانی: ۲۹۳ - ۳۰۹، پیام قرآن، مکارم شیرازی: ۱۶/۴، صفات جمال و جلال در قرآن مجید.

و خدا را آن گونه که سزاوار اوست نشناختند، در حالی که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست، و آسمان ها هم درهم پیچیده به دست اوست؛ منزّه و برتر است از آنچه با او شریک می گیرند.

سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح درباره خداوند است کسی که بداند:

اولاً: او وجودی بی پایان و نامحدود از هر نظر است.

ثانیاً: آفرینش همه موجودات از ناحیه اوست و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند.

ثالثاً: تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت اوست و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد که رو به سوی دیگری آرد. اصلاً چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است؛ زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلاً غیرممکن است.

در آیه فوق برای بیان عظمت قدرت او از دو تعبیر کنایی قبضته و مطویات بیمینه استفاده کرده است.

«قبضه» به معنی چیزی است که در مشت می گیرند و معمولاً کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است. «مطویات» از ماده طی به معنی به هم پیچیدن است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی است.

کسی که طوماری را در هم پیچیده و در دست راست گرفته کامل ترین تسلط را بر آن دارد مخصوصاً انتخاب یمین یعنی دست راست به خاطر آن است که غالب

ص: ۲۹۶

اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند.

بنابراین همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بت ها و معبودهای دیگر نروند. و در روز قیامت همگی به روشنی در می یابند که همه چیز از آن او و در اختیار اوست.

در آیه ای دیگر می فرماید:

قُلِ اللَّهُمَّ مَلَائِكَةُ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيُّ  
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

بگو: خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.

منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است. و گاه این حکومت ها به خاطر شایستگی ها است و گاه حکومت ظالمان هماهنگ با ناشایستگی امت هاست.

### حکومت خداوند در کلام علامه طباطبائی

علامه طباطبائی رحمه الله درباره استناد حکومت و دیگر امور اعتباری به خدای سبحان می نویسد:

ص: ۲۹۷

«تردیدی نیست که زنجیرهٔ علیت در عالم به خداوند واجب الوجود ختم می شود و رابطهٔ میان او و جزء و کل جهان هستی، رابطهٔ علّیت است. در مباحث علت و معلول روشن شده که پدیده علیت فقط در ناحیهٔ وجود است به این معنا که در آنچه از وجود علت به معلول سرایت می کند وجود حقیقی در معلول است و غیر آن یعنی ماهیت، از صدور و نیاز به علت برکنار می باشد.

با توجه به این مطلب، مشکلی که در این جا پیش می آید، استناد امور صرفاً اعتباری به خدای متعال است؛ زیرا امور اعتباری اصولاً وجود حقیقی ندارند بلکه وجود و ثبوت آنها یک ثبوت و واقعیت اعتباری است که از ظرف اعتبار و جعل و از حیطة فرض فراتر نمی روند.

اوامر و نواهی و احکام و قوانین شریعت و نیز اموری چون حکومت و عزّت و روزی و غیره همگی اموری اعتباری هستند. آنچه این گره را می گشاید این است که:

درست است این امور از وجود حقیقی عاری و بی بهره اند امّا دارای آثاری هستند که نام های آنها را حفظ می کنند و این آثار اموری حقیقی هستند که مقصود از اعتبار این امور نیز همین آثار است. و این آثار به خدای متعال نسبت وجودی دارند و همین نسبت است که نسبت این امور اعتباری را به خداوند، صحت می بخشد.

این سخن دربارهٔ عزت اعتباری و آثار خارجی آن و استنادش به علل حقیقی آن و همچنین دربارهٔ دیگر امور اعتباری مانند امر و نهی و حکم و جعل و غیره نیز صادق می باشد.

از این جا روشن می شود که تمام اعتبارات شرعی به واسطهٔ استناد آثار آنها به خدای متعال به نحوی که زینندهٔ ساحت قدس و عزت او باشد به واجب متعال استناد دارند.» (۱)

ص: ۲۹۸

---

۱- (۱) - تفسیر المیزان: ۱۴۹/۳ - ۱۵۰، ذیل آیهٔ ۲۶ سورهٔ آل عمران، [۱] بحث فلسفی.

جملهٔ بیدک الخیر با توجه به الف و لام استغراق در «الخیر» و مقدم شدن «بیدک» بر او نشان می‌دهد که تمام خیرها و برکات و نیک‌ها در دست خداست و در ضمن استفاده می‌شود که هم عزت خیر است و هم ذلت خیر است. بخشیدن حکومت و گرفتن آنهم هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، شری و جودی ندارد جانیان و بدکاران، خیرشان در آن است که در زندان باشند و نیکوکاران با ایمان خیرشان در آزادی است. به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می‌کنیم.

جملهٔ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در آیه آمده است؛ زیرا وقتی او بر هر چیزی قادر است؛ حکومت و عزت و خیانت به دست اوست.

و نکته جالب این است که ابلیس هم در آغاز آفرینش خداوند، در بهشت به آدم گفت: «ای آدم! آیا می‌خواهی تو را به درخت جاویدان و مُلک فناناپذیر راهنمایی کنم؟» در واقع شیطان حساب کرد که آدم به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال تمایل دارد؛ پس برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از دو عامل جاودانگی و حکومت همیشگی برای فریب او بهره برد و شیطان هم برای گمراهی بشر بر روی آن دو نقطه حساس انگشت می‌گذارد.

به همین جهت در قیامت هم خداوند این پرسش را مطرح می‌کند که قدرت و حکومت از آن کیست؟ ولی پاسخ گوچه کسانی هستند؟

خداوند می‌فرماید:

يَوْمَ هُمْ بَرْزُونَ لَآيْخَفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱)

ص: ۲۹۹



روزی که همه آنان آشکار می شوند، [ و ] چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی ماند. [ و ندا آید: ] امروز فرمانروایی ویژه کیست؟ ویژه خدای یکتای قهار است.

این آیه در حقیقت سومین ویژگی آن روز یعنی حاکمیت مطلقه پروردگار را بازگو می کند. در آن روز منادی حق فریاد برمی آورد که امروز حاکمیت برای کیست؟ پاسخگو کیست؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است.

عده ای از مفسران گفته اند: سؤال از ناحیه پروردگار مطرح می شود و جواب را همه مؤمنان و کافران می گویند.

بعضی گفته اند: سؤال و جواب هر دو از ناحیه خداست.

و بعضی معتقدند: منادی الهی این سؤال را آشکار مطرح می کند و خود او نیز پاسخ می دهد. ولی ظاهراً که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود، سؤال از خالق و مخلوق و همگی به زبان حال به آن پاسخ می دهند. (۱) در تکمیل بحث زوایای قدرت الهی نکته ای قابل توجه است که، مرحوم شیخ طبرسی در ذیل آیه **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** (۲) می نویسد:

«گفته اند که این سخن خداوند سبحان که فرمود: «همانا خداوند بر هر چیزی تواناست»، مفید عموم است که خداوند از سه بعد بر همه چیز قادر است:

۱- بر معدومات قدرت دارد که آنها را ایجاد نماید.

۲- بر موجودات که آنها را فانی سازد.

۳- بر مقدورات غیر خودش (مانند فرشته، جن، بشر) که اندازه گیری آنها به دست قدرت اوست و نیز می تواند آنان را از قدرت باز دارد. (۳)

ص: ۳۰۰

---

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۵۸/۲۰، [۱] ذیل آیه ۱۶ سوره غافر.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰. [۲]

۳- (۳) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۱۲۰/۱، [۳] ذیل آیه ۲۰ سوره بقره.

در پی توصیف امام سجاد علیه السلام از بی نهایت بودن حکومت الهی؛ حضرت علی علیه السلام هم قدرت حق را چنین می ستاید:

وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ . الْأَوَّلُ لِأَشْيَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لِأَغَايَةِ لَهُ . لَا تَفْعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفِهِ وَ لَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيهِ ، وَ لَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعِيضُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ . (۱)

شهادت می دهم معبودی جز الله نیست، یگانه ای است بی شریک. اولی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهای نیست. اندیشه ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دل ها او را به کیفیتی تعیین و تحدید نمایند، تجزیه و تبعیض در حرمش راه ندارد، و دیده ها و دل ها به او احاطه پیدا نکند.

و در جای دیگر درباره قدرت خدا می فرماید:

أَنْتَ الْأَيْدُ فَلَا أَمِيدَ لِمَكَ ، وَأَنْتَ الْمُتْتَهَى فَلَا مَحِيصَ عَنْكَ ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ فَلَا مَنْجِي إِلَّا إِلَيْكَ . بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ كُلِّ دَابَّةٍ وَ إِلَيْكَ مَصِيرُ كُلِّ نَسَمَةٍ .

سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ ! سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ عَظْمَهُ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ ! وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ ! وَ مَا أَخْفَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ ! وَ مَا أَشْبَعَ نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا ! وَ مَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ . (۲)

ص: ۳۰۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۴. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۰۸. [۲]

تو ابدی هستی بنابراین زمانی برایت نیست و تو منتهای هر چیز هستی از این رو گریزی از تو نیست و تو وعده گاه هستی که نجاتی از تو جز به تو نیست.

مهار هر جنبه ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست. منزهی از هر عیب چه بزرگ است شأن تو! منزهی، چه عظیم است آنچه از مخلوقات که می بینیم و چه کوچک است عظمت آن در کنار قدرت تو! و چه دهشت آور است آنچه از ملکوت تو مشاهده می نماییم! و چه اندازه حقیر است آنچه دیده می شود در برابر آنچه از سلطنت تو برای ما ناپیداست. نعمت هایت در این دنیا چه گسترده فراوان است و باین حال در برابر نعمت آخرت چقدر کوچک است.

از وجود مقدس حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره معنای

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» پرسیدند فرمود:

إِنَّا لَأَنْمَلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنا فَمَتَى مَلَكَنا ما هُوَ أَفْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنا وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفُهُ عَنَّا. (۱)

با وجود خدا دارنده چیزی نیستیم، و دارنده چیزی نمی شویم، جز آنچه او ما را دارنده آن نماید، بنابراین وقتی ما را دارنده چیزی نمود که خود نسبت به آن دارنده تر است وظیفه ای بر عهده ما گذاشته و هر گاه آن را از ما گرفت تکلیف آن را از ما برداشته است.

روایتی در باب اذان و اقامه؛ در معنای الله اکبر است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از اجدادش نقل فرموده است: که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

ما در مسجد نشسته بودیم؛ در این حال اذان گو بر بالای مناره رفت و گفت: الله اکبر، الله اکبر، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام گریه کرد و ما هم با گریه او گریه کردیم؛ پس چون مؤذن اذان را به پایان رساند، فرمود: آیا می دانید مؤذن چه می گوید؟ گفتیم: خدا و

ص: ۳۰۲

رسولش داناتر است. حضرت فرمود: اگر می دانستید چه می گوید، اندک می خندیدید و بسیار گریه می کردید؛ سپس فرمود:

فَلَقَوْلِهِ اللَّهُ اكْبُرْ مَعْرَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا: أَنَّ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ: «اللَّهُ اكْبُرُ» يَتَعَّ عَلَى قَدَمِهِ وَأَزَلَّتْهُ وَأَبْدَيْتَهُ وَعَلِمَهُ وَقُوَّتَهُ وَقُدْرَتَهُ وَحِلْمِهِ وَكَرَمِهِ وَجُودِهِ وَعَطَائِهِ وَكِبْرِيَانِهِ .

فَإِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: اللَّهُ اكْبُرُ؛ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ وَبِمَشِيَّتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَمِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَإِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَهُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَزَلْ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَزَالُ وَالظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُدْرِكُ وَالْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَحُدُّ، فَهُوَ الْبَاقِي وَكُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ فَإِنْ .

وَالْمَعْنَى الثَّانِي، اللَّهُ اكْبُرُ أَيِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ، عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ الثَّلَاثُ، اللَّهُ اكْبُرُ أَيِ الْقَادِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ، الْقَوِيُّ لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى خَلْقِهِ، الْقَوِيُّ لِدَاتِهِ، وَقُدْرَتُهُ قَائِمَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ... (۱)

پس گفته مؤذن «الله اکبر»، دارای مفاهیم زیاد است از جمله: این که گفتار اذان گو: «الله اکبر» بر قدیمی بودن و همیشگی و جاودانگی و دانش و نیرو و چیرگی و بردباری و لطف و بخشش و بزرگواری خداوند قرار گیرد پس هر گاه مؤذن گوید: الله اکبر، پس او می گوید: خداوند کسی است که برای او آفرینش و تقدیر است. و به اراده او آفریده می شود و از او همه چیز برای آفرینش است و به سوی او آفریدگان بازگشت می کنند. و او اول پیش از هر چیزی که همیشگی و آخر پس از هر چیز که نابود نگردد، آشکار و برتر هر چیزی که به فهم در نیاید و درون هر شی که در اندازه ننگند. پس او ماندگار

ص: ۳۰۳

۱- (۱) - بحار الأنوار، ۱۳۱/۸۱، باب ۱۳، حدیث ۲۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۶۶/۴، باب ۳۷، حدیث ۴۱۸۷. [۲]

و هر چیزی غیر او نابود شدنی است.

مفهوم دوّم، «اللّه اکبر» یعنی دانا و آگاه؛ و بر آنچه هست و باشد قبل از وجود آگاهی دارد.

مفهوم سوّم، «اللّه اکبر» یعنی توانایی بر هر چیزی دارد و هر چه اراده کند تقدیر کند؛ نیرومند در قدرت و حکومت است و بر آفرینش خود چیره دست است؛ در ذاتش نیرومند و قدرتش بر همه چیزها سلطه دارد. هر گاه بر امری حکم کند پس همانا گوید: باش، پس او موجود است.

ص: ۳۰۴

[وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نِقَمَتِكَ ]

و ما را از عذاب خود رهایی بخش

## ۴- رهایی از ننگ دنیا و عذاب آخرت

### اشاره

آن که مسؤول سعادت و شقاوت انسان است، خود اوست.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿١﴾

هر کسی در گرو دست آورده های خویش است.

اوست که از جانب حضرت حق مجهّز به عقل، فطرت، وجدان، تمکّن و قدرت و اراده است و برای شکوفایی این مایه های رشد و کمال متنعم به نعمت هدایت، وحی، نبوت و امامت می باشد.

او با صد و چهارده کتاب آسمانی و در رأس آنها قرآن مجید که کتاب عزیز، حکیم، مجید، کریم، شفا، رحمت و هدایت است، و با صد و بیست و چهار هزار پیامبر آگاه، علیم و بصیر، و با دوازده امام معصوم و هزاران فقیه و عالم و عارف و بینا، برای به دست آوردن سعادت و مصون ماندن از شقاوت هدایت شده و این خط نورانی هدایت و صراط مستقیم حضرت محبوب است که زمینه خیر و برکت و منفعت و دوری از ضرر و خسارت و پوچی را برای او فراهم می آورد.

خداوند مهربان که عاشقی همچون او برای انسان نیست و انبیا و ائمه و هادیان

ص: ۳۰۵

دلسوز به او سفارش کرده اند که از عقل و فطرت و وجدان کمک بگیر و در حقایق ظاهریّه و باطنیه مطالعه کن، یا به بینایان راه دست توسل بزن و با انتخاب راه از چاه، به سیر و سفر در سبیل الله مشغول شو و از آنچه مایه جهل و نادانی و علت افتادن در شهوات حیوانی است پرهیز تا شاهد سعادت را در آغوش گیری و از ضربه های مهلک و خطرناک غول شقاوت در امان بمانی، که تو در برابر گوش و چشم و قدرت درک و همه نعمت های حق و برای به دست آوردن سعادت داری و دور شدن از شقاوت که مورث خزی دنیا و عذاب آخرت است، مسؤولی.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿١﴾

و از چیزی که به آن علم نداری [ بلکه برگرفته از شنیده ها، ساده نگری ها، خیالات و اوهام است ] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [ که ابزار علم و شناخت واقعی اند ] مورد بازخواست اند.

او که بدون اتصال به نبوت و امامت، به خود و به خدا و به جهان و سایر حقایق جهل دارد، نباید زمام حیات خویش را به دست دیو جهل بسپارد، که دیو جهل مایه تمام امراض و علت العلل تمام بدبختی ها و سرچشمه شقاوت و خزی دنیا و عذاب آخرت است، که شرعاً و عقلاً بر ما واجب است در آزادی خویش از عذاب و نعمت، با کمک ایمان و عمل صالح بکوشیم.

#### نصیحتی مشفقانه

از غرور و عجب و خودبینی و خودپسندی پرهیزید، در برابر حق و حقیقت، متکبر نباشید، بند بردگی دیگران را که مایه تمام بدبختی ها و سیه روزی است به

ص: ۳۰۶

گردن جان میفکنید، از افتادن به دام زر و زور و تزویر خود را حفظ نمایید، دل که حرم امن خداست به طناب و سوسه خناسان دچار مسازید، دستگاہ با عظمت عقل را تعطیل ننمایید، مهار حیات را به دست بی خبران از حقایق هستی مسپارید، از طواف به دور مکتب های مادی و دست ساز خودداری کنید، خود و زن و فرزندان را و هر کس که در شعاع شما زیست می کند به بلای شهوات و غرایز آزاد دچار ننمایید، مظاهر فانی و زودگذر دنیا شما را نفریبد، از دزدان راه انسانیت و راهزنان صراط آدمیت بر حذر باشید، در پیچ و خم برنامه های مرئی و نامرئی شیطان گرفتار مشوید، باطن از آلودگی ها پاک دارید، به دامن جان و قلب و دانش و حقیقت راهنمایان راه حضرت ربّ العزّه، دست توسل بزنید، انبیا و اولیا و امامان معصوم و فرهنگ حیاتبخش آنان را بشناسید، عقل و فطرت را به دست آن دانایان و بینایان و عارفان و عاشقان آگاه بسپارید، در هر حرکت و عملی بر اساس خواسته های حضرت محبوب - جلّ جلاله - قدم بردارید. چشم به تماشای آیات دوست باز کنید و گوش به فرامین و دستورهای سعادت بخش حضرت الله بسپارید.

سالک الی الله شوید و در این مسیر به رحمت و لطف و عنایت او توکل نمایید، تسلیم بی قید و شرط مالک عالم و آدم شوید تا از قیود و اغلال و سلاسل شیاطین درون و برون که همتی جز هلاکت و نابودی شما ندارند آزاد گردید. در تمام شؤون و امور به کتاب حضرت دوست یعنی قرآن مجید که کتاب علم و زندگی و حیات و فضیلت و حق و حقیقت است پناه ببرید و به این نکته توجه داشته باشید که جز از این طریق راهی به سعادت و آزادی از شقاوت نیست.

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد



وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام ناگهان بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

(سیف فرغانی)

### مهار شهوات با قدرت ایمان

اگر به غرایز و شهوات میدان تاخت و تاز داده شود، عقل و وجدان را سرکوب کرده و بین انسان و حقایق حایل گشته و آدمی را از تمام واقعیت ها جدا ساخته و چنانکه تاریخ حیات ثابت کرده از انسان موجودی بدتر از تمام حیوانات خواهند ساخت.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١﴾

قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند!

مهار غرایز و شهوات را باید به دست قدرت ایمان به حق و روز قیامت، و عقل ملکوتی و اخلاق حسنه و حلال و حرام خدا سپرد تا در این قلمرو، استعدادها رشد کند و فضایل زنده گردد و در قلب به روی حقایق ربّانیه و واقعیت های ملکوتیه باز

ص: ۳۰۸

شود و سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین گردد و از خزی دنیا و عذاب آخرت رهایی حاصل شود.

به دانش دین که بیانگر حقایق الهی و انسانی و نشان دهنده صراط مستقیم و مبین حسنات اخلاقی است، آراسته شوید، آنگاه در مقام عمل به واقعیت های دین برآید و برای استوار ماندن ایمان و عمل خود با تمام وجود از در افتادن به چاله و چاه گناه پرهیزید، که گناه و معصیت خطرناک ترین عامل شقاوت و بر باد دهنده ایمان و آخرت و مورث خزی دنیا و عذاب جهنم است.

ترک گناه را شبانه روز به تمرین بگذارید و در این زمینه در مقام ریاضت شرعی برآید، که تکرار ترک، شما را به روح تقوا که بهترین حافظ و نگهبان انسان از خطرات است مجهز می کند و باعث باز شدن تمام درهای خیر به روی انسان می شود.

### تقوا در نهج البلاغه

«نهج البلاغه» تقوا را به عنوان یک نیروی معنوی و روحی که بر اثر ممارست و تمرین پدید می آید و به نوبه خود آثار و لوازم و نتایج دارد و پرهیز از گناه را سهل و آسان می نماید، طرح و عنوان کرده است:

ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِينَهُ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ، إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعَبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ .

عهده ام در گرو درستی سخنم قرار دارد، و نسبت به آن ضامن و پای بندم.

کسی که عبرت های روزگار کیفرهای پیش رویش را بر او آشکار کند، تقوا او را از افتادن در اشتباهات مانع گردد.

تا آنجا که می فرماید:

ألا- وَإِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَخُلِعَتْ لُجْمُهَا فَتَقَحَّحَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ. أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا  
وَأُعْطُوا أَزِمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ. (۱)

بدانید خطاها اسبان سرکشند، که افسار گسیخته سواره های خود را به پیش می برند تا به جهنم وارد کنند. آگاه باشید که تقوا مرکب های راهوارند که مهارشان به دست سواره های آنها سپرده شده، در نتیجه آنان را وارد بهشت می نمایند.

در این خطبه تقوا به عنوان یک حالت روحی و معنوی که اثرش، ضبط و مالکیت نفس است ذکر شده است.

این خطبه می گوید: لازمه بی تقوایی و مطیع هوای نفس بودن ضعف و زبونی و بی شخصیت بودن در برابر محرکات شهوانی و هواهای نفسانی است. انسان در آن حالت مانند سوار زبونی است که از خود اراده و اختیاری ندارد و این مرکب است که به هر جا که دلخواهش هست می رود.

لازمه تقوا قدرت اراده و شخصیت معنوی داشتن و مالک حوزه وجود خود بودن است، مانند سوار ماهری که بر اسب تربیت شده ای سوار است و با قدرت و تسلط کامل، آن اسب را در جهتی که خود انتخاب کرده می راند و اسب در کمال سهولت اطاعت می کند.

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَالزَّمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ. (۲)

بندگان خدا، تقوای الهی اولیای خدا را از دچار شدن به حرامها بازداشت، و

ص: ۳۱۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۶. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳. [۲]

دل‌هایشان را ملازم ترس از خدا کرد، تا جایی که آنان را به شب زنده داری واداشت، و در گرمای روز موفق به روزه نمود.

در این جا علی علیه السلام تصریح می کند که تقوا چیزی است که پرهیز از محرمات الهی و همچنین ترس از خدا از لوازم و آثار آن است.

فَإِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ ، وَ فِي غَدِّ الطَّرِيقُ إِلَى الْجَنَّةِ . (۱)

همانا تقوا در امروز دنیا برای انسان به منزله یک حصار و به منزله یک سپر است، و در فردای آخرت راه به سوی بهشت است. (۲) آری، بر اساس معارف اسلامی به خصوص منابعی چون «قرآن مجید» و «نهج البلاغه» و «صحیفه سجّادیه» و کتب معتبر روایی، آنچه بین انسان و بین نعمت، حجاب و حایل است و آنچه آدمی را از خزی دنیا و عذاب آخرت که همان نعمت است حفظ می نماید، پس از ایمان به حق و آخرت، عمل به دستوره‌های الهی و به خصوص مراعات تقواست.

### طریق تحصیل سعادت

عالم ربّانی، حکیم صمدانی، فقیه الهی، ملا مهدی نراقی، در این که انسان چگونه می تواند از نعمت محفوظ بماند و خیر دنیا و آخرت خود را تأمین کند می فرماید: «این مسأله به چند چیز بستگی دارد:

از جمله، انتخاب و اختیار همنشینی ملکوتی و مصاحبت با نیکان و معاشرت با کسانی که دارای فضایل اخلاقی اند و فرا گرفتن نحوه رفتار آنان با خالق و مخلوق؛ و همچنین اجتناب از همنشینی با اشرار و بدکاران و صاحبان اخلاق زشت و ناپسند و

ص: ۳۱۱

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۳. [۱]

۲- (۲) - سیری در نهج البلاغه: ۲۰۳. [۲]

نشیندن داستان‌ها و حکایت‌های مربوط به آنان و کارها و مزخرفاتی که از آنها صادر می‌شود، زیرا مصاحبت و معاشرت با هر کسی قوی‌ترین انگیزه برای خو گرفتن به صفات و اخلاق اوست.

طبع آدمی آماده گرفتن نیک و بد دیگران است؛ سر این مطلب این است که:

نفس انسان دارای قوایی است که بعضی به نیکی‌ها و فضایل می‌خوانند و برخی متمایل به بدی‌ها و رذایل اند و هر گاه برای یکی از این دو کمترین انگیزه‌ای که مناسب و درخور طبع و سرشت اوست پدید آید به آن میل می‌کند و بر صاحب آن چیره می‌شود. و چون انگیزه‌های بدی و شرّ برای قوا، بیشتر از انگیزه‌های خیر است، تمایل به شرّ و بدی زودتر و آسان‌تر از تمایل به خیر و نیکی رخ می‌نماید، و از اینرو گفته‌اند: تحصیل فضایل به منزله صعود به قلّه‌های مرتفع است و کسب رذایل به مثابه نزول از آنهاست؛ و قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به همین مطلب اشاره دارد که:

حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ. (۱)

بهشت با ناملایمات همراه است، و جهنّم با خواستنی‌ها قرین است.

و از جمله، به کار بردن قوا در راه کسب صفات شریف و مواظبت بر افعالی است که آثار و نتایج آن فضایل و ملکات است، و واداشتن نفس بر کارهایی که مقتضی و درخور اخلاقی است که حفظ آن مطلوب است. چنانکه کسی که می‌خواهد ملکه جود و سخاوت را حفظ کند، همواره باید به انفاق مال و بذل و بخشش بر مستحقان ادامه دهد و بر نفس خویش هنگامی که به امساک و بخل تمایل دارد مسلط باشد. و آن که می‌خواهد ملکه شجاعت را حفظ کند باید از اقدام به کارهای خطرناک و هول‌انگیز به شرط اشاره به فرمان عقل روی نگرداند و بر نفس خود هنگامی که

ص: ۳۱۲

---

۱- (۱) - مستدرک سفینه البحار: ۹۴/۶؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۸/۲؛ [۱] صحیح مسلم: ۱۴۲/۸.

احساس جبین می کند خشم ورزد و سخت گیرد، و حال به همین منوال است در مورد دیگر صفات؛ و این کار به منزله ریاضت جسمانی در بهداشت بدنی است.

و از جمله، این که هنگام اقدام به هر فعلی تفکر و تأمل کند تا کاری از روی غفلت برخلاف آنچه مقتضی فضیلت است از او سر نزند و اگر احیاناً سرزد نفس خویش را به انجام ضد آن تنبیه و تأدیب کند و بعد از سرزنش و توبیخ، نفس را مورد عقوبت و سخت گیری قرار دهد، چنانکه وقتی می خواهد غذایی مضر بخورد باید خود را به روزه ادب کند، و اگر در واقعه ای خشم بی جا و ناپسندی از او صادر شود خود را در مانند آن واقعه بیفکند و صبر و تحمل ورزد و یا خود را با کارهای سخت و دشوار مانند نذر و صدقه و غیره تأدیب کند.

و شایسته است که سعی و کوشش را در تحصیل و حفظ آن از دست ندهد هر چند در این طریق به مقام والایی رسیده باشد، زیرا تعطیل و بطالت به تنبلی و کسالت می انجامد و این حالت موجب قطع فیوضات الهی خواهد شد و در نتیجه، صورت انسانی دگرگون می شود و هلاک ابدی در پی خواهد آمد.

این سعی و کوشش موجب افزایش تجرد و صفای نفس انسان و انس به حق و الفت با صدق خواهد شد و از دروغ و باطل متنفر خواهد گشت و در مدارج کمالات و مراتب سعادات بالا خواهد رفت، تا هنگامی که اسرار الهی بر او منکشف شود و همانند قدسیان و روحانیان و فرشتگان گردد. و کوشش وی در امور دنیا باید به قدر ضرورت باشد و تحصیل بیش از مقدار نیاز ضروری را بر خود حرام سازد، زیرا هیچ بدبختی و شقاوتی شدیدتر از صرف گوهر باقی نورانی در تحصیل خرمهره (۱) فانی ظلمانی که از دست او می رود و به دیگران می رسد، نیست.

و از جمله، از دیدن و شنیدن و تخیل آنچه شهوت و غضب را برمی انگیزد بپرهیزد، و کسی که این دو قوه را تهییج کند گویی سگ هار یا اسب سرکشی را

ص: ۳۱۳

---

۱- (۱) - خرمهره: نوعی مهره بزرگ سفید یا آبی که آن را بر گردن خر و اسب و استر آویزند.

برانگیزد، و آنگاه برای رهایی از آنها چاره‌جویی کند. و هر گاه آن دو قوه بالطبع به جنبش درآمدند در آرام ساختن آنها به قدری که منافعی سلامت نباشد بس کند و این همان اندازه‌ای است که عقل و شرع جایز می‌شمردند.

و از جمله، در جستجو و کشف عیب‌های پنهانی خود سعی و کوشش کند و چون به چیزی از آنها آگاه شد در دفع و ازاله آن جداً بکوشد. و چون نفس صفات و افعال خود را دوست دارد بسیار اتفاق می‌افتد که بعضی از عیوب از او پنهان می‌ماند.

بنابراین هر کسی که خواستار سلامت و نگهبان آن است باید از بعضی از دوستان خود بخواهد که از عیوب او تفحص کند و به آنچه آگاه شد وی را با خبر سازد. و چون از عیب خود اطلاع یافت باید از این آگاهی خشنود شود و به دفع و برطرف کردن آن پردازد تا این که دوستش به گفته او اطمینان پیدا کند و بداند که گوشزد کردن عیوب وی نزد او از هر چه دوست دارد بهتر است. و بسا که دشمن در این زمینه سودمندتر از دوست است، زیرا دوست غالباً عیب را می‌پوشاند و آن را آشکار نمی‌سازد، ولی دشمن در آشکار کردن آن اصرار می‌ورزد، بلکه بسا تا حدّ بهتان تجاوز می‌کند. و چون دشمنان عیوب وی را آشکار ساختند باید خدا را سپاس گزارد و به دفع آن عیوب مبادرت نماید.

و در این مقام سودمند است که مردم را آئینه عیوب خویش قرار دهد و چون عیبی در آنان یافت در زشتی آن بیندیشد و بداند که اگر این عیب از او صادر شود همچنان زشت است و دیگران این زشتی را در می‌یابند، پس در دفع و ازاله آن بکوشد. و سزاوار است که در پایان هر روز و شب از خود حساب بکشد و همه کارهای خویش را بررسی کند، پس اگر کار زشت و ناپسندی از او سرزده خدا را بر این برنامه نیک سپاس گزارد، و اگر کار بد و نکوهیده‌ای از او صادر شده خود را مورد

سرزنش قرار دهد و توبه کند و بکوشد که دیگر مانند آن از او سر نزند.» (۱) آری، اگر دل تجلی گاه اعتقاد و ایمان به حق شود و اعضا و جوارح از پی آن دل به اخلاق حسنه و اعمال صالحه آراسته گردند، درب سعادت به روی انسان باز می شود و چهره مقصود با تمام زیباییش، خود را نشان می دهد.

به قول عارف معارف الهیه، ملا احمد نراقی در کتاب «طاقدیس»:

ای خوشا آن دل که پرتو گاه اوست ساحت آن در گذار راه اوست

خوشر آن صاحبدلی کاندلر طلب منتظر باشد در دل روز و شب

در حریم کعبه دل سال و ماه در طواف و سعی چشمانش به راه

منتظر بنشسته در دل صبح و شام دیده هایش بر در و دیوار بام

در کنار گوشه دل در کمین چشمهایش بر یسار و بر یمین

تا مگر دیدار رخسار حبیب یک نظر آید نصیبش با نصیب

تا مگر روزی به دل آرد گذار آن نگار دلفریب جان شکار

لحظه ای غافل مشو از کار دل دیده افکن بر در و دیوار دل

(ملا احمد نراقی)

### معامله با خدا برای رهایی از نقت

اگر چه آنچه در اختیار انسان است ملک او نیست و ملکیت نسبت به همه چیز وقف حریم مقدس کبریاست، که در قرآن مجید، این سند متین و محکم ملکوتی آمده:

ص: ۳۱۵



وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست، و خدا بر هر کاری تواناست.

اما از باب فضل و رحمت و عنایت و لطف، برای انسان مسأله مالکیت را نسبت به اشیایی که با سعی و کوشش صحیح به دست می آورد تجویز فرموده و فروش آنچه را در اختیار دارد مجاز دانسته و خود نیز در صف خریداران املاک و اجناس انسان قرار گرفته، تا آدمی در این معامله از نعمت و خزی دنیا و عذاب آخرت مصون بماند، که راهی برای نجات از نعمت جز معامله جان و مال با حضرت محبوب نیست و اگر کسی بدون معامله جان و مال و به تعبیر روشن تر بدون ایمان و عمل صالح و جهاد و تقوا، طمع در نجات داشته باشد و خود را از حضرت حق طلبکار مغفرت و رحمت بداند، طمع بی جایی است و امیدش وی را به آنچه منظور اوست نخواهد رساند. ثمن حضرت حق در برابر مُثْمَن انسان، براساس آیات قرآن مجید، بهشت و رضوان الهی است:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ ﴿٢﴾

یقیناً خدا از مؤمنان جان ها و اموالشان را به بهای آن که بهشت برای آنان باشد خریده.

آری، اگر در سایه ایمان، تمام حرکات برونی و درونی انسان و همچنین اموالش با حضرت حق معامله شود عاقبت کار، بهشت و رضوان الهی است. آنان که در کنار ثروت و اموالشان جود و سخاوت ندارند و از خرج کردن حرکات جسم و روح در راه خداوند مضایقه می کنند و با این حال امید به رحمت حق دارند و به بهشت عنبر سرشت طمع می بندند، آیا این امید و طمعشان بجا و به مورد و قابل قبول طبع سلیم است؟

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۱۸۹. [۱]

۲- (۲) - توبه (۹) : ۱۱۱. [۲]

اینان مصوئیت از نعمت را در چه می جویند؟ مگر نه این است که معارف الهیه و آیات قرآنیّه مصوئیت از نعمت را در سایه معامله انسان با خدا می دانند. اینان باید زندگی انبیا و امامان و اولیا و عاشقان حضرت محبوب را مورد توجه قرار دهند و ببینند که این طایفه چگونه نفس و مال و فرزند خود را در راه دوست بذل کردند و آنچه را از فضل حق به دست آورده بودند به حضرت حق برگرداندند و حاضر نشدند با غیر یار معامله کنند و آنچه دارند به غیر دوست واگذار نمایند.

انبیا و اولیا این حقیقت را روشن تر از خورشید یافته بودند؛ که معامله با غیر حق جز خسارت و افتادن در نعمت و هلاکت ابدی و خزی دنیا و عذاب آخرت محصول دیگری ندارد.

ابراهیم عزیز با حمله به بت های بتخانه، جانش را در ترازوی معامله با حق گذاشت تا جایی که به هنگام قرار گرفتن در منجنیق برای افتادن در آتش و جانبازی در راه دوست، در پاسخ سؤال جبرئیل که به او گفت: اگر تو را حاجتی هست بگو، گفت: حاجت هست اما نه به تو؛ که به همین مقدار هم حاضر نشد با غیر محبوب به معامله برخیزد! او با یقین به یک خواب، فرزند با کرامتش را به سرزمین منی آورد و به طور جدّ و با تصمیمی قاطع برای قربانی کردن وی در راه حضرت دوست کرد به گلویش کشید! او از بذل مال در راه حضرت حق تا لحظات آخر عمر دریغ نکرد، تا جایی که ملائکه الهی داستان انتخابش را به مقام خلیل اللّهی در زمینه ایمان و عمل و اخلاقش یافتند.

قرآن مجید از آن مرد بزرگ و حکیم سترگ، قهرمان توحید، ظرف اخلاص و پاکی و پهلوان عمل و معرفت، به عنوان ابراهیم وفادار به تمام پیمان های الهی یاد کرد:

و [ یا به آنچه در صحیفه های ] ابراهیم [ است ] همان که به طور کامل [ به پیمانش با خدا ] وفا کرد [ آگاهش نکرده اند؟ ] .

### اهل خوف و سلامت در قیامت

طمع و امید به مغفرت و رحمت، بدون ایمان و عمل، محصول جدایی انسان از خوف ممدوح است. اگر بر گذشته منهای طاعت و آلوده به گناه و معصیت، و بر آینده ای که برای تهیدستان از عبادت و ایمان و اخلاق جز نعمت و عذاب دردناک ابدی نیست، خائف بودیم و این خوف ما خوفی جدی و قطعی بود، به این طمع و امید غلط دچار نمی شدیم و در عبادت و طاعت، فقیر و تهیدست نمی ماندیم و ظرف وجودمان از انواع معاصی ظاهره و باطنه پُر نمی شد و زمینه دچار شدن به نعمت برای ما فراهم نمی گشت. بیایید همچون سید سجّاد، آن عاشق واله، آن عابد زاهد، آن امام معصوم که عبادات و اخلاقیات و ایمان و ناله های شبانه و طاعات روزانه اش جهان را به بهت و حیرت انداخته، به پیشگاه حضرت محبوب دست به دعا برداشته و در کمال تضرّع و زاری عرضه بداریم:

«وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ»

الهی! ای امید امیدواران، ای آرامش قلب عاشقان، ای محمود حامدان، ای انیس ذاکران، ای جلیس شاکران، ما را از عذاب و کیفر فردا، و جریمه های روز قیامت، و در یک کلمه از نعمت آزاد فرما.

سلامت فردای قیامت از آن اهل خوف و ترس است و نجات از نعمت و عذاب

ص: ۳۱۸

از آن آنان است، چنانکه قرآن مجید بر این معنا دلالت دارد:

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ « (۱)

و برای کسی که از مقام پروردگارش [ که احاطه و تسلط او بر ظاهر و باطن هستی است ] بترسد دو بهشت است.

ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ « (۲)

این [ لطف و رحمت ] ویژه کسی است که از مقام من بترسد، و از تهدید [ به عذابم ] بیم داشته باشد.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ \* قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ \* فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ « (۳)

و به یکدیگر روی می کنند [ و از احوالات گذشته ] از هم می پرسند. \* می گویند: ما پیش تر [ در دنیا ] در میان کسان خود [ از عذاب امروز ] ترسان بودیم؛ \* ولی خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب مرگبار حفظ کرد.

### مصوتیت از عذاب در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصوتیت انسان از نعمت و عذاب فردا، در خطبه های ملکوتی «نهج البلاغه» هشدارهای عجیبی می دهد:

فَاخْذَرُوا - عِبَادَ اللَّهِ - الْمَوْتَ وَقُرْبَهُ ، وَأَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ ، فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ ، وَخَطْبٍ جَلِيلٍ ، وَيَأْتِي بِخَيْرٍ لَا شَرَّ بَعْدَهُ أَبَدًا ، وَبِشَرٍّ لَا خَيْرَ بَعْدَهُ أَبَدًا ، فَمَنْ أَقْرَبُ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا؟ وَمَنْ أَقْرَبُ مِنَ النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا؟ وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ الَّذِي إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ ، وَالدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ ،

ص: ۳۱۹

۱- (۱) - الرحمن (۵۵) : ۴۶. [۱]

۲- (۲) - ابراهیم (۱۴) : ۱۴. [۲]

۳- (۳) - طور (۵۲) : ۲۵ - ۲۷. [۳]

فَاخْذُرُوا نَارًا فَعَرَّهَا بَعِيدٌ، وَخَرَّهَا شَدِيدٌ، وَعَذَابُهَا جَدِيدٌ، وَحَلِيَّتُهَا حَدِيدٌ.

دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَةٌ، وَلَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ، وَلَا تُفْرَجُ فِيهَا كَرْبَةٌ. (۱)

بندگان خدا! از مرگ و نزدیک بودنش حذر نمایید، و برای آن ساز و برگ آماده کنید، مرگ با امری عظیم، و حادثه ای بزرگ می آید. به خیری که با آن شری نیست، یا شری که با آن خیری نمی باشد. چه کسی به بهشت از کسی که کار بهشتی کند نزدیک تر است؟ و چه کسی به جهنم از آن که عمل جهنمی کند نزدیکتر است؟ شما رانده شده های مرگ هستید، اگر بایستید به دستش می افتید، و اگر فرار کنید شما را خواهد یافت، مرگ از سایه شما با شما همراه تر است، و با زلفتان گره خورده، و دنیا به دنبال شما در نور دیده می شود.

بر حذر باشید از آتشی که عمقش ناپیدا، و حرارتش شدید، و عذابش تازه است: جایی که رحمت در آن نیست، ناله و فریاد کسی را نمی شنوند، و اندوهی را برطرف نمی کنند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَلَا تُسَخِّطُوهُ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. (۲)

پس تقوای خدا پیشه کنید و برای خشنودی کسی خود را به سخط حضرت حق دچار نکنید.

به حقیقت بیا بیدار شو، و به عرصه گاه بینایی و آگاهی قدم بگذار و این معنا را که خدا و انبیا و امامان بر آن تأکید دارند به خود بیاوران که: در برابر کم و زیاد و کوچک و بزرگ و اندک و بیش حتی به اندازه آنچه که از تراش تخته و سنگ بر زمین می ریزد و به مقدار پوست نازک بین خرما و هسته آن و به قدر نخ که وسط شکاف هسته خرما است در فردای قیامت مسئولی و مورد مؤاخذه قرار خواهی گرفت. این

ص: ۳۲۰

۱- (۱) - نهج البلاغه: نامه ۲۷. [۱]

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۴۸. [۲]

معنا را بدان که آنچه در درونت می گذرد و آنچه در برون داری حتی اشارات چشم و خیانت هایش به حسابت خواهد آمد.

راستی، اگر می خواهی قلبت خاشع شود و اعضایت به لرزه آید و اشک چشمت سرازیر گردد، برابر آنچه در قرآن مجید و گفتار انبیا و امامان درباره قیامت آمده، از احوال عظیمش و رنج و دردش و شدت و حدت مسائش همه و همه را در میدان نفس مجسم کن، باشد که از این طریق مصونیت خود را از خزی دنیا و عذاب آخرت تضمین نمایی و خود را از نقت امروز و فردا رهنیده و آزاد سازی و تا زنده ای دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز کنی و با خضوع و خشوع از حضرت رب العزه بخواهی که:

«وَأَعْتِقْ رِقَابَنَا مِنْ نَقِمَتِكَ»

بلبل گلستان عشق، حافظ شوریده حال، خطاب به حضرت محبوب گوید:

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر خرمین سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

زلف چون عنبر خامش که ببوید هیئات ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر

(حافظ شیرازی)

### اعضا و جوارح، شاهدان اعمال در قیامت

این را بدان که جوارح در قیامت شاهدان عمل، اعضایت جنود حق، ضمیرت جاسوسان او و پنهانت آشکار محضر حضرت رب الارباب است. چه بسیار گناهانی که فراموش شده، چه عبادت ها و طاعت ها که از آن غافل گذشتی و چه آلودگی هایی که بر قبضش مطلع شدی و بر آن شرمنده گشتی در حالی که شرمت

ص: ۳۲۱

فایده نداشت، و به وحشت افتادی در صورتی که ترس و وحشتت سودمند نبود، نمی دانم با چه قدمی و با کدام رویی می خواهی در برابر مولا قرار بگیری، و با چه زبانی به وقت عرض اعمال، پاسخ آن محبوب را بدهی و با کدام قلب می خواهی به اندیشه برخیزی؟!

اگر حضرت مولا در آن صحنه به تو بگوید:

بنده من! آیا از من حیا نکردی که با اعمال قبیحه به جنگ من آمدی، در حالی که از خجالت و حیایی که از بندگانم داشتی آن اعمال را به پنهانی انجام دادی؟ چه شد که از مردم شرم کردی ولی از من که همه جا با تو بودم خجالت نکشیدی؟ من خوبی هایت را در برابر مردم قرار دادم، تو با گناه و معصیت با من معامله کردی. آیا من در نزد تو از بندگانم سبک تر بودم؟! مرا کوچک شمردی و عبادم را بزرگ دانستی! این چه برنامه بود که دچارش بودی؟!

### نجات از نقت و عذاب در روایات

#### اشاره

برای نجات از نقت و عذاب، به ایمان و عمل صالح و مکارم اخلاق یعنی عفو و حلم و کرم و گذشت و مهربانی و چشم پوشی و جود و سخا و خشوع و خضوع و رأفت آراسته شوید که خداوند مهربان به این امور دستور داده و بندگانش را ترغیب فرموده و آراسته به این حقایق را محبوب خود دانسته و تارک این واقعیت ها را از دیده محبت انداخته است.

#### مصونیت از نقت در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دوری از نقت در حدیث بسیار جالبی می فرماید:

لا- تَجْلِسُوا إِلَّا- عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ : مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ ، وَ مِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ ، وَ مِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الرَّهْبَةِ ، وَ مِنَ الْكِبْرِ إِلَى

ص: ۳۲۲

التَّوَّاضِعِ ، وَمِنْ الْعَشِّ إِلَى النَّصِيحَةِ . (۱)

منشینید جز در پیشگاه انسان بی‌نا و آگاهی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دعوت کند: از شک به یقین، از ریا به اخلاص، از امید غلط به ترس حقیقی، از کبر به تواضع و از فریب و خیانت و خدعه به صافی و پاکی و سلامت.

و نیز فرمود:

مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ تَخْرُجُ مِنْ عَيْنِهِ دُمُوعٌ ، وَلَوْ مِثْلُ رُؤُوسِ الذُّبَابِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ؛ وَ مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ قَطْرَةٍ دَمَعٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ! وَقَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ . (۲)

مؤمنی نیست که به اندازه سر مگس از خشیت حق اشک از دیده اش بریزد مگر این که خداوند وجودش را به آتش حرام کند. قطره ای در پیشگاه حضرت حق محبوب تر از اشک از خشیت، و قطره خون در راه خدا نیست.

و نیز فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا رَحِيمٌ . فَقِيلَ : كُنَّا نَزْحَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : لَيْسَ رَحْمَهُ أَحَدِكُمْ فِي خُوَيْصِهِ أَهْلِهِ حَتَّى يَزْحَمَ النَّاسَ عَامَّةً . (۳)

جز رحیم وارد بهشت نمی شود. عرضه شد: همه ما اهل رحمت هستیم. فرمود:

رحمت فقط در اهل خود نیست، بلکه دخول بهشت با رحمت به تمام مردم میسر است.

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱) - أعلام الدین: ۲۷۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۱۸۸/۷۱، باب ۱۳، حدیث ۱۸؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۳۲۷/۸، باب ۱۰، حدیث

[۳]. ۹۵۷۰

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۷۴. [۴]

۳- (۳) - أعلام الدین: ۲۷۴؛ [۵] فیض القدر: ۶۹۵/۱.



إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا أَلْهَمَهُ الطَّاعَةَ ، وَالزَّمَهُ الْقَنَاعَةَ ، وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ ، وَقَوَّاهُ بِالْيَقِينِ ، فَاکْتَفَى بِالْكَفَافِ ، وَاکْتَسَى بِالْعَفَافِ .  
(۱)

چون محبت و عشق حق متوجه عبد شود، او را ملهم به طاعت و ملزم به قناعت و دین شناس می کند و با یقین به حقایق، بر قدرت معنوی و روحی او بیفزاید، پس کارش به جایی رسد که به کفاف از روزی حق اکتفا کند و به لباس عفاف خود را بپوشاند.

حسن بن یقطين از پدرش از جدش حکایت می کند که:

مردی از کاتبان یحیی بن خالد والی اهواز شد، مانده ای از مالیات بر عهده من بود که اگر می گرفت تهیدست و فقیر می شدم و چیزی در بساطم نمی ماند. به من گفتند: او اهل گذشت نیست، به انتظار باش که مانده مالیات را بر تو ادعا کند. از این که با او ملاقات کنم می ترسیدم، به حضرت رب العزه پناه بردم، به وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام راهنمایی شدم، مشکلم را به حضرت عرضه داشتم، آن منبع کرامت بر کاغذی کوچک نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : إِنَّ لِلَّهِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسِيكُنُهُ إِلَّا مَنْ نَفَسَ عَنْ أُخِيهِ كُرْبَةً ، أَوْ أَعَانَهُ بِنَفْسِهِ ، أَوْ صَيَّرَ إِلَيْهِ مَعْرُوفًا  
وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرِهِ ، وَهَذَا أُخْوَكُ ، وَالسَّلَامُ . (۲)

به نام خداوند بخشنده مهربان: برای خداوند در سایه عرشش سایه ای است که در آنجا مسکن نمی گیرد مگر کسی که رنجی را از برادرش بردارد، یا وی

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - أعلام الدین: ۲۷۸؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۶/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۱۴۶۷۱. [۲]

۲- (۲) - أعلام الدین: ۲۸۹؛ [۳] عده الداعی: ۱۹۳. [۴]

را در امر زندگی کمک دهد، یا کار نیکی در حَقِّش انجام بدهد گر چه به اندازه نصف خرما باشد، و آورنده نامه برادر توست.

### مصونیت از نَقْمَت در کلام امام علی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مصونیت از نَقْمَت می فرماید:

نَبَهُ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبِكَ، وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ. (۱)

با اندیشه در واقعیت ها و حقایق دلت را بیداری و بینایی ده. به هنگام شب برای راز و نیاز با حق، پهلو از بستر بردار، و تقوا و پرهیز از هر حرامی را رعایت کن.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ التَّفَكُّرَ يَدْعُو إِلَى الْبِرِّ وَالْعَمَلِ بِهِ. (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا اندیشه و تفکر در امور، کشاننده انسان به خوبی و عمل به آن است.

### توضیح حدیث تفکر در کلام مجلسی

مغز متفکر علم حدیث حضرت علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در شرح این روایت می فرماید:

تفکر وارد در این حدیث شامل همه اقسام اندیشه های درست است، چون تفکر در بزرگی و عظمت حق که دعوت می کند به ترس از مقام او و اطاعت از دستورهایش؛ و تفکر در فناى دنیا و لذت های زودگذر آن که دعوت می کند به ترک آن؛ و تفکر در سرانجام نیکوکاران که دعوت می کند به پیروی از آنان؛ و تفکر در

ص: ۳۲۵

۱- (۱) - الکافی: ۵۴/۲، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۸۳، باب ۵، حدیث ۱۲۶۸۸؛ [۲] مجموعه ورام: ۱۸۳/۲. [۳]

۲- (۲) - الکافی: ۵۵/۲، حدیث ۵؛ [۴] مستدرک الوسائل: ۱۱/۱۸۶، باب ۵، حدیث ۱۲۶۹۸. [۵]

عاقبت مجرمان که دعوت می کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می کند به دوری از اعمال و اخلاق ایشان؛ و تفکر در اسرار عبادات و اهداف آن که دعوت می کند به تکمیل طاعات و کوشش برای رفع نقایص آنها و تفکر در درجات ملکوتی آخرت که دعوت می کند برای تحصیل آن درجات و کمالات و... .

آری، هر اندیشه صحیحی انسان را به مقصد و منظور مثبتی رهنمون می شود، چه بسا که تفکر و اندیشه در وجود خویش در این که کیستم، از کجایم، از که هستم، تا کی هستم، و به کجا می روم، در تمام حقایق را به روی انسان بگشاید.

## مکارم اخلاق در کلام امام صادق علیه السلام

### اشاره

امام صادق علیه السلام درباره مکارم اخلاق می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ ، فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ ، فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمِدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ ، وَإِنْ لَا تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْتَأْذِنُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا . قَالَ : فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ : الْيَقِينُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءُ وَالغَيْرَةُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْمُرُوءَةُ . قَالَ : وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةَ وَزَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ . (۱)

خداوند عز و جل رسولانش را به مکارم اخلاق مخصوص نموده، پس خود را بیازمایید، اگر مکارم اخلاق در شما وجود دارد خدا را به این نعمت سپاس گوید و بدانید که این خیر است، و اگر در شما نباشد آن را از خدا خواهش کنید و به پیشگاه خدا برای به دست آوردن آنها ابتهال و زاری نمایید. راوی گوید امام صادق علیه السلام آنها را به ده شماره فرمودند:

ص: ۳۲۶

۱- (۱) - الکافی: ۵۶/۲، حدیث ۲؛ [۱] بحار الأنوار: ۳۷۱/۶۷، باب ۵۹، حدیث ۱۸. [۲]

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش خلقی، سخاوت، غیرت، شجاعت، مروّت. گوید: برخی این ده خصلت را روایت کرده و به آنها صدق و ادای امانت را نیز افزوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ثَلَاثٌ مَنْ آتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أُوجِبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ : الْإِنْفَاقُ مِنْ إِقْتَارٍ ، وَالْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ ، وَالْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ . (۱)

سه چیز است که هر کس با یکی از آنها به دیدار خدا رود بهشت را بر او واجب کند. در حال تنگدستی انفاق کند، با تمام مردم جهان خوشرویی نماید، و به دیگران نسبت به خود انصاف دهد (حق را بگوید اگر چه به زیان خودش باشد).

### علل نعمت

### گناهان تغییر دهنده نعمت

امام سجاد علیه السلام در حدیث ذیل به علل نَقَم اشاره می فرماید:

إِنَّ الدُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ : الْبُغْيُ عَلَى النَّاسِ ، وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاصْطِنَاعِ الْمَعْرُوفِ ، وَكُفْرَانُ النِّعَمِ ، وَتَرْكُ الشُّكْرِ ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى :

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ « (۲)

گناهانی که باعث تغییر نعمت حق بر عبد است عبارت است از: ستم بر مردم، از دست دادن حالتی که مورث انجام خوبی است، تعطیل کردن نیکی به مردم، کفران نعمت و ترک شکر؛ خداوند می فرماید: یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - الکافی: ۱۰۳/۲، حدیث ۲؛ [۱] وسائل الشیعه: ۱۶۱/۱۲، باب ۱۰۷، حدیث ۱۵۹۵۲. [۲]

۲- (۲) - رعد (۱۳): ۱۱. [۳]

[ به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت ] تغییر نمی دهد تا آن که آنان آنچه را [ از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده ] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند.

### گناهان مورث پشیمانی

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ : قَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ؛ قَالَ اللَّهُ فِي قِصَّةِ قَابِيلَ حِينَ قَتَلَ أَخَاهُ فَعَجَزَ عَنْ دَفْنِهِ : فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۱) «

، وَتَرْكُ

صَلَاةِ الرَّحِمِ حِينَ يَقْدِرُ، وَتَرْكُ الصَّلَاةِ حَتَّى يَخْرُجَ وَقْتُهَا، وَتَرْكُ الْوَصِيَّةِ وَرَدُّ الْمَظَالِمِ ، وَمَنْعُ الزَّكَاةِ حَتَّى يَخْضُرَ الْمَوْتُ وَيَنْغَلِقَ اللِّسَانُ .

گناهانی که باعث پشیمانی و ندامت است: ریختن خون انسان که خداوند آن را حرام فرموده؛ حضرت حق در داستان قابیل که در مقام کشتن برادرش هابیل برآمد و از دفن وی عاجز ماند می فرماید: نهایتاً از پشیمانان شد. و ترک صلوة رحم در زمان قدرت، و ترک نماز تا وقت بگذرد، و ترک وصیت، و ترک رد مظالم، و منع کردن زکات تا وقت حضور مرگ و بسته شدن زبان.

### گناهان زایل کننده نعمت

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُزِيلُ النِّعَمَ : عِصْيَانُ الْعَارِفِ ، وَالتَّطَاوُلُ عَلَى النَّاسِ ، وَالِاسْتِهْزَاءُ بِهِمْ ، وَالسُّخْرِيَّةُ مِنْهُمْ .

گناهانی که باعث زوال نعمت است: با شناخت به گناه مرتکب گناه شدن، تعدی و تجاوز به حقوق مردم، ریشخند کردن انسان ها، خوار نمودن افراد.

ص: ۳۲۸

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَدْفَعُ الْقِسْمَ : إِظْهَارُ الْإِفْتِقَارِ ، وَالنُّومُ عَنِ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ ، وَعَنْ صَلَاةِ الْعُدَاهِ ، وَاسْتِخْقَارُ النَّعْمِ ، وَشَكْوَى الْمَعْبُودِ عَزَّوَجَلَّ .

گناهانی که نمی گذارد روزی و نعمت به انسان برسد: اظهار فقر و احتیاج، خواب ثلث اول شب که باعث از دست رفتن نماز است، خوابیدن تا قضا شدن نماز صبح، کوچک شمردن نعمت، و شکایت و گلايه از حضرت معبود عز و جل .

**گناهانی که باعث پرده دری است**

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ : شُرْبُ الْخَمْرِ ، وَلَعْبُ الْقِمَارِ ، وَتَعَاطَى مَا يُضْحِكُ النَّاسَ ، وَاللَّغْوُ ، وَالْمُزَاحُ ، وَذِكْرُ عُيُوبِ النَّاسِ ، وَمُجَالَسَةُ أَهْلِ الرَّيْبِ .

گناهانی که باعث پرده دری می گردد: شرابخواری، قمار بازی، انجام کاری که به ناحق مردم را بخنداند (دلک بازی)، کار بیهوده، شوخی بی جا، گفتن عیوب مردم، و معاشرت با اهل شک و تردید.

**گناهان نازل کننده بلا**

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُنَزِلُ الْبَلَاءَ : تَرْكُ إِغَاثَةِ الْمَلْهُوفِ ، وَتَرْكُ مُعَاوَنَةِ الْمَظْلُومِ ، وَتَضْيِيعُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ .

گناهانی که باعث نزول بلاست: ترک فریادرسی نسبت به انسان دلسوخته گرفتار، و ترک یاری مظلوم، و ضایع کردن امر به معروف و نهی از منکر.

## گناه حمایت از دشمنان

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ: الْمُجَاهِرَةُ بِالظُّلْمِ ، وَإِعْلَانُ الْفُجُورِ ، وَإِبَاحَةُ الْمَحْظُورِ ، وَعِصْيَانُ الْأَخْيَارِ ، وَالْإِنْفِيَادُ إِلَى الْأَشْرَارِ .

گناهانی که باعث پیروزی دشمنان است: آشکارا ظلم کردن، معصیت در برابر همگان، حلال دانستن حرام، سرپیچی از خواسته نیکان، اطاعت از بدکاران.

## گناه و مرگ زودرس

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ: قَطِيعَةُ الرَّحِمِ ، وَالْيَمِينُ الْفَاجِرَةُ وَالْأَقْوَالُ الْكَاذِبَةُ ، وَالزَّيْنَةُ ، وَالزَّنَا ، وَسِدُّ طُرُقِ الْمُسْلِمِينَ ، وَادِّعَاءُ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّ .

گناهانی که باعث مرگ زودرس است: قطع رحم، سوگند دروغ، گفتار به کذب، زنا، بستن راه مسلمین، و ادعای بی جای رهبری.

## گناه و قطع امید از حق

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ: الْيَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ، وَالْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَالثَّقَّةُ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى ، وَالتَّكْذِيبُ بِوَعْدِ اللَّهِ .

گناهانی که باعث قطع امید از رحمت حق است: ناامیدی از رحمت حضرت رب، دلسردی از عنایت حق، تکیه به غیر پروردگار متعال، تکذیب وعده الهی.

## گناه و تیره شدن فضا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تُظْلِمُ الْهَوَاءَ: السَّحَرُ وَالْكِهَانَةُ وَالْإِيمَانُ بِالنُّجُومِ وَالتَّكْذِيبُ

بِالْقَدْرِ وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ .

گناهانی که باعث تیره شدن فضاست، سحر و جادوگری، عقیده به این که ستارگان در سرنوشت دخالت دارند، تکذیب مقدرات الهی و عاق پدر و مادر شدن.

### شکسته شدن حرمت بین حق و عبد

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَكْشِفُ الْغِطَاءَ: الْأَسْتِدَانَهُ بِغَيْرِ تَبِيهِ الْمَأْدَاءِ، وَالْإِسْرَافُ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْبَاطِلِ، وَالْبُخْلُ عَلَى الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَذَوِي الْأَرْحَامِ، وَسُوءُ الْخَلْقِ، وَقَلَّةُ الصَّبْرِ، وَاسْتِعْمَالُ الضَّجْرِ وَالْكَسْلِ، وَالْإِسْتِهَانَةُ بِأَهْلِ الدِّينِ .

گناهانی که باعث برداشته شدن پرده حرمت بین حق و عبد است: وام گرفتن با نیت بازنگرداندن، زیاده روی در بیهوده خرج کردن، بخل ورزی نسبت به اهل و اولاد و خویشان، بدخلقی، کم صبری، اقامت در فضای تنبلی و کسالت، سبک شمردن اهل دین.

### گناه و عدم استجاب دعا

وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ: سُوءُ النَّيِّهِ، وَخُبْتُ السَّرِيرَةِ، وَالنَّفَاقَ مَعَ الْإِخْوَانِ، وَتَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْإِجَابَةِ، وَتَأْخِيرُ الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَةِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا، وَتَرْكُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبِرِّ وَالصَّدَقَةِ، وَاسْتِعْمَالُ الْبُذَاءِ وَالْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ .

گناهانی که باعث عدم استجاب دعاست: بدی نیت، آلودگی باطن، دورویی با برادران دینی، باور نداشتن اجابت دعا از جانب حق، تأخیر نماز واجب تا از بین رفتن وقت آن، ترک نیکی هایی که سبب تقرب به حق است، ترک صدقه، ناسزا و فحش در گفتار.

ص: ۳۳۱



وَالذُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ: جَوْرُ الْحُكَّامِ فِي الْقَضَاءِ، وَشَهَادَةُ الزُّورِ، وَكِتْمَانُ الشَّهَادَةِ، وَمَنْعُ الزَّكَاةِ وَالْقَرْضِ وَالْمَاعُونِ، وَقِسَاوَةُ الْقُلُوبِ عَلَى أَهْلِ الْفَقْرِ وَالْفَاقَةِ، وَظُلْمُ الْيَتِيمِ وَالْأَرْمَلِ، وَانْتِهَارُ السَّائِلِ وَرَدُّهُ بِاللَّيْلِ. (۱)

گناهانی که باعث حبس باران است: ستم داوران در مسأله قضا، شهادت به ناحق، کتمان شهادت، منع زکات و قرض، منع اشیایی از قبیل ظرف، فرش و اثاث و آنچه مردم و به خصوص همسایگان بدان نیازمندند، سخت دلی نسبت به اهل فقر و فاقه، ستم بر یتیم و بیوه زنان و تهیدستان و بیچارگان، راندن سائل به قهر و تلخی، رد کردن حاجتمند به وقت شب.

در روایت بالا، تقریباً به هفتاد و پنج گناه، از جانب جامع اسرار الهیه و ظرف انوار ربّانیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام اشاره شده که مورث اقسام نعمت ها در دنیا است. اما نعمت هایی که هر یک از این گناهان در آخرت دارد و در قرآن مجید و روایات به آن اشاره رفته شرحش مساوی با مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد.

امام سجّاد علیه السلام پس از نماز شب خود، دعایی می خواند که در آن دعا به گوشه ای از عذاب جهنّم و نعمت آخرت اشاره داشت، سپس از حضرت حق نجات از گرفتاری فردا را درخواست داشت:

«پروردگارا! پناه می برم به تو از آتشی که آن را بر اهل معصیت سخت و شدید قرار داده ای، و فراگیری آن را نسبت به آنان که روی گردان از خشنودیت هستند

ص: ۳۳۲

---

۱- (۱) - تمام روایت در معانی الاخبار: ۲۷۰ - ۲۷۱، حدیث ۲؛ عده الدّاعی: ۲۱۲ - ۲۱۵؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۸۱/۱۶ - ۲۸۲، باب ۴۱، حدیث ۲۱۵۵۶. [۲]

وعده داده ای، از آتشی که نورش تاریکی، سهلش دردناک و دورش نزدیک است، آتشی که بعضی از آن بعض دیگر را می خورد و برخی از آن به برخی دیگر حمله و یورش می برد، آتشی که استخوان را خاکستر می کند و به اهلش حمیم می چشاند، و به کسی که در برابر او تضرع کند و از او مهربانی طلبد رحم نمی کند و بر کسی که در برابرش خاشع و تسلیم است قدرت تخفیف ندارد و به گرفتارانش سخت ترین درد را می چشاند. پناه می برم به تو از عقرب های جهنم که دهانشان باز است و مارهایی که دارای نیش پرزور و قوی هستند. پناه می برم به تو از آشامیدنی جهنم که امعا و احشای اهلش را قطع کرده و دل هاشان را از جا می کند.

الهی! مرا به طاعت و عبادت و اخلاق و عمل و ایمان و عشق که باعث نجات از آن عذاب است توفیق ده، که جز با عنایت و رحمت و لطف و مرحمت و کرم و آقایی تو کسی از آن عذاب رهایی ندارد.» (۱) [الهی](#) و ربی و سیدی و مولای:

اگر چون خاک پامالم کنی خاک درت گردهم و گر چون گرد بر بادم دهی گرد سرت گردهم

کشی خنجر که می سازم به دست خویش قربانت چه لطفست این که من قربان دست و خنجرت گردهم

تو ماه کشور حسنی و شاه لشگر خوبان گدای کشورت باشم اسیر لشگرت گردهم

پس از مُردن چو در پرواز آید مرغ جان من چو مرغان حرم بر گرد قصر و منظرت گردهم

(هلالی جغتایی)

ص: ۳۳۳

[«۳» وَيَا مَنْ لَا تَفْنَى خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا نَصِيْبًا فِي رَحْمَتِكَ «۴» وَيَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَتِهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَذْنِنَا إِلَى قُرْبِكَ «۵» وَيَا مَنْ تَصِيغُرُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَيْكَ «۶» وَيَا مَنْ تَطْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ ]

و ای آن که خزینه های رحمتش نابود نمی شود! بر محمد و آلش درود فرست، و از رحمت برای ما بهره و سهمی قرار ده.

و ای آن که دیده ها، از دیدنش قطع است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به قرب خود نزدیک کن. و ای آن که نزد عرصه گاه مقامش، همه مقام ها کوچک است! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را در پیشگاهت ارجمند دار، و ای آن که خبرهای پنهانی، نزدش آشکار می شود، بر محمد و آلش درود فرست.

و ما را نزد خود رسوا مکن.

در جملات ملکوتی و حکیمانه بالا به چند حقیقت بسیار مهم اشاره شده:

۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت.

۲ - مسأله با عظمت قرب.

۳ - کرامت عالی انسانی.

## ۱ - رحمت بی نهایت در بی نهایت

### اشاره

مسأله بسیار مهم و با عظمت رحمت حضرت ربّ العزّه - جلّ جلاله - در نزدیک به سیصد و چند آیه قرآن مجید این سند حقایق و منبع واقعیت ها، مطرح است.

رحمت رحمانیه شامل تمام موجودات هستی، و رحمت رحیمیّه شامل مکلفینی است که آراسته به ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه اند و در تمام شؤون حیات در عرصه گاه تقوا و پرهیز از گناه به سر می برند.

### رحمت خداوند در قرآن مجید

رحمت جناب حق فناپذیر و نسبت به تمام مُلک و ملکوت فراگیر است:

### رحمت واسعة خداوند

فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ ﴿١﴾

بگو: پروردگارمان صاحب رحمتی گسترده است.

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢﴾

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است، پس به زودی آن را برای کسانی که [ از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد ] می پرهیزند و زکات می پردازند و به آیاتم ایمان می آورند، مقرر و لازم می دارم.

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - انعام (۶): ۱۴۷. [۱]

۲- (۲) - اعراف (۷): ۱۵۶. [۲]

## رحمت الهی و نجات از قهر و عذاب

رحمت حضرت اوست که انسان شایسته رحمت را از قهر و عذاب می رهاند و از چنگال سخط و غضب او که متوجه عاصیان و فتنه گران و ظالمان است نجات می دهد:

قَالَ سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ « (۱)

گفت: به زودی به کوهی که مرا از [ این ] آب ننگه دارد، پناه می برم. نوح گفت: امروز در برابر عذاب خدا هیچ ننگه دارنده ای نیست مگر کسی که [ خدا بر او ] رحم کند.

## رحمت الهی در برابر نفس اماره

رحمت حضرت اوست که به هنگام حملات خطرناک نفس اماره و تمام مفسد فردی و خانوادگی و اجتماعی از انسان دستگیری کرده و باب نجات را به روی آدمی مفتوح و وی را از زیان ها و ضررها و خسارت های آن گرگ درنده حفظ می کند:

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوْءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي « (۲)

زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.

## رحمت الهی، فریادرس روز قیامت

رحمت حضرت اوست که در عرصه گاه عجیب و غریب محشر، به فریاد اهل

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - هود (۱۱): ۴۳. [۱]

۲- (۲) - یوسف (۱۲): ۵۳. [۲]

دل و عاشقان واله و مؤمنان ثابت قدم و بیداران راه و بینایان آگاه و دارندگان اخلاق و عمل صالح می رسد:

يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ « (۱)

همان روزی که هیچ دوستی چیزی از عذاب را از دوستش دفع نمی کند، و چون [آلوده به شرک و کفرند] یاری نمی شوند؛ \* مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است.

### رحمت الهی، مانع فروافتادن انسان در سیئات

رحمت حضرت اوست که مانع فرو افتادن انسان در سیئات است، که اگر عنایت و لطف او نباشد ذرّه ای خوبی از انسان صادر نمی شود:

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكُمْ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ « (۲)

و آنان را از عقوبت ها نگه دار، و هر که را در آن روز از عقوبت ها نگه داری بی تردید او را مورد رحمت قرار داده ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است.

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم

غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم

ز محرمان سراپرده وصال شوم ز بندگان خداوند گار خود باشم

بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

(حافظ شیرازی)

ص: ۳۳۷

۱- (۱) - دخان (۴۴) : ۴۱ - ۴۲. [۱]

۲- (۲) - غافر (۴۰) : ۹. [۲]

## رحمت الهی برای رفع خسران

خسارت مسأله ای است که به طور مکرر در قرآن مجید به آن اشاره شده.

خسارت که محصول فروفتادن در گناه و عدم توبه است، اگر گریبانگیر انسان شود رهایی از آن مشکل و چنانکه انسان با آلوده بودن به آن به جهان دیگر رود برای همیشه به عذاب الیم دچار خواهد شد. تنها راه رهایی از خسارت، اتصال به رحمت رحیمیّه حضرت محبوب است که آنهم به توسط توبه و ایمان و عمل صالح و اخلاق حسنه به دست می آید:

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ « (۱)

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

این آیه شریفه از ایمان و توبه و عمل صالح و اخلاق حسنه خبر می دهد:

رَبَّنَا: ایمان، ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا: توبه، تواضع و خضوع در برابر حق، عمل و اخلاق. که هر چهار حقیقت، علت جذب رحمت رحیمیّه به سوی انسان است.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

(حافظ شیرازی)

## رحمت الهی در اقامه واجبات

رحمت رحیمیّه حضرت محبوب شامل کسانی است که در مقام امر به معروف و نهی از منکر و بپا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و پیامبر در همه

ص: ۳۳۸

شؤون باشند:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ  
وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ « (۱)

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

### رسیدن به رحمت حق در پیروی از قرآن

پیروی از آیات قرآن مجید و آراسته شدن به حقایق این کتاب در جهت عقیده و عمل و اخلاق، و حفظ این واقعیت ها با قدرت تقوا و پرهیز از گناه و معصیت، علت رسیدن به رحمت حضرت حق است:

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ « (۲)

و این [قرآن] کتابی پرفایده است که ما آن را نازل کردیم پس آن را پیروی کنید و [از مخالفت با آن] پرهیزید تا مشمول رحمت شوید.

### رحمت الهی در استماع قرآن

شنیدن قرآن با گوش جان و فرو بستن زبان فضولی به این معنا که در برابر قانون

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - توبه (۹) : ۷۱ [۱]

۲- (۲) - انعام (۶) : ۱۵۵ [۲]



خدا قانون نیاوردن، باعث رحمت الهی است:

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.

### رحمت الهی و اصلاح بین برادران دینی

اصلاح بین برادران دینی و حل اختلافات مردم و مراعات تقوا، علت رسیدن رحمت حق به آدمی است:

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَابِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢﴾

جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند؛ بنابراین [در همه نزاع ها و اختلافات] میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید، و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید.

### رحمت الهی در صبر

آنان که از آزمایش های الهی و ابتلائات دنیایی سرفراز بیرون آیند و برای حفظ دین و ایمان و اخلاق خویش در برابر حوادث صبر ورزند، به رحمت حضرت محبوب خواهند رسید:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ

ص: ۳۴۰

۱- (۱) - اعراف (۷) : ۲۰۴. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۰. [۲]

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [ نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند ] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. \* همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

\* آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.

### رحمت الهی در اخلاق حسنه

نرم خویی با مردم، خوشرفتاری با همنوعان و به کارگیری اخلاق حسنه و صفات حمیده، علامت اتصال انسان به رحمت حضرت ربّ العزّه است:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ « (۲)

[ ای پیامبر! ] پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آمرزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - بقره (۲): ۱۵۵ - ۱۵۷. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳): ۱۵۹. [۲]

## خلاصه مطلب در باب رحمت الهی

من اگر بخواهم تمام موارد رحمت را از قرآن مجید ذکر کنم سخن به درازا خواهد کشید، فکر می کنم آیات ذکر شده به عنوان نمونه کافی باشد. این آیات می گوید:

الف : حضرت محبوب رحمت را بر خود فرض فرموده.

ب : رحمت او رحمت واسعه یعنی بی نهایت در بی نهایت است.

ج : شامل کسانی است که واجد شرایط و دارای شایستگی باشند.

آیات قرآن مجید در مسأله رحمت رحیمیه جز این سه حقیقت را دنبال نمی کند.

عزیزان بکشید که برای به دست آوردن رحمت حضرت دوست، واجد شرایط شوید که هر کس به دریای رحمت واسعه حق متصل شود، خیر دنیا و آخرت خود را به نحو کامل تأمین کرده است.

فیض آن عارف عالی قدر و بلبل شوریده گلستان محبت می فرماید:

ای کاش که این سینه دری داشته باشد تا یار ز دردم خبری داشته باشد

تا کی گذرد عمر کسی در غم هجران فرخنده شبی کان سحری داشته باشد

شد عمر گرانمایه ما صرف محبت ای کاش که آخر ثمری داشته باشد

سوزیم به یک آه زمین را و زمان را گر دود دل ما شرری داشته باشد

برداشته ام شب همه شب دست تضرع ای کاش دعاها اثری داشته باشد

(فیض کاشانی)

## رحمت خداوند در روایات

### طمع ابلیس به رحمت خدا

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ . (۱)

به هنگامی که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت رحمتش را بگستراند، گستردگی رحمت به صورتی است که ابلیس در رحمت رحیمیۀ حضرت او به طمع افتد.

### تبدیل سیئات به حسنات

امام رضا علیه السلام از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَجَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوقِفُهُ عَلَى ذُنُوبِهِ ذَنْبًا ذَنْبًا، ثُمَّ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ، لَا يُطْلَعُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ مَلَكًا مُقَرَّبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا، وَيَسْتُرُ عَلَيْهِ مَا يَكْرَهُ أَنْ يَقِفَ عَلَيْهِ أَحَدٌ، ثُمَّ يَقُولُ لِسَيِّئَاتِهِ: كُونِي حَسَنَاتٍ . (۲)

به هنگام قیامت، حضرت محبوب بر قلب عبد مؤمن تجلی می کند و او را به تک تک گناهانش آگاه ساخته، سپس به لطف و مغفرتش به نحوی که ملک مقرب و نبی مرسل از آن آگاه نشود عبد را مورد نوازش قرار داده از گناهانش می گذرد، و آنچه را که بنده اش از آن کراهت دارد بر وی می پوشاند، آنگاه به تمام سیئاتش خطاب می رسد: تبدیل به حسنات شوید.

### حسن ظن به پروردگار

ابن رئاب می گوید:

از حضرت صادق علیه السلام شنیدم: عبدی را به صف محشر می آورند در حالی که در

ص: ۳۴۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۷/۷، باب ۱۴، حدیث ۱؛ [۱] الأملی، شیخ صدوق: ۲۰۵، حدیث ۲. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۷/۷، باب ۱۴، حدیث ۲؛ [۳] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۳۳، باب ۳۱، حدیث ۵۷. [۴]

دنیا به خودش ستم کرده، به او خطاب می شود: آیا تو را به طاعت امر نکردم و از معصیت نهی نمودم؟ عرضه می دارد: چرا، ولی من مغلوب شهوت شدم، اگر به عذابم ببری به گناهم بردی و هیچ ظلمی در حق من نکرده ای. امر می شود او را به آتش ببرند. فریاد می زند: من چنین گمانی به تو نداشتم. خطاب می رسد: گمانت به من چه بود؟ عرضه می دارد: بهترین گمان. امر می شود او را به بهشت ببرید. سپس به عبد خطاب می رسد: در این ساعت، حُسن ظَنَّتْ به من برایت سودمند افتاد. (۱)

### تفسیر آیه «الْأَمَن تَاب...» در کلام امام صادق علیه السلام

سلیمان بن خالد گفت:

در محضر حضرت صادق علیه السلام این آیه را قرائت کردم:

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ « (۲)

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند.

حضرت فرمود: این آیه در حق شما شیعیان است، به این صورت که مؤمن گناهکار را به قیامت می آورند تا در برابر حضرت حق قرار گیرد، متولّی حساب او در آن روز خداوند مهربان است، حضرت محبوب عبد را به تک تک گناهانش توجه داده و به او می فرماید:

چنین گناهی را در چنان ساعتی در دنیا انجام دادی. عرضه می دارد می دانم، تا جایی که به تمام گناهانش مطلع می شود و در برابر هر کدام به اقرار می آید، آنگاه

ص: ۳۴۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۷، باب ۱۴، حدیث ۴؛ المحاسن: ۲۵/۱، باب ۲، حدیث ۴.

۲- (۲) - فرقان (۲۵): ۷۰. [۱]

خطاب می رسد: این همه را در دنیا بر تو پوشاندم و امروز هم بر تو می بخشم، سیئات عبدم را تبدیل به حسنات کنید. آنگاه پرونده اش را در معرض دید اهل محشر قرار می دهند، مردم محشر به فریاد می آیند: سبحان الله! برای صاحب این پرونده یک گناه هم نیست؟ و این است ای سلیمان بن خالد معنی آیه ای که تلاوت کردی. (۱)

### رحمت پروردگار در وسعت دادن بر بندگان

امام باقر علیه السلام از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت می فرماید:

يُؤْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَرَجًا فَيَقَالُ: اِخْتِجَّ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ خَلَقْتَنِي وَهَدَيْتَنِي فَأَوْسِعْتَ عَلَيَّ ، فَلَمْ أَزَلْ أَوْسِعْ عَلَى خَلْقِكَ وَ اَيَسَّرْ عَلَيْهِمْ لَكِنِّي تَشَرَّ عَلَيَّ هَذَا الْيَوْمَ رَحْمَتِكَ وَ تُيسِّرُهُ فَيَقُولُ الرَّبُّ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تَعَالَى ذِكْرُهُ -:

صَدَقَ عَبْدِي، أَدْخَلُوهُ الْجَنَّةَ . (۲)

مردی را در عرصه گاه محشر حاضر می کنند، به او خطاب می رسد: آنچه بر من حجت داری بازگو کن، عرضه می دارد: پروردگارا! مرا آفریدی و هدایت کردی و به وسعت رزق و روزی سرافرازم نمودی، من هم تا بودم بر بندگان وسعت دادم و در همه امور به آنان آسان گرفتم تا امروز بال رحمت را بر من بگسترانی و در چنین گذرگاه و موقف مشکلی بر من آسان بگیری. از پیشگاه حضرت رب العزه - جل ثناؤه و تعالی ذکره - خطاب می رسد: بنده ام صادقانه سخن گفت، او را به بهشت ببرید.

ابی عبیده از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

ص: ۳۴۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۸/۷، باب ۱۴، حدیث ۴؛ [۱] المحاسن: ۱۷۰/۱، باب ۳۶، حدیث ۱۳۶.

۲- (۲) - الکافی: ۴۰/۴، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۴۵/۲۱، باب ۲۲، حدیث ۲۷۸۲۲. [۳]

خداوند مهربان در قیامت بر بنده اش منت می گذارد، به او دستور می دهد به رحمت و عنایتش نزدیک شود. آنگاه وی را به تمام نعمت هایی که به او داده، آشنا نموده و می فرماید:

آیا در فلان روز و فلان روز نسبت به فلان برنامه و فلان مسأله دعا نکردی و من دعایت را اجابت نمودم؟

آیا در فلان روز و فلان روز، از من درخواست نمودی و من درخواستت را به تو عطا کردم؟

آیا در فلان روز از من کمک تقاضا نمودی و من آن رنج و درد را از تو برداشتم؟

آیا از من ثروت نخواستی من به تو مرحمت کردم؟

آیا از من کارگر نخواستی من به تو عنایت نمودم؟

آیا از من فلان دختری که در قبیله اش دارای موقعیت و شخصیت بود نخواستی، من وسیله ازدواجش را با تو فراهم آوردم؟

عبد عرضه می دارد: الهی! آنچه خواستم به من لطف کردی، ولی من در میان خواسته هایم از وجود مقدس تو بهشت را هم خواستم.

خطاب می رسد: برایت مسلم باشد که من این خواسته ات را نیز اجابت می کنم، این بهشت من، اکنون در اختیار توست، آیا خشنود شدی؟

مؤمن در پاسخ محبوب می گوید: آری، ای پروردگار من!، تو هم از من خشنود شدی؟

خطاب می رسد: من از اعمال خشنودم و همچنین بهترین جزا را نیز برایت راضیم که بهترین مزدی که نزد من است این است که تو را ساکن بهشت گردانم. (۱) تفصیل مسأله رحمت و برخورد حضرت حق با تائبان را، به خواست او، در دعای سی و یکم «صحیفه سجادیه» که در باب توبه و بازگشت است خواهید

ص: ۳۴۶

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۹/۷، باب ۱۴، حدیث ۸؛ تفسیر القمی: ۲۵۹/۲، ذیل آیه ۶۰ سوره غافر.

خواند.

الهی و ربّی و سیدی و مولای، ما را در دنیا و آخرت از رحمت رحیمیّه محروم و ممنوع مکن و زمینۀ برخورداری از عنایت و لطف را برای ما مهیا ساز، که ما اِلیّ الأبد محتاج و نیازمند رحمت توایم.

به قول کلیم کاشانی:

کی تمنّای تو از خاطر ناشاد رود داغ عشق تو گلی نیست که بر باد رود  
نرود حسرت آن چاه زنخدان از دل تشنه را آب محال است که از یاد رود  
در ره عشق جهانسوز چه شاه و چه گدا حکم سیلاب به ویرانه و آباد رود  
اگر آینه نیابد ز قبولت نظری زلف جوهر همه از چهره فولاد رود  
اشک سودی نکند عاشق دلباخته را چکند دانه چو دام از کف صیّاد رود  
(کلیم کاشانی)

## ۲ - مسأله با عظمت قرب

### اشاره

مقام قرب مقامی بس بزرگ و موقفی بس سترگ است که خداوند مهربان برای عباد و بندگانش مقرر فرموده و زمینۀ رسیدن به این مقام را برای همه فراهم آورده است. انسان با جمع کردن شرایطی که در آیات قرآن و معارف اسلامی گوشزد شده، می تواند در حدّ استعداد و قدرتش به این مقام برسد.

### مقام قرب در قرآن مجید

قرآن مجید در آیات کریمه اش به این مقام و دارندگان این منصب اشاره فرموده است، باشد که دیگران نسبت به این مقام توجه نموده، خود را برای به دست آوردنش آماده سازند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ



عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ « (۱)

[ یاد کنید ] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است.

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ « (۲)

قضا و سرنوشتی حتمی [ برای نیکان ] است. \* مقربان آن را مشاهده می کنند.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ « (۳)

[ آن ] چشمه ای که همواره مقربان از آن می نوشند.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* اولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ « (۴)

و پیشی گیرندگان [ به اعمال نیک ] که پیشی گیرندگان [ به رحمت و آمرزش ] اند، \* اینان مقربان اند.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ « (۵)

پس اگر [ جان به گلو رسیده ] از مقربان باشد. \* راحت و آسایش و بهشت پرنعمت [ خواهد بود. ]

### تفسیر آیه «فمنهم ظالم لنفسه...» در کلام ائمه معصومین علیهم السلام

از آنجا که سوره مبارکه واقعه سابقون را به عنوان مقربون معرفی می کند، لازم است به آیه زیر هم که همین معنا را دنبال می کند توجه نمایید:

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - آل عمران (۳) : ۴۵ [۱]

۲- (۲) - مطفین (۸۳) : ۲۰ - ۲۱ [۲]

۳- (۳) - مطفین (۸۳) : ۲۸ [۳]

۴- (۴) - واقعه (۵۶) : ۱۰ - ۱۱ [۴]

۵- (۵) - واقعه (۵۶) : ۸۸ و ۸۹ [۵]

ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اضْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ « (۱)

سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند، و برخی از آنان میانه رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ.

در ذیل این آیه مسائل مهمی از ائمه علیهم السلام نقل شده است که عنایت به برخی از آن مسائل ضروری است.

«معانی الاخبار» از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند:

الظَّالِمُ يَحُومُ حَوْماً نَفْسِهِ ، وَالْمُقْتَصِدُ يَحُومُ حَوْماً قَلْبِهِ ، وَالسَّابِقُ يَحُومُ حَوْماً رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ . (۲)

ستمگر کسی است که دور نفس می گردد و مقتصد کسی است که به تزکیه و تطهیر قلب اشتغال دارد و سابق کسی است که در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است.

ستمگر کسی است که دور نفس می گردد، به این معنا که تابع هوای نفس و شهوات و غرایز غلط است و کوششی جز برای به دست آوردن رضای نفس ندارد.

مقتصد به تزکیه و تطهیر قلب به وسیله زهد و عبادت اشتغال دارد.

سابق در طریق اخلاص و توجه تام به حضرت حق است و با تمام حرکات و افعالش غیر محبوب را نفی و در تمام شؤون حیات جز به خداوند عزیز نظری ندارد، و این است آن که خداوند در قرآن مجید از وی به عنوان مقرب یاد کرده

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - فاطر (۳۵) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳/۲۱۴، باب ۱۲، حدیث ۲؛ [۲] معانی الاخبار: ۱۰۴، حدیث ۱.

است.

امام باقر علیه السلام در این زمینه می فرماید:

السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ : الْإِمَامُ ، وَالْمُقْتَصِدُ : الْعَارِفُ لِلْإِمَامِ ، وَالظَّالِمُ لِنَفْسِهِ :

الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ . (۱)

منظور از سابق به خیرات امام معصوم، و مقتصد، عارف به امام معصوم، و ظالم کسی است که در حق امام معرفت ندارد.

و نیز می فرماید:

أَمَّا الظَّالِمُ لِنَفْسِهِ مِمَّا فَمَنْ عَمِلَ صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً. وَأَمَّا الْمُقْتَصِدُ فَهُوَ الْمُتَعَبَّدُ الْمُجْتَهِدُ. وَأَمَّا السَّابِقُ بِالْخَيْرَاتِ فَعَلِيُّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ : وَمَنْ قَتَلَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ شَهِيداً. (۲)

ظالم به نفس از ما کسی است که دارای عمل صالح و نیز معصیت است، و مقتصد عبادت کننده کوشا، و سابق به خیرات علی علیه السلام و حضرت حسن و حسین و شهید از آل محمد است.

### مقام قرب در روایات

مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ ... طُوبَى لِلْمُضْلِحِينَ بَيْنَ النَّاسِ ، أَوْلَيْكَ هُمْ الْمُقَرَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . (۳)

در انجیل عیسی علیه السلام است: خوشا به حال اصلاح کنندگان بین مردم؛ اینان روز قیامت دارای مقام قربند.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - الکافی: ۲۱۴/۱، حدیث ۱؛ [۱] بحار الأنوار: ۲۲۳/۲۳، باب ۱۲، حدیث ۳۵. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۲۳/۲۳، باب ۱۲، حدیث ۳۴؛ [۳] المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۳۰/۴. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۰۴/۱۴، باب ۲۱، حدیث ۱۶؛ [۵] تحف العقول: ۳۹۲. [۶]

امام علی علیه السلام درباره قرب الهی می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْإِخْلَاصِ وَحُسْنِ الْيَقِينِ ، فَإِنَّهُمَا أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُقَرَّبِينَ . (۱)

بر شما باد به درستی در اخلاص و نیکی یقین، که این هر دو از برترین عبادات بندگان مقرب است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَحْسَنُهُمْ إِيْمَانًا. (۲)

مقرب ترین مردم به حضرت حق، بهترین آنان از حیث ایمان است.

و نیز فرمود:

أَقْرَبُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَقُولُهُمْ لِلْحَقِّ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ ، وَأَعْمَلُهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنْ كَانَ فِيهِ كُرْهُهُ . (۳)

نزدیکترین بنده به خدا کسی است که حقگوتر باشد گر چه گفتارش به ضرر خودش تمام شود، و عامل ترین افراد به برنامه های حق باشد گر چه از آن عمل کراهت داشته و میلی به آن برایش نباشد.

فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعِ عُونَ ، كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ . (۴)

در وحی حضرت حق به داود آمده: ای داود! چنانکه نزدیکترین بندگان به من متواضعان و فروتنانند، دورترین آنان متکبران می باشند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل از خداوند تبارک و تعالی نقل می کند:

ص: ۳۵۱

۱- (۱) - غرر الحکم: ۱۹۸، حدیث ۳۹۰۶. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۸۷، حدیث ۱۴۵۸. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۶۹، حدیث ۹۶۱. [۳]

۴- (۴) - وسائل الشیعه: ۲۷۳/۱۵، باب ۲۸، حدیث ۲۰۴۹۴؛ [۴] الکافی: ۱۲۳/۲، حدیث ۱۱. [۵]

مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدِي بِمِثْلِ آدَاءٍ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَهَلَّلُ إِلَيَّ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ ، وَمَنْ أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمِعًا وَبَصِيرًا وَيَدًا وَمَوْئِلًا ، إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ . (۱)

بنده ام به چیزی مانند ادای واجبات به من تقرّب نمی جوید؛ او با زاری و گریه دائمش محبوب من است، هر کس محبوبم باشد گوش و چشم و دست و پناهگاهش هستم، چون دعا کند اجابت نمایم و چون بخواهد عطا کنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

تَقَرَّبُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِإِخْلَاصٍ نِيَّتِهِ . (۲)

راه مقرب شدن عبد به حضرت رب، اخلاص نیت است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

كَانَ فِيمَا نَجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الطُّورِ أَنْ يَا مُوسَى ، أبلغ قَوْمِكَ أَنَّهُ مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ الْمُتَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي ، وَمَا تَعَبَّدَ لِي الْمُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَنْ مَحَارِمِي ، وَمَا تَزَيَّنَ لِي الْمُتَزَيِّنُونَ بِمِثْلِ الرُّهْدِ فِي الدُّنْيَا عَمَّا بِهِمُ الْغِنَا عَنْهُ .

فَقَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ ، فَمَاذَا أَثْبَتْتَهُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ ؟ فَقَالَ يَا مُوسَى ، أَمَّا الْمُتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي فَهُمْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى لَا يَشْرَكُهُمْ فِيهِ أَحَدٌ . (۳)

در مناجات خداوند با موسی در کوه طور اینچنین خطاب شد: به قومت بگو، متقرّبان به برنامه ای مانند گریه از خشیت من به حضرت تم تقرّب نجویند، و

ص: ۳۵۲

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۳/۵، باب ۱۲، حدیث ۳؛ [۱] علل الشرایع: ۱۲/۱، باب ۹، حدیث ۷. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۴. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۳۴۹/۱۳، باب ۱۱، حدیث ۳۷؛ [۴] ثواب الاعمال: ۱۷۲. [۵]

عبادت کنندگان به چیزی مانند خودداری از محرمات به عبادت من برخاستند، و آرایش کنندگان به چیزی مانند بی رغبتی در دنیا به آنچه که از آن بی نیاز هستند برای من آرایش نکردند.

موسی علیه السلام عرضه داشت: ای اکرم الاکرمین، چه اجری برای ایشان قرار داده ای؟ جواب آمد: ای موسی، اما آنان که به گریه از خشیت من به من تقرب جستند، در رفیق اعلایند و در چنین مزدی احدی با آنان شرکت ندارد.

یا الهی و سیدی و ربی:

گر جدا سازی به تیغ جور بند از بند من از تو قطعاً ننگسلد سر رشته پیوند من

تلخ کامم، زان لب شیرین کرم کن خنده ای چیست چندین زهر چشم ای شوخ شکر خند من

غمزه خونخواره ات را گر سر عاشق گشی است عاشق دیگر نخواهی یافتن مانند من

(هلالی جغتایی)

### سفارش لقمان حکیم در قرب به حق

عَنْ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ أَحْبُبْكَ عَلَى سِتِّ خِصَالٍ لَيْسَ مِنْهَا خَصْلَةٌ إِلَّا وَتَقَرَّبُكَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتُبَاعِدُكَ عَنْ سَخَطِهِ .

الأوَّلُ : أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا : وَالثَّانِيَةُ : الرِّضَا بِقَدْرِ اللَّهِ فِيمَا أَحْبَبْتَ أَوْ كَرِهْتَ . وَالثَّالِثَةُ : أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَتُبْغِضَ فِي اللَّهِ . وَالرَّابِعَةُ :

تُحِبُّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ . وَالخَامِسَةُ : تَكْظِمُ الْغَيْظَ ، وَتُحْسِنُ إِلَى مَنْ

أَسَاءَ إِلَيْكَ. وَالسَّادِسَةُ: تَرْكُ الْهَوَى وَمُخَالَفَةُ الرَّدَى. (۱)

لقمان حکیم در سفارشش به فرزند خود فرمود: ای پسر! تو را به شش خصلت تشویق می کنم که به هر کدامش می توانی به رضوان حق نزدیک شده و از سخطش دور گردی:

اول: خدا را عبادت کن و برای حضرتش شریک قرار مده.

دوم: به آنچه خداوند برایت مقرر کرده راضی باش چه دوست داشته باشی یا مکروهت باشد.

سوم: برای خدا دوست داشته باش و به خاطر او دشمن باش.

چهارم: آنچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست داشته باش.

پنجم: خشم را فرو خور و به کسی که به تو بدی کرده نیکی کن.

ششم: هوای نفس را ترک کن و با امور پست مخالفت بورز.

در هر صورت راه قرب به حق، ادای واجبات به اخلاص و ترک محرمات و آراسته شدن به حسنات و قرار گرفتن در مدار یقین به حق و ایمان به روز قیامت است، که برای تقرّب به جز این مراحل راهی نیست.

«عارفان بیداردل که راه قرب را پیموده و به خاک حرم محبوب سر سوده، برای طیّ این طریق، رعایت اصولی را دستور می دهند:

اول: جوع: و به عبارت دیگر کم خوری، چنانکه از سید انام رسیده:

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ الْجُوعُ. (۲)

آقای همه اعمال، گرسنگی است.

در فضایل جوع و کم خوری از انبیا و ائمه علیهم السلام روایات نابی رسیده که ذکر آن از

ص: ۳۵۴

۱- (۱) - مستدرک الوسائل: ۱۷۸/۱۱، باب ۴، حدیث ۱۲۶۸۴؛ [۱] بحار الأنوار: ۴۵۷/۷۵، باب ۳۳.

۲- (۲) - جامع السعادات: ۵/۲.

حوصله این وجیزه بیرون است.

سفر کرده ها فرموده اند:

جوع و کم خوری مورث نورانیت دل و علت نشاط در عبادت و نردبان ترقی برای رسیدن به مقام وصال و لقای حضرت ربّ - جلّ و علا - است.

گر چه پر خوردن بود شیرین و چرب لیک شمس عمر را آرد به غرب

زان که کم خوردن به قول مصطفی می دهد دل را صفا، جان را ضیا

گفت در قرآن خدا گر چه «كُلُوا» از پی آن کرد امر «وَأَشْرَبُوا»

لیک بعد از هر دو ای جان عمو نهی سیری کرده با «لَا تُسْرِفُوا»

پرخوران رادل مکدر می شود پرخوران را عقل از سر می رود

هر که کم خور گشت پر ادراک شد جاننش از لوث قساوت پاک شد

وان که پرخور گشت پر آزار شد در کسالت او فتاد از کار شد

دوم: صَمْت است: یعنی کم گویی و کم حرفی، که قیمت کم گویی آن چنان است که حضرت مولا فرمود:

يَا بُنَيَّ لَوْ أَنَّ الْكَلَامَ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ كَانَتْ يَنْبَغِي لِلصَّمْتِ أَنْ يَكُونَ مِنْ ذَهَبٍ . (۱)

ای فرزندم! اگر گفتن به منزله نقره باشد، هر آینه خاموشی طلاست.

و نیز فرمود:

مَنْ سَكَتَ فَسَلِمَ . (۲)

آن که ساکت زیست به نجات رسید.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳۲/۹۰، باب ۱۹، حدیث ۲۱؛ [۱] الزهد: ۷۷، باب ۱۳، حدیث ۲۰۶.

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵/۱۴، باب ۳، حدیث ۸؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۸۶/۱۲، باب ۱۱۷، حدیث ۱۶۰۳۹. [۳]



حضرت شیخ اجل ، بهاءالدین محمد عاملی می گوید:

گوش بگشا لب فرو بند از مقال هفته هفته ماه ماه و سال سال

صَمْتُ عَادَتِ كُنْ كِهْ اَزْ يَكْ كُفْتَنَكْ مِي شُودْ زُنَارَتِ اَيْنِ تَحْتِ الْحَنَكِ

ای خوش آن کو رفت در حصن سکوت بسته دل در ذکر حی لا یموت

خامشی باشد زبان اهل حال گر بجنابند لب گردند لال

رو نشین خاموش چندین ای فلان که فراموش شود نطق و بیان

چند با این ناکسان بی فروغ باز پیمایی دروغ اندر دروغ

(شیخ بهایی)

سوّم: کم خفتن است، و قسمتی از شب را به عبادت و گریه و زاری و تضرّع و ابتهال گذراندن، چنانکه از رسول انام صلی الله علیه و آله رسیده:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أُعِينُ : عَيْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ، وَعَيْنٌ سَيَّهَرَتْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ، وَ عَيْنٌ بَكَتْ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مِنْ حَشْيِهِ اللَّهِ . (۱)

هر چشمی در قیامت گریان است مگر سه چشم: دیده ای که از نامحرم فرو افتد، چشمی که در طاعت خدا بیدار بماند، چشمی که از خشیت خدا بگرید.

عارف عاشق، حضرت راز شیرازی در این مقوله می گوید:

دلی کز عشق مست آمد سحر بیدار و هشیار است چه عاشق را به بزم حق سحر که نوبت بار است

صغیر مرغ عشق حق سحر در گوش دل آید به درب حق در آ عاشق که وقت وصل دلدار است

ص: ۳۵۶

سحر خیزی گزین ای دل چه صبح دولتت باید شب معشوق بیدار است و شب خفتن تو را عار است

نشان عشق و مستی دان سحر که دیده گریان دل عشاق آتش جان به شب در ذکر جبار است

اگر گوید تو را زود است نفس دون خلافت کن که اندر راه حق نفست بسی سست است و مگار است

(راز شیرازی)

چهارم: عزلت و کناره گیری از مردمی است که نفس آنان برای انسان از زهر خطرناک تر است، که چنین عزلتی غیر رهبانیت است. رهبانیت در اسلام ممنوع، و عزلت از شیاطین و دزدان طریق انسانیت ممدوح است. شیخ بهایی در مدح عزلت می گوید:

هر که را توفیق حق آمد دلیل عزلتی بگزید و رست از قال و قیل

عزت اندر عزلت آمد ای فلان تو چه جویی ز اختلاط این و آن

پا مکش از دامن عزلت به در چند گردی چون گدایان در به در

گر ز دیو نفس می خواهی امان رو نمان شو چون پری از مردمان

گر تو خواهی عزت دنیا و دین عزلتی از مردم دنیا گزین

(شیخ بهایی)

پنجم: ذکر است، یعنی قلب را با یاد خدا منور کردن و زبان را به ذکر حضرت محبوب وادار نمودن و تکرار این برنامه برابر با دستوری که از منابع وحی رسیده تا جایی که حقیقت و نورانیت ذکر در قلب استقرار یابد و به تمام جوانب هستی انسان پرتو اندازد تا غیر دوست در وادی جان نماند و عملی جز برای محبوب از اعضای انسان سر نزنند. در قرآن مجید در پنجاه و پنج آیه به طور صریح امر به ذکر شده و در

ص: ۳۵۷

این زمینه روایاتی بسیار مهم از معصومین علیهم السلام در مهم ترین کتب حدیث وارد شده است.» (۱)

### ۳ - کرامت عالی انسانی

#### اشاره

در کارگاه هستی و عرصه گاه حیات و خانه خلقت و در میان موجودات، انسان از موقعیتی خاص و موقفی کم نظیر برخوردار است. این موقعیت و موقف به خاطر استعدادهای فراوانی است که برای رسیدن انسان به لقای حق و به دست آوردن رشد و کمال، در وجود آدمی نهاده شده است. این استعدادها که به صورت علل ظاهری و باطنی در گنجینه وجود انسان است همه و همه اسباب ظهور کرامت است.

کرامت حقیقتی است که از ارتباط انسان با واقعیت های هستی به دست می آید.

کرامت عنصری است که با کمک معرفت به اصول الهی و انسانی، چهره نشان می دهد.

کرامت در سایه یک سلسله حقایق باطنی و امور معنوی و حرکات مثبت نصیب انسان می شود.

کرامت مجموعه ای از عقاید صحیح، اعمال صالحه، اخلاق پسندیده و حسنات الهیه است.

کرامت کلید گنج سعادت، علاج مرض شقاوت، راهبر انسان به سوی ارادت، نتیجه همت، زمینه حسن نیت و راهبر عاشقان به سوی حریم حضرت رب العزه است.

ص: ۳۵۸

---

۱- (۱) - مفصل این پنج برنامه در کتاب «جواهر الکلام در روش و آداب سلوک» آمده است.

ملائکه به دور از شهوت و مادیت و خالی از گناه و معصیت، دارنده عنوان کرامت اند:

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

آیا خبر مهمانان ارجمند و بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ « (۲)

بلکه بندگانی گرامی و ارجمندند.

انسان های پاک و خالص و با تقوا و متصل به مقام نبوت و بهره گرفته از نور امامت، و نیکوکار و با معرفت و خلاصه آنان که سعی دارند با تمام حسنات آراسته شوند و از تمام سیئات مصون بمانند، همچون ملائکه الله معنون به عنوان کرامت هستند:

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ \* أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ \* فَوَاكِهُ وَهُمْ مُّكْرَمُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ « (۳)

جز بندگان خالص شده خدا [ که از هر کیفری در امانند، \* برای آنان رزق و روزی معین و ویژه ای است، \* میوه هایی ] گوناگون [ در حالی که مورد اکرام خواهند بود، \* در بهشت های پر نعمت.

حبيب نجار (۴) آن انسان والا، و مجاهد فی سبیل الله، پس از شهادتش، در عالم

ص: ۳۵۹

۱- (۱) - ذاریات (۵۱) : ۲۴. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۲۶. [۲]

۳- (۳) - صافات (۳۷) : ۴۰ - ۴۳. [۳]

۴- (۴) - در روایات شیعه و سنی از او به مؤمن آل یاسین یاد کرده اند و وی را از صدیقین سه گانه برشمرده اند. در شهر انطاکیه که مردمانش بت پرست بودند سه پیامبر به نام های صدوق و صلوم و صادق مبعوث گردیدند و پیوسته دعوی پیامبری کردند لکن مردم ایمان نیاوردند و قصد کشتن آن سه پیامبر خدا نمودند، حبيب نجار به یاری پیامبران آمد و مردم بت پرست او را چندان بزدند که هلاک شد. دایره المعارف تشیع: ۶/۶۵، حبيب نجار، به نقل از قصص الانبیاء، ابن کثیر: ۱/۳۸۰ - ۳۸۵، در قصه قوم یس.

برزخ زبان جانش به این حقیقت مترنم شد:

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ \* بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ « (۱)

[ سرانجام به دست آن مشرکان شهید شد، و به او ] گفته شد: به بهشت در آی.

گفت: ای کاش قوم من معرفت و آگاهی داشتند، \* به این که پروردگارم مرا آمرزید و از کرامت یافتگان قرارم داد.

اگر استعداد های ظاهری و باطنی هماهنگ با وحی و دستورهای انبیا و خواسته های ائمه معصومین شود و در این هماهنگی، تقوای الهی یعنی خودداری از هر معصیت و گناهی، رعایت گردد، کرامت عالی انسانی دست می دهد و تمام درهای رحمت الهیه به روی قلب و جان باز می شود و نسیم رضایت الهی به جانب گلستان وجود آدمی وزیدن می گیرد، که قرآن در سوره مبارکه حجرات می فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ « (۲)

گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

ای انسان، کریمه و لقمه کرمنا بینی آدم و حملناهم فی البر و البحر « (۳) در شأن توست، از این بهتر در این عرصه گاه هستی چه می خواهی؟

ص: ۳۶۰

۱- (۱) - یس (۳۶) : ۲۶ - ۲۷. [۱]

۲- (۲) - حجرات (۴۹) : ۱۳. [۲]

۳- (۳) - اسراء (۱۷) : ۷۰. [۳] به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [ بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم ] سوار کردیم.

حضرت سید الشهداء، پیشوای آزادگان، سرور عاشقان، شمع شبستان قلب عارفان، به شب عاشورا به مسأله کرامت که نتیجه اتصال علمی و عملی به مقام با عظمت نبوت است - نبوتی که راهگشای دل به سوی خدا و ایمان به قیامت و محرک انسان به سوی اخلاق حسنه و اعمال صالحه است - افتخار کرد:

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ ... (۱)

خدا را ثنا می گویم به بهترین ثنا، و او را در خوشی و سختی حمد می کنم، الهی تو را سپاس می گویم که ما را به نبوت گرامی داشتی ...

او و اصحابش با اتصال علمی و عملی به نبوت، به مقامی از کرامت انسانی رسیدند که برای خود مثل و مانند و شبیه و نظیری نگذاشتند.

فیلسوف و فقیه کم نظیر مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای که بیش از هفتاد جلد کتاب پرارزش در معارف اسلامی به رشته تحریر کشید، درباره حضرت سیدالشهداء و یاران باکرامتش در جلد اول «عنصر شجاعت» می نویسد:

«به جای یک تن سرباز گمنام، هفتاد و دو تن شهید با نام، و به جای قهرمانان افسانه ای، یکصد تن از مردان حقیقت در دیار ما وجود دارد. فداکارانی که به جهان فهماندند عده اندکی با فداکاری، هر کار بزرگ را می توانند به عهده بگیرند، ولی عده افزون با داشتن هر گونه وسایل، و تمکن از هر پایه علم و ثروت، بی روح فداکاری نمی توانند کار رشید و شایسته ای بکنند. به فداکاری خود پیام دادند که شما آیندگان که با یک جهان وسایل هم آغوش ولی از ما عقب هستید برای این است که از فداکاری کسری دارید؛ و فداکاری و آخرین پایه تضحیه را به آموزش

ص: ۳۶۱

در اقدام به خدمت، در غیاب و حضور، نهفته و آشکار، هر گونه خدمت را به موقع خود انجام دادند، از دوندگی و داد بردن و مدد خواستن از خویش و بیگانه، و دعوت از کسان خود و از یاران، و از تبلیغ و سفارش به دمسازان قدمی فروگذار نکردند. در مقاومت با خطر، گرفتار تهدید جان و ویرانی خانمان، و راه بی آب و آبادانی، و جاژه های میان کوه و کمر و بیراهه رفتن، و جانفشانی بر فراز منبر و قصر شدند و مقاومت کردند. برابری با کوه کوه آهن، اندکی از مقاومت آنها نکاست.

سربازانی که با نیکنامی در پای نیکنامی در لَیْهٔ گرداب خطر اقدام کردند. از وفاداری به نام سابقهٔ پیغمبر خود، و سابقهٔ پیمان خویش، کلمهٔ وفا را به قیمت جان قیمت نهادند. از روح نظامی گری و نیروی جنگی، بهترین نمونهٔ نظامیان صدر اول اسلامند، برجسته ترین سلحشور با آیین اند، که روح سلحشوری را با نیروی دین چنان به هم آمیخته دارند که گویی همه آیین است و سلحشوری نیست، یا همه سلحشوری است و آیین در سایهٔ آن پیدا نیست.

از ادب، نگذاشتند در ناملایمات و در مرگ عزیز و فرزند، امام آنها منتی احساس کند یا ملالتی در خاطر راه دهد، بلکه گفتند: ما را به مشرق ببر یا به مغرب با کمال سربلندی برای ما و تو در دسری نیست و هیچ سرافکنندگی در کار نمی باشد. از دلداری، در دل سردار خود و هر شنونده ای نشاطی به ودیعه می گذاشتند که مرگ در ذایقهٔ او شیرین و گوارا می نمود.

سخنورانی که سخن بافی را به دیگران واگذارند، گفتارشان به کردار آمیخته، چنانکه تو گویی کردار آنان گفتاری است مجسم، و گفتار آنان رفتاری یا روانی است اندک اندک رخ می نماید. گفتار گوهر بارشان گاهی تسلیت در مانده بود، و گاهی دلداری به افسرده می داد، روح تازه می دمید. در راه حقیقت، شجاعت و فداکاری می آموخت، در رساندن پیغام فضیلت از عهدهٔ مجسم کردن فضایل کاملاً برمی آمد.

می نمود که در تبلیغ پیام های پروردگار بیم و هراس از احدی ندارند، در پند و اندرز برای دشمن نیز بسان دوست، غمخواری می کردند.

از آسمان فضیلت، زبان آنان برای ترجمان وحی گویی انتخاب شده؛ زبان، زبان انبیا؛ پیام، پیام انبیا؛ اگر پیغمبر خود را به آنان رسانیده بود دهن آنان را می بوسید. از گریبان آنان ناطقه انسان نیروی خود را آشکارا می کرد، و محسوس می کرد که نفس ناطقه سپهد و مَهْمِن نیروهای دیگر انسان است، و گاهی این سپهد توانا برای ابراز منویات، گذشته از زبان و منطق، تمام اعضا و جوارح را استخدام می کرد و پیام فضیلت را در سر چهارسوی و بازار دنیا می رساند، به آوازی رسا این صدا را بلند می کرد که به هیچ جنجالی نتوان آن را نهفته کرد. و سخنوری آن است که در دیگران به حس اعتماد و حسن اعتقاد بیفزاید و امور جوهری در ذوات و نفوس بیافریند، با آن که آواز، خود، صدا، یعنی تموج هوایی بیش نیست.

اگر به این زندگان ابد عشق بورزیم جا دارد، چه از این زندگان تا ابد شعاع حیات بسان سرچشمه آب حیات، روان است. اگر نام آنان را تجدید کنیم روان خود را از رنج و فشار نجات داده ایم. اگر روش اقدام و کردار و روحیه آنان را تجدید کنیم به روح سلحشوری و وظیفه نظامی گری خدمت کرده ایم. اگر به جنبه خداپرستی آنان، آیین را تقویت کنیم، سزد که آنان را ذکر خدا خواهیم یافت. ما اگر همه فضایل را بخواهیم در یکجا بیابیم در میهن یعنی قبه و بارگاه جان و روان اینان خواهیم یافت.

علمای اخلاق ما اگر اخلاق را در پیرهن اینان ببینند، امیر لشکران ما اگر برای تهیه روح نظامی و رویه سلحشوری پیام آنان را بشنوند و بشنوند، هر دووان به سپاه صلاح و سلاح خود، ذخیره فناپذیر رسانده اند.

اگر عرفا تن در دهند که از ادعا به وادی حقیقت و عمل یک قدم بردارند، طرز گشودن درهای آمد و شد را به جهان ملکوت یاد خواهند گرفت، مردانی را خواهند دید که شوق پیایی، آنان را چنان کشانده که چون دیدند بقا با لقا سازگار نیست،



لباس بقا را کردند تا در لقا را کوبیدند.

حجت خدای بر خلائق، اگر اینان باشند، کار ما به رسوایی است، معلوم می شود عارف عذری ندارد که سلحشور نیست، سلحشور سخنی پا بر جا ندارد که مرد آیین نیست، و شاعر زبان آور معذور نیست که پشت کار ندارد. ولی تذکر آنان چنانکه مایه سرافکنندگی ماست، چه که به وزن واقعی خود پی می بریم، سبب شور و جوش و خروش پاسبانان وظیفه مقدس است.»

(۱)

### راه به دست آوردن کرامت در سوره معارج

قرآن مجید در آیات متعددی راه به دست آوردن کرامت را به آنان که عاشق کرامت هستند نشان می دهد. در آیات ۲۳ تا ۳۵ سوره مبارکه معارج (۲)، نزدیک به ۹ برنامه را سبب کرامت در دنیا و آخرت قلمداد می کند:

۱ - آنان که در نماز و طاعت مقیمند و تا لحظه آخر عمر دست از عبادت نمی کشند.

۲ - در مال و دارایی و ثروت خویش برای سائل و محروم، حق معین و معلوم قرار می دهند.

۳ - قیامت را براساس معرفتی که کسب کرده با تمام وجود تصدیق دارند.

۴ - از قهر و عذاب خویش سخت ترسانند، عذابی که امانی برای هیچ کس جز

ص: ۳۶۴

۱- (۱) - عنصر شجاعت: ۵۹/۱.

۲- (۲) - «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ \* وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ \* وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ \* وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعِيَادُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَاءِمُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ \* أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ»؛ معارج (۷۰) : ۲۳ - ۳۵. [۱]

پاکان از آن نیست.

۵- از شهوات جنسی حرام خود را با یاد خدا و محشر حفظ می کنند و جز به زنان و کنیزان ملکی خویش نظر ندارند، که غیر این تعدی و تجاوز و ستمکاری است.

۶- در تمام امور امین و امانتدارند.

۷- عهد و پیمان خویش را رعایت می کنند.

۸- برای حفظ حقوق مردم به شهادت در دادگاه عدل قیام کنند.

۹- از نماز خود با رعایت وقت و شرایط و حضور قلب محافظت نمایند.

آنان که جامع این اوصافند در باغ های بهشت با عزت و احترام متنعمند. این را باید بدانیم که کرامت انسانی، در هر دو جهان محصول ایمان و عمل و اخلاق است، که بدون این حقایق از انسانیت انسان چیزی ظهور نخواهد کرد و جدای از این واقعیت های زیستن، آدمی را به پست ترین مرحله سقوط خواهد رساند.

### **کرامت انسان در کلام فیض**

فیض کاشانی که در علوم منقول و معقول و حکمت و عرفان و فهم قرآن و احادیث، انسانی کم نظیر است، در رساله «زاد السالک» بر مبنای آیات قرآن و روایات، جهت کسب کرامت می فرماید:

«بدان - اَیْدَکَ اللّٰهُ بِرُوحٍ مِّنْهُ - همچنان که سفر صوری را مبدئی و منتهایی، و مسافتی و مسیری، و زادی و راحله ای، و رفیقی و راهنمایی می باشد، همچنین سفر معنوی را که سفر روح است به جانب حق - سبحانه و تعالی - همه هست.

مبدأش جهل و نقصان طبیعی است که با خود آورده ای از شکم مادر:

ص: ۳۶۵

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا « (۱)

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

و منتهایش کمال حقیقی است که فوق همه کمالات است و آن وصول است به حق سبحانه و تعالی:

وَأَن إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ « (۲)

و این که پایان [ همه امور ] به سوی پروردگارتوست.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ « (۳)

ای انسان! یقیناً تو با کوشش و تلاشی سخت به سوی پروردگارت در حرکتی، پس او را [ در حالی که مقام فرمانروایی مطلق و حکومت بر همه چیز ویژه اوست و هیچ حکومتی در برابرش وجود ندارد، ] دیدار می کنی.

و مسافت راه، در این سفر، مراتب کمالات علمیّه و عملیّه است که روح طی آنها می کند شَیْئًا فَشَیْئًا، هر گاه بر صراط مستقیم شرع که مسلوک اولیا و اصفیاست سایر باشد:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ « (۴)

و مسلماً این [ برنامه های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه ] راه راست من است؛ بنابراین از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - نحل (۱۶): ۷۸. [۱]

۲- (۲) - نجم (۵۳): ۴۲. [۲]

۳- (۳) - انشقاق (۸۴): ۶. [۳]

۴- (۴) - انعام (۷): ۱۵۳. [۴]

که شما را از راه او پراکنده می کند.

و این کمالات مترتب است بعضی بر بعضی؛ تا کمال متقدم طی نشود به متأخر منتقل نتوان شد، چنانکه در سفر صوری تا قطعه مسافت متقدمه طی نشود به متأخر نتوان راه یافت. و منازل این سفر، صفات حمیده و اخلاق پسندیده است که احوال و مقامات روح است، از هر یک به دیگری که فوق آن است منتقل می شود به تدریج.

منزل اول یقظه است که آگاهی است، و منزل آخر توحید است که مقصد اقصی است از این سفر. و مسیر این سفر، جدّ تمام و جهد بلیغ نمودن و همّت گماشتن است در قطع این منازل به مجاهده و ریاضت نفس به حمل اعبای تکالیف شرعی، از فرائض و سنن و آداب و مراقبه و محاسبه نفس آنآ فائاً و لحظه فلهظه، هموم را واحد گردانیدن، و منقطع شدن به حق سبحانه و تعالی:

وَ اذْکُرْ اِسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیلاً « (۱)

نام پروردگارت را [ به زبان حال و قال ] یاد کن [ و از غیر او قطع امید نما ] و فقط دل بر او بند.

وَ الَّذِیْنَ جَاهَدُوا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا « (۲)

و کسانی که برای [ به دست آوردن خشنودی ] ما [ با جان و مال ] کوشیدند، بی تردید آنان را به راههای خود [ راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب ] راهنمایی می کنیم.

و زاد این سفر تقواست.

وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوَى « (۳)

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مَزْمَل (۷۳) : ۸. [۱]

۲- (۲) - عنكبوت (۲۹) : ۶۹. [۲]

۳- (۳) - بقره (۲) : ۱۹۷. [۳]

و به نفع خود توشه برگیرید که بهترین توشه، پرهیزکاری است.

و تقوا عبارت است از قیام نمودن به آنچه شارع امر به آن فرموده است، و پرهیز کردن از آنچه نهی از آن کرده، از روی بصیرت، تا دل به نور شرع و صیقل تکالیف آن مستعد فیضان معرفت شود از حقّ و عزّوجلّ :

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ « (۱)

و از خدا پروا کنید و خدا [ احکامش را ] به شما می آموزد.

و همچنانکه مسافر صوری تا قوت بدن از زاد حاصل نکند قطع راه نتواند کرد، همچنین مسافر معنوی تا به تقوا و طهارت شرعیّه ظاهراً و باطناً قیام ننماید و روح را تقویت به آن نکند، علوم و معارف و اخلاق حمیده که بر تقوا مترتب می شود و تقوا از آن حاصل می شود، بر او فایض نمی گردد. و مثل این مثل کسی است که در شب تار چراغی در دست داشته باشد و به نور آن راهی را می بیند و می رود، هر یک گام که بر می دارد قطعه ای از آن راه روشن می شود و بر آن می رود، و تا گام بر ندارد و نرود روشن نشود، و تا روشن نشود نتواند رفت. آن دیدن به منزله معرفت است، و آن رفتن به منزله عمل و تقوا.

حضرت باقر علیه السلام فرمود:

مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ أَوْرَثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ . (۲)

هر کس به آنچه از واقعیت های دینی که می داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی داند به او می آموزد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۳۶۸

---

۱- (۱) - بقره (۲) : ۲۸۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۲/۸۹؛ [۲] الخرائج و الجرائح: ۱۰۵۸/۳.

الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ ، فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ . (۱)

دانش و معرفت به سوی عمل فریاد می زند، اگر اجابت کند به آثار معرفت می رسد، ورنه چراغ معرفت به خاموشی می گراید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفِهِ ، وَ لَا مَعْرِفَهُ إِلَّا بِالْعَمَلِ . فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ ، أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ . (۲)

خداوند عملی را بدون معرفت نمی پذیرد، و معرفت جز با عمل پا بر جا نمی ماند. معرفت راهنمای به سوی عمل است، بی عمل بی معرفت است.

بدانید قسمتی از ایمان مکمل قسمت دیگر است.

همچنانکه در سفر صوری کسی که راه را نداند به مقصد نمی رسد، همچنین در سفر معنوی کسی که بصیرت در عمل ندارد به مقصد نمی رسد:

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا تَزِيدُهُ سُرْعَةَ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا . (۳)

آن که بدون بصیرت و شناخت حرکت می کند، مانند مسافری است که بیراهه می رود؛ سرعت سیرش جز دوری از مقصد برایش نمی آورد.

بیا ای رند عالم سوزِ بی باک به عصیان پرده عصمت مکن چاک

سر از شرم گنه در جیب خود کن حیا را پرده پوش عیب خود کن

کسی کاواز حیا خون از جبین ریخت کم آبروی خود را بر زمین ریخت

ص: ۳۶۹

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۳/۲، باب ۹، حدیث ۲۹؛ [۱] عوالی الآلی: ۶۶/۴، حدیث ۲۶. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۴۴/۱، حدیث ۲؛ [۳] المحاسن: ۱۹۸/۱، باب ۲، حدیث ۲۵. [۴]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۴/۷۵، باب ۲۳؛ [۵] وسائل الشیعه: ۲۴/۲۷، باب ۴، حدیث ۳۳۱۱۰. [۶]

سری کاو از حیا در پیش باشد به حرمت پاسبان خویش باشد

سر خود از حیا گر افکنی پیش بیابی عاقبت گم کرده خویش

(هلالی جغتایی)

و راحله این سفر بدن است و قوای آن. و همچنان که در سفر صوری اگر راحله ضعیف و معلول باشد، راه را طی نتواند کرد، همچنین در این سفر تا صحت بدن و قوت قوی نباشد کاری نتوان ساخت. پس تحصیل معاش از این جهت ضروری است و آنچه از برای ضرورت است به قدر ضرورت باید، پس طلب فضول در معاش مانع است از سلوک؛ و دنیای مذموم که تحذیر از آن فرموده اند عبارت از آن فضول است که بر صاحبش وبال است، و اما قدر ضروری از آن داخل امور آخرت است و تحصیلش عبادت.

و همچنان که اگر کسی راحله ای را در سفر صوری در اثنای راه سر دهد تا خود سر می چرد راه او طی نمی شود.

همچنین در این سفر معنوی اگر بدن و قوی را بگذارد تا هر چه مشتهای آنهاست به فعل آورند و به آداب و سنن شرعیّه مقید نگرداند و لجام آن را در دست نداشته باشد راه حق طی نمی شود.

و رفیقان این راه علما و صلحا و عباد سالکانند که یکدیگر را مُمد و معاونند، چه هر کسی بر عیب خود زود مطلع نشود، اما بر عیب دیگری زود واقف می شود، پس اگر چند کس با هم بسازند و یکدیگر را از عیوب و آفات باخبر سازند، زود راه برایشان طی می شود و از دزد و حرامی دین ایمن می گردند، چه:

الشَّيْطَانُ إِلَى الْمُتَفَرِّدِ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى الْجَمَاعَةِ، وَيَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ. (۱)

ص: ۳۷۰

۱- (۱) - قریب به این مضمون از امیر المؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه ۱۲۷ در خطاب به خوارج روایت شده است.

تسلط شیطان به فرد نزدیکتر است از سلطه او به جمع، و دست خدا بر سر جمع است.

اگر یکی از راه بیرون رود دیگری او را خبردار می گرداند، و اگر تنها باشد تا واقف شود هیئات است.

و راهنمای این راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اند، که راه نموده اند و سنن و آداب وضع کرده و از مصالح و مفاسد راه، خبر داده اند و خود به این راه رفته اند و امت را به تأسی و اقتفای خود فرموده اند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴿١﴾

یقیناً برای شما در [ روش و رفتار ] پیامبر خدا الگوی نیکویی است.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ﴿٢﴾

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

### راههای کسب کرامت

«و محصل آنچه ایشان انجام می داده اند و به آن امر می فرمودند، چنانکه از روایات معتبره به طریق اهل بیت علیهم السلام مستفاد می شود از اموری که سالک را لابد است از آن، و اخلال به آن به هیچ وجه جایز نیست، بعد از تحصیل عقاید حقه، بیست و پنج چیز است:

اول - محافظت بر صلوات خمس، یعنی گزاردن آن در اول وقت به جماعت و سنن و آداب. پس اگر بی عذرتی و عذری از اول وقت تأخیر کند یا به جماعت حاضر

ص: ۳۷۱

۱- (۱) - احزاب (۳۳) : ۲۱. [۱]

۲- (۲) - آل عمران (۳) : ۳۱. [۲]



نشود یا سنتی از سنن یا ادبی از آداب آن را فرو گذارد الا نادراً، از سلوک راه بیرون رفته و با سایر عوام که در بیدای جهالت و ضلالت سرگردان می چرند و از راه و مقصد بی خبرند و ایشان را هرگز ترقی نیست، مساوی است.

دوم - محافظت بر نماز جمعه و عیدین و آیات با اجتماع شرایط، الا مع العذر المُسَقِط، که سه جمعه متوالی ترک نماز کند بی علتی، دل او زنگ گیرد به حیثیتی که قابل اصلاح نباشد.

سوم - محافظت بر نماز معهوده رواتب یومیه، که ترک آن را معصیت شمرده اند، الا چهار رکعت از نافله عصر و دو رکعت از نافله مغرب و وُتیره که ترک آن بی عذر نیز جایز است.

چهارم - محافظت بر صوم ماه رمضان و تکمیل آن، چنانچه زبان را از لغو و غیبت و دروغ و دشنام و نحو آن، و سایر اعضا را از ظلم و خیانت و فطور را از حرام و شبهه بیشتر ضبط کند که در سایر ایام می کرد.

پنجم - محافظت بر صوم سنت که سه روز معهود است از هر ماهی که معادل صوم دهر است، چنانکه بی عذری ترک نکند و اگر ترک کند قضا کند یا به مُدی از طعام تصدیق نماید.

ششم - محافظت بر زکات بر وجهی که تأخیر و توانی جایز ندارد مگر عذری باشد، مثل فقد مستحق، یا انتظار افضل مستحقین و نحو آن.

هفتم - محافظت بر انفاق حق معلوم از مال، یعنی مقرر سازد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه چیزی به سائل یا محروم می داده باشد به قدر مناسب مال، چنانکه اخلال به آن نکند، و اگر کسی را نیز بر آن مطلع نسازد بهتر است.

هشتم - محافظت بر حجه الاسلام، چنانکه در سال و جواب به فعل آورد و بی عذری تأخیر روا ندارد. در حدیث دیگر وارد است که: هر امام را عهدی است بر گردن اولیا و شیعه خود، و از جمله تمامی وفای به عهد، زیارت قبور ایشان است.

نهم - زیارت قبور مقدسه پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام چه در حدیث آمده که: زیارت حسین علیه السلام فرض است بر هر مؤمن، هر که ترک کند حقی از خدا و رسول ترک کرده باشد.

دهم - محافظت بر حقوق اخوان و قضای حوایج ایشان، چه تأکیدات بلیغه در آن شده بلکه بر اکثر فرائض مقدم است.

یازدهم - تدارک نمودن هر چه از مذکورات فوت شده باشد وقتی که متنبه باشد مَهْمَا اَمَكُن.

دوازدهم - اخلاق مذمومه مثل کبر و بخل و حسد و نحو آن را از خود سلب کردن به ریاضت و مضادّت، و اخلاق پسندیده مثل حُسن خلق و سخا و صبر و غیر آن بر خود بستن تا ملکه شود.

سیزدهم - ترک منہیات جملہ، و اگر بر سبیل ندرت معصیتی واقع شود زود به استغفار و توبه و انابت تدارک نماید تا محبوب حق باشد:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ « (۱)

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد.

وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ مُقْتِنٍ تَوَّابٍ . (۲)

و به حقیقت که خداوند دوستدار هر انسانی است که به فتنه گناه دچار شده به عرصه گاه توبه آمده است.

فیض با کرامت می فرماید:

بی تو یکدم نمی توانم بود خسته غم نمی توانم بود

ص: ۳۷۳

۱- (۱) - بقره (۲): ۲۲۲. [۱]

۲- (۲) - الفتوحات المکیه: ۱۴۲/۲؛ [۲] فیض القدیر: ۶۳/۳.

ذره ای تا ز من بود باقی با تو همدم نمی توانم بود

بی لقایتم نمی توانم زیست با لقا هم نمی توانم بود

نظری کن به من، ز من بستان همدم غم نمی توانم بود

(فیض کاشانی)

چهاردهم - ترک شبهات که موجب وقوع در محرمات است. و گفته اند:

هر که ادبی را ترک کند از سنتی محروم می شود، و هر که سنتی را ترک کند از فریضه ای محروم می شود.

پانزدهم - در مالا یعنی خوض نکردن، که موجب قسوت و خسران است، و فی الحدیث:

مَنْ طَلَبَ مَالًا يَغْنِيهِ فَاتَهُ مَا يَغْنِيهِ . (۱)

کسی که دنبال امور بی فائده و کارهای بیهوده باشد، کارهای بافایده از دستش می رود.

و اگر از روی غفلت صادر شود، بعد از توبه تدارک نماید به استغفار و انابت:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ \* وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ « (۲)

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند]. \* و برادران بی تقویان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی می کشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی ورزند.

ص: ۳۷۴

۱- (۱) - المناقب، خوارزمی: ۳۷۵؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی: ۱۵۲/۲.

۲- (۲) - اعراف (۷): ۲۰۱ - ۲۰۲. [۱]

و تا ترک مجالست بَطالین و مغتابین و آنهایی که سخنان پراکنده گویند و روز می گذرانند نکند از مالایعنی خلاص نشود، چه هیچ چیز مثل این نیست در ایجاب قسوت و غفلت و تضييع وقت.

شانزدهم - کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن را شعار خود ساختن که دخل تمام در تنویر قلب دارد.

هفدهم - هر روز قدری از قرآن تلاوت کردن، و اقلش پنجاه آیه است، به تدبّر و تأمل و خضوع، و اگر بعضی از آن در نماز واقع شود بهتر است.

هیجدهم - قدری از اذکار و دعوات ورد خود ساختن در اوقات معینه، خصوصاً بعد از نمازهای فریضه، و اگر تواند که اکثر اوقات زبان را مشغول ذکر حق دارد و اگر چه جوارح در کارهای دیگر مصروف باشد زهی سعادت.

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که:

زبان مبارک ایشان اکثر اوقات مترنّم بوده است به کلمه طیبیه: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اگر چیزی می خورده اند و اگر سخن می گفته اند و اگر راه می رفته اند، اِلَى غیر ذلک، چه این مُبَمَد و معاونی قوی است مر سالک را، و اگر ذکر قلبی رانیز مقارن ذکر لسانی سازد به اندک زمانی فتوح بسیار روی می دهد. تا می تواند سعی نماید که دم به دم متذکّر حق می بوده باشد تا غافل نشود، که هیچ امری به این نمی رسد در سلوک، و این مددی است قوی در ترک مخالفت حق سبحانه و تعالی به معاصی.

نوزدهم - صحبت عالم و سؤال از او و استفاده علوم دینیّه به قدر حوصله خود تا می تواند، که علمی بر علم خود بیفزاید:

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ . (۱)

داناترین مردم کسی است که علم دیگران را به علم خود بیفزاید.

ص: ۳۷۵

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱/۱۶۴، باب ۱، حدیث ۱؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۳۹۵، حدیث ۵۸۴۰.

صحبت اعلم از خود را فوزی عظیم شمرد، و اگر عالمی یابد که به علم خود عمل کند، متابعت او را لازم شمرد و از حکم او بیرون نرود. و مراد از علم، علم آخرت است نه علم دنیا، و اگر چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیابد، با کتاب صحبت دارد و با مردم نیکوسیرت، که از ایشان کسب اخلاق حمیده کند، و هر صحبتی که او را خوشوقت و متذکر حق و نشأه آخرت می سازد از دست ندهد.

بیستم - با مردم به حسن خلق و مباسطت معاشرت کردن تا بر کسی گران نباشد، و افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان بد به کسی نداشتن.

بیست و یکم - صدق در اقوال و افعال را شعار خود ساختن.

بیست و دوم - توکل بر حق - سبحانه و تعالی - کردن در همه امور، و نظر بر اسباب نداشتن، و در تحصیل رزق اجمال کردن و بسیار به جد نگرستن در آن، و فکرهای دور به جهت آن نکردن، و تا می توان به کم قناعت کردن و ترک فضول نمودن.

بیست و سوم - بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن، و زود از جا در نیامدن و بدخویی نکردن، که هر چند جفا بیشتر می کشد و تلقی بلا بیشتر می کند زودتر به مطلب می رسد.

بیست و چهارم - امر به معروف و نهی از منکر به قدر وسع و طاقت کردن، و دیگران را نیز بر خیر داشتن و غمخواری نمودن، و با خود در سلوک شریک ساختن اگر قوت نفسی داشته باشد، و الا اجتناب از صحبت ایشان نمودن با مدارا و تقیه تا موجب وحشت نباشد.

بیست و پنجم - اوقات خود را ضبط کردن، و در هر وقتی از شبانه روز وردی قرار دادن که به آن مشغول می شده باشد، تا اوقاتش ضایع نشود، چه هر وقتی تابع موقوت له است، و این عمده است در سلوک.

این است آنچه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم به ما رسیده که خود انجام

می داده اند و دیگران را می فرموده اند».

عارف عاشق ملا احمد نراقی، در باب این سفر معنوی و سیر ملکوتی و روحانی می فرماید:

اندر این عالم مسافر روز و شب سوی منزل می رود با صد تعب

در جهان پاک لیکن ای عمو منزل آید جلد و چابک سوی او

سوی مقصد بایدت رفت این جهان مقصد آنجا سوی تو گردد روان

ور تو هم ره را نوردی روز و شب نی از آنت رنج باشد نی تعب

این سفر راه عراق و شام نیست طی راهش را پی و اقدام نیست

راه شهر هستی و ملک بقاست کی در این ره راهرو محتاج ماست

(ملا احمد نراقی)

#### ۴ - رسوایی و افتضاح مجرمان

حضرت سجاد علیه السلام در مناجات تائبین به پیشگاه مقدس حضرت ربّ العزّه عرضه می دارد:

فَوَا أَسِيْفًا مِنْ خَجَلْتِي وَأَفْتِضَاحِي، وَوَالْهَفَاةَ مِنْ سُوءِ عَمَلِي وَاجْتِرَاحِي، أَسْأَلُكَ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ الْكَبِيرِ، وَيَا جَابِرَ الْعُظْمِ الْكَسِيرِ أَنْ تَهَبَ لِي مُوَبِقَاتِ الْجَرَائِرِ، وَتَسْتُرَ عَلَيَّ فَاضِحَاتِ السَّرَائِرِ. (۱)

پس آه و تأسّف و حسرت از خجالت و رسوایی و افتضاح من، و وای و اندوه و غم از کردار زشت من. از تو در خواست می کنم ای بخشنده گناه بزرگ و ای جبران کننده هر شکسته استخوان، که گناهان مهلک خطرناکم را ببخشی، و زشتی های پنهانی فضاحت آور و رسوا کننده ام را بپوشانی.

ص: ۳۷۷

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۴۲/۹۱، باب ۳۲، [۱] مناجاه التائبين.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل عرضه می دارد:

فَاسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي، وَلَا تَفْضَحْ عَنِّي بِخَفِيِّ مَا أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِ مِنْ سِرِّي، وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَيَّ مَا عَمِلْتَهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَ إِسَاءَتِي، وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي، وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَ غَفْلَتِي. (۱)

به عزّت قسم که عمل بد و افعال زشت من، دعای مرا از اجابت منع نکنند، و به قبايح پنهانم که تنها تو بر آن آگاهی مرا مفتضح و رسوا نگردانی، و بر آنچه از اعمال بد و ناشایسته در خلوت بجا آورده ام و تقصیر و نادانی و کثرت اعمال با غفلت و شهوت که کرده ام زودم به عقوبت مگیر.

از این جملات و فراهای نورانی که از منابع دانش حق همچون امام علی علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و امثال این دو بزرگوار نقل شده و آیات قرآن مجید هم مؤید آن است معلوم می شود رسوایی و افتضاح انسان در دنیا و آخرت نتیجه جرم و عصیان و گناه و معصیت اوست. خطا و ذنب و دوری از طاعت و عبادت، ساختمان کرامت انسانی را خراب و مایه ننگ و رسوایی آدمی است.

ص: ۳۷۸

---

۱- (۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۴، دعاء آخر و هو دعاء الخضر علیه السلام، دعای کمیل. [۱]

[«۷»اللَّهُمَّ اغْنِنَا عَنْ هَبِّهِ الْوَهَّابِينَ بِهَيْبَتِكَ وَآكْفِنَا وَحْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَرْغَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ يَدِكَ وَلَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ «۸»اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكِدْنَا وَلَا تَكِدْ عَلَيْنَا وَامْكُرْنَا وَلَا تَمْكُرْ بِنَا وَأَدِلْنَا وَلَا تُدِلْ مِنَّا]

خدایا! به عطا و احسانت، ما را از عطا و احسان دیگران بی نیاز ساز، و از ما غم و اندوه بریده شدن احسان دیگران را به احسان و جایزه ات کفایت فرما، تا با بذل و بخشش تو، به دنبال و بخشش احدی رغبت نکنیم، و با فضل و احسان تو از احدی نهراسیم. خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و به سود ما چاره فرما و به زبان ما چاره مساز، و به سود ما تدبیر کن و به زیان ما تدبیر مفرما، و ما را بر دیگران پیروزی ده، و دیگران را بر ما پیروز مگردان.

### نیاز به خدا و بی نیازی از همه

این مسأله صحیح است که انسان مدنی الطبع و اجتماعی آفریده شده و در امور زندگی و حیات به کمک و معاونت دیگران نیازمند است و زندگی و ادامه حیات بدون ارتباط با هموعان برایش میسر نیست، ولی این همه اقتضای این را ندارد که انسان در تمام جوانب حیات، حتی حالات و احوالات در گرو خواسته های بی حد و مرز دیگران برود، و به خاطر امور مادی و نیازمندی ها به خصوص در مواقع گرفتاری که دیگران محض عواطف و احساسات یا اهداف دیگر به انسان کمک



بلاعوض می نمایند، آنان را به جای حضرت مالک الملوک، معبود خود گرفته و موجودیت خویش را در آنچه آنان می خواهند خرج کند.

گاهی نیازمندی های انسان، سنگری برای دشمنان خداست که اگر انسان توجه به حقیقت نداشته باشد از آن سنگر با ظاهری فریبنده به انسان حمله می شود و مغز و قلب به تصرف دشمن درآمده و آدمی عملۀ بی چون و چرای شیطان یا شیاطین می گردد.

در این مسیر باید ابوذروار برخورد کرد، به وقت نیاز، عطای دشمن را که برای به یغما بردن دین و ایمان انسان به کار گرفته می شود با کمال شجاعت رد کرد و رنج تبعید به بیابان ریزه را پذیرفت و در آنجا در حال سلامت دین و الگو شدن برای مجاهدان فی سبیل الله در آغوش لطف و محبت حضرت محبوب جان سپرد.

از دوری گزیدن آنان که قصد برده کردن انسان را دارند نباید وحشت کرد، و از تنها شدن از آنان که با حقیقت پیوند ندارند نباید ترسید. باید آن چنان در قید بندگی حق بود و عاشقانه در مدار عبادت راه پیمود که تدبیر الهی به سود انسان تمام شود، و به عبارت دیگر درهای رحمت الهیه به سوی انسان باز شده و نعمت های ظاهری و باطنی آن چنان به کار گرفته شود که محصول به کارگیری نعمت ها بهشت و رضوان حق شود، نه این که به صورتی هم آغوش بازندگی شد که چنگال گناه به همه نواحی حیات اتصال پیدا کند، آنگاه تدبیر الهی به مجازات همه جانبه انسان تعلق گیرد.

آن چنان هماهنگ با حق و حقیقت باید زیست که مشکلات آسان شود و گره های کور باز گردد و نور واقعیت در قلب بتابد و به قول حضرت سجاد علیه السلام :

مکر دوست به سود انسان شود، نه آن که به خاطر تخلف از حقیقت، و بغی و تجاوز و ستم، بدون این که انسان بفهمد، به تدریج دچار مشکلات گردد و گره ها به کار افتد و آدمی با مکر حق به چاه هلاکت و شقاوت سرنگون شود.

آنان که جز در صراطِ مستقیمِ دوست حرکت ندارند، آنان که قلبشان از عشق حضرت محبوب می تپد، آنان که بار غمی جز بار غم یار بر دوش جان ندارند، آنان که منور به نور معرفت هستند، آنان که غیر عمل صالح عملی ندارند و جز اخلاق حسنه مایه و سرمایه ای برای آنان نیست، آنان که هماهنگ با حیات انبیا و ائمه زیست می کنند و دلیلی جز قرآن نمی شناسند و لحظه ای از یاد حق و روز قیامت غافل نیستند و حقوق برادران و همنوعان را رعایت می کنند، همیشه و همه جا بر دشمنان پیروزند.

ص: ۳۸۱

[«۹» اَللّٰهُمَّ صِدِّقْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَوَقْنَا مِنْكَ وَاَحْفَظْنَا بِكَ وَاَهْدِنَا اِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ اِنَّ مَنْ تَقِهٖ يَسْلَمْ وَمَنْ تَهْدِهٖ يَعْزَمْ وَمَنْ تُقَرِّبْهُ اِلَيْكَ يَغْنَمْ ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست و ما را از خشم خود نگاه دار و به عنایت محافظت فرما و به سوی خود هدایت کن و از حضرتت دور مساز؛ همانا هر که را تو حفظ کنی سالم می ماند، و هر که را تو هدایت فرمایی دانا می شود، و هر که را تو به خود نزدیک کنی، به بهره مندی می رسد.

**خدا، پناهگاه انسان**

**اشاره**

اگر خداوند، انسان را پناه دهد، او را از افراط و تفریط دور می کند و در واقع بنده مستقیم الحركات می شود و به راه مستقیم هدایت می شود و از انحراف در راستی و درستی و واقع شدن در هوا و هوس هلاک کننده سالم می ماند و چون هدایت حاصل شد مانع گمراهی از صراط مستقیم می شود و عبد به راه حق علم پیدا می کند و چون علم پیدا کرد و به طرف خداوند حرکت کرد قرب الهی برای او حاصل شده به سعادت ابد و به غنای حقیقی و ملک ابدی خواهد رسید که مستلزم سلامت و هدایت است و سلامت و هدایت مستلزم علم و قرب است و علم و قرب مستلزم غنای حقیقی و سعادت ابدی خواهد بود.

ص: ۳۸۲

خودشناسی و یا معرفت نفس زیربنای سعادت بشر در جمیع شئون مادی و معنوی است. آدمی در پرتو خودشناسی به نیازهای درونی و برونی خویش پی می برد، عواملی را که مایه تعالی و تکامل اوست تشخیص می دهد، وظیفه شناس می شود، به پاکی و نیکی می گراید و سرانجام به کمالی که لایق مقام انسان است، نایل می شود.

## سعادت و خودآگاهی

کسی که خواهان سعادت است باید خود را بشناسد و از ذخایر درونی و برونی خویش آگاه شود، طبق سنن آفرینش قدم بردارد، کلیه جهات مادی و معنوی را مورد توجه قرار دهد، تمایلات انسانی و غرایز حیوانی را به موازات هم، با رعایت تعادل و موازنه اقناع نماید و هیچ یک را فدای دیگری نکند، این خود برنامه اسلام و راه و رسم مسلمانان راستین و دین شناس است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

لَيْسَ مِنْ مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ وَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ وَ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ . (۱)

از ما نیست آن کس که دنیای خود را برای دین ترک گوید، یا دین خود را برای دنیا از دست بدهد. سپس خاطر نشان فرموده است که آیین خدا را به درستی بشناسید و با آگاهی از آن پیروی کنید.

## خودشناسی و ارزش آن

اولیای گرامی اسلام ضمن روایات متعددی، اهمیت و ارزش خودشناسی را

ص: ۳۸۳

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۶/۷۵، باب ۲۶، حدیث ۴؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۲۲۳/۸، حدیث ۹۳۰۹. [۲]

تذکر داده و پیروان خویش را به این نکته متوجه کرده اند که معرفت نفس مایه پیروزی و موفقیت انسان ها و خودشناسی موجب سقوط و تباهی آنان است.

امام علی علیه السلام می فرماید:

هَلَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ . (۱)

انسانی که اندازه خود را نشناخت هلاک شد.

و نیز می فرماید:

نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ . (۲)

کسی که به خودشناسی دست یافته از بزرگترین خیر و خوبی برخوردار شده است.

و نیز می فرماید:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَن سَبِيلِ النَّجَاهِ وَ خَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَ الْجَهَالَاتِ . (۳)

کسی که خود را شناسد از مسیر صحیح و نجات بخش دور می شود و به راه جهل و گمراهی می گراید.

آری، اندیشه خودشناسی به انسان تحریک فکری می بخشد، پرده های غفلت و بی خبری را می برد، حس کنجکاوی و تجسس را بیدار می کند. نیروی خرد را به کار می اندازد و آدمی را به تعقل و مطالعه واد می دارد، کسی که از پی معرفت نفس می رود و می خواهد خویشتن را از جمیع جهات مادی و معنوی بشناسد و از آغاز و انجام خود آگاه شود، طبعاً با سؤالات گوناگونی از این قبیل مواجه می شود: من

ص: ۳۸۴

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۱۴۹. [۱]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۳۲، حدیث ۴۶۴۱. [۲]

۳- (۳) - غرر الحکم: ۲۳۳، حدیث ۴۶۶۴. [۳]

کیستم؟ چگونه ساخته شده ام؟ کی مرا ساخته؟ از کجا آمده ام؟ برای چه آمده ام؟ در این سرا چه می کنم؟ وظیفه من چیست و از این جا به کجا می روم؟

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل ز احوال دل خویشتم

ز کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود به کجا می روم آخر، نمایی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم

تا به تحقیق مرا منزل و ره نمائی یک دم آرام نگیرم نفسی دم نزنم

ارزش خودشناسی انسان بر مقیاس پاسخ های صحیحی است که به این پرسش ها، البته به هر نسبتی که درک طبیعی و معلومات اکتسابی شخصی زیادتر باشد می تواند عمیق تر فکر کند، سوالات را در سطح وسیع تری طرح نماید، پاسخ های اساسی تری به آنها بدهد و خود را بهتر بشناسد.

قرآن چه زیبا در این زمینه می فرماید:

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١﴾

و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد؛ اینان همان فاسقانند.

«اصولاً خمیر مایه تقوی دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه

ص: ۳۸۵

اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می شود.

و به همین دلی توجه به دو اصل مبدأ و معاد در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه این که قرآن در این جا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می شود، دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک اوست که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن اوست و هر چه غیر اوست وابسته به او و نیازمند ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند و لیاقت های ذاتی خود را که خداوند در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان درنده سقوط می کند و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از اطاعت خداست و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: چنین افراد فراموشکار فاسقند.» (۱)

### خود فراموشی

خود فراموشی از جمله عیوب بزرگ معنوی و یکی از بیماری های خطرناک اخلاقی است. آدمی بر اثر این مرض دچار فرومایگی و دنائت روحی می گردد،

ص: ۳۸۶

انسانیت را از یاد می برد و از شرافت نفس غافل می شود، به ندای وجدان اخلاقی بی اعتنا می گردد و سجایای انسانی را ناچیز می شمرد چنین انسانی در معرض انواع آلودگی ها و سیئات اخلاقی قرار می گیرد و همواره در مسیر انحطاط و سقوط پیش روی می کند.

او در گفتار و رفتار خویش مطیع هوای نفس و تمایلات غریزی است و در کارهای غیرانسانی و خلاف اخلاق لأبالی و بی باک است و عدل و انصاف و حقیقت را نادیده می گیرد، به آسانی مرتکب گناه و ناپاکی می شود و برای رسیدن به شهوات و تمنیات نفسانی به زشت ترین عمل دست می زند، شرف انسانی را پایمال می نماید و خویشتن را از اوج انسانیت به حسیض حیوانیت تنزل می دهد.

آری، خود فراموشی مجازات کسانی است که از آفریدگار جهان غافل می شوند، خدا را فراموش می کنند، مسؤولیت خویش را در پیشگاه الهی از یاد می برند، سنن تکوینی و قوانین تشریحی را نادیده می گیرند و از برنامه های تعالی و تکامل سرباز می زنند.

### ارزش عمر

در نظر مردان الهی عمر و زندگی زمانی ارزش دارد که با یاد خدا و در اطاعت باری تعالی طی شود و آمیخته به حق و فضیلت باشد و گرنه عمری که مایه افزایش اعمال ناروا و مجری افکار شیطانی است و با گناه و ناپاکی می گذرد بهتر است که نباشد، همچنان که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

وَ عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذُلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ



غَضَبُكَ عَلَيَّ . (۱) و مرا زنده دار، مادامی که عمرم در طاعت تو به کار رود، و هنگامی که عمرم بخواهد چراگاه شیطان شود، جانم را بستان پیش از آن که دشمنی و نفرت بر من پیشی گیرد، یا خشم نسبت به من محکم و استوار شود.

لذا از نظر خداشناسی روش پیغمبران این بود که در آغاز مردم را به ندای درونی خودشان متوجه می کردند و از معرفت فطری که با سرشتشان آمیخته است سخن می گفتند و حس خداجویی را در نهادشان بیدار می کردند. نیروی عقلشان را به کار می گرفتند، سپس از راه خودشناسی به آنان درس خداشناسی می دادند و آنان با آگاهی از آفرینش حکیمانه خویش به آفریدگار حکیم معتقد می ساختند.

امام علی علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوا وَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ . (۲)

پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادعای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

ص: ۳۸۸

۱- (۱) - صحیفه سجادیه: دعای ۲۰. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱. [۲]

در واقع می توان گفت: مجموع برنامه های انسان سازی که پیامبران خدا به مردم آموخته اند به چهار مرحله منتهی می شود.

۱ - شناخت خدا.

۲ - شناخت نیروهایی که خداوند در وجود بشر مستقر ساخته است.

۳ - شناخت تعالیم الهی در بهره برداری از نیروها.

۴ - شناخت عواملی که آدمی را از وظیفه شناسی باز می دارد و از مسیر انسانیت منحرف می کند.

این چهار مرحله در ضمن فرمایش امام صادق علیه السلام متبلور است:

وَحَدَّثْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعِ أَوَّلُهَا: أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي: أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ وَالثَّلَاثُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْرِفَ مَا يَخْرُجُكَ مِنْ دِينِكَ. (۱)

اول: آن که خدای خود را بشناسی،

دوم: آن که بدانی صانع حکیم در ساختمان تو چه دقت های حکیمانه ای را به کار برده است.

سوم: آن که بدانی از تو چه خواسته است.

چهارم: آن که بدانی چه چیزهایی تو را از دین بیرون می برد.

خلاصه: بشر برای نیل به سعادت حقیقی باید خود را آن طور که هست، بشناسد جنبه های انسانی و حیوانی خویش را با هم به موازات هم مورد توجه قرار دهد و غرایز و شهوات را با معیارهای عقل و وجدان اخلاقی اندازه گیری کند و از افراط و تفریط پرهیزد و برنامه زندگی را با موازین خلقت و سنن آفرینش منطبق سازد.

اگر تمام مراحل معرفت را پشت سر گذاشت و موفق از این امتحان بیرون رفت، به شناخت الهی نایل گشته و در طریق هدایت، الله قرار می گیرد و اگر در طریق

ص: ۳۸۹

هدایت، الله قرار گرفت، مقرب در گاه او خواهد شد، و چون مقرب در گاه او شد دیگر وسوسه شیطان در او اثر نخواهد گذاشت.

همچنان که خداوند در قرآن می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿١﴾

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هر گاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].

«طائف: به معنی «طواف کننده» است گویا وسوسه های شیطانی هم چون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

اصولاً هر کسی در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سالی که گاهی گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد و گاه در خود احساس می کند که نیرو و محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده است و او را به سوی گناه دعوت می کند که قرآن تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرایطی را نخست فراهم ساختن سرمایه «تقوی» و سپس «مراقبت» و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمت های او و مجازات دردناک خطارکاران است، می داند.

وسوسه های نفس و شیطان مانند میکرب های بیماری زا است که در همه وجود دارند ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسم های ناتوان می گردند تا در آنجا نفوذ

ص: ۳۹۰

کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند این میکرب ها را از خود دفع می کنند.

جمله فاذا هم مبصرون اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند، ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می دهد. شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه هاست.» (۱)

ص: ۳۹۱

---

۱- (۱) - تفسیر نمونه: ۶۷/۷، [۱] ذیل آیه ۲۰۱ سورة اعراف.

[«۱۰» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاکْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَشَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ وَمَرَارَةَ صَوْلِهِ السُّلْطَانِ ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از شدت حوادث ناگوار زمان و شرّ دام های شیطان و قهر و خشم سلطان، کفایت فرما.

**امنیت از شرّ حوادث ناگوار، دام شیطان، و شرّ حاکم ستمگر**

**اشاره**

در آیات و روایات ما به انسان هشدار داده شده که از اموری در امان نیست و باید نگرش و تدبیری اساسی اندیشید.

انسان نباید به اندک عنایت و فیضی که به او می رسد دل خوش و فریفته گردد و در بستر عافیت و امنیت از ظرف بلا و ابتلائی که حق تعالی بر مقتضای حکمت در جهت رشد و شکوفایی برای او فراهم می کند؛ غفلت ورزد.

بلکه باید در بستر عافیت، پیش از افتادن در گرفتاری برای در امان بودن خود از انحرافات و لغزش های احتمالی و درماندگی و واماندگی آن ایام، دست دعا به درگاه الهی بردارد و عاجزانه از حق بخواهد در هنگامی که در گرداب های شرارت گرفتار می شود؛ توجه به غیر نکند و در چنگال شرک و خودبینی اسیر نگردد.

اهل حکمت و اندیشه می گویند:

باید پیش از وقوع حوادث به پیش گیری آن پرداخت، دعا و صبر دو کلید اصلی برای کفایت از شر امور است.

خداوند به پیامبرش که در امواج استهزا و تکذیب مشرکان و کافران گرفتار شده

ص: ۳۹۲

است خطاب می فرماید:

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا» (۱)

پس صبر کن صبری نیکو [ صبری که در کنارش جزع و ناخشنودی نباشد. ]

«حضرت حق فرموده که ای پیامبر! در برابر آزار آنان نیکو شکبیا باش. «صبر جمیل» یعنی تحمل بسیار قابل توجه و آن استقامتی است که تداوم داشته باشد، یأس و نومیدی به آن راه نیابد و بی تابی و شکوه و ناله همراه آن نباشد که در غیر این صورت جمیل نیست.» (۲) کسی از حضرت باقر علیه السلام پرسید: مقصود از صبر جمیل چیست؟

حضرت فرمود: این صبری است که در آن نزد مردم گله و شکایت نمی شود. (۳) به طور کلی ایستادگی در حوادث یکی از ویژگی های مؤمن است و چون در برابر طوفان حادثه و آزمایش ها قرار می گیرد این صبر است که او را می سازد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْمُؤْمِنُ يُطِيعُ عَلَى الصَّبْرِ عَلَى النَّوَائِبِ . (۴)

سرشت مؤمن بر این است که در برابر سختی ها و مشکلات صبر کند.

حتی اهل بیت عصمت و طهارت شادی درون را نتیجه ایستادگی در برابر مشکلات می دانند که به دنبال آن آسایش و امنیت می آید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

السُّرُورُ فِي ثَلَاثِ خِلَالٍ : فِي الْوَفَاءِ وَرِعَايَةِ الْحُقُوقِ وَ النَّهُوضِ فِي

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - معارج (۷۰) : ۵. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۱۷/۲۵، [۲] ذیل آیه ۵ سوره معارج.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۸۳/۶۸، باب ۶۲، حدیث ۲۲؛ الکافی: ۹۳/۲، حدیث ۲۳. [۳]

۴- (۴) - بحار الأنوار: ۹۷/۶۸، باب ۶۲، ذیل حدیث ۶۳؛ [۴] مشکاه الأنوار: ۲۳. [۵]

شادی سه خصلت است: وفاداری، رعایت حقوق و ایستادگی در برابر سختی های زمانه.

چاره چیست؟ این جا سخن از ارزش صبر است که به انسان مقام و برتری می دهد.

این فرمایش امیر مؤمنان علی علیه السلام است که ما را آگاه می سازد:

هر که گرفتاری های زمانه پیاپی به او برسد، فضیلت صبر به او ارزانی می شود. (۲) بلکه کمال انسان در داشتن چنین شایستگی است که او را به درجات بالاتر می رساند:

و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود:

سه چیز است که به آنها مسلمان کامل گردد: جستجو در دین، برنامه ریزی در زندگی و شکیبایی بر گرفتاری ها. (۳) و این سیره معصومان همچنان ادامه دارد و تجلی آن در مؤمنان و شیعیان دیده می شود که دعای امام سجاد علیه السلام در حق آنان است.

### دام شیطان

خداوند در دو آیه وظیفه مهم رهبران و مبلغان را، روشن بینی در برابر شیوه های شیطنت شیطان می داند و می فرماید:

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۷/۷۵، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱۰۷؛ [۱] تحف العقول: ۳۲۲. [۲]

۲- (۲) - غرر الحکم: ۲۸۱، حدیث ۶۲۵۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۱۰/۱، باب ۶، حدیث ۳؛ الخصال: ۱۲۴/۱، حدیث ۱۲۰. [۳]

وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿١﴾

و اگر [ وسوسه ای از سوی ] شیطان، تو را [ به خشم بر مردم و ترکِ مهربانی و ملاحظت ] تحریک کند، به خدا پناه جوی؛ زیرا خدا شنوا و داناست. \* مسلماً کسانی که [ نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی ] تقوا ورزیده اند، هر گاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [ خدا و قیامت را ] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [ و از دام وسوسه هایش نجات یابند. ]

شیطان بر سر راه پرهیزگاران، همواره با وسوسه های شیطانی در شکل مقام، مال، شهوت، و امثال اینها خودنمایی می کند و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان بازدارند.

قرآن دستور می دهد که اگر وسوسه های شیطانی متوجه تو شد به خدا پناه ببر و خود را به او بسپار و از لطفش مدد بخواه، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین با خبر است.

وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند. اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد آنها را از خود دور ساخته و رهایی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد.

وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند آن چنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسند ولی یاد خدا به انسان بینایی و روشنایی می بخشد و قدرت شناخت واقعیت ها را به او می بخشد.

ص: ۳۹۵



در روایات اسلامی، به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطانی اشاره شده است. حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه در مقابل وسوسه های شیطانی احساس خطر می کردند و از طریق مراقبت، با نفس می جنگیدند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ای برای این موقعیت درخواست کمک می نماید:

وَ اَحْمَدُ اللّٰهَ وَ اَسْتَعِيْنُهُ عَلٰى مَدَاجِرِ الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ وَ الْاِغْتِصَامِ مِنْ حَبَائِلِهِ وَ مَخَاتِلِهِ. (۱)

خدا را سپاس می گویم، و از او در موجبات طرد و بازداشتن شیطان، و محفوظ ماندن از دچار شدن در دامها و فریبهایش یاری می خواهم.

در جای دیگر در مقام گریز از شیطان می فرماید:

فَاخْرِذُوا عِبَادَ اللّٰهِ عَدُوَّ اللّٰهِ اِنْ يُعَدِّيْكُمْ بِدَائِهِ وَ اِنْ يَسْتَفِزُّكُمْ بِدَائِهِ وَ اِنْ يُجَلِّبْ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَ رَجْلِهِ فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوْقَ لَكُمْ سَيِّئِهِمُ  
الْوَعِيدِ وَ اَغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَ رَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيْبٍ. (۲)

بندگان خدا، از دشمن خدا حذر کنید، مباد آن که شما را به درد خود مبتلا کند، و با ندایش شما را به حرکت آورد، و با ارتش سواره و پیاده اش بر شما بتازد.

به جان خودم سوگند که تیری سهمناک علیه شما به کمان گذاشته و کمان را با شدت هر چه تمامتر کشیده، و از مکانی نزدیک به شما تیر انداخته.

در مواضع امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جنبد آمده است که:

يَا ابْنَ جُنْدَبِ اِنَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ .

قُلْتُ : يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ مَا هِيَ ؟

ص: ۳۹۶

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه. [۲]

قَالَ : اَمَّا مَصَائِدُهُ فَصَدُّ عَنْ بَرِّ الْاِخْوَانِ وَ اَمَّا شِبَاكُهُ فَنَوْمٌ عَنْ قِصَاةِ الصَّلَاةِ الَّتِي فَرَضَهَا اللهُ ، اَمَّا اِنَّهُ مَا يُعْبَدُ اللهُ بِمِثْلِ نَقْلِ الْاَقْدَامِ اِلَى بَرِّ الْاِخْوَانِ وَ زِيَارَتِهِمْ ، وَيَلُّ لِّلْسَاهِيْنَ عَنِ الصَّلَاةِ ، النَّائِمِيْنَ فِي الْخَلَوَاتِ الْمُسْتَهْزِئِيْنَ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ فِي الْفَتْرَاتِ . (۱)

ای پسر جنبد! شیطان دام هایی برای صید دارد خود را از گرفتار شدن به دام ها و ریسمان های او نگه دارید. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دام های شیطان چیست؟ فرمود: دام های شیطان جلوگیری کردن از نیکی به برادران است و اما ریسمان های او خوابیدن از انجام نمازهای واجب است.

بدان که خدا پرستش نشده به اندازه قدم برداشتن برای نیکی به برادران و زیارت و دیدار آنها. وای بر کسانی که در نمازها سهل انگاری می کنند و آنهایی که در خلوت به خواب می روند و در ضعف ها و سستی ها خدا و آیاتش را به مسخره می گیرند.

### شر حاکم ستمگر

و اما زندگی با سلطان ستمگر با آن تخت و تاج آلوده به غرور و غضب و تجملات دنیایی، انسان را از هستی حقیقی اش نابود می کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله بسیار در این باره هشدار می دهند:

از ارتباط با سلطان پرهیزید که آن دین را می برد و از کمک کردن به او دوری گزینید؛ زیرا شما کارهای او را نمی پسندید. (۲) آری، حاکم ستمگر با زندگی نکبت خود گروهی از انسان ها را تباه می کند و با

ص: ۳۹۷

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۸۰/۷۵، باب ۲۴، حدیث ۱؛ [۱] تحف العقول: ۳۰۱. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۶۸/۱۰، باب ۲۰، حدیث ۷.

روان کردن مال حرام در زندگی مردم، آنها را به گمراهی می کشاند.

حضرت علی علیه السلام هم این نکته را به فرزندش، امام حسن علیه السلام یادآوری می کند که:

بَاعِدِ السُّلْطَانَ لِتَأْمَنَ خُدَعِ الشَّيْطَانِ . (۱)

از سلطان دوری کن تا از نیرنگ های شیطان ایمن مانی.

چه زیبا سخنی آن حضرت در نهج البلاغه فرمود:

همدم سلطان مانند کسی است که بر شیر سوار باشد مردم به حال او حسرت می خورند در حالی که خودش می داند در چه

وضعیت خطرناکی قرار دارد. (۲)

ص: ۳۹۸

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۱۷/۷۴، باب ۸، حدیث ۱؛ [۱] مستدرک الوسائل: ۳۰۸/۱۲، باب ۳۵، حدیث ۱۴۱۶۳. [۲]

۲- (۲) - نهج البلاغه: حکمت ۲۶۳. [۳]

«۱۱» اَللّٰهُمَّ اِنَّمَا يَكْتَفِي الْمَكْتُفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاکْفِنَا وَ اِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ فَضْلِ جِدَّتِكَ فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْطِنَا وَ اِنَّمَا يَهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا]

خدایا! جز این نیست که قناعت کنندگان، به فضل نیروی تو قناعت می کنند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست و ما را از فضل نیروی خود کفایت فرما، و جز این نیست که بخشندگان از فضل جود تو می بخشند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و از فضل جود خود بر ما ببخش، و جز این نیست که راه یافتگان، به نور وجه تو راه می یابند؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و ما را به نور وجه خود هدایت کن.

### کفایت خداوند در قناعت

### اشاره

برای فهم بهتر کفایت خداوند در قناعت، توجه به مقدمه ذیل ضروری به نظر می رسد:

اختیار داشتن انسان؛ فطری است و ما به طور فطری فاعل مختاریم و از دو جهت با نظام احسن در پیوند کامل قرار داریم.

نخست این که ما خود، جزئی از اجزای این نظامیم و دیگر آن که نظام در دست ماست. از جهت نخست که ما در مجموع نظام قرار گرفته ایم با این که در ظرف

اختیاریم، هیچ چیز حتی مختار بودن در دست ما نیست. اوست که در هر جا و هر زمان خواست، ما را در این نظام عملی می سازد.

از جهت دوّم که نظام در دست انسان است، انسان مظهر نظام احسن است و دست کم استعداد برای مظهر شدن در قابلیت انسان است. پس ما از جهت نسبت به خود یک ناظم هستیم و باید به اندازه توان در این نظام به بهترین گونه کار کنیم تا وصف فردی و جمعی نظام احسن در ظرف اختیار نیز بهترین باشد.

نظام احسن در ظرف ظهوری از این جهت که ظهور حسن و جمال حق است، احسن است. ولی از جهت مقایسه با کمال ذاتی، عین تعین، کاستی، ناداری است.

معصوم در ظرف اختیار - گذشته از تکوین - به لحاظ عصمت از جهت تشریح نیز مظهر اتم نظام احسن است. غیر معصوم نیز باید به اندازه توان، مظهر عصمت معصوم در جهت نظام احسن باشد و در صورت فعلیت گناه باید بداند که گناه در نظام احسن اختلال ایجاد می کند. از این رو برخی از گرفتاری هایی که به انسان می رسد به جای اعتراض به حق و نظام احسن الهی، باید در اعمال خود تجدید نظر کند.

خداوند می فرماید:

وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ \* ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ « (۱)

و آنچه از نعمت ها در دسترس شماست از خداست، آن گاه چون آسیبی [مانند سلب نعمت] به شما رسد، ناله و فریادتان را به التماس و زاری به درگاه او بلند می کنید. \* سپس هنگامی که آسیب را از شما برطرف کند [بر خلاف انتظار] گروهی از شما به پروردگارشان شرک می آورند!!

ص: ۴۰۰

قوت بر کمال قدرت اطلاق می شود و چون خداوند سبحان مستند همه موجودات و فیاض بر همه قابلیت ها و استعدادهاست. پس او عطا کننده به هر چیزی است که نیازمند به کمال قدرت او باشد. سپس یک قانون کلی که نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان است از هر کسی به هر صورت تحقق یابد، حیات طیب نصیب او می شود.

حضرت حق می فرماید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

مولود عمل صالح و ایمان در این جهان زندگی روشن و پاکیزه ای است. یعنی پدید آمدن جامعه ای که در آن آرامش، امنیت، رفاه، صلح، محبت، قناعت، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود.

### حیات طیب

مفسران در معنی حیات طیب تفسیرهای گوناگون آورده اند: از آن جمله روزی حلال، قناعت، رزق مستمر، عبادت همراه با روزی حلال، توفیق اطاعت فرمان خدا و...

پس حیات طیب مفهومش گسترده است که همه مربوط به دنیاست و جزای احسن آن مربوط به آخرت است.

ص: ۴۰۱

حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعْمِيًّا وَ سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى:

فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً

فَقَالَ: هِيَ الْقَنَاعَةُ. (۱)

انسان را پادشاهی با گنج قناعت، و نعمت با حسن خلق کافی است. حضرت را از قول خداوند عزوجل: «بنده شایسته را حیات پاکیزه دهیم» پرسیدند، فرمود: حیات پاکیزه قناعت است.

این تفسیر محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمی باشد، بلکه بیان مصداق است، ولی مصداق روشن تر است، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی به سر می برد و به عکس اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و طمع برکنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است.

در جای دیگر می فرماید:

اگر خداوند پاک به وقت بعثت انبیای خود می خواست در گنج های طلا و معادن زر ناب، و باغ های سرسبز را به روی آنان باز کند و پرندگان آسمان، و جانوران زمین را همراه آنان نماید انجام می داد. ولی در این صورت جایی برای امتحان باقی نمی ماند و اجر و پاداش بی مورد می شد و اخبار آسمانی از بین می رفت و برای قبول کنندگان دعوت انبیاء، ثواب مبتلایان به رنج و سختی واجب نمی گشت...

ولی خداوند پاک پیامبرانش را در تصمیم هایشان نیرومند و از نظر برنامه های ظاهری ضعیف قرار داد با قناعتی که از بی نیازی چشم ها را پر

ص: ۴۰۲

می کرد و تهیدستی که دیده ها و گوش ها را از آن مملو می ساخت. (۱) مردی به امام صادق علیه السلام از حال روزگار شکایت کرد که طلب روزی می کند و به دست می آورد، اما قانع نمی شود و نفسش بیشتر از آن از او می طلبد.

عرض کرد: مرا چیزی بیاموز که مرا سود بخشد؟

حضرت فرمود:

اگر آن اندازه که کفایت می کند تو را بی نیاز سازد، کمترین چیز دنیا بی نیازت می سازد و اگر آنچه را تو را بس می کند بی نیازت نسازد، همه دنیا هم تو را بی نیاز نمی گرداند. (۲) از پندهای امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام این بود که:

لَا مَالَ أَذْهَبُ بِالْفَاقِهِ مِنَ الرِّضَا بِالْقُوَّةِ وَ مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ تَعَجَّلَ الرَّاحَةَ وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَاةِ . (۳)

هیچ ثروتی فقرزداتر از خرسندی به قوت نیست و هر که به حاجت زندگی بسنده کند، به زودی به آسایش دست یابد و زندگی آسوده و مرفهی به دست آورد.

حضرت رضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که قناعت چیست؟ فرمود:

قناعت، باعث خویشترنداری و ارجمندی و آسوده شدن از زحمت فزون خواهی و بندگی در برابر دنیا پرستان است. و راه قناعت را جز دو کس

ص: ۴۰۳

---

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه. [۱]

۲- (۲) - الکافی: ۱۳۸/۲، حدیث ۱۰؛ [۲] وسائل الشیعه: ۵۳۱/۲۱، باب ۱۵، حدیث ۲۷۷۷۵.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۴۰/۷۴، باب ۹، حدیث ۱؛ [۳] الکافی: ۱۹/۸، حدیث ۴. [۴]



نیماید: یا عبادت پیشه ای که خواهان مزد آخرت است، یا بزرگواری که از مردمان فرومایه دوری کند. (۱)

## فضل و جود و بخشندگی خداوند

### اشاره

سبقت در فضیلت به معنای پیش تازی و برتری در علم، ادب، کمال، معرفتِ سخاوت و بخشش است. و دنیا میدان مسابقه کسب فضایل است. هر کسی بکوشد پاداش نیکو نصیبش گردد. در این فراز دعا حضرت سجاد علیه السلام در صدد روشن گری ارتباط غنای انسان با خداوند است. در باب فقر و غنی بیان گردیده است که مؤمن از خداوند دو درخواست عمده دارد:

۱ - غنای ظاهری؛ که در مال و ثروت و امکانات دنیوی به غیر محتاج نباشد و تنها از دریای جود و معدن کرم حق به او برسد، این بیان معصوم است که:

خدایا در هر حال از تو می خواهم که بی نیاز باشم و نادار نباشم تا به واسطه فقر؛ محتاج و بی آبرو و ذلیل خلق شوم.

۲ - غنای باطنی؛ که در درون و حال روحانی به غیر حق توجه نداشته باشد. و معصومان هم این توجه را به ما آموخته اند که: خدایا نیازمند نباشم چه به خوبان و چه به بدان، به خوب تا منتش را نینم، به بد تا رویگردانی او را دچار نشوم. این روش، وقار، عزت و سکینه اجتماعی است.

قرآن مجید یکی از اعمال برجسته ابرار را اخلاص می شمرد؛ آنان کسانی هستند که از روی فضل و بزرگی در حالی که طعام را دوست دارند به دیگران انفاق می کنند و می گویند:

ص: ۴۰۴

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۳۴۹/۷۵، باب ۲۶، حدیث ۶؛ کشف الغمه: ۳۰۷/۲.

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لِأَنْ تُرِيدُوا مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَأَشْكُورًا» (۱)

[ و می گویند: ] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

این برنامه منحصر به اطعام نیست بلکه تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است. و هیچ چشم داشتی به پاداش مردم و تشکر آنها ندارند؛ زیرا نگاه آنان به فضل خداوند است. و خداوند متعال مستند همه موجودات و ممکنات در نیازمندی است و در زنجیره حاجات نقطه وصل آنان، نظر به سوی اوست. پس هر معطی غیر او مجاز است. و این انحصار اعطا کنندگان در فضل جود خداوند اشاره به حقیقی بودن اعطای حق تعالی است.

### جواد از نظر امام رضا علیه السلام

از امام رضا علیه السلام در حال طواف پرسیدند: جواد کیست؟ فرمود:

سخن تو دو صورت دارد:

اگر از مخلوق می پرسی، بخشنده کسی است که آنچه را خدا بر او واجب کرده پردازد و بخیل کسی است که از پرداختن آنچه خدا بر او فرض کرده است دریغ ورزد. ولی اگر مراد خالق است؛ او بخشنده است، چه عطا کند و چه نکند؛ زیرا اگر به بنده ای عطا کند به او چیزی داده است که از آن او نیست و اگر عطا نکند چیزی از او دریغ داشته است که از آن او نیست. (۲) بنده خدا در پی چه چیزی باشد؟ چه بخواهد؛ از که طلب کند، چگونه به این حقیقت برسد که آنچه را خواسته با فضل و برکت است؟

### جود در کلام امام صادق علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام این خواسته را برای فرزندش چنین تفسیر می فرماید:

ص: ۴۰۵

۱- (۱) - انسان (۷۶) : ۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۳۵۱/۶۸، باب ۸۷، حدیث ۵؛ الکافی: ۳۸/۴، حدیث ۱. [۲]

يَا بَنِي إِذَا طَلَبْتَ الْجُودَ فَعَلَيْكَ بِمَعَادِنِهِ؛ فَإِنَّ لِلْجُودِ مَعَادِينَ وَ لِلْمَعَادِنِ أَصُولًا، وَ لِلأَصُولِ فُرُوعًا، وَ لِلْفُرُوعِ ثَمَرًا وَ لَا يَطِيبُ ثَمَرٌ إِلَّا بِفَرْعٍ وَ لَا فَرْعٌ إِلَّا بِأَصْلِ وَ لَا أَصْلٌ إِلَّا بِمَعْدِنٍ طَيِّبٍ . (۱)

ای فرزندانم! اگر جویای بخشندگی هستی به معدن های آن رجوع کن؛ زیرا بخشندگی را معدن هایی است و معدن ها را ریشه هاست و ریشه ها را شاخه ها و شاخه ها را میوه است و هر میوه ای به شاخه نیکوست و هر شاخه به ریشه ای است و هر ریشه ای با اصلش نیکو و پربرکت است.

این سخن پرگوهر از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خبری مهم را به ما می فرماید:

آیا شما را از بخشنده ترین بخشندگان خبر ندهم؟ خداوند، بخشنده ترین بخشندگان است و من بخشنده ترین فرزندان آدم می باشم. و بخشنده ترین آنها پس از من مردی است که دانشی را فرا گیرد و دانشش را بگستراند.

چنین کسی روز قیامت یک امت مبعوث می شود؛ و مردی که خویشتن را در راه خدا جانفشانی کند تا کشته شود. (۲) بخشی از محبوبیت انسانی به خاطر بخشش ها و گذشت های مادی و معنوی است که سرچشمه آن بزرگمنشی و وسعت کرامت نفس است، به ویژه اگر انسان دسترنج و نیازمندی خود را ببخشد که کاری بس بزرگ است، همان گونه که امام حسن مجتبی علیه السلام سه مرتبه در عمر با برکتش همه اموال خود را بخشید. حتی کفش خود را هدیه کرد تا به ما، درس پدر بزرگوارش را بیاموزد که فرمود:

جُودُوا فِي اللَّهِ وَ جَاهِدُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ يُعْظِمَ لَكُمْ الْجَزَاءَ وَ يُحْسِنُ

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۰۱/۷۵، باب ۲۳، حدیث ۳۳؛ [۱] کشف الغمه: ۱۵۸/۲. [۲]

۲- (۲) - کنز العمال: ۱۵۱/۱۰، حدیث ۲۸۷۷۱؛ الجامع الصغیر: ۴۳۹/۱، حدیث ۲۸۶۰.

برای خدا بخشش کنید و در راه طاعت او با نفسهایتان بجنگید تا پاداشتان را بزرگ و بخشش را نیکو گرداند.

## راه یافتگان به نور الهی

### اشاره

حضرت سجاد علیه السلام در این فراز از دعا «أَنَّمَا يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ بِنُورٍ وَجِهِكَ» به هدایت بندگان در پرتو نور خداوندی اشاره دارد که ابزار آن را خداوند فراهم می سازد.

«حضرت موسی علیه السلام بعد از دریافت فرمان رسالت و دستور همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت کرد و با برادرش هارون در مصر همراه شده و هر دو به سراغ فرعون می آیند و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

موسی در برابر فرعون فرمان رسالت را چنین بازگو می کند:

ما فرستادگان پروردگار توایم، بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن، ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم.

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند.

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید، گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟

موسی معرفی کوتاه و جامعی از پروردگار اعلام کرد:

ص: ۴۰۷

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى « (۱)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

در این سخن کوتاه موسی علیه السلام اشاره به دو اصل اساسی آفرینش می کند؛

اول: خداوند به هر موجودی، آنچه نیاز داشته، بخشیده است.

دوم: هدایت و رهبری موجودات را به آنها آموخته است.

انسان ها دارای هدایت تکوینی هستند ولی چون انسان، موجودی برتر و دارای عقل و شعور است، خداوند هدایت تکوینیش را با هدایت تشریحی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است. « (۲)

### تفسیر آیه در کلام علامه طباطبایی

«بازگشت معنای آیه به این می شود که خداوند بین هر پدیده ای به سبب نیروها و ابزارهایی که در وجودش قرار داده و بین آثار آن که او را به غایت وجودش می رسانند، رابطه برقرار کرده است. برای مثال، جنین انسان که یک نطفه شکل یافته در صورت انسان است در درون خود مجهز به نیروها و ابزارهایی است؛ متناسب با افعال و آثاری که جنین را در جان و جسم به کمال می رساند. پس به نطفه آدمی، با استعدادی که در آن قرار داده شده، خلقت خاص یعنی همان وجود خاص انسانی داده است که به وسیله نیروها و ابزار در او به سوی مطلوب و غایت وجود انسانی و کمال نهایی مخصوص این نوع هدایت و حرکت داده شده است. « (۳)

### هدایت و اراده خداوند

خداوند در آیات بسیاری به این حقیقت اشاره می فرماید که هدایت به اراده ماست حتی پیامبرش هم نمی تواند کاری کند؛ مگر ابزار آن را خداوند برای ایشان

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - طه (۲۰) : ۵۰. [۱]

۲- (۲) - تفسیر نمونه: ۲۱۷/۱۳ - ۲۱۹، [۲] ذیل آیه ۵۰ سوره طه.

۳- (۳) - تفسیر المیزان: ۱۶۶/۱۴، ذیل آیه ۵۰ سوره طه.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید:

إِنَّكَ لَأَتَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ « (۱)

قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هدایت کنی، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.

او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند یا چه قلب هایی برای حق می تپد. او می ماند در چه سرهائی، سودای عشق خدایی است، این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد.

مقصود از هدایت در آیه فوق رسانیدن به سر منزل مقصود است و این تنها کار خداست که بذریع ایمان را در دل ها پیاشد و به دل های آماده نظر افکند سپس با نور آسمانی شکوفا سازد. و نتیجه این عنایت در بهشت هم نمایان شود که خداوند در وصف بهشتیان فرمود:

اول نعمت های روحانی را نصیب شان می سازد که سینه ها و دل هایشان را از کینه و حسد و صفات ناپسند پاک می سازد؛ سپس نعمت های جسمانی مانند: باغ و حوریه را به آنها عطا می کند و آنگاه بهشتیان رضایت و خشنودی کامل خویش را چنین بازگو می کنند:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ « (۲)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) - قصص (۲۸) : ۵۶. [۱]

۲- (۲) - أعراف (۷) : ۴۳. [۲]

و می گویند: و همه ستایش ها ویژه خداست که ما را به این [ نعمت ها ] هدایت کرد، و اگر خدا ما را هدایت نمی کرد هدایت نمی یافتیم، مسلماً پیامبران پروردگاران حق را به سوی ما آوردند، و ندایشان می دهند به پاداش اعمال شایسته ای که همواره انجام می دادید، این بهشت را به ارث بردید.

آری، آرامش حقیقی و جاویدان در سایه نور هدایت و راهنمای الهی است. و بلای حقیقی، جدایی و گمراهی از راه سعادت و کمال است. از این رو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و معصومان هم از خداوند، ماندگاری در هدایت را درخواست می کرده اند؛ زیرا که او هادی مطلق است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ وَكُلُّكُمْ فَقِيرٌ إِلَّا مَنْ أَعْنَيْتُهُ، وَكُلُّكُمْ مُذْنِبٌ إِلَّا مَنْ عَصَمْتُهُ. (۱)

خداوند جلّ جلاله فرمود: ای بندگان من! همه شما گمراهید، مگر کسی که من هدایتش کنم و همه شما نیازمندید مگر کسی که من توانگرش سازم و همه شما گنهکارید، مگر کسی که من او را حفظ نمایم.

روایت شده است که:

«داوود علیه السلام تنها به صحرا رفت. پس خداوند به او وحی فرمود: ای داود! چه شده است که تو را تنها می بینم؟ عرض کرد: معبودا، شوق دیدار تو در جانم شدت گرفته و میان من و خلق حایل گشته است. خداوند به او وحی فرمود:

به میان مردم باز گرد؛ زیرا اگر تو یک بنده گریز پا را نزد من بیاور، تو را در لوح

ص: ۴۱۰

---

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۵، باب ۷، حدیث ۱۶؛ [۱] من لایحضره الفقیه: ۳۹۷/۴، حدیث ۵۸۴۸.

تقدیر با صفت ستوده ثبت کنم. (۱) این است که ائمه اطهار علیهم السلام که دلیل نور هدایت هستند، راه توفیق را هم به ما می آموزند.

حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ ، أَنَّهُ مَنِ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مَنِ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدِيَ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ . (۲)

ای مردم، بدون شک آن که خیر خود را از خدا خواهد موفق گشته، و هر که گفتار حق را دلیل خود قرار دهد به استوارترین راه هدایت شده.

پس ما هم باید به مانند مولای متقیان علی علیه السلام به حق پناه بریم که ما را هم در پناه هدایت خود پیوسته مستدام بدارد.

و نیز فرمود:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَفْتَقِرَ فِىْ غِنَاكَ اَوْ اَضِلَّ فِىْ هُدَاكَ اَوْ اِضَامَ فِىْ سُلْطٰنِكَ اَوْ اِضْطَهَدَ وَالْاَمْرُ لَكَ . (۳)

الهی، به تو پناه می برم از این که در بی نیازی تو فقیر شوم، یا در هدایتت گمراه گردم، یا در سلطنتت مورد ستم واقع شوم، یا به خواری نشینم و حال این که امر به دست توست.

الهی! ما را از رحمت و عنایت و لطف و محبت و کرامت و مغفرت خود دور مکن و راه دور شدن از خودت را که جز گناه و آلودگی و عصیان و پلیدی چیزی نیست به روی ما ببند، که دوری از تو بدترین بلا و سنگین ترین مرض و شدیدترین عذاب است، چنانکه حضرت مولی الموحّدين در دعای کمیل اشاره فرموده:

ص: ۴۱۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۴۰/۱۴، باب ۳، حدیث ۲۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۱۷۱/۱. [۱]

۲- (۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۴۷. [۲]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۲۰۶. [۳]



فَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ!؟ (۱)

الهی! گیرم که بر عذاب دوزخت صبر کنم، اما بر دوری و هجرانت چگونه طاقت بیاورم!؟

هر آن نصیبه که پیش از وجود نهادست هر آن که در طلبش سعی می کند باد است

کلید گنج اقالیم در خزانه اوست کسی به قوت بازوی خویش نگشاد است

سر قبول ببايد نهاد و گردن طوع که هر چه حاکم کند نه بیداد است

به چشم طایفه ای کج همی نماید نقش گمان برند که نقاش آن نه استاد است

چو نیک درنگری آن که می کند فریاد ز دست خوی بد خویشان به فریاد است

تو پاک باش و مدار ای برادر از کس پاک به یاد دار که این پندم از پدر یاد است

رضا به حکم قضا اختیار کن سعدی که هر که بنده حق شد ز خلق آزاد است

(سعدی شیرازی)

ص: ۴۱۲

---

۱- (۱) - مصباح المتهدجد: ۸۴۷، دعای کمیل؛ [۱] البلد الأمين: ۱۹۰. [۲]

[«۱۲» اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ مَنْ وَاَلَيْتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخٰذِلِيْنَ وَمَنْ اَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَعْ الْمٰنِعِيْنَ وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهْ اِضْلَالُ الْمُضِلِّيْنَ  
فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ «۱۳» وَاَمْنَعْنَا بِعِزِّكَ مِنْ عِبَادِكَ وَاَعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ يَا رُفَادِكَ وَاَسْلُكُكَ بِنَا سَبِيْلِ الْحَقِّ يَا رِشَادِكَ ]

خدایا! هر که را تو یاری دهی، اقدام خوارکنندگان برای خوار کردنش زیانی به او نمی رساند، و هر که را تو عطا کنی، ممانعت کردن منع کنندگان از او نمی کاهد، و هر که را تو هدایت فرمایی، اقدام گمراه کنندگان برای گمراه کردنش او را به گمراهی دچار نسازد؛ پس بر محمد و آلش درود فرست، و به عزت ما را از شرّ بندگان باز دار و به عطایت از غیر خود بی نیاز کن، و به هدایت ما را به راه حق ببر.

### نور خدا خاموش نمی شود

راستی عجیب است، در اعصار و قرون، بی خبران از حق و حقیقت، با تهمت و افترا و تکذیب و تصدیق ناحق، و با حبس و تبعید و ایجاد زجر و مشقّت، و با یورش و حمله با کوه کوه اسلحه برای خاموش کردن چراغ نبوّت و امامت پیا خاستند و در این راه از هیچ برنامه ای دریغ نمودند، ولی خذلان آن خاذلان نه این که کاری از پیش نبرد بلکه به عنایت و لطف حق و یاری و نصرت حضرت ربّ العزّه نور انبیا و ائمه و اولیا پرفروغ تر شد تا جایی که به فرموده قرآن مجید، عاقبت تمام اهل زمین را

در سایه نفوذ و سیطره خود قرار خواهد داد و بساط ظلم و بیدادگری را بر خواهد چید.

این نور به هیچ صورت و با هیچ حمله و حادثه و طوفانی خاموش نخواهد شد که قرآن کریم می فرماید:

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَا أَن يُنِيمَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١﴾

همواره می خواهند نور خدا را با سخنان باطل [ و تبلیغات بی پایه ] خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این که نور خود را کامل کند، نمی خواهد، هر چند کافران خوش نداشته باشند.

این نور به صورت حکومت شایستگان، تمام روی زمین را خواهد گرفت چنانکه قرآن مجید می فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿٢﴾

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

آری، هر کس را حضرت ربّ به نعمت ظاهر و باطن آراست و از عطا و لطفش وی را بهره مند ساخت، منع منع کنندگان از او نکاست که:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدای

ص: ۴۱۴

---

۱- (۱) - توبه (۹) : ۳۲. [۱]

۲- (۲) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۵. [۲]

و به فرموده حکیم طوس:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد

چون نور هدایت حضرت حق به قلبی بتابد و سلسله و زنجیر طاعت دوست بر گردن کسی افتد و دل به مشاهده حضرت جمال نایل آید و آتش عشق حضرت جانان در باطن مشتعل شود، اغوای اغواگران و اضلال گمراهان همچون نَفَسِ مگسی است که بخواهد خورشید را خاموش کند!

ص: ۴۱۵

[«۱۴» اَللّٰهُمَّ صَيِّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوْبِنَا فِى ذِكْرِ عَظَمَتِكَ وَفَرَاغَ اَبْدَانِنَا فِى شُكْرِ نِعْمَتِكَ وَاَنْطَلِقْ اَلْسِنَتِنَا فِى وَصْفِ مَنَّتِكَ ]

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و سلامت دل های ما را در یاد بزرگیت، و آسایش بدن هایمان را در شکر نعمت و گشوده شدن زبانمان را در وصف عطایت قرار ده.

### سلامت دل در یاد خداوند

امام سجاد علیه السلام در این فراز «وَاجْعَلْ سَلَامَةً قُلُوْبِنَا فِى ذِكْرِ عَظَمَتِكَ»، سلامتی دل را در یادآوری بزرگی خدا؛ از عنایات رحمانی می داند که جایگزین آرزوهای خیالی و وساوس شیطانی و غفلت ها قرار دهد.

نفس ناطقه انسان یا ذاکر است یا غافل، تنبه و غفلت به مانند نطق شالوده و حقیقت انسان است. اگر حقیقت آدمی، تنبه، تذکر و بیداری، نور و روشنایی باشد، منبع همه کمالات الهی و انسانی می شود ولی اگر شاکله وی غفلت و بی خبری از خدا باشد، تا مرتبه حیوانات بلکه پایین تر از آن تنزل می کند و سرچشمه همه شرور و آفات می شود.

ذاکر بودن یعنی نفس ناطقه یا قلب در ذکر فعلیت داشته باشد و این گونه نباشد که در وقت حرکت، ذاکر نباشد و تنها در نماز ذاکر باشد انسان باید کاری کند که ذاکر همیشگی باشد؛ چرا که ذکر غیر حق اگر چه برای یک لحظه، غفلت است.  
پس اگر

کسی به زبان ذاکر باشد، ولی ذکر حقیقت جاننش نشود و دلش به دنیا و آنچه در آن است، سرگرم باشد او نیز غافل است. ذکر چه جلی و چه خفی؛ در هر صورت یا در مقام دفع ضرر است یا در مقام جلب منفعت است.

ذکر حق، غافل از غیر حق بودن و اراده و توجه همیشگی به حق داشتن است؛ بر این پایه ذکر در بیداری کافی نیست، اگر در خواب نیز ذکر بگوید پس ذکر در جان و قلب ملکه شده است.

یکی از سرمایه های نجات بخش در قیامت، قلب سلیم است، در حالی که مال و فرزند سودی برای انسان ندارد؛ این قلب پاک است که ثمره اش عمل پاک می شود و در صحنه قیامت، نورانیت تولید می کند.

خداوند می فرماید:

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿١﴾

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

سلیم از ماده سلامت است؛ یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و آفات اخلاقی و اعتقادی دور باشد یا قلبی که از عشق دنیا سالم باشد و غیر از خدا در آن نباشد.

امام صادق علیه السلام درباره این آیه فرمود:

دل سالم، دلی است که پروردگارش را دیدار کند در حالی که جز او درخود نداشته باشد، هر دلی که در آن شرک یا شک باشد ساقط است. (۲) یا فرمود:

قلب سالم، قلبی است که از دنیا دوستی سالم باشد. کسی که صداقت نیت

ص: ۴۱۷

۱- (۱) - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۳۹/۶۷، باب ۵۴، ذیل حدیث ۷؛ الکافی: ۱۶/۲، حدیث ۵. [۲]

داشته باشد قلب سلیم دارد؛ زیرا پاک و سالم بودن دل از هواجس نفسانی، نیت را در همه کارها برای خدا خالص می گرداند. (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِعْرَابُ الْقُلُوبِ عَلَى أَرْبَعِهِ أَنْوَاعٍ: رَفَعٌ وَفَتْحٌ وَخَفْضٌ وَوَقْفٌ، فَرَفَعُ الْقَلْبِ فِي ذِكْرِ اللَّهِ وَفَتْحُ الْقَلْبِ فِي الرِّضَا عَنِ اللَّهِ، وَخَفْضُ الْقَلْبِ فِي الْأَشْتِغَالِ بِغَيْرِ اللَّهِ، وَوَقْفُ الْقَلْبِ فِي الْعَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ. (۲)

حرکات دل ها چهار نوع است: رفع و فتح و جرّ و وقف. رفع دل یاد خداست، فتح دل خشنودی از خداست، جرّ دل پرداختن به غیر خداست و وقف دل غفلت از خداست.

در حدیث قدسی آمده است:

هر گاه به دل بنده ام سر زخم و بینم که یاد من بر آن چیره گشته است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و همنشین و هم سخن و همدم او شوم. (۳) این حدیث ترجمان دیگری از آیه اطمینان قلب است که خداوند می فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ « (۴)

[ بازگشتگان به سوی خدا ] کسانی [ هستند ] که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید! دل ها فقط به یاد خدا آرام می گیرد.

منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و

ص: ۴۱۸

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۳۹/۶۷، باب ۵۴، حدیث ۷. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۵/۶۷، باب ۴۴، حدیث ۲۵؛ [۲] مستدرک الوسائل: ۱۶۹/۱۲، باب ۱۰۱، حدیث ۱۳۷۹۹. [۳]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۶۲/۹۰، باب ۱، ذیل حدیث ۴۲؛ عده الدّاعی: ۲۴۹.

۴- (۴) - رعد (۱۳): ۲۸. [۴]

نیکی ها گردد و میان او و گناه سدّ محکمی ایجاد کند.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

الدُّكْرُ ذِكْرَانِ : ذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْكَ فَيَكُونُ حَاجِزًا. (۱)

ذکر دو گونه است: یاد خدا بودن به هنگام گرفتاری ها و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد کند.

به همین دلیل است که در برخی روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر دفاعی در برابر حوادث برای سلامتی دل برشمرده شده است.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: سپرهایی برای خود فراهم کنید؛ گفتند:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان اطراف خود سپر بسازیم؟ فرمود: نه، از آتش دوزخ، بگویید:

سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. (۲)

در این راستا امام سجاد علیه السلام هم در دعای خویش صفای دل خاصی را از درگاه حق طلب می کند:

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ و ما را از کسانی قرار ده که پرده های عصمت اولیا را بر روی آنها کشیدی و دل هایشان را به پاکی و صفا، ویژه گردانیدی و در سر منزل برگزیدگان، آن دل ها را به زیور فهم و شرم آراستی. (۳)

ص: ۴۱۹

۱- (۱) - الکافی: ۹۰/۲، حدیث ۱۱؛ [۱] وسائل الشیعه: ۲۳۷/۱۵، باب ۱۹، حدیث ۲۰۳۶۹. [۲]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۱۷۱/۹۰، باب ۲، حدیث ۱۳؛ وسائل الشیعه: ۱۸۶/۷، باب ۳۱، حدیث ۹۰۷۳.

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۱۲۸/۹۱، باب ۳۲، ذیل حدیث ۱۹.



شکر منعم، ریشه در فطرت و نهاد آدمی دارد. و پایه دیانت نیز بر این حقیقت روشن و استوار است. کفران و روی گردانی از عبادات و بندگی حق تعالی به ویژه راحت طلبی، ریشه در ناسپاسی نعمت و انکار منعم حقیقی دارد. در واقعیت نوعی پوشش بر حقیقت فطری و حرمان از حق خداوند است.

خداوند در قرآن مجید پس از شمردن نعمت های مادی برای مؤمنان به نعمت های معنوی اشاره می فرماید:

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ \* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿١﴾

و می گویند: همه ستایش ها ویژه خداست که اندوه را از ما برطرف کرد؛ بی تردید پروردگارمان بسیار آمرزنده و عطا کننده پاداش فراوان در برابر عمل اندک است. \* همان که از فضلش ما را در این سرای جاودان جای داد، که در آن هیچ رنجی و هیچ سستی و افسردگی به ما نمی رسد.

نعمت های دنیوی و مواهب مادی آمیخته با اضطراب و زوال است و ترس از نابودی مال و فرزند و مقام و شغل همیشه قلب انسان را تسخیر می کند مگر این که آسایش و لذت را در آخرت ببیند.

خداوند می فرماید: بهشتیان در بهشت می گویند سپاس سزاوار خداوند است که اندوه را از ما برطرف ساخت.

خداوند تعبیر به حَزَن کرده است که در اصل به معنای ناهمواری زمین است ولی از آنجا که اندوه و نگرانی، روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، او را ناراحت

ص: ۴۲۰

می کند.

این حالت مخصوص دنیاست که آسایش مؤمن نسبی است. یعنی به اندازه عبادت و فعالیت و تشکر او نعمت به او می رسد ولی راحتی و آرامش ندارد، زیرا آسایش حقیقی مؤمن در بهشت است پس بهشتیان وقتی از اندوه دنیا یا فشارهای آخرت راحت می شوند زبان به حمد و شکر الهی باز می کنند که از حالت ترس و وحشت و آزار و فشارهای بیرونی و درونی رها شده ایم و به آرامگاه ابدی پیوسته ایم به هر حال شکر چه به معنای گرامی داشتن زبانی یا قلبی باشد یا به معنای عرفی که همه نعمت های الهی را در جای خودش مصرف کند، یاد هدایا و لطف های پروردگار است که باید بدن های ما وظیفه حق شناسی را ادا کند.

ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا شکر را حدی هست که چون بنده آن را به جای آورد، شاکر محسوب شود؟ حضرت فرمود: آری، عرض کردم: آن حد چیست؟ فرمود: خدا را بر هر نعمتی که در زمینه خانواده و مال به او می دهد شکر گوید و چنانچه در نعمتی که به مال او می دهد برای خدا حقی باشد آن را پردازد. (۱) به این خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام خشنودی خویش را چنین ابراز داشته اند:

طُوبَى لِمَنْ اسْلَمَ وَ كَانَ عَيْشُهُ كَفَافًا وَ قَوْلُهُ سَدَادًا. (۲)

خوشا به حال کسی که اسلام اختیار کند و زندگیش به قدر کفایت باشد و در گفتارش استوار باشد.

ص: ۴۲۱

۱- (۱) - بحار الأنوار: ۲۹/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۷؛ الکافی: ۹۶/۲، حدیث ۱۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۹، باب ۹۵، ذیل حدیث ۲۷؛ [۲] الکافی: ۱۴۰/۲، حدیث ۲. [۳]

امام علی علیه السلام می فرماید:

وَمَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكُفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةَ ، وَ تَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ . (۱)

آن که به مقدار کفافش اکتفا کند به آسودگی پیوسته و در خوشی جای گرفته است.

در جای دیگر می فرماید:

شگفتا از این انسان با رسیدن به چیزی که از دستش نمی رفت خوشحال می شود و برای از دست دادن چیزی که به آن نمی رسید، اندوهگین می شود؛ حال آن که اگر می اندیشید می یافت که کارش تدبیر شده است و روزی او مقدر گشته و به آنچه میسر اوست بسنده می کرد و به آنچه برایش دشوار است نمی پرداخت. (۲) در حدیث معراج آمده است که خداوند می فرماید:

هر که برای خشنودی من عمل کند، سه خصلت با او همراه کنم: شگری را به او بشناسانم که با جهل آمیخته نباشد، و ذکرى را که با فراموشی نیامیخته باشد، و محبتى را که محبت مخلوقات را بر محبت بر من ترجیح ندهد. (۳) امام عارفان و اسوه سالکان راه حقیقت در وصف سالک راه خدا می فرماید:

قَدْ أَحْيَى عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرٌ الْبُرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَيَّلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَا فَعْتُهُ الْأَبْوَابَ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ ، وَ دَارَ الْإِقَامَةِ وَ تَبَتَّتْ رِجَالُهُ بِطُمَأْنِينِهِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ

ص: ۴۲۲

۱- (۱) - نهج البلاغه: حکمت ۳۷۱. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۵۴/۷۵، باب ۱۶، حدیث ۹۹؛ تحف العقول: ۲۱۵. [۲]

۳- (۳) - بحار الأنوار: ۲۸/۷۴، باب ۲، حدیث ۶؛ ارشاد القلوب، دیلمی: ۲۰۴/۱. [۳]

الرَّاحِ، بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ، وَ أَرْضَى رَبَّهُ . (۱)

همانا عقل خود را زنده کرد، و نفسش را میراند، به طوری که جسمش باریک، و دلش نرم شد، و نوری در نهایت فروزندگی برایش درخشید، که راه را برای او روشن کرد، و به آن نور راه را پیمود، ابواب سلوک او را به در سلامت و خانه اقامت راندند، و قدمهایش همراه آرامش تن در جایگاه امن و راحت استوار شد، چرا که قلبش را به کار گرفت و پروردگارش را خشنود ساخت.

### حرکت زبان در بیان عطایای الهی

یکی از ابزارهای مأموریتی حضرت موسی علیه السلام؛ درخواست گره گشایی زبان در دعوت فرعون به پذیرش الوهیت است.

خداوند خواسته موسی علیه السلام را چنین بازگو می فرماید:

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي \* يَقْفَهُوا قَوْلِي» (۲)

و گِرهی را [ که مانع روان سخن گفتن من است ] از زبانم بگشای، \* [ تا ] سختم را بفهمند.

موسی علیه السلام به خاطر دعوت؛ گشادگی سینه، گره گشایی زبان و پشتیبانی هارون را وسیله ای برای درک دعوت خود و رسیدن به هدف های مقدس قرار می دهد و می فرماید:

كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا \* وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا» (۳)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۰. [۱]

۲- (۲) - طه (۲۰): ۲۷ - ۲۸. [۲]

۳- (۳) - طه (۲۰): ۳۳ - ۳۴. [۳]

تا تو را [در میان مشرکان از داشتن شریک] بسیار و فراوان تنزیه کنیم، \* و بسیار به یادت باشیم.

یعنی هنگامی که موسی علیه السلام می گوید: سختم را بفهمند مرادش این است که: از زبان من به وجود خدا ایمان آورند و به یاد پروردگار باشد و بسیار او را تسبیح و ستایش کنند؛ پس هدف نهایی موسی علیه السلام همان ستایش و بیان عطایای خداوند است.

مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می فرماید:

«ذکر و تسبیحی که با وزارت هارون هم ارتباط داشته باشد؛ ذکر و تسبیح علنی و در بین مردم است نه در خلوت و نه در دل؛ زیرا ذکر و تسبیح در خلوت و قلب، هیچ ارتباطی با وزارت هارون ندارد، پس مراد این است که آن دو در بین مردم و مجامع عمومی و مجالس آنان، هر وقت که شرکت کنند، ذکر خدای را بگویند، یعنی مردم را به سوی ایمان دعوت نموده و نیز او را تسبیح گویند.

در نتیجه این امر یعنی رسالت و دعوت در پیروزی سخت محتاج به تنزیه تو از شرک و ذکر ربوبیت و الوهیت تو دارد، تا در اثر کثرت این دو یاد تو در دل هاشان رخنه کرده، رفته رفته به خود آیند و ایمان آورند. و این ذکر و تسبیح بسیار؛ کاری نیست که از من به تنهایی برآید، پس هارون را وزیرم کن تا به اتفاق او بسیار تسبیح و ذکر تو گوئیم، بلکه به این وسیله امر دعوت، موفقیتی به دست آورد و سودی بخشد.» (۱) در این جا انطلاق از طلق لسان به معنای جاری و روان بودن زبان و شیوایی و شیرین سخنی است. و منت به معنای نعمت سنگین و بزرگ است.

خلاصه این که مراد حضرت سجاد علیه السلام در این فراز این است که زبان و شیرین

ص: ۴۲۴

سخنی ما در وصف حال نعمت های بزرگ و زیبای تو جاری باشد. و این راست ترین سخن است که معصوم به ما آموخته است، از این رو حضرت علی علیه السلام می فرماید:

أَصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ . (۱)

راست ترین گفته، آن گفته ای است که زبان حال بگوید.

و حضرت زین العابدین علیه السلام حق زبان را چنین تشریح می فرماید:

حَقُّ اللِّسَانِ إِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا وَ تَعْوِيدُهُ الْخَيْرِ، وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لافَائِدَةٌ لَهَا، وَ الْبُرُّ بِالنَّاسِ وَ حُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ . (۲)

حق زبان، منزه داشتن آن از زشتگویی است و عادت دادنش به خوبی و فرو گذاشتن زیاده گویی های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است.

این خیر و برزبانی همان توصیف منت های الهی است که باید بر منوال درستی و راستی هدایت شود تا از لغزش ها مصون بماند و جایگاه واقعی اش را پیدا کند.

این است که امیر بیان؛ مولای متقیان از این بابت از خداوند پوزش می طلبد:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي رَمَزَاتِ الْأَلْحَاطِ وَ سِدَقَاتِ الْأَلْفَاظِ ، وَ شَهَوَاتِ الْجَنَانِ وَ هَفَوَاتِ اللِّسَانِ . (۳)

الهی آنچه را که به زبانم به تو تقرب جستم ولی دلم برخلاف آن بود بر من ببخش. الهی اشارات چشم، و سخنان بیهوده، و مشتبهات دل و لغزش های زبانم را بر من ببخش.

ص: ۴۲۵

۱- (۱) - غرر الحکم: ۳۳۰۲. [۱]

۲- (۲) - بحار الأنوار: ۲۸۶/۶۸، باب ۷۸، حدیث ۴۱؛ [۲] وسائل الشیعه: ۱۷۲/۱۵، باب ۳، حدیث ۲۰۲۲۶. [۳]

۳- (۳) - نهج البلاغه: خطبه ۷۷. [۴]

عارف شوریده، فیض صادق می گوید:

ای سر هر سروری در پای تو خوبی هر خوبی از بالای تو

شد خراب چشم مست ملک جان ای جهانی مست از صهبای تو

بر سر یکدیگر افتادست دل خسته مژگان بی پروای تو

هر دو عالم را به یک جو کی خرد عاشق شوریده شیدای تو

(فیض کاشانی)

ص: ۴۲۶

«۱۵» اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَجْعَلْنَا مِنْ دُعَاةِكَ الدَّاعِيْنَ اِلَيْكَ وَهٰدِنَاكَ الدَّلٰلِيْنَ عَلَيْكَ وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ .

خدایا! بر محمد و آلش درود فرست، و ما را از دعوت کنندگانی که به سوی تو دعوت می کنند، و راهنمایانی که به جانب تو، به دلالت بندگان برمی خیزند، و از ویژه بندگانت که در پیشگاه حضرتت اختصاص به تو دارند قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان.

### دعوت به حق

اگر به آیات قرآن و روایات و اخبار و معارف روح پرور اسلامی مراجعه کنید، به این حقیقت اقرار خواهید کرد که کاری در این عالم بالاتر و برتر و سودمندتر از دعوت مردم به سوی خدا نیست.

دعوت به سوی حق کار انبیا و ائمه و اولیای الهی و عاشقان از جان گذشته در راه محبوب است. دعوت به سوی حق، حلال مشکلات، زداینده ظلمات، علاج درد قلب ها، زمینه ساز عدل و عدالت و بر پا کننده حق و حقیقت است. دعوت به سوی حق، افضل اعمال، از بهترین خصال و از نیکوترین کارهای انسان است.

ایمان مؤمنان، اخلاق متخلّقان، نیکی نیکوکاران، عبادت عابدان، عشق عاشقان، بصیرت بیداران، بینایی بینایان، محصول دعوت به سوی حق است.

مساجد روی زمین، مراکز تربیتی، بناهای خیر، دارالایتام، مدارس علمی و



حوزه های فکری، همه و همه نتیجه دعوت دعوت کنندگان به سوی حق است.

در روایات متعددی که شیخ صدوق در کتاب «عیون الأخبار» نقل می کند، آمده است:

اسلام و ایمان عبارت است از: «اعتقاد به قلب و عمل به اعضا و اقرار به زبان». (۱) اقرار از باب افعال است، یعنی با تبلیغ و دعوت جای پای دین را در قلوب و در همه صحنه های حیات محکم کردن، که اگر کسی به این مرحله اقرار عمل نکند از ایمان و اسلام آن چنان که باید بهره ندارد.

مسأله دعوت به حق از چنان اهمیت و ارزشی برخوردار است که از یکی از اولیای خدا که عمرش را در دعوت به سوی حق سپری کرده بود در لحظات آخر عمرش در حالی که نفس هایش به شماره افتاده بود، شنیدم: در خزانه هستی و در مملکت وجود، گوهری پربهاتر، و عنصری پرقیمت تر و با منفعت تر از تبلیغ و دعوت مردم به سوی حق نیست.

شیعه دعوت به سوی حق را از اهم وظایف خود می داند و در این راه از هیچ خطری نمی هراسد و عاقبت صحنه زمین را با دعوت خود آماده حکومت صالحان خواهد کرد.

مردم جز از طریق تبلیغ دین حق، خدا و انبیا و امامان و فرشتگان و کتب آسمانی و قیامت را نخواهند شناخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ثواب هدایت کردن یک نفر در پرونده تو، از آنچه آفتاب بر آن می تابد بهتر است. (۲)

ص: ۴۲۸

---

۱- (۱) - عیون أخبار الرضا علیه السلام : ۲۲۷/۱، باب ۲۲، حدیث ۳؛ [۱] الخصال: ۱۷۸/۱، حدیث ۲۴۰. [۲]

۲- (۲) - الکافی: ۲۸/۵، حدیث ۴؛ [۳] تهذیب الاحکام: ۱۴۱/۶، باب ۶۲، حدیث ۲.

مسأله تبلیغ و دعوت به سوی حق به اندازه ای مهم است که انبیا و ائمه علیهم السلام نفس های آخر خود را چنانکه در روایات آمده خرج دعوت به سوی حق کردند.

اصحاب و اهل بیت حضرت سید الشهداء در روز عاشورا تا قبل از این که به شرف شهادت نایل شوند، جنود ابلیس را به سوی حق دعوت کردند. بازگو کردن دعوت یک یک آنها و شرح و تفسیر دعوتشان هفتاد من کاغذ می خواهد، برای نمونه به دورنمایی از موقف یکی از آنان نسبت به حق اشاره می رود:

### عظمت ابن ثبیط و تبلیغ دین

یزید بن ثبیط از شیعیان و از دوستان ابوالاسود دُئلی بوده و در قبیله خود از اشراف قلمداد می شده است. امام عصر علیه السلام در زیارت خود به او سلام داده:

السَّلَامُ عَلٰی یَزِیدَ بْنِ ثَبِیطِ الْقِیسِ . (۱)

درود بر یزید بن ثبیط قیسی.

ابوجعفر طبری می گوید:

ماریه سعدیه یا عبدیه دختر سعد یا منقذ در بصره از شیعیانی بود که در تشیع سخت و استوار بود. همواره خانه او مجمعی بود برای شیعه که در آن گرد آمده الفت می گرفتند و حدیث بازگو می کردند، سخن می شنودند و می سرودند. به پسر زیاد در کوفه خبر رسید که حسین علیه السلام آهنگ عراق دارد. به کار گزار خود در بصره فرمان داد که دیده بانان بگمارد و راه را بر آینده و رونده بگیرد.

ابن ثبیط تصمیم گرفت که به قصد حسین علیه السلام از بصره بیرون بیاید. ده پسر داشت و آنها را دعوت کرد که همراه او شوند و فرمود:

ص: ۴۲۹

آیا کدام از شما با من پیشاپیش بیرون خواهید آمد؟ دو نفر از آنها (عبدالله و عبیدالله) دعوت او را پذیرفتند.

پس با یاران و همگنان خود که با او در خانه آن زن بودند گفت: من عزم جزم کرده ام و خواهم رفت، از شما که با من خواهد آمد؟ آنان گفتند: ما از اصحاب پسر زیاد هراس داریم. این مرد بزرگ به آنان فرمود:

اَما من به خدا قسم همین که بینم پای شترم به سر زمین سخت استوار و آشنا شود، دیگر باکی از تعقیب نخواهم داشت، هر که خواهد گو مرا دنبال کند.

این بزرگ مرد با ادهم بن امیه و بلندهمتان دیگر که با او همراهی کردند از بصره بیرون شتافتند. از بیراهه به مکه می آید، از مکه بیرون آمد، راه بیابان های دوردست را پیش گرفت تا خود را به حسین رسانید.

آری، راه بی سر و سامانی را پیمود تا به سامان رسید.

حسین علیه السلام در مکه در قسمت ابطح منزل گرفته بود. وی پس از استراحت در بنه خویش آهنگ دیدار امام کرد. به قصد حضرت او بیرون آمده، به کوی حسین روان شد. از طرف دیگر امام هم از آمدن او خبر یافته بود و به جستجوی او رفته تا در بُنه و آسایشگاه او وارد شده و آنجا به انتظار او نزول اجلال کرده، به عرض او رسانده شد که وی به سوی منزل شما رفته، امام در بُنه او نشسته بود، (زهی مهر و یگانگی، زهی بزرگی و بزرگواری)!

باری ابن ثیب به منزل حضرت که رسید و شنید که آن حضرت به سراغ او بیرن رفته است به منزل خود بازگشت و خط سیر امام را گرفت تا وقتی که رسیده، دید که امام علیه السلام در منزل اوست، گفت:

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا « (۱)

بگو: [ این موعظه، دارو، هدایت و رحمت ] به فضل و رحمت خداست، پس

ص: ۴۳۰

باید مؤمنان به آن شاد شوند.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه سرای درویش

(سعدی شیرازی)

ترجمه آیه به فارسی چنین می آید: به فضل خدا و از رحمت اوست نه از باب استحقاق، خلاصه آن که این نه از بخت ماست بلکه فقط از فضل خداست که یار در منزل ماست.

پس از قرائت آن آیه بر امام سلام کرد و روبه روی حضرت او نشست، سپس امام را از قصد خویش خبر کرد، حضرت حسین علیه السلام درباره او دعای خیر کرد، سپس بنه و خرگاهش را ضمیمه خرگاه حضرت کرد.

چون حسین علیه السلام دعای خیر درباره او کرد، الحق خونش و کلیه شئونش به آن حضرت پیوسته شد. او به طور دائم با آن حضرت بود تا به کربلا آمد و در برابر چشم امام علیه السلام کشته شد. خودش به مبارزه و دو پسرش در حمله اول که لشکر امام علیه السلام صورت دفاع به خود گرفتند شهید شدند.

این مرد شرافتمند از دعوتی که در ابتدا از همقطاران کرد و از پافشاری خود و سربرناتافتن از کوی حقیقت و از سفر دور و دراز خود به سوی حسین علیه السلام و از تربت آرام خود پیامی می دهد که:

من چون منش اشرافیت را در پای حقیقت انداختم به دولت همقطاری با شهیدان کوی حسین علیه السلام رسیدم. در اقدامات خود به آرامی می گوید: در راه قدردانی از مرد آیین و فرد فضیلت من آن قدر کوشیدم که هفت نفر را به همراه خود به توفیق دولت رساندم. رمزی می آموزد که هراس و وحشت، جلوگیر راه مقصد نباید بشود، پیمودن بیابان دور و دراز و بی آب و بی آبادانی را در راه حقیقت، بزرگ

ص: ۴۳۱

مشمارید، برای موقع شناسی موقعی بهتر از فداکاری و صدق در راه (فرد حقیقت) نیست.

قرآن مجید از انبیای حق به عنوان: داعی الی الله، هادی، منذر، مبشّر، مجاهد فی سبیل الله، مبلغ رسالات الله و... یاد می کند. مسأله دعوت به سوی حق در درجه ای از ارزش و والایی است که حضرت سجّاد علیه السلام از حضرت معبود درخواست می کند:

«وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدّاعينَ إِلَيْكَ، وَهُدَاتِكَ الدّالّينَ عَلَيْكَ...»

زیرا که داعی به سوی حق و هادی به سوی حضرت محبوب که از برکت معرفتش آراسته به حقایق دعوت است از بندگان خاص حضرت ربّ العزّه در دنیا و آخرت است.

کردگارا به بی نیازی خویش به کریمی و کارسازی خویش

به سهی قامتان گلشن ناز به ملامت کشان کوی نیاز

به صفات جلال و اکرامت نظر خاص و رحمت عامت

به سلاطین مسند تحقیق سالکان مسالک توفیق

به اسیران و زاری ایشان به غریبان و خواری ایشان

به نوازندگان عالم گل که هنوز ایمنند از غم گل

به سفر کردگان عالم خاک کز جهان رفته اند با دل چاک

به رسولی که نعت اوست کلام سید المرسلین علیه السلام

نظری جانب هلالی کن دلش از مهر غیر خالی کن

(هلالی جغتایی)

ص: ۴۳۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

